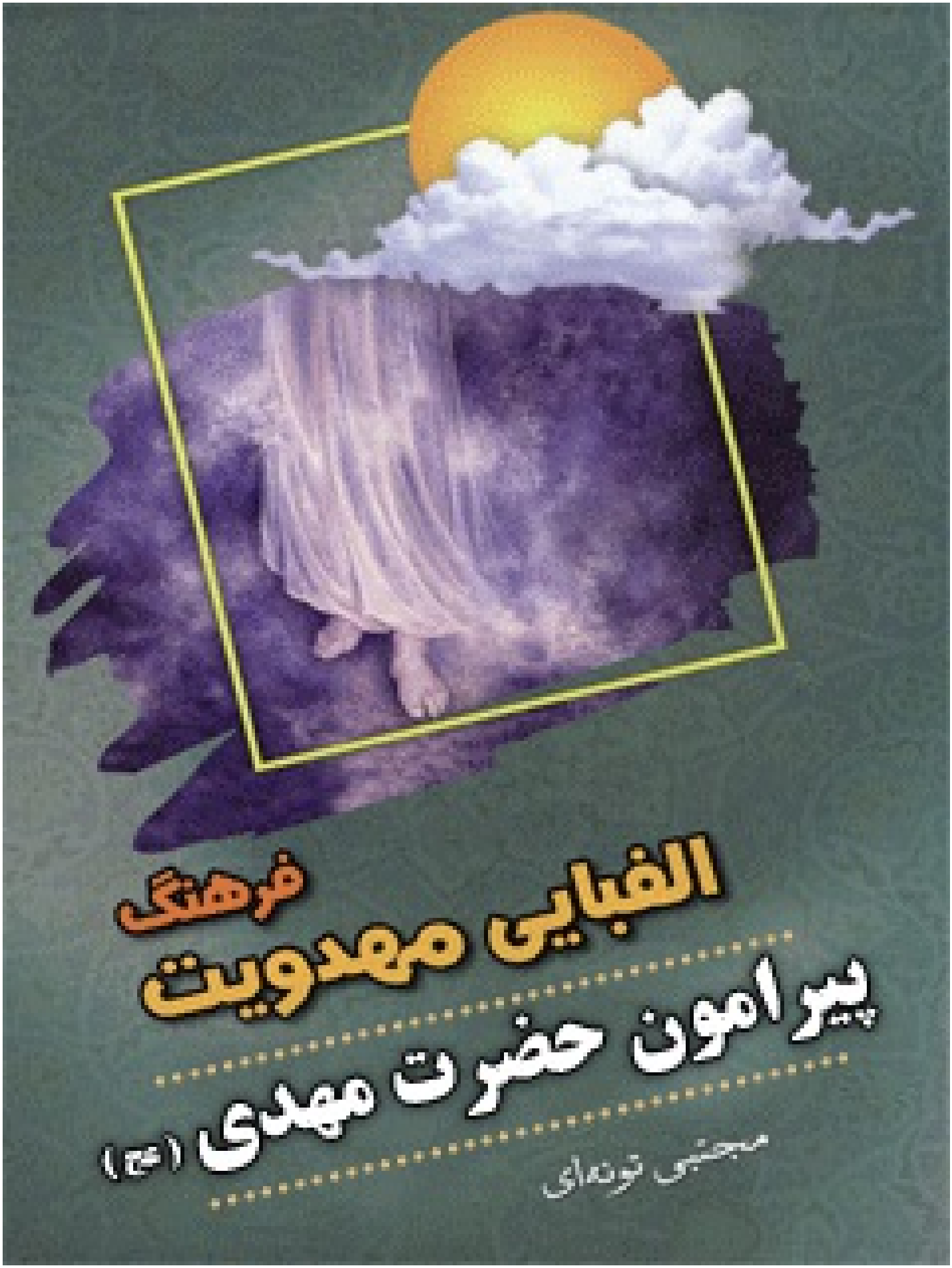

فرهنگ الفبایی مهدویت

پیرامون حضرت مهدی (عج)

مجتبی تونه‌ای

بسم الله الرحمن الرحیم

فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)

نویسنده:

مجتبی تونه ای

ناشر چاپی:

مشهور

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵
فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج) ----- ۱۸
مشخصات کتاب ----- ۱۸
حرف «آ» ----- ۱۸
آخر الزمان ----- ۱۸
آخر الزمان ----- ۱۸
نشانه های آخر الزمان ----- ۲۵
سیمای زندگی در آخر الزمان ----- ۲۸
دین در آخر الزمان ----- ۲۸
مردان آخر الزمان ----- ۲۸
زنان آخر الزمان ----- ۳۰
نجات یافتگان آخر الزمان ----- ۳۱
آستانه سامرا ----- ۳۲
حرف «أ» ----- ۳۲
ابدال ----- ۳۲
ابوالادیان ----- ۳۵
ابو صالح ----- ۳۹
اثنی عشری ----- ۴۰
احمد بن اسحاق قمی ----- ۴۲
احمد بن هلال عبرتائی ----- ۴۵
اخیار ----- ۴۷
اربع رسالات فی الغیبه ----- ۴۷
اسماعیلیه ----- ۴۹
فرقه های اسماعیلیه ----- ۵۰

اشراط الساعه ---- ۵۱
اصحاب کهف ---- ۶۴
الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب ---- ۶۵
امامت حضرت مهدی ---- ۶۶
امامت حضرت مهدی [در خردسالی] ---- ۶۶
نبوت در کودکی ---- ۶۷
امامت در کودکی ---- ۶۷
آخرین پیشوا ---- ۷۲
امام حسن عسکری ---- ۷۶
امام زمان ---- ۷۷
امام مهدی از ولادت تا ظهور ---- ۸۱
امامیه ---- ۸۳
امدادهای غیبی در عصر ظهور ---- ۸۵
انتظار ---- ۹۲
انتظار ---- ۹۲
صبر و انتظار ---- ۹۵
انتظار سازنده ---- ۹۹
انتظار ویرانگر ---- ۹۹
انجمن حجتیه ---- ۱۰۱
انطاکیه ---- ۱۰۳
اوتاد ---- ۱۰۴
ایام الله ---- ۱۰۴
حرف «ب» ---- ۱۰۷
باب ---- ۱۰۷
بابیه ---- ۱۰۹
بارانهای پیاپی ---- ۱۱۵

باقریه ---- ۱۱۶
برخاستن هنگام شنیدن لقب قائم ---- ۱۱۷
بِشاره الاسلام فی علامات المهدی ---- ۱۱۹
بقیه الله ---- ۱۲۰
بلالیه ---- ۱۲۴
بیت الحمد ---- ۱۲۵
بیت المقدس ---- ۱۲۶
بیعت با حضرت مهدی ---- ۱۲۷
بیعت نامه حضرت مهدی ---- ۱۲۹
البیعه لله ---- ۱۳۰
حرف «پ» ---- ۱۳۱
پایان تاریخ ---- ۱۳۱
پرچم حضرت مهدی هنگام ظهور ---- ۱۳۹
پرچم های سیاه از خراسان ---- ۱۴۲
پیراهن حضرت مهدی ---- ۱۴۴
حرف «ت» ---- ۱۴۶
تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم ---- ۱۴۶
تاریخ الغیبه الکبری ---- ۱۴۷
تبیین المحجه الی تعیین الحجه ---- ۱۴۸
التحفه المهدیه ---- ۱۵۰
تناثر النجوم ---- ۱۵۱
توقیع ---- ۱۵۱
توقیعات ائمه ---- ۱۵۲
توقیعات ائمه ---- ۱۵۲
توقیعات حضرت مهدی ---- ۱۵۴
اعجاز در توقیعات ---- ۱۵۴

توقیع در دوران غیبت کبری ---- ۱۵۹
چگونگی صدور توقیعات ---- ۱۶۰
موضوعات توقیعات ---- ۱۶۱
حرف «ث» ---- ۱۶۳
ثارالله ---- ۱۶۳
حرف «ج» ---- ۱۶۴
جارودیه ---- ۱۶۴
جبرئیل ---- ۱۶۵
جده ---- ۱۶۷
جزیره خضرا ---- ۱۶۸
جزیره خضرا و مثلث برمودا ---- ۱۷۸
جعفر کذاب ---- ۱۷۸
جعفریه ---- ۱۹۱
جمعه ---- ۱۹۲
جنه المأوی ---- ۱۹۳
حرف «ح» ---- ۱۹۳
حجت ---- ۱۹۳
حرز حضرت مهدی ---- ۱۹۷
حسن شریعی ---- ۱۹۷
حسین بن روح رحمه الله ---- ۱۹۹
حسین بن منصور حلاج ---- ۲۰۲
حکومت جهانی حضرت مهدی ---- ۲۰۴
حکومت جهانی مهدی ---- ۲۱۱
حکومت صالحان ---- ۲۱۲
حکومت مستضعفان ---- ۲۱۳
حکیمه خاتون ---- ۲۱۵

حرف «خ» ---- ۲۱۷
خاتم الاوصیاء ---- ۲۱۷
خروج خراسانی ---- ۲۲۰
خروج دجال ---- ۲۲۱
خروج سفیانی ---- ۲۲۸
خروج سید حسنی ---- ۲۳۰
خروج شعیب بن صالح ---- ۲۳۲
خروج شیصبانی ---- ۲۳۳
خروج عوف سلمی ---- ۲۳۳
خروج یمانی ---- ۲۳۵
خسف به بیداء ---- ۲۳۶
خسوف و کسوف غیرعادی ---- ۲۳۹
خطبه قیام ---- ۲۴۱
خمس رسائل فی اثبات الحجه ---- ۲۴۲
خورشید پشت ابر ---- ۲۵۲
خورشید مغرب ---- ۲۵۵
خیمه ---- ۲۵۶
حرف «د» ---- ۲۵۷
دابه الارض ---- ۲۵۷
دادگستر جهان ---- ۲۶۱
دانشمندان عامه و مهدی موعود ---- ۲۶۲
در انتظار ققنوس ---- ۲۶۳
در فجر ساحل ---- ۲۶۴
دعای افتتاح ---- ۲۶۴
دعای عهد ---- ۲۶۶
دعای فرج ---- ۲۶۷

دعای ندبه ---- ۲۶۸
دوران حیرت ---- ۲۷۱
دین در عصر ظهور ---- ۲۷۳
حرف «ذ» ---- ۲۷۸
ذوالفقار ---- ۲۷۸
ذی طوی ---- ۲۸۱
حرف «ر» ---- ۲۸۳
راه مهدی ---- ۲۸۳
رجعت ---- ۲۸۴
رجعت ---- ۲۸۴
جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه ---- ۲۸۶
رجعت از نظر اهل سنت ---- ۲۸۶
ادله نقلی بر وقوع رجعت ---- ۲۸۸
اخبار از وقوع رجعت در گذشته ---- ۲۸۸
آیات تأویل شده به رجعت در آخر الزمان ---- ۲۹۱
نقش اعتقاد به رجعت در زندگی معتقدان ---- ۲۹۵
رساله عملیه ---- ۲۹۶
رکن و مقام ---- ۲۹۷
رهبری بر فراز قرون ---- ۲۹۹
حرف «ز» ---- ۳۰۰
زمینه سازان ظهور ---- ۳۰۰
زمینه سازان ظهور ---- ۳۰۰
ویژگی های زمینه سازان ---- ۳۰۳
زن و فرزند حضرت مهدی ---- ۳۱۲
زیارت آل یس ---- ۳۱۴
زیارت ناحیه مقدسه ---- ۳۱۶

حرف «س» ---- ۳۱۹
سامرا ---- ۳۱۹
سربداران ---- ۳۲۰
سرداب سامرا ---- ۳۲۲
سردابیه ---- ۳۲۳
سلاح حضرت مهدی ---- ۳۲۴
سیره حکومتی حضرت مهدی ---- ۳۲۷
سیصد و سیزده ---- ۳۳۱
تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام ---- ۳۳۱
یاران حضرت طالوت ---- ۳۳۱
سیمای حضرت مهدی در قرآن ---- ۳۳۴
حرف «ش» ---- ۳۳۵
شاهدان ولادت مهدی ---- ۳۳۵
شرایط ظهور ---- ۳۴۰
شرایط ظهور ---- ۳۴۰
پاره ای از شرایط ظهور ---- ۳۴۱
شرید ---- ۳۴۳
شریعیه ---- ۳۴۳
شعبان ---- ۳۴۵
شلمغانی ---- ۳۴۵
شلمغانیه ---- ۳۴۹
شمایل حضرت مهدی ---- ۳۵۱
شیعه ---- ۳۵۵
حرف «ص» ---- ۳۵۸
صاحب الامر ---- ۳۵۸
صاحب الدار ---- ۳۵۹

صاحب الزمان ---- ۳۵۹
صاحب الزمانی ---- ۳۶۱
صاحب السیف ---- ۳۶۱
صاحب الغیبه ---- ۳۶۴
حرف «ط» ---- ۳۶۵
طالقان ---- ۳۶۵
طرید ---- ۳۶۶
طلوع خورشید از مغرب ---- ۳۶۷
طول عمر ---- ۳۷۰
طول عمر ---- ۳۷۰
طول عمر از منظر قرآن کریم ---- ۳۷۲
از نگاه روایات ---- ۳۷۴
از نگاه عقل ---- ۳۷۵
طی الارض ---- ۳۷۵
طیبه ---- ۳۷۶
حرف «ظ» ---- ۳۷۷
ظهور ---- ۳۷۷
ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان ---- ۳۸۱
ظهور نور ---- ۳۸۲
حرف «ع» ---- ۳۸۳
عاشورا ---- ۳۸۳
عبداللّه یا عبیداللّه مهدی ---- ۳۸۵
العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان ---- ۳۸۹
عثمان بن سعید عمری ---- ۳۹۰
عدل و قسط ---- ۳۹۱
عصائب ---- ۳۹۴

عقد الدرر فی اخبار المنتظر ---- ۳۹۵
عقیقه ---- ۳۹۶
علی بن محمد سمری ---- ۳۹۷
حرف «غ» ---- ۳۹۹
غریم ---- ۳۹۹
غلام ---- ۴۰۱
غلام احمد خان ---- ۴۰۲
غیبت (پنهان زیستی) ---- ۴۰۳
غیبت ---- ۴۰۳
انواع غیبت ---- ۴۰۵
فلسفه غیبت ---- ۴۰۵
غیبت صغری ---- ۴۱۱
غیبت صغری ---- ۴۱۱
فلسفه غیبت صغری ---- ۴۱۲
غیبت کبری (تامه) ---- ۴۱۳
الغیبه ---- ۴۱۴
حرف «ف» ---- ۴۱۶
فترت ---- ۴۱۶
فراگیر شدن ظلم و جور ---- ۴۱۹
فرید ---- ۴۱۹
حرف «ق» ---- ۴۲۰
قائم ---- ۴۲۰
قتل نفس زکیه ---- ۴۲۳
قم ---- ۴۲۶
قیام های قبل از ظهور ---- ۴۳۱
حرف «ک» ---- ۴۳۷

کتاب الغیبه ---- ۴۳۷
کمال الدین و تمام النعمه ---- ۴۴۰
کوفه ---- ۴۴۴
کوه رضوی ---- ۴۴۸
کیسانیه ---- ۴۴۹
حرف «ل» ---- ۴۵۲
لوح حضرت زهرا ---- ۴۵۲
حرف «م» ---- ۴۵۷
مجموعه فرمایشات حضرت بقیه اللّه ---- ۴۵۷
المحجه فیما نزل فی القائم الحجه ---- ۴۵۷
محدث ---- ۴۵۸
محمد ---- ۴۶۰
محمد بن تومرت ---- ۴۶۷
محمد بن عثمان بن سعید عمری ---- ۴۶۸
محمد بن علی بن بلال ---- ۴۷۱
محمد بن نصیر نمیری ---- ۴۷۲
عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری ---- ۴۷۳
محمد یه ---- ۴۷۵
مدت حکومت جهانی مهدی ---- ۴۷۶
مدعیان دروغین نیابت ---- ۴۷۸
مدعیان دروغین نیابت ---- ۴۷۸
آغاز فعالیت مدعیان دروغین ---- ۴۷۹
مدعیان مهدویت ---- ۴۸۳
مدعیان مهدویت ---- ۴۸۳
سه گروه مدعی مهدویت ---- ۴۸۴
مرجع تقلید ---- ۴۸۵

مرگ جاهلی ---- ۴۸۶
مرگ سرخ ---- ۴۸۹
مرگ سفید ---- ۴۹۱
مستضعف ---- ۴۹۱
مستضعف فکری و عقیدتی ---- ۴۹۱
مستضعف عملی ---- ۴۹۱
مسجد سهله ---- ۴۹۳
مسجد صاحب الزمان (مسجد جمکران) ---- ۴۹۸
مسجد کوفه ---- ۴۹۹
مضطر ---- ۵۰۱
معجم احادیث الامام المهدی ---- ۵۰۳
معمرین ---- ۵۰۵
مغیریِه ---- ۵۰۸
مقتدای مسیح ---- ۵۱۰
مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم ---- ۵۱۰
ملاقات با حضرت مهدی ---- ۵۱۳
ملاقات با حضرت مهدی ---- ۵۱۳
عدم امکان ارتباط ---- ۵۱۶
امکان ارتباط ---- ۵۲۳
روایات ---- ۵۲۳
اجماع ---- ۵۲۳
داستان ها ---- ۵۲۳
منتخب الاثر ---- ۵۲۴
منتخب الانوار المضیئه ---- ۵۲۷
منتظِر ---- ۵۲۸
منتَظَر ---- ۵۳۵

منتقم ---- ۵۳۷
منصور بِالرعب ---- ۵۳۸
مواریث انبیا ---- ۵۳۸
الموتور بِابیه ---- ۵۴۱
موسویه یا موسائیه ---- ۵۴۲
مهدی ---- ۵۴۵
مهدی سودانی ---- ۵۴۸
مهدی شخصی و مهدی نوعی ---- ۵۴۹
مهدی موعود ---- ۵۵۲
مهدیه ---- ۵۵۳
حرف «ن» ---- ۵۵۳
ناحیه مقدسه ---- ۵۵۳
ناووسیه ---- ۵۵۴
نجبا ---- ۵۵۵
نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب ---- ۵۵۵
ندای آسمانی ---- ۵۵۷
نرجس ---- ۵۶۰
نزول حضرت عیسی ---- ۵۷۱
نشانه های ظهور ---- ۵۷۴
نشانه های ظهور ---- ۵۷۴
شمار نشانه ها ---- ۵۷۵
انواع نشانه های ظهور ---- ۵۷۵
نماز امام زمان ---- ۵۷۹
نمیریه ---- ۵۷۹
نوائب الدهور فی علائم الظهور ---- ۵۸۱
نواب اربعه (سفرای چهارگانه) ---- ۵۸۳

نیابت خاص ---- ۵۸۸
نیابت عام ---- ۵۹۰
نیمه شعبان ---- ۵۹۳
حرف «و» ---- ۵۹۵
واقفه ---- ۵۹۵
وقت ظهور ---- ۵۹۷
وقت معلوم ---- ۶۰۶
وکلای حضرت مهدی ---- ۶۰۸
ولایت فقیه ---- ۶۱۱
حرف «ی» ---- ۶۱۵
یأجوج و مأجوج ---- ۶۱۵
یاران حضرت مهدی (خاص) ---- ۶۱۷
یاران حضرت مهدی (خاص) ---- ۶۱۷
فرق بین یاران خاص و یاوران ---- ۶۲۰
ویژگی های یاران خاص ---- ۶۲۰
یا لثارات الحسین ---- ۶۲۱
درباره مرکز ---- ۶۲۳

فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج)

مشخصات کتاب

سرشناسه: تونه ای ، مجتبی ، ۱۳۴۹

عنوان و نام پدیدآور: موعود نامه: فرهنگ الفبایی مهدویت پیرامون حضرت مهدی (عج)، غیبت، انتظار، ظهور و ... / مجتبی تونه ای.

مشخصات نشر: قم : مشهور ، ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۸۰۰ ص.

شابک: ۴۵۰۰۰ ریال ؛ ۸۵۰۰۰ ریال : چاپ هفتم : ۱-۵۳-۸۳۵۰-۹۶۴ ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ دهم) ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ دوازدهم) ؛ ۸۵۰۰۰ ریال (چاپ سیزدهم)

یادداشت: چاپ هفتم، دهم دوازدهم و سیزدهم: ۱۳۸۸.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۹۱] - ۷۹۷.

موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم ، ۲۵۵ق

موضوع: مهدویت- دایره المعارف ها

رده بندی کنگره: /ت۹م۸ BP۵۱/۳۵۱۳۸۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۶۲۰۳

شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۴۴۳۵۱

حرف «آ»

آخر الزمان

آخر الزمان

روزگاری بر دنیا سپری شده که دیباچه زندگی دنیایی به شمار می آید و زمانی نیز خواهد گذشت که پایان این کتاب خواهد بود. برگه های پایانی کتاب زندگی انسان در زمین «آخِرُ الزّمان» خوانده می شود.

«آخِرُ الزّمان» اصطلاحی است که در فرهنگ اغلب ادیان بزرگ به چشم می خورد و در ادیان ابراهیمی، از برجستگی و

اهمیت ویژه ای برخوردار است.

این اصطلاح معمولاً- به روزگار پایانی دنیا و رویدادهایی گفته می شود که ممکن است در این بخش از زندگی دنیوی به وقوع پیوندد؛ ادیان بزرگ در باره آن پیشگویی هایی کرده اند؛ برای مثال در «انجیل» آمده است:

«... و این را بدان که اوقات صعب در زمان آخر خواهد رسید، زیرا که خواهند بود مردم خود دوست و زرپرست و مغرور و متکبّر و کفرگو و نافرمان والدین و حق ناشناس و بی دین و بی الفت و بی وفا و خبث کننده و بی پرهیز و بی حلم و با خوبان بی اعتنا و خائن و کم حوصله و عبوس کننده و عیش را بر خدا ترجیح می دهند.»

(کتاب مقدس، ترجمه فاضل خان همدانی، نامه دوم

پولس حواری به تیموتیوس، باب سوم.)

قرآن مجید در آیات فراوان به دوران «آخِرُ الزّمان» اشاره کرده

(ر.ک: سوره واقعه (۵۹)، آیات ۴۰ و ۱۴ و ۴۹؛ حجر (۱۵)، آیه ۲۴؛ اعراف (۱۲۸).)

و در معارف ارزشمند اسلامی، این اصطلاح در دو معنای کلی به کار رفته است:

۱. مدت زمانی طولانی که با ولادت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آغاز و با شروع رستاخیز بزرگ پایان می یابد. از این رو آن پیامبر الهی را پیامبر آخِرُ الزّمان نیز نامیده اند.

(شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۱۹۰؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۰، ص ۱۷۷؛ ج ۲، ص ۸۷؛ همچنین ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۴، ص ۳۰۶؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۵۵۷.)

۲. مدت زمانی که با ولادت واپسین جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حضرت مهدی علیه السلام مقارن شده و زمان غیبت و ظهور را در بر گرفته، با شروع قیامت به انجام می رسد.

روایات معصومین علیهم السلام نشان می دهد:

یکم.

با سپری شدن این دوران، بساط زندگی دنیوی برچیده و مرحله ای جدید در نظام آفرینش آغاز می شود.

دوم.

آخِرُ الزّمان خود به دو مرحله کاملاً متفاوت تقسیم می شود:

دوران نخست که در آن انسان به مراحل پایانی انحطاط اخلاقی می رسد. فساد اخلاقی و ستم همه جوامع بشری را فرا می گیرد و واپسین امیدهای بشری به ناامیدی می گراید. دوران بعد، عصر تحقّق وعده های الهی به پیامبران و اولیای خدا است وبا قیام مصلح جهانی آغاز می شود. کلیات عقاید مربوط به «آخِرُ الزّمان» تقریباً از سوی همه فرقه های بزرگ اسلامی پذیرفته شده است؛ ولی در خصوص وابستگی این تحولات به ظهور مهدی موعود علیه السلام و نیز هویت او اختلاف نظر وجود

دارد. شیعیان دوازده امامی، حضرت مهدی علیه السلام و حکومت جهانی او را حسن ختام حیات بشر در کره زمین و او را همان موعود امت ها می دانند.

در نظر آنان، با ظهور حضرت مهدی علیه السلام، برخی از ائمه و نیکان و صالحان و نیز بدان و تبهکاران تحت عنوان «رجعت» به دنیا باز می گردند و زندگی دنیایی پایان می یابد.

با گلگشتی در کلمات نورانی معصومان علیهم السلام، می توان واژه هایی را که بیانگر پیوند مهدویّت و آخِرُ الزّمان است، یافت.

این واژه ها عبارت است از:

۱. «آخِرُ الزَّمان»

(پایان زمان)

پیامبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

«اَلا اُبَشِّرُکَ اَلا اُخْبِرُکَ یا عَلِیُّ فَقال:

بَلی یا رَسُولَ اللَّهِ فَقالَ کانَ جَبْرَئیلُ عِندی آنِفاً وَ اَخْبَرَنی اَنَّ القائِمَ الَّذِی یَخْرُجُ فِی آخِرِ الزَّمانِ فَیَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً مِنْ ذُرِّیَّتِکَ مِنْ وُلْدِ الحُسَیْنِ.»

(ابن ابی زینب نعمانی، الغیبه، ص ۳۵۷.)

«آیا تو را بشارت ندهم؟ آیا تو را خبر ندهم؟

عرض کرد:

بله، یا رسول اللّه!

آن حضرت فرمود:

هم اینک جبرئیل نزد من بود و مرا خبر داد قائمی که در آخِرُ الزّمان ظهور می کند و زمین را پر از عدل و داد می سازد - همان گونه که از ظلم و جور آکنده شده - از نسل تو و از فرزندان حسین علیه السلام است.»

۲. (لا تَذهَبُ الدُّنیا»

(دنیا به پایان نمی رسد)

این تعبیر بیانگر حتمی بودن تحقّق حوادثی است که پس از آن ذکر می شود.

عبداللّه بن مسعود می گوید:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تَذهَبُ الدُّنیا حَتّی یَلِیَ اُمَّتِی رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُقالُ لَهُ المَهْدِیُّ.»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۸۲، ح ۱۴۱ و ر.ک: سنن ترمذی، ج ۴، ص

۵۰۵؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۷؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸۸.)

(دنیا به پایان نمی رسد؛ مگر اینکه امت مرا مردی رهبری کند که از اهل بیت من است و به او مهدی گفته می شود.»

و روشن است دنیا به پایان نمی رسد مگر اینکه بخش پایانی اش (آخِرُ الزّمان) را پشت سر گذارد.

۳. (لا تَقُومُ السّاعَه»

(قیامت برپا نمی شود)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«لا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی یَقُومَ قائِمٌ لِلحَقِّ مِنَّا وَ ذلِکَ حِینَ یَأذَنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ وَ مَنْ تَبِعَهُ نَجا وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَکَ ...»

(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۹؛ ر.ک: کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۵۹.)

(قیامت بر پا نمی شود تا اینکه قیام کننده ای به حق از خاندان ما قیام کند و این هنگامی است که خداوند به او اجازه فرماید و هر کس از او پیروی کند، نجات می یابد و هر کس از او سرپیچد، هلاک خواهد شد.»

۴. (لا تَنقَضِی الاَیّامُ»

(روزها منقضی نگردد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَلا تَنْقَضِی الاَیّامُ حَتّی یَمْلِکُ رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُواطِی ءُ اِسمُهُ اِسْمی.»

(طبری، آملی، بشاره المصطفی لشیعه المرتضی، ص ۲۵۸.)

(روزها منقضی نگردد تا اینکه مردی از اهل بیت من بر زمین حکومت کند که همنام من است.»

۵. (لَوْ لَمْ یَبقَ مِنَ الدُّنیا اِلاّ یَومٌ واحِدٌ»

(اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند)

امیرمؤمنان علیه السلام بر بالای منبر در شهر کوفه چنین فرمود:

«لَو لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنیا اِلَّا یَوْمٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللّهُ ذلک الیَومَ حَتی یَبْعَثَ اللّهُ رَجُلًا مِنّی.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۶. ر.ک: شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۴؛ ابن شهرآشوب، المناقب، ج

۲، ص ۲۲۷.)

(اگر از دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را چنان طولانی خواهد کرد تا اینکه مردی از خاندانم بر انگیخته شود.»

۶. (عِندَ اِنقِطاعٍ مِنَ الزَّمانِ»

(در بخش پایانی زمان)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«یکُونُ عِنْدَ اِنقِطَاعٍ مِنَ الزَّمانِ وَ ظُهُورِ الفِتَنِ رَجُلٌ یُقالُ لَهُ المهدی عَطاؤهُ هَنیئاً.»

(اربلی، کشف الغمه، ج ۳، ص ۲۶۰؛ ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۲.)

(هنگام پایان زمان و آشکار شدن فتنه ها، مردی هست که به او مهدی گفته می شود و بخشش بسیار دارد.»

نشانه های آخر الزمان

این محدوده زمانی نشانه هایی دارد که در اصطلاح «علایم آخِرُ الزّمان» خوانده می شود. علاوه بر این اصطلاح رایج، در فرهنگ مسلمانان، اصطلاح مشابه دیگری به نام «اشراطُ الساعَه» وجود دارد.

این اصطلاح که بیشتر نزد اهل سنّت رایج است، به نشانه های وقوع قیامت اختصاص دارد.

(ر.ک: متقی هندی، کنزالعمال، ج ۲۵۳۳۵ و ۹؛ ابن جریر طبری، جامع البیان، ج ۲۶، ص ۶۹؛ جصاص، احکام القرآن، ج ۲، ص ۲۴۴؛ ابن جوزی، زاد المسیر، ج ۸، ص ۲۹۱.)

ولی روایات ذکر شده ذیل این عنوان، نشان می دهد که بسیاری از نشانه های آن، همچون نشانه های آخِرُ الزّمان است و می توان بسیاری از نشانه های آخِرُ الزّمان را نیز نشانه های قیامت دانست.

بخشی از مشخصه های آخِرُ الزّمان عبارت است از:

گریز از دین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره ویژگی های انسان های این دوران می فرماید:

یَأتِی عَلَی النَّاسِ زَمانٌ ... دینُهُم دَراهِمُهُمْ وَ هَمُّهُمْ بُطُونُهُمْ وَ قِبلَتُهُمْ نِساؤُهُمْ یَرکَعُونَ لِلرَّغِیفِ وَ یَسْجُدُونَ لِلدِّرْهَمِ حیارَی سُکاری لا مُسلِمینَ وَ لا نَصاری.»

(محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۹، ح ۱۳۳۰۵؛ ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۳۱.)

«زمانی بر مردم خواهد آمد

که درهم های آنان دینشان خواهد بود و همت ایشان شکمشان و قبله آنها زنانشان. برای طلا و نقره، رکوع و سجود به جای می آورند. آنان همواره در حیرت و مستی خواهند بود. نه بر مذهب مسلمانی اند و نه بر مسلک نصرانی.»

دنیا پرستی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«سَیَأتِی عَلَی اُمَّتی زَمَانٌ تَخْبُثُ فِیهِ سَرائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ فِیهِ عَلانِیَتُهُمْ طَمَعاً فِی الدُّنیا وَ لا یُریدُونَ بِهِ مَا عِنْدَاللهِ رَبِّهِمْ یَکُونُ دِینُهُمْ رِیَاءً لا یُخالِطُهُم خَوفٌ یَعُمُّهُمُ اللّهُ مِنْهُ بِعِقابٍ فَیَدعُونَهُ دُعَاءَ الغَرِیقِ فَلا یَستَجِیبُ لَهُمْ.»

(شیخ کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۰۶، ح ۴۷۶؛ ر.ک: شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۳.)

«زمانی بر امت من می آید که در آن زمان، درونهای مردم پلید می شود؛ ولی ظواهرشان به طمع مال دنیا آراسته می گردد، به آنچه در پیشگاه خداوند هست، دل نمی بندند. کارشان ریا و تظاهر است. خوف از خدا به دلشان راه نیابد و خداوند آنان را به عذابی فراگیر دچار سازد.

آنها چون غریق، خداوند را می خوانند؛ ولی او دعایشان را مستجاب نمی کند.» آزمایش های بزرگ یکی دیگر از ویژگی های این دوران امتحاناتی است که انسان ها در آن پشت سر می گذارند. با این آزمون ها، مردم به دو گروه تقسیم می شوند:

موفق ها و ناموفق ها.

در این باره پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«یا عَلیُّ!

اَعجَبُ النَّاسِ اِیماناً وَ اَعْظَمُهُمْ یَقیناً قَوْمٌ یَکُونُونَ فِی آخِرِ الزَّمانِ لَمْ یَلْحَقُوا النَبِیَّ وَ حُجِبَ عَنْهُم الحُجَّهُ فَآمَنُوا بِسَوادٍ عَلَی بَیَاضٍ ...»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۸، باب ۲۵، ح ۸.)

«ای علی!

بدان شگفت آورترین مردم در ایمان و بزرگ ترین آنان در یقین مردمی هستند که در

آخِرُ الزّمان - با آنکه پیامبر خود را ندیدند و از امام خود محجوبند - به نوشته که خطی سیاه بر صفحه ای سپید است، ایمان می آورند.»

سیمای زندگی در آخر الزمان

با توجه به ویژگی های یاد شده، می توان سیمای زندگی در آخِرُ الزّمان را این گونه ترسیم کرد:

دین در آخر الزمان

عوامل فراوانی روز به روز حقیقت تابناک دین را در هاله ای از ابهام فرو می برند. از این رو همواره دین رو به کم رنگ شدن در جوامع می رود و خرافات و انحرافات فراوانی، گریبان گیر آن می شود؛ به صورتی که وقتی حضرت مهدی علیه السلام قیام نمود، غبار از چهره دین بر می گیرد. همگی گمان می کنند این دین جدیدی است که آن حضرت ارائه می فرماید.

امیرمؤمنان علی علیه السلام این حقیقت را این گونه بیان فرموده است:

«اَیُّها النَّاسُ!

سَیَأتِی عَلَیْکُم زَمانٌ یُکْفَأُ فِیهِ الاِسْلامُ کَما یُکْفَأُ الاِناءُ بِمَا فِیهِ»

(نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.)

(ای مردم!

به زودی زمانی بر شما خواهد رسید که اسلام چونان ظرف واژگون شده، آنچه در آن است ریخته می شود.» رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نیز می فرماید:

«سَیَأتِی عَلَی اُمَّتی زَمانٌ لا یَبقَی مِنَ القُرآنِ اِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الاِسْلامِ اِلَّا اِسْمُهُ ... مَساجِدُهُمْ عَامِرَهٌ وَ هِیَ خَرابٌ مِنَ الهُدَی ...»

(شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۲۵۳.)

(بر امت من زمانی پیش می آید که از قرآن جز نقش آن و از اسلام جز نام آن باقی نماند [به ظاهر] مسلمان نامیده می شوند؛ در حالی که بیش از همه مردمان از آن دورند! مساجدشان آباد است؛ ولی از هدایت خالی است.»

مردان آخر الزمان

اگرچه امتحانات خداوند برای زن و مرد یکسان است؛ ولی پاره ای از روایات درباره مردان نقل شده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرمود:

«... وَ رَأَیتَ الرَّجُلَ اِذَا مَرَّ بِهِ یَوْمٌ وَ لَمْ یَکْسِبْ فِیهِ الذَّنبَ العَظِیمَ مِنْ فُجُورٍ اَوْ بَخْسِ مِکْیالٍ اَوْ مِیزانٍ اَوْ غِشیَانِ حَرامٍ اَوْ شُرْبِ مُسْکِرٍ کَئیباً حَزِیناً یَحْسَبُ اَنَّ ذَلِکَ الیومَ عَلَیهِ وَضِیعَهٌ مِنْ عُمُرِهِ ...»

(الکافی، ج ۸، ص ۴۰.)

مردی را می بینی

هنگامی که یک روز بر او گذشته و گناه بزرگی انجام نداده است - از قبیل فحشا، کم فروشی، کلاهبرداری و یا شرب خمر - بسیار غمگین و اندوهگین می شود.»

زنان آخر الزمان

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در وصف برخی از زنان آخِرُ الزّمان چنین می فرماید:

«کَیْفَ بِکُمْ اِذا فَسَدَ نِساؤُکُم وَ فَسَقَ شُبَّانُکُم وَ لَمْ تَأمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوا عَنِ المُنْکَرِ.

قِیلَ لَهُ:

وَ یَکُونُ ذَلِکَ یَا رسولَ اللّه؟

قال:

نَعَمْ وَ شَرٌّ مِنْ ذَلک ...»

(حرانی، تحف العقول، ص ۴۹.)

(چگونه می شود حال شما هنگامی که زنان شما فاسد شوند و جوانانتان فاسق و شما نه امر به معروف می کنید و نه نهی از منکر!» به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته شد:

آیا این چنین خواهد شد؟!

آن حضرت فرمود:

«بله و بدتر از آن [نیز خواهد شد].

امام علی علیه السلام نیز می فرماید:

«یَظْهَرُ فِی آخِرِ الزَّمانِ وَ اقتِرَابِ السَّاعَهِ وَ هُوَ شَرُّ الاَزمِنَهِ نِسْوَهٌ کَاشِفاتٌ عَارِیاتٌ مُتَبَرِّجاتٌ مِنَ الدِّینِ دَاخِلاتٌ فِی الفِتَنِ مَائِلاتٌ اِلَی الشَّهَواتِ مُسرِعاتٌ اِلَی اللَّذَّاتِ مُستَحِلّاتٌ لِلْمُحَرَّمَاتِ فِی جَهَنَّمَ خَالِداتٌ.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۹۰.)

(در آخِرُ الزّمان و نزدیک شدن قیامت - که بدترین زمان ها است - زنانی ظاهر می شوند که برهنه و لخت هستند! زینت های خود را آشکار می سازند، به فتنه ها داخل می شوند و به سوی شهوت ها می گرایند! به سوی لذت ها می شتابند، حرام های الهی را حلال می شمارند و در جهنم جاودانه خواهند بود.»

نجات یافتگان آخر الزمان

امام علی علیه السلام درباره نجات یافتگان این دوران می فرماید:

«و آن زمانی است که از فتنه ها نجات نمی یابد؛ مگر مؤمنانی که بی نام و نشانند.

اگر در حضور باشند، شناخته نشوند و اگر غایب گردند، کسی سراغ آنان را نمی گیرد.

آنها برای سیر کنندگان در شب ظلمانی جامعه ها، چراغ های هدایت و نشانه های روشنند.

نه مفسده جو هستند و نه فتنه انگیز.

نه در پی اشاعه فحشایند و نه مردمی سفیه و لغو گو.

اینانند که

خداوند درهای رحمتش را به سوی شان باز می کند و سختی ها و مشکلات را از آنان برطرف می سازد.»

(نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳.)

آستانه سامرا

«آستانه سامرا» در شهر سامرا در ۱۲۰ کیلومتری شمال بغداد و در شرق دجله قرار دارد.

مدفن شریف امام هادی علیه السلام (الکافی، ج ۱، ص ۴۹۸.) و امام عسکری علیه السلام (کتاب الغیبه، ص ۲۱۸.)، جد و پدر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام (مجمع البلدان، ج ۴، ص ۱۲۳.) و نیز مقبره نرجس خاتون مادر امام زمان علیه السلام و حکیمه خاتون عمه پدر آن حضرت (و شاهد ولادت ایشان) در آنجا قرار دارد. در ضلع غربی آستانه، سرداب معروف به «غَیْبَهُ المَهْدِی» علیه السلام، محل غایب شدن حضرت مهدی علیه السلام واقع شده است.

(ر.ک: همان، ج ۳، ص ۱۷۶.)

شیعه و اهل سنّت، اتفاق نظر دارند که امام هادی علیه السلام پس از شهادت، در خانه خود به خاک سپرده شد و پس از شهادت امام عسکری علیه السلام پیکر مطهر ایشان نیز در کنار مرقد مطهر پدر بزرگوارشان دفن گردید.

از آنجایی که در اطراف آن پادگان نظامی بود، شیعیان و دوستداران خاندان عصمت و طهارت، به صورت پنهانی به زیارت آن دو امام می شتافتند.

این بارگاه ملکوتی و مکان مقدس، در طول تاریخ، همواره مورد توجه و علاقه دوستداران خاندان وحی بوده و هم اکنون به عنوان یکی از مهم ترین زیارتگاه های شیعیان، هزاران عاشق شیفته را همه روزه در خود جای می دهد.

حرف «أ»

ابدال

«ابدال» جمع «بَدَل» یا «بَدِیل»، عده ای معلوم از صالحان و خاصان خدا [هستند] که گویند:

هیچگاه زمین از آنان خالی نباشد و جهان بدیشان برپاست. آنگاه که یکی از آنان بمیرد، خدای تعالی دیگری را به جای او برانگیزد

(کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵.)

تا آن شمار - که به قولی هفت و به قولی هفتاد

است – همواره کامل بماند.

(علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ابدال.)

برخی نیز گفته اند:

«آنان گروهی اند که خداوند به وسیله آنها دین را بر پا نگه می دارد و روزی را نازل می گرداند. چهل نفر از ایشان در شام و سی نفر در سایر بلاد هستند. هر گاه یکی از دنیا برود، کس دیگری همانند او به جای او قرار می گیرد.»

(خلیل بن احمد، العین، ج ۸، ص ۴۵؛ ر.ک: حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۱۴؛ کشف الخفاء، ج ۱، ص ۲۵.)

علت اینکه «ابدال» نامیده شده اند، همین است که چون یکی از دنیا رود، کسی مانند او جایش را می گیرد.

(مجمع البحرین، ج ۵، ص ۳۱۹.)

در روایات اسلامی آمده است:

«ایشان گروهی از یاران حضرت مهدی علیه السلام در شام هستند

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۶؛ شیخ مفید، اختصاص، ص ۲۰۸ و مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۲۷۰؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۱۵۹.)

و هنگام ظهور آن حضرت، خود را به مکه رسانده با ایشان بیعت می کنند.»

البته در برخی روایات «ابدال» همان اوصیا معرفی شده اند.

از خالد بن هیثم فارسی نقل شده که گفت:

«به امام رضا علیه السلام عرض کردم مردم اعتقاد دارند که بر روی زمین ابدالی هستند؛ ایشان کیانند؟

حضرت فرمود:

راست می گویند، ابدال همان اوصیا هستند که خداوند ایشان را بدل پیامبران قرار داد؛ وقتی که دیگر نبوّت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به پایان رسید..»

(طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۷.)

درباره ویژگی این افراد گفته شده است:

«... رُهْبانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوثٌ بِالنَّهارِ كانَ قُلُوبُهُم زُبَرَ الحَدِيدِ فَيُبايِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقامِ ...»

(شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۰۸.)

(آنان راهبان شب و شیران روز هستند. دل هایشان چون فولاد سخت است که در میان

رکن و مقام، با آخرین ذخیره الهی حضرت مهدی علیه السلام بیعت می کنند.»

ابوالادیان

«اَبُو الادْیـان» یکی از خـدمتکاران بیت شـریف امـام حسن عسـکری علیه السـلام بود که علاوه بر حضور در بیت آن بزرگوار، متصدی امور نامه های آن حضرت و بردن آنها به شهرهای مختلف نیز بود.

او یکی از کسانی است که روایت شـهادت امام عسکری علیه السلام و نماز خواندن حضرت مهدی علیه السلام بر آن حضرت را ذکر کرده است.

شیـخ صـدوق رحمه الله در «کمال الـدین و تمام النعمه» (باب ۴۳)، بدون آن که آن را از کسـی شـنیده باشد - بلکه در نوشـته هایی دیده است - چنین نقل کرده است:

«ابوالادیان گوید:

من خدمتکار امام حسن عسـکری علیه السلام بودم و نامه های او را به شهرها می بردم. در آن بیماری که منجر به فوت او شد، نامه هایی نوشت و فرمود:

آنها را به مداین برسان.

چهـارده روز اینجا نخواهی بود و روز پانزدهم وارد سامرّا خواهی شـد و از آنجا صـدای واویلا می شـنوی و مرا در مغتسل می یابی.

ابوالادیان گوید:

ای آقای من!

چون این امر واقع شود، امام و جانشین شما که خواهد بود؟

فرمود:

هر کس پاسخ نامه های مرا از تو مطالبه کرد، همو قائم پس از من خواهد بود.

گفتم:

دیگر چه؟

فرمود:

کسی که بر من نماز خواند، همو قائم پس از من خواهد بود.

گفتم:

دیگر چه؟

فرمود:

کسی که خبر دهد در آن همیان چیست، همو قائم پس از من خواهد بود.

هیبت او مانع شد که از او بپرسم «در آن همیان چیست؟»

نامه ها را به مداین بردم و جواب آنها را گرفتم و همان گونه که فرموده بود، روز پانزدهم به سامرّا رسیدم. به ناگاه صدای واویلا از سرای او شنیدم و او را بر

مغتسل یافتم.

برادرش جعفر بن علی را بر در سـرا و شـیعیان را بر در خانه اش دیـدم که وی را به مرگ برادر تسـلیت و بر امامت تبریک می گویند.

با خود گفتم:

اگر این امام است که امامت باطل خواهد بود، زیرا می دانسـتم که او شراب می نوشد و قِمار می کند و تار می زند، پیش رفتم و تبریک و تسلیت گفتم.

او از من چیزی نپرسید، آنگاه عقید بیرون آمد و گفت:

ای آقای من!

برادرت کفن شده است، برخیز و بر او نماز بگزار!

جعفر بن علی داخل شد و برخی از شـیعیان مانند سـمّان و حسن بن علی - که معتصم او را کشت و به سـلمه معروف بود - در اطراف وی بودند.

چون به سـرا در آمدیم، حسن بن علی را کفن شده، بر تابوت دیدم و جعفر بن علی پیش رفت تا بر برادرش نماز گزارد. چون خواست تکبیر گویـد، کودکی گندم گون با گیسوانی مجعّد و دندان های پیوسـته، بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و گفت:

«ای عمو!

عقب برو که من به نماز گزاردن بر پدرم سزاوارترم.»

جعفر با چهره ای رنگ پریده و زرد عقب رفت. آن کودک پیش آمد و بر او نماز گزارد.

آن حضرت کنار آرامگاه پدرش به خاک سپرده شد.

سپس گفت:

ای بصری!

جواب نامه هایی را که همراه تو است بیاور و آنها را به او دادم و با خود گفتم:

این دو نشانه، باقی می ماند همیان، آنگاه نزد جعفر بن علی رفتم، در حالی که او آه می کشید!

حاجز وشّاء به او گفت:

ای آقا من!

آن کودک کیست تا بر او اقامه حجّت کنیم؟

گفت:

به خدا سوگند!

هرگز او را ندیده ام و او را نمی شناسم!

ما نشسته بودیم که گروهی از اهل

قم آمدند و از حسن بن علی علیهما السلام پرسش کردند و فهمیدند که او در گذشته است و گفتند:

به چه کسی تسلیت بگوییم؟

مردم به جعفر بن علی اشاره کردند، آنان بر او سلام کردند و به او تبریک و تسلیت گفتند و پرسیدند:

همراه ما نامه ها و اموالی است، بگو نامه ها از کیست و اموال چقدر است؟

جعفر در حالی که جامه های خود را تکان می داد، برخاست و گفت:

آیا از ما علم غیب می خواهید؟

راوی گوید:

خادم از خانه بیرون آمد و گفت:

نامه های فلانی و فلانی همراه شماست و همیانی که درون آن هزار دینار است و نقش ده دینار آن محو شده است. آنان نامه ها و اموال را به او دادند و گفتند:

آن که تو را برای گرفتن اینها فرستاد، همو امام است.

جعفر بن علی نزد معتمد عباسی رفت و ماجرای آن کودک را گزارش داد، معتمد کارگزاران خود را فرستاد و صقیل جاریه را گرفتند و از وی مطالبه آن کودک کردند، صقیل منکر او شد و مدعی شد که باردار است تا به این وسیله کودک را از نظر آنان مخفی سازد.

وی را به ابن الشوارب قاضی سپردند تا اینکه مرگ ناگهان عبیداللّه بن یحیی بن خاقان و شورش صاحب زنج در بصره پیش آمد.

از این رو از آن کنیز غافل شدند و او از دست آنها گریخت.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۷۵؛ باب ۴۳، ح ۲۵. همچنین ر.ک: منتخب الأنوار المضیئه، ص ۱۵۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۰۱.)

ابو صالح

در بعضی از کتاب ها، «ابو صالح» به عنوان یکی از کنیه های حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. شاید این کنیه با

استفاده از روایت ذیل باشد:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«هرگاه راه خود را در سفر گم کردی، سپس بانگ برآور:

«ای ابا صالح» یا «ای صالح.» خداوند رحمتش را بر تو فرود آورد! راه را به ما نشان ده.»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۹۸.)

معروف است که برخی از عرب های شهری و بیابانگرد، پیوسته در توسلات و یاری خواستن های خود، آن حضرت را به این اسم می خوانند و شعرا و ادبا نیز در قصیده ها و مدح های خود، از این کنیه استفاده کرده اند.

(طبرسی نوری، نجم الثاقب، ص ۶۰.)

از این رو در برخی از ملاقات هایی نیز که رخ داده است، از آن حضرت به عنوان «ابا صالح» یاد شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۹۲.)

اثنی عشری

«اثنی عشری» یا «دوازده امامی» پر جمعیت ترین فرقه های شیعه هستند.

آنان معتقد به دوازده امامند که با حضرت علی علیه السلام آغاز می شود و به محمد بن حسن مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله ختم می گردد.

(ر.ک: شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۷.)

ایشان دلایل فراوانی از آیات قرآن و احادیث نبوی بر امامت علی علیه السلام اقامه نموده و امامت آن حضرت را به نص صریح از طرف خداوند دانسته اند.

همچنین معتقدند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خداوند، تمامی امامان دوازده گانه را معرفی کرده است.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۶۱؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۵؛ کتاب الغیبه، ص ۱۵۰.)

آنان، امامان را مانند پیامبر، ملهم از جانب خدا می دانند و می گویند:

امام ریاست عامّه دارد و مقام او ما فوق بشر عادی است و از آن

روزی که خداوند آدم را آفرید، نور خود را در برگزیدگان خویش - از حضرت نوح، ابراهیم، موسی و عیسی علیهم السلام گرفته تا به حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خاتم الانبیا - سرایت داد و از وی آن نور را به اوصیای او، ائمه طاهرین علیهم السلام، سریان داد و همان نور و روح خدایی است که در امام عصر علیه السلام تجلّی می کند و او را از سطح بشر عادی فراتر می برد وی را قادر می سازد که قرن ها؛ بلکه هزاران سال بی هیچ گزند و آزار و بدون ضعف و پیری، با بدن جسمانی - که در بشر عادی موجب کون و فساد است - زندگی کند و در زمان مناسب به امر خداوند از پس پرده غیب ظهور فرماید.

احمد بن اسحاق قمی

احمد بن اسحاق قمی، بزرگ شیعیان قم و از اصحاب امام جواد، هادی و عسکری علیه السلام بود.

او به دیدن حضرت صاحب الزّمان علیه السلام شرفیاب گردید او از وکلای حضرت عسکری علیه السلام و حضرت مهدی علیه السلام بود.

(ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۳، ش ۱۶.)

در خانـدان امامت از شأن و مرتبه والایی نیز برخوردار بود که نمونه ای از آن حدیث در کمال الدین و تمام النعمه نقل شده است.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند نوشته است:

احمد بن اسحاق گوید:

بر امام عسکری علیه السلام وارد شدم و می خواستم از جانشین پس از وی پرسش کنم؛ او آغاز سخن کرد و فرمود:

ای احمد بن اسحاق!

خدای تعالی از زمان آدم علیه السلام زمین را خالی از حجّت نگذاشته است و تا روز قیامت نیز خالی از حجّت نخواهد گذاشت.

به واسطه

او بلا را از اهل زمین دفع می کند و به خاطر او باران می فرستد و برکات زمین را بیرون می آورد.

گوید:

پرسیدم:

ای فرزند رسول خدا امام و جانشین پس از شما کیست؟

حضرت شتابان برخاست و داخل خانه شد و سپس برگشت در حالی که بر شانه اش کودکی سه ساله بود که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشید.

پس فرمود:

ای احمد بن اسحاق!

اگر نزد خدای تعالی و حجّت های او گرامی نبودی، این فرزندم را به تو نمی نمودم.

او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است، کسی است که زمین را پر از عدل و داد می کند؛ همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق!

مَثَل او در این امّت، مَثَل خضر و ذوالقرنین است، او غیبتی طولانی خواهد داشت که هیچ کس در آن نجات نمی یابد؛ مگر کسی که خدای تعالی او را در اعتقاد به امامت ثابت بدارد و در دعا به تعجیل فَرَج موفّق سازد.

احمد بن اسحاق گوید:

پرسیدم:

ای مولای من!

آیا نشانه ای هست که قلبم بدان مطمئن شود؟

آن کودک به زبان عربی فصیح به سخن در آمد و فرمود:

«اَنَا بَقِیَّةُ اللّهِ فی اَرْضِهِ وَ المُنْتَقِمِ مِنْ اَعْدائِهِ.»

ای احمد بن اسحاق!

پس از مشاهده، جستجوی نشانه مکن!

احمد بن اسحاق گوید:

من شاد و خرّم بیرون آمدم و فردای آن روز به نزد امام عسکری علیه السلام بازگشتم و گفتم:

ای فرزند رسول خدا!

شادی من به واسطه منّتی که بر من نهادید، بسیار است، بفرمایید آن سنّتی که از خضر و ذوالقرنین دارد چیست؟

فرمود:

ای احمد!

غیبت طولانی، گفتم:

ای فرزند رسول خدا!

آیا غیبت او به طول خواهد انجامید؟

فرمود:

به خدا سوگند چنین است تا به غایتی که اکثر معتقدان

به او بازگردنـد و باقی نماند مگر کسـی که خدای تعالی عهد و پیمان ولایت ما را از او گرفته و ایمان را در دلش نگاشـته و با روحی از جانب خود مؤید کرده باشد.

ای احمد بن اسحاق!

ایـن امری از امر الهی و سـرّی از سـرّ ربـوبی و غیـبی از غیـب پروردگـار است، آنچه به تـو عطـا کردم، بگیر و پنهـان کن و از شاکران باش تا فردا با ما در علّیّین باشی.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۸، ح ۱.)

احمد بن اسحاق در یکی از سفرها چون به شهر حلوان رسید، بیمار شد و در آنجا وفات یافت.

همراهـانش او را در کفنی که حضـرت امـام حسن عسـکری علیه السـلام یـا حسـین بن روح - بنـا به اختلاف روایات - برایش ارسال داشته بودند، کفن کرده و در همان جا به خاک سپردند.

احمد بن هلال عبرتائی

احمد بن هلال، اهل روستای بزرگی از منطقه «نهروان» بود که میان واسط و بغداد قرار دارد.

گفته شده است:

وی از یاران حضـرت هادی علیه السـلام یا عسـکری علیه السلام بود. به غلو مشهور و مورد لعن و نفرین ابدی است. نخست از افراد مورد اطمینان حضـرت عسـکری علیه السـلام و از اصـحاب خاصّ و روایت کننده از امامان معصوم علیهم السـلام بود. ۵۴ مرتبه به زیـارت خـانه خـدا رفت که بیست مرتبه آن با پای پیاده بود. امّا دچار انحراف و ارتجاع شـد؛ به گونه ای که حضـرت عسکری علیه السلام او را بسیار نکوهش کرد و در موردش فرمود:

«از این صوفی ریا کار و بازیگر پروا کنید.»

(محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ص ۵۳۵.)

برخی نیز این جمله را در نکوهش او، از جانب

حضرت مهدی علیه السلام دانسته اند که در هر حال نشانگر پلیدی و گمراهی این مرد است. او تا زمان نیابت جناب محمد بن عثمان زیست و با سماجت بسیار، سفارت آن جناب را انکار کرد.

توقیع مبارکی از جانب حضرت مهدی علیه السلام در مورد لعن و نفرین بر او و لزوم اظهار بیزاری از کارهایش صدور یافته است.

(ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۵۳.)

بیشتر کتاب های رجالی، او را ملقب به «عَبَرْتایی» می دانند.

(رجال ابن داوود؛ ص ۴۲۵؛ رجال طوسی، ص ۳۸۴؛ رجال علامه، ص ۲۰۲.)

شیخ طوسی رحمه الله در «کتاب الغیبه» وی را «کرخی» نامگذاری کرده و «بغدادی» نیز درباره او گفته شده است.

(نجاشی، رجال، ح ۱، ص ۲۱۸؛ کتاب الغیبه، ص ۳۹۹، ح ۳۷۴.)

از تاریخ فهمیده می شود که احمد بن هلال تا آخر سفارت و نیابت نایب نخست منحرف نشده بود؛ لکن به مجرد وفات عثمان بن سعید در نایب دوم شک کرد و نیابت او را نپذیرفت!

(سید محمد صدر، تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۰۲.)

شیعیان هم پس از عزل، او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند.

پس از مرگ وی توقیعی از طرف ولی عصر علیه السلام به دست حسین بن روح به شرح ذیل صادر شد:

«خداوند از فرزند هلال نگذرد که بدون اجازه و رضایت ما، در کار ما مداخله و تنها به میل خود عمل می کرد تا آنکه پروردگار، با نفرین ما زندگی اش را به انجام رساند. ما در زمان حیاتش نیز انحرافش را به خواص شیعیان خود اعلام کردیم.

این را به هر کس که درباره او می پرسد، برسانید. هیچ یک از شیعیان ما معذور نیست در آنچه افراد مورد اعتماد از

ما نقل می کنند، تردید کند؛ زیرا می دانند ما اسرار خود را با آنان می گوییم.»

آن حضرت در توقیعی دیگر فرمود:

«ابن هلال ایمان خود را پایدار نداشت و با آنکه مدت طولانی خدمت کرد، به دست خود ایمانش را به کفر دگرگون ساخت و خدا نیز او را کیفر داد.»

(ر.ک: رجال الکشی، ص ۵۳۵؛ کتاب الغیبه، ص ۳۵۳.)

اخیار

«اخیار» در لغت به معنای نیکان و انسان های نیک رفتار است.

در فرهنگ مهدوی گروهی از یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام و از جمله ۳۱۳ تن هستند که از عراق به آن حضرت می پیوندند و بین رکن و مقام با ایشان بیعت می کنند.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«یُبَایِعُ القائِمَ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ المَقَامِ ثَلاثُمِائَهٍ وَ نَیِّفٌ عِدَّهُ اَهلِ بَدْرٍ فِیهِمُ النُّجَباءُ مِنْ اَهْلِ مِصْرَ وَ الاَبْدالُ مِنْ أَهلِ الشّامِ وَ الاَخْیارُ مِنْ اَهْلِ الْعِراقِ ...»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

«سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم بین رکن و مقام بیعت می کنند.

در بین آنان نجبا از اهل مصر، ابدال از اهل شام و اخیار از اهل عراق می باشند ...»

اربع رسالات فی الغیبه

این کتاب ارزنده به وسیله محمد بن نعمان بغدادی مشهور به «شیخ مفید رحمه الله» نگاشته شده است.

وی از علمای برجسته و از چهره های درخشان فقهای شیعه در نیمه نخست قرن پنجم هجری است.

موضوع این کتاب، غیبت امام زمان علیه السلام و ویژگی های قیام آن حضرت و پاسخ به شبهاتی درباره امامت ایشان است.

درباره انگیزه نگارش این کتاب می توان گفت:

مسأله امامت امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت، از مهم ترین مباحث شیعه است.

در دوران شیخ مفید رحمه الله - که عصر قدرت گرفتن شیعیان و پیروان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بود - این بحث از پر رونق ترین مباحث جهان اسلام به شمار می رفت.

شیخ مفید رحمه الله با نگارش این چهار رساله، گامی ارزشمند در معرفی هر چه بیشتر امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت به جهان اسلام برداشت.

این کتاب به سبک پرسش و پاسخ

نگاشته شده است.

وی در این کتاب شبهات مخالفان را آورده و به بررسی و پاسخ گویی آنها پرداخته است.

او در این کتاب با سبکی استدلالی و شیوه ای قابل قبول برای تمام مذاهب اسلامی، وارد بحث شده، نتیجه گیری می کند. شبهات ذکر شده در این کتاب، از مهم ترین شبهاتی است که درباره امام زمان علیه السلام و غیبت آن حضرت مطرح شده است.

پاسخ به آنها در این زمان نیز بسیار کارساز و جالب توجه است.

شیخ مفید رحمه الله در این چهار رساله، به سؤالات زیر پاسخ می دهد:

۱. دلیل بر وجود امام زمان علیه السلام چیست؟

۲. به چه دلیل روایاتی که بر وجود آن حضرت دلالت می کند، دروغ نیست؟

۳. اگر امام زمان علیه السلام غایب است، پس بودن یا نبودن ایشان چه فرقی دارد؟

۴. چرا امام زمان علیه السلام ظهور نمی کند؟

۵. علم امام زمان علیه السلام از چه راهی است؟

۶. انگیزه غیبت چیست؟

۷. چرا دیگر ائمه علیهم السلام غایب نشدند؟

شیخ مفید رحمه الله در این کتاب با بیانی رسا و دقیق به این شبهات پاسخ می دهد.

اسماعیلیه

«اسماعیلیه» فرقه ای هستند که به امامت شش امام اوّل شیعیان اثنی عشری معتقدند؛ امّا پس از امام صادق علیه السلام بزرگ ترین فرزند او، اسماعیل یا فرزند او، محمد را به امامت پذیرفتند.

اسماعیل بزرگ ترین فرزند امام صادق علیه السلام و مورد علاقه و احترام آن حضرت بود. اگرچه از برخی روایات خلاف این به دست می آید؛ ولی علمای شیعه او را بزرگ داشته و از وی به نیکی یاد کرده اند. به نظر شیخ طوسی رحمه الله او جزء رجال امام صادق علیه السلام و اصحاب ایشان است.

با توجه به علاقه امام صادق علیه السلام

به اسماعیل، او مردی جلیل القدر بوده است.

از امام صادق علیه السلام درباره امامت او سؤال شد و حضرت نفی کرد.

(ر.ک: شیخ طوسی، رجال، ص ۱۴۶.)

به این ترتیب اسماعیلیه به هفت امام معتقدند و همین مطلب اعتقاد مشترک در میان همه فرقه های اسماعیلیه است.

یکی از ادلّه نامیده شدن اسماعیلیه به «سبعه» نیز همین مطلب است.

از دیگر ادلّه این نام گذاری، اختلاف آنان با امامیّه در مورد هفتمین امام است. از دیگر نام های اسماعیلیه، «باطنیه» است.

مهم ترین ویژگی این گروه باطنی گری و تأویل آیات و احادیث و معارف و احکام اسلامی است.

آنان معتقدند:

متون دینی و معارف اسلامی دارای ظاهر و باطن است که باطن آن را امام می داند. فلسفه امامت تعلیم باطن دین و بیان معارف باطنی است. اسماعیلیه در جهت تأویل معارف اسلامی، معمولاً ـ از آرای فیلسوفان یونانی – که در آن زمان سخت رواج یافته بود – سود می جستند. به اعتقاد همه فرقه های اسلامی، اسماعیلیان در تأویل دین افراط کردند.

حتی بسیاری از مسلمانان آنان را به عنوان یکی از فرقه ها و مذاهب اسلامی قبول ندارند.

(ر.ک: مطهری، مرتضی، کلام و عرفان، ص ۳۱.)

ریشه پیدایش اسماعیلیه شاید در این نکته نهفته باشد که اسماعیل فرزند ارشد امام صادق علیه السلام مورد احترام آن حضرت بود؛ به همین دلیل برخی پنداشتند که پس از امام صادق علیه السلام او به امامت خواهد رسید.

اما اسماعیل در زمان حیات امام صادق علیه السلام، از دنیا رفت وآن حضرت شیعیان را بر مرگ پسر شاهد گرفت و جنازه او را در حضور آنان و به صورت علنی، تشییع و دفن کرد.

فرقه های اسماعیلیه

پس از شهادت امام صادق علیه السلام (سال ۱۴۸ ه. ق)، گروهی

مرگ اسماعیل را در زمان آن حضرت انکار کردند و او را امام غایب و امام قائم دانستند. اینان مراسم تشییع جنازه اسماعیل از طرف پدر را برای حفظ جان او تفسیر کردند.

نوبختی این گروه را «اسماعیلیه خالصه» می نامد.

(ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۸.)

این گروه به زودی منقرض شدند.

گروه دوم بر آن شدند که اسماعیل مرده است؛ اما چون در زمان حیات پدرش به امامت رسیده بود، پس از فوتش، امام صادق علیه السلام فرزند او محمد را به امامت نصب کرد. بنابراین پس از شهادت امام صادق علیه السلام، محمد به امامت رسید.

این گروه به «مبارکیه» معروف گشتند؛ زیرا رئیس آنان «مبارک» نام داشت.

(فرق الشیعه، ص ۶۹ و ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۳۴.)

همین گروه اخیر، پس از مدتی به دو فرقه انشعاب یافتند.

برخی از آنان مرگ محمد را پذیرفتند و سلسله امامان را در فرزندان او ادامه دادند.

برخی دیگر، منکر مرگ محمد بودند و غیبت او را باور داشتند و وی را امام قائم می پنداشتند. اینان «قرامطه» نامیده می شوند؛ زیرا لقب رئیس آنها «قرمطویه» بوده است.

(فرق الشیعه، ص ۷۲.)

امروزه اسماعیلیه به دو طایفه «آغا خانیه» و «بهره» تقسیم می شوند که بازماندگان دو فرقه نزاری و مستعلوی هستند.

گروه اوّل

(قریب به یک میلیون تن) در ایران، آسیای وسطی، افریقا و هند پراکنده اند و رئیس ایشان کریم آقا خان است.

گروه دوم

(قریب به پنجاه هزار تن) در جزیره العرب و سواحل خلیج فارس و سوریه به سر می برند.

(مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۵۳.)

اشراط الساعه

«اشراط» (جمع «شَرَط»)» به معنای علامت است. بنابراین «اشراط الساعه» به معنای نشانه های نزدیک شدن قیامت است.

(کتاب العین، ج ۶، ص ۲۳۵؛

مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۷.)

این اصطلاح بر مجموع حوادثی اطلاق می شود که پیش از واقعه عظیم قیامت، اتفاق خواهد افتاد. تعبیر «اَشْراطُ السَّاعَه» تنها یک بار در قرآن کریم به کار رفته است:

«فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلاَّ السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جاءَ أَشْراطُها فَأَنَّى لَهُمْ إِذا جاءَتْهُمْ ذِكْراهُمْ.»

(محمد (۴۷)، آیه ۱۸.)

(آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان بر پا شود؛ [آنگاه ایمان آورند] در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است، اما هنگامی که بیاید تذکر و ایمان آنها سودی نخواهد داشت.»

در روایات - به ویژه از طریق اهل سنّت (ر.ک: صنعانی، المصنف، ج ۱۱، ص ۲۷۴؛ علی بن جعد، مسند، ص ۲۴۸؛ ابن ابی شیبه، المصنف، ج ۸، ص ۲۶۷؛ ابن ابی عاصم، کتاب الاوائل، ص ۱۱۴؛ النسائی، السنن الکبری، ج ۱، ص ۲۵۵؛ الطبرانی، المعجم الکبیر، ج ۹، ص ۲۹۶.) - این انگاره، فراوان مورد اشاره قرار گرفته است.

یکی از حوادث مهمی که در آستانه قیامت رخ خواهد داد و مورد اتفاق شیعه و اهل سنّت است، ظهور مردی از خاندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

شیعه معتقد است:

او فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در سال ۲۵۵ ق.

متولد شده و هم اکنون به قدرت الهی زنده است.

هر گاه خداوند اراده کند، او پرچم قیام را بر دوش خواهد گرفت و تا او نیاید و حکومت عدل را در گیتی برپای ندارد، عمر جهان به سر نمی رسد و قیامت بر پا نمی گردد.

به نظر می رسد روایات بیانگر نشانه های ظهور و روایات حکایتگر نشانه های برپایی قیامت، در هم آمیخته شده باشند.

(نشانه های ظهور) پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

«عَشرٌ قَبْلَ السَّاعَهِ لا بُدَّ

مِنْها السُّفيَانِيُّ وَ الدَّجّالُ وَ الدُّخانُ وَ الدّابَّهُ وَ خُروُجُ القائِم وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَ نُزُولُ عِيسی علیه السلام وَ خَسْفٌ بِالْمَشرِقِ وَ خَسْفٌ بِجَزيرَهِ العَرَبِ وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ عَدَن تَسُوقُ النّاسَ اِلَی المَحْشَرِ.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶؛ ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۵۷.)

(ده چیز، پیش از برپایی قیامت، به ناگزیر رخ خواهد داد:

خروج سفیانی

و دجّال،

پیدا شدن دود و جنبنده،

خروج قائم،

طلوع خورشید از مغرب آن،

فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام از آسمان،

فرو رفتن [در زمین] در ناحیه مشرق

و فرو رفتن در منطقه جزیره العرب

و آتشی که از انتهای عدن بر می خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می کشاند.»

بر این اساس، همه نشانه های ظهور، به گونه ای نشانه های قیامت هم هستند؛ ولی همه نشانه های قیامت، نمی توانند نشانه های ظهور باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام واقع شوند.

یکی از مشروح ترین و جامع ترین احادیث در این زمینه، حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در داستان حجهالوداع نقل کرده و حاوی نکات ارزشمند فراوانی است.

او می گوید:

«ما با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در «حجهالوداع» بودیم، حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرد و فرمود:

آیا شما را از «اَشْراطُ السَّاعه» آگاه کنم و سلمان - که در آن روز از همه به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر بود - عرض کرد:

آری ای رسول خدا!

فرمود:

از نشانه های قیامت تضییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرامی داشتن ثروتمندان و فروختن دین به دنیا است. در این هنگام است که قلب

مؤمن در درونش آب می شود - آن چنـان که نمـک در آب [ذوب می شود] -از این همه زشتی هـا که می بینـد و توانایی بر تغییر آن ندارد.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا چنین امری واقع می شود؟

فرمود:

آری، سوگند به آن کس که جانم به دست اوست!

در آن زمان، زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر و امنایی خائن بر مردم حکومت می کنند.

سلمان پرسید:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟

فرمود:

آری سوگند به آن کس که جانم در دست اوست!

در آن هنگام زشتی ها، زیبا و زیبایی ها، زشت می شود.

امانت به خیانتکار سپرده می شود و امانتدار خیانت می کند.

دروغگو را تصدیق و راستگو را تکذیب می کنند.

سلمان پرسید:

ای رسول خدا!

آیا چنین چیزی واقع می شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم در دست اوست!

در آن روز حکومت به دست زنان و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منبرها می نشینند و دروغ، «ظرافت» و زکات «غرامت» و بیت المال «غنیمت» محسوب می شود.

مردم به پدر و مادر [خود] بدی می کنند و به دوستانشان نیکی و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست اوست!

در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند).

باران کم می شود.

صاحبان کَرَم خسیس و تهیدستان، حقیر شمرده می شوند.

در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می گردد.

یکی می گوید چیزی نفروختم و دیگری می گوید سودی نبردم! همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست اوست!

در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند،

آنان را می کشند و اگر سکوت کنند، همه چیزشان را مباح می شمرند! اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خون هایشان را می ریزند! دل ها را پر از عداوت و وحشت می کنند و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلوّن می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها و وای بر آنها از عذاب الهی! نه بر صغیر رحم می کنند، نه به کبیر احترام می گذارند و نه گنهکاری را می بخشند! بدن هایشان همچون آدمیان است؛ اما قلب هایشان قلب های شیطان ها است.

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری سوگند به آن کسی که جانم در دست او است!

در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند و زنان به زنان و بر سر پسران به رقابت بر می خیزند؛ همان گونه که برای دختران در خانواده هایشان! مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند! زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمایی می پردازند).

لعنت خدا بر آنان باد!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن زمان به تزیین مساجد می پردازند، آن چنان که یهود و نصارا معابد را تزیین می کنند! قرآن ها را می آرایند (بی آنکه به محتوای آن عمل کنند)! مناره های مسجد طولانی و صفوف نماز گزاران فراوان می شود؛ اما دل ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان ها مختلف است!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این

امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن هنگام پسران امت من با طلا- تزیین می کنند و لباس های ابریشمین حریر و دیباج می پوشند و از پوست های پلنگ برای خود لباس تهیه می کنند!

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام زنا آشکار می گردد.

معاملات با غیبت و رشوه انجام می گیرد.

دین را فرو می نهند و دنیا را بر می دارند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر شدنی است؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام طلاق فزونی می گیرد و حدّی برای خدا اجرا نمی شود؛ اما با این حال به خدا ضرر نمی زنند (خودشان زیان می بینند).

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این شدنی است؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام زنان خواننده می شوند.

آلات لهو و نوازندگی آشکار می شود و اشرار امتم به دنبال آن می روند!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام، ثروتمندان امتم، برای تفریح به حج می روند و طبقه متوسط برای تجارت و فقیران آنها برای ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می گیرند و با آن همچون آلات لهو، رفتار می کنند! و اقوامی روی کار می آیند که برای غیر خدا علم دین فرا می گیرند! فرزندان نامشروع فراوان می شوند و قرآن را به صورت غنا می خوانند و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می گیرند.

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است!

این در زمانی است که

پرده های حرمت دریده و گناه فراوان می شود.

بدان بر نیکان مسلط می گردند.

دروغ زیاد و لجاجت آشکار می شود.

فقر فزونی می گیرد.

مردم با انواع لباس ها بر یکدیگر فخر می فروشند.

باران های بی موقع می بارد.

قمار و آلات موسیقی را جالب می شمرند و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می دانند؛ به گونه ای که مؤمن در آن زمان از همه ی امت خوارتر می شود.

قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می کنند و آنها را در ملکوت آسمان ها افرادی پلید و آلوده می خوانند.

سلمان عرض کرد:

ای رسول خدا!

آیا این امر واقع می شود؟!

فرمود:

آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است!

در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می خیزد و اظهار حاجت می کند و هیچ کس چیزی در دست او نمی نهد!

سلمان گفت:

ای رسول خدا!

آیا این امر شدنی است؟!

فرمود:

آری سوگند به کسی که جانم به دست او است!

در آن هنگام «رویبضه» سخن می گوید!

سلمان عرض کرد:

پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا!

«رویبضه» چیست؟

فرمود:

کسی درباره محروم سخن می گوید که هرگز سخن نمی گفت (و کسی اظهار نظر می کند که مجال اظهار نظر به او نمی دادند).

در این هنگام طولی نمی کشد که فریادی از زمین بر می خیزد، آن چنان که هر گروهی خیال می کند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می خواهد به همان حال می مانند، سپس در این مدت زمین را می شکافند و زمین پاره های دل خود را بیرون می افکند.

فرمود:

منظورم طلا و نقره است.

سپس به ستون های مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و فرمود:

همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره به درد نمی خورد. [و فرمان الهی فرا می رسد]. این است معنای سخن پروردگار:

«فَقَدْ

جاءَ اَشْراطُها.»

(سوره محمد (۴۷)، آیه ۱۸.)

(تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۵۴ - ۴۵۹؛ به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم. همچنین ر.ک: بحارالانوار، ج ۶، ص ۳۰۸، ح ۶.)

اصحاب کهف

در قصص قرآنی «اصحاب کهف»، نام گروهی از مؤمنان است که از ستم پادشاهی مشرک به غاری پناه بردند و سالیانی دراز به خواب عمیقی فرو رفتند.

بر پایه روایات، این پادشاه مشرک «دقیانوس» و محل واقعه «افسوس» دانسته شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۳۶ - ۴۱۱؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۶۵ - ۳۶۰.)

داستان این گروه با اشاراتی کوتاه در اوایل سوره «کهف» ذکر شده است. در آن سخن از یکتا پرستانی است که برای گریز از پرستش خدایان دروغین، به غاری پناه بردند تا از گزند ستمکاران بت پرست برهند.

خوابی که آنان را در ربود، به فرمان پروردگار سالیانی به طول انجامید و در این مدت، چنان هیبتی داشتند که کسی را یارای نزدیک شدن و نگریستن به آنان نبود. آنان را بیدار می پنداشتند.

این خفتگان سالیانی چند را (بر پایه آیات قرآنی ۳۰۹ سال) در همان حال گذراندند.

چون به خواست الهی از خواب برخاستند، چنان گمان بردند که تنها روزی یا کمی بیشتر از روز خواب بوده اند.

چون یکی از ایشان برای فراهم آوردن غذا به شهر در آمد، مردم از حال شگفت انگیزشان آگاهی یافتند و بر آن شدند تا بر در غار آنان مسجدی به پا سازند.

(ر.ک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، صص ۳۵۴ - ۴۰۵؛ بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۴۰۷، باب قصه اصحاب الکهف و الرقیم.)

آنچه این انسان ها را به بحث مهدویّت مرتبط می سازد، روایاتی است که از آنان به

عنوان جمعی از یاران حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است آنان در این بازگشت از حکومت جهانی عدل و قسط بهره وافری خواهند برد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِذَا ظَهَرَ القائمُ مِنْ ظَهْرِ هَذا البَیْتِ بَعَثَ اللهُ مَعَهُ سَبْعَهً وَ عِشْرینَ رَجُلاً مِنْهُم اَرْبَعَهَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ قَومِ مُوسی ... و اَصْحابُ الکَهْفِ ثَمانِیَهٌ وَ المِقدادُ وَ جابِرُ الاَنْصارِیُّ وَ مُؤمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ یُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَصیُّ مُوسی»

(ر.ک: طبری، دلائل الامامه، ص ۲۴۸؛ نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۲۶۶.)

البته برخی از مفسرین اهل سنّت نیز به زنده شدن اصحاب کهف در دوران ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره نموده اند.

(ر.ک: القرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۰، ص ۳۹۰.)

الزام الناصب فی اثبات الحجه الغائب

این کتاب کلامی، در شرح احوال حضرت مهدی علیه السلام و اثبات وجود آن حضرت با دلایل عقلی و احادیث متواتر نگاشته شده است. در این کتاب علاوه بر فضایل ائمه دوازده گانه، به شرح غیبت صغری و کبرای امام زمان علیه السلام و نایبان خاصّ و عام آن حضرت و نشانه های ظهور او و رویدادهای پس از ظهور - مانند گستردن دادگری در سراسر کره زمین و رجعت پیامبران و امامان - پرداخته است.

نویسنده کتاب، شیخ علی بن زین العابدین یزدی حایری (م ۱۳۳۳ ق) است.

در سال ۱۳۵۲ ق در ایران به روش سنگی به چاپ رسیده است و به عنوان یکی از آثار مهم استدلالی امامت - به ویژه درباره وجود مقدس صاحب الامر امام زمان علیه السلام - است.

این کتاب در ده «غُصْن» فراهم آمده که موضوعات آنها از این قرار است:

۱. خالی نبودن زمین از حجّت، شناخت امام، حالات و نشانه های امام و ...

۲. اخبار

قرآن به قیام قائم علیه السلام، بشارت های آسمانی به قیام مهدی علیه السلام ...

۳. روایات پیامبر و ائمه علیهم السلام از طریق شیعه و سنی درباره حضرت مهدی علیه السلام و ...

۴. امکان غیبت و غیبت انبیا و اولیا و اوصیا.

۵. روایات درباره مادر مهدی علیه السلام، ولادت، دیدار کنندگان با مهدی علیه السلام در کودکی، نواب خاصّ و ...

۶. مدعیان دیدن حضرت مهدی علیه السلام در غیبت کبری.

۷. اخبار اهل سنّت به وجود حجّت علیه السلام.

۸. علایم ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آیات و روایات و ...

۹. در آنچه در زمان ظهور او اتفاق می افتد.

۱۰. در رجعت ائمه علیهم السلام با استفاده از آیات و احادیث ... توضیح: این کتاب اخیراً از سوی مؤسسه مطبوعاتی «حق بین» در دو جلد به زبان عربی منتشر شده که در بخش پایانی جلد دوم «کتاب البیان فی اخبار صاحب الزّمان» اثر گنجی شافعی به ضمیمه آورده شده است.

امامت حضرت مهدی

امامت حضرت مهدی [در خردسالی]

از نگاه شیعه، خداوند متعال از طریق آخرین پیامبر خود، مقام امامت و ولایت را به جهت قابلیت های ذاتی به افرادی خاصّ عطا فرموده و تنها از طرف ذات او است که امام بر جامعه نصب می گردد.

این قابلیت ذاتی ارتباطی به سن و سال ندارد. آنچه در آغاز امامت حضرت مهدی علیه السلام بیش از همه چیز توجه ها را به خود جلب می کند، رسیدن به این مقام عظیم در سن پنج سالگی است.

البته ایشان اوّلین شخصی نبود که در خردسالی به افتخار امامت نایل آمد و نه تنها این گونه پیشوایی در بین ائمه علیهم السلام دارای سابقه بوده؛ بلکه در سلسله نبوّت نیز مواردی از آن وجود

داشته است.

نبوت در کودکی

خداوند متعال پیامبرانی را در کودکی به مقام نبوّت مفتخر ساخت:

نبوت حضرت عیسی از ابتدای ولادت

خداوند در آیات نورانی خود در بخشی از داستان حضرت مسیح علیه السلام از زبان آن پیامبر الهی در جواب منکران چنین می فرماید:

«قَالَ اِنّی عَبْدُاللّه آتَانِیَ الکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبیّاً»

«[کودک] گفت:

من بنده خدا هستم، به من کتاب داده و مرا پیامبر قرار داده است.»

(مریم ۱۹: ۳۰.)

اعطای کتاب و مقام نبوت به حضرت یحیی در کودکی

خداوند در این باره می فرماید:

«یا یَحْیی خُذِ الکِتابَ بِقُوَهٍ وَ آتَیْناهُ الحُکْمَ صَبِیّاً»

«ای یحیی!

کتاب [خدا] را به جد و جهد بگیر و [ما] از کودکی به وی حکم (نبوّت) دادیم.»

(مریم ۱۹: ۱۲.)

بنابراین همان گونه که خداوند متعال، مقام نبوّت را به کودک خردسالی عطا فرمود؛ مقام امامت را نیز می تواند به انسانی با تمام صفات لازم، در سن کودکی عطا فرماید.

امامت در کودکی

قبل از حضرت مهدی علیه السلام دو امام (امام جواد علیه السلام و امام هادی علیه السلام) قبل از سن بلوغ به مقام امامت نایل آمدند و این شاید خود به نوعی ایجاد آمادگی برای پذیرش امامت حضرت مهدی علیه السلام، در سن کودکی بوده است.

اولین امامی که در سن کودکی به امامت رسید، نهمین پیشوای شیعیان بود و از آنجا که این مسأله در دوران امامت بی سابقه بود، ابتدا مورد پرسش و تردید عده ای قرار گرفت؛ ولی کم کم با هدایت های امام رضا علیه السلام و بیاناتی از خود آن حضرت، قلب شیعیان آرام گرفت.

معمر بن خلاد گوید:

«سَمِعْتُ الرِّضا علیه السلام وَ ذَکَرَ شَیئاً فَقال:

ما حاجَتُکُمْ اِلی ذَلِکَ هَذَا اَبُو جَعفَرٍ قَدْ اَجْلَسْتُهُ مَجْلِسی وَ صَیَّرْتُهُ مَکانی وَ قالَ اِنّا اهل بیت یَتوارَثُ اَصاغِرُنا

عَنْ اَکابِرِنا القُذَّهَ بالقُذَّهِ.»

«از امام رضا علیه السلام شنیدم که مطلبی [راجع به امر امامت] بیان کرد و سپس فرمود:

شما چه احتیاجی به این موضوع دارید؟

این ابو جعفر است که او را به جای خود نشانیده و قائم مقام خود ساخته ام و فرمود:

ما خاندانی هستیم که خردسالانمان مو به مو از بزرگسالانمان ارث می برند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۲.)

روایت یاد شده بیانگر این حقیقت است که مقام امامت، ربطی به کمی و یا زیادی سن ندارد.

صفوان بن یحیی گوید:

«به امام رضا علیه السلام عرض کردم:

پیش از آنکه خدا ابی جعفر علیه السلام را به شما ببخشد، درباره جانشین تان از شما می پرسیدیم و شما می فرمودید؛ خدا به من پسری عنایت می کند.

اکنون او را به شما عنایت کرد و چشم ما را روشن نمود.

اگر خدای ناخواسته برای شما پیش آمدی کند، به که بگرویم؟

حضرت با دست اشاره به ابی جعفر فرمود که در برابرش ایستاده بود،

عرض کردم:

قربانت گردم، این پسر سه ساله است:

فرمود:

چه مانعی دارد عیسی علیه السلام سه ساله بود که به حجّت قیام کرد.»

(همان، ج ۱، باب الاشاره و النص علی ابن جعفر الثانی.)

علی بن اسباط گوید:

«امام محمـد تقی علیه السـلام را دیدم که به طرف من می آمد، من نگاهم را به او تیز نموده و به سـر و پایش نگاه می کردم تا اندازه و قامتش را برای اهل شهر خود (شیعیان) وصف کنم.

در آن میان که من او را ورانداز می کردم، حضرت نشست و فرمود:

«ای علی!

خدا حجّت درباره امامت را به مانند حجّت درباره نبوّت آورده و فرموده است:

«حکم نبوّت را در کودکی به او دادیم»، «و چون به رشد، رسید»، «و به

چهل سالگی رسید»، پس روا است که به شخصی در کودکی حکم داده شود [چنان که به یحیی علیه السلام داده شد] و روا است که در چهل سالگی داده شود [چنان که به یوسف داده شد.] (الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۷ و با اندکی تفاوت، الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۲.)

البته کم نبودند انسان های وارسته ای که در برابر فرمایش امام، سر تعظیم و قبول فرود می آوردند و در برابر مشیت الهی، با کمال رضایت آن را می پذیرفتند.

محمد بن حسن عمّار گوید:

«من دو سال نزد علی بن جعفر بن محمد (عموی امام رضا علیه السلام) بودم و هر خبری که او از برادرش موسی بن جعفر علیه السلام شنیده بود، می نوشتم.

روزی در مدینه خدمتش نشسته بودم، ابو جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او وارد شد.

علی بن جعفر برجست و بدون کفش و عبا، نزد او رفت و دستش را بوسید و احترامش کرد؛ ابو جعفر به او فرمود:

ای عمو!

بنشین خدایت رحمت کند.

او گفت:

آقای من!

چگونه من بنشینم و شما ایستاده باشید؟

چون علی بن جعفر به مسند خود برگشت، اصحابش او را سرزنش کرده و گفتند:

شما عموی پدر او هستید و با او این گونه رفتار می کنید؟!

او دست به ریش خود گرفت و گفت:

خاموش باشید!

اگر خدای عزوجلّ این ریش سفید را سزاوار [امامت] ندانست و این کودک را سزاوار دانست و به او چنان مقامی داد، من فضیلت او را انکار کنم؟ پناه به خدا از سخن شما! من بنده او هستم.»

(الکافی، ج ۲، ص ۳۲۲، ح ۱۲.)

آخرین پیشوا

شیعه با این ذهنیت - که

مقام امامت به سن و سال خاصی مربوط نیست - درباره امام هادی علیه السلام چندان تردیدی به خود راه نداد؛ به ویژه آنکه حاکمان جور زمان، هر چه تلاش کردند تا مسأله امامت را با مناظرات ساختگی دانشمندان بزرگ با این امامان خردسال خدشه دار کنند، شکست خوردند.

اما این وضع درباره آخرین پیشوای شیعیان به کلی متفاوت شد؛ چرا که او هم در سن و سال کمتر از دیگر امامان به امامت رسید و هم به خاطر مصالحی ولادت آن حضرت مخفیانه صورت پذیرفت.

این مسأله برخی از شیعیان را دچار تردیدهایی نمود و کار امام حسن عسکری علیه السلام را مشکل ساخت؛ اگرچه امامان پیشین تا حدودی زمینه را مساعد کرده و شیعه را برای درک چنان روزی آماده ساخته بودند.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«صَاحِبُ هَذا الاَمْرِ اَصْغَرُنا سِنّاً وَ اَخْمَلُنا شَخْصاً.»

«صاحب این امر کم سن و سال ترین و گمنام ترین ما است.»

(الغیبه، ص ۱۸۴؛ دلائل الامامه، ص ۲۵۸.)

اسماعیل بن بزیع گوید:

از حضرت ابی جعفر علیه السلام راجع به امامت پرسیدم و گفتم:

آیا ممکن است امام از هفت سال کمتر داشته باشد؟

فرمود:

«نَعَمْ وَ اَقَلَّ مِنْ خَمْسِ سِنین.»

«آری، کمتر از پنج سال هم می شود.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۸۴، ح ۵.)

البته معرفی حضرت مهدی علیه السلام با دیگر امامان، این تفاوت را داشت که خواست الهی بر پنهان زیستن آن حضرت تعلق گرفته بود؛ بنابراین تنها افرادی خاصّ از ولادت او با خبر بودند.

ضوء بن علی از مردی از اهل فارس نقل می کند:

به سامرا آمدم و ملازم در خانه امام حسن عسکری علیه السلام شدم.

حضرت مرا طلبید، من وارد شدم و سلام کردم، فرمود:

برای چه

آمده ای؟

عرض کردم:

برای اشتیاقی که به خدمت شما داشتم.

فرمود:

پس دربان ما باش.

من همراهِ خادمان در خانه آن حضرت بودم. گاهی می رفتم هر چه احتیاج داشتند از بازار می خریدم و زمانی که مردان در خانه بودند، بدون اجازه وارد می شدم.

روزی بر حضرت وارد شدم و او در اتاق مردان بود. ناگهان در اتاق حرکت و صدایی شنیدم، سپس با فریاد به من فرمود:

بایست، حرکت مکن!

من جرأت در آمدن و بیرون رفتن را نداشتم.

سپس کنیزکی - که چیز سر پوشیده ای همراه داشت - از نزد من گذشت. آنگاه مرا صدا زد که:

در آی!

من وارد شدم و کنیز را هم صدا زد.

کنیز نزد آن حضرت بازگشت، او به کنیز فرمود:

روپوش از آنچه همراه داری بردار؛ کنیز از روی کودکی سفید و نیکو روی پرده برداشت و خود حضرت روی شکم کودک را باز کرد. دیدم موی سبزی که به سیاهی آمیخته بود، از زیر گلویش تا نافش روییده است، سپس فرمود:

این است صاحب شما و به کنیز امر فرمود که او را ببرد.

سپس من آن کودک را ندیدم تا امام حسن علیه السلام وفات کرد.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹ و ۱۲۰، ح ۶.)

با توجه به روایات یاد شده و تولّد آن حضرت در سال ۲۵۵ ق و شهادت امام عسکری در سال ۲۶۰ ق، آن حضرت در سن پنج سالگی به امامت رسید.

امام حسن عسکری

امام حسن عسکری علیه السلام پدر بزرگوار حضرت مهدی علیه السلام و یازدهمین پیشوای شیعیان، در سال ۲۳۲ ه. ق چشم به جهان گشود.

(همان، ج ۱، ص ۵۰۳.)

پدرش امام دهم، حضرت هادی علیه السلام و مادرش بانویی پارسا و شایسته به نام «حُدیثه» است که برخی

از او به نام «سوسن» یاد کرده اند.

(همان، ج ۱، ص ۵۰۳.)

از آنجایی که پیشوای یازدهم به دستور خلیفه عباسی در «سامرا» در محله «عسکر» سکونت اجباری داشت، به همین جهت «عسکری» نامیده می شود.

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰.)

از مشهورترین القاب آن حضرت «نقی» و «زکی» و کنیه اش «ابومحمد» است. او ۲۲ ساله بود که پدر ارجمندش به شهادت رسید.

مدت امامتش شش سال و عمر شریفش ۲۸ سال بود.

امام عسکری در سال ۲۶۰ ه در حالی که تنها پسر او به عنوان آخرین حجّت الهی در سن پنج سالگی قرار داشت، به شهادت رسید و در خانه خود در سامرا در کنار مرقد پدرش به خاک سپرده شد.

(ر.ک: پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۱۵.)

در شمایل آن حضرت آورده اند:

رنگش گندمگون، چشمانش درشت و سیاه، رویش زیبا، قامتش معتدل و اندامش متناسب بود و با آنکه جوان بود، بزرگان قریش و رجال و علمای زمان را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار می داد.

دوست و دشمن به برتری او در علم، حلم، جود، زهد، تقوا و سایر مکارم اخلاقی اذعان داشتند.

مدت کوتاه عمر امام به سه دوره تقسیم می شود:

تا چهار سال و چند ماهگی (و به قولی تا ۱۳ سالگی) از عمر شریفش را در مدینه به سر برد.

تا ۲۳ سالگی به اتفاق پدر بزرگوارش در سامرا می زیست و تا ۲۸ سالگی (شش سال و اندی پس از شهادت امام دهم)، در سامرا ولایت بر امور و پیشوایی شیعیان را بر عهده داشت.

امام زمان

امام زمان علیه السلام، پیشوای دوازدهم شیعه امامیّه، مهدی موعود، یگانه فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و واپسین امام است.

همه شیعیان

دوازده امامی، به اجماع بر امامت آن حضرت متفقند و او را زنده و از انظار غایب و حضرتش را نقطه امید خود و منجی عالم بشریت می دانند. پیوسته در حوادث سهمگین زندگی، بدو پناه می برند و منتظر فرج او هستند؛ تا آنگاه که حکمت الهی اقتضای ظهور، خلافت و تصرف ظاهری آن حضرت را بکند و بنا به وعده خداوند زمین را از عدل و داد و مساوات پر کند و عظمت شریعت را تجدید نماید و احکام الهی را در میان مردم جاری سازد.

نام آن حضرت همان نام حضرت رسول (م، ح، م، د) است. در اخبار شیعه از بردن نام ایشان منع شده است و اکثر علمای شیعه نام ایشان را به تصریح ذکر نمی کنند.

این روایات شاید مربوط به زمان کودکی و دوران پیش از غیبت ایشان بوده است تا مخالفان - که به شدت در تعقیب ایشان بودند - به وجود ایشان پی نبرند، از آن حضرت با القابی چون مهدی، حجّت، قائم، منتظَر، بقیّه اللّه و صاحب زمان، خلف صالح، امام زمان، ولی عصر، امام عصر و ... یاد می شود و یا به کنایه او را الحضره، الناحیه المقدسه، الغریم و ... می نامند.

تولد ایشان در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ ق روی داده است.

مادرش ام ولد و بانویی رومی بود که نرجس (نرگس) و به قولی ملیکه نام داشت. او را نواده قیصر روم گفته اند و در روایات به چگونگی ازدواج حضرت عسکری علیه السلام با این بانو و نیز کیفیت ولادت امام و معجزات آن حضرت اشاره شده است.

به موجب این روایات، آن حضرت از روز ولادت از انظار

پنهان نگاه داشته می شد؛ ولی برخی از خانواده و خواص صحابه او را زیارت می کردند.

امام عسکری علیه السلام اصحاب خود را از غیبت قریب الوقوع ایشان مطلع می ساخت.

در شمایل حضرتش گفته اند:

در شکل و خوی شبیه جدش پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

آخرین بار وقتی که امام دوازدهم در جمع مردم دیده شد، هنگام خواندن نماز بر جنازه پدر بزرگوارش (ربیع الاول ۲۶۰ ق) بود و پس از آن غیبت آن حضرت آغاز شد.

بنابر اخبار و روایات شیعه، آن حضرت دو غیبت دارد:

صغری و کبری که قصری و طولی نیز می گویند.

غیبت صغری ۶۹ سال (از شهادت امام عسکری علیه السلام تا سال ۳۲۹ ق) طول کشید و در این مدت چهار سفیر یا نایب – که ایشان را «نواب» یا «ابواب» یا «سفراء» می خواندند – نامه ها و توقیعات حضرت را به مردم می رساندند و خود به زیارت ایشان نایل می شدند.

به جز این چهار تن – که «سفراء محمودون» و «نواب مرضیون» نامیده می شوند – ظاهراً کسانی دیگر نیز در مدت غیبت صغری، به حضور امام رسیده اند. امّا کسانی هم بوده اند که به دروغ ادعای سفارت و نیابت نموده اند و مورد تکذیب و لعن سخت حضرت مهدی علیه السلام و نواب خاصّ و شیعیان قرار گرفته اند؛ از قبیل «شریعی»، «نمیری»، «حسین حلاج»، «شلمغانی» و ... با پایان زندگی علی بن محمد سمری (نایب چهارم)، عصر نیابت خاصه به انتها رسید و دوره نیابت عامّه آغاز گردید.

به این معنا که از سوی امام شرایطی کلی و به طور عام تعیین شد که در هر زمان بر هر کسی منطبق شد، سخنش سخن امام بوده و اطاعتش واجب و مخالفتش

حرام خواهد بود.

اعتماد شیعه امامیّه بر غیبت امام دوازدهم و زنده بودن او در طی قرون متمادی، اعتماد به ظهور او در آینده، خروج او از پرده استتار، گرفتن حکومت و خلافت الهی و ... موجب سؤالات و شبهات فراوانی از جانب مخالفان شیعه امامیّه شده است و علمای شیعه به خوبی در هر عصری به این موارد پاسخ داده اند.

اعتقاد به امام حی قائم و انتظار ظهور او و نیابت فقها، از نظر سیاسی، فرهنگی و دینی نتایج مهمی در تاریخ تشیّع داشته است و تکیه گاه شیعیان و سبب انسجام و اتحاد جامعه ایشان و زنده ماندن روح انقلاب و مقاومت در آنان بوده است.

این انگاره موجب گردیده است که همیشه عده ای در صدد تحصیل علم و وصول به مقام اجتهاد بر آیند.

مدارس بزرگ شیعه در ایران، عراق، هند و سایر بلاد آسیا و آفریقا، نه تنها موجب بقا و قوّت تشیّع بوده است؛ بلکه معارف پربار تشیّع را ترویج کرده و مشعل دانش و خرد را در تاریک ترین ادوار تاریخ روشن نگه داشته است.

(دایرهالمعارف تشیّع، ج ۲، صص ۳۷۷ - ۳۷۳ با تصرف و تلخیص.)

امام مهدی از ولادت تا ظهور

این کتاب ترجمه کتاب «الإمامُ المَهدِی علیه السلام مِنَ المَهْدِ اِلَی الظُّهُورِ» اثر ارزشمندی از علامه فقید «آیت اللّه سید محمد کاظم قزوینی» است.

سید محمد کاظم قزوینی به سال ۱۳۴۸ ه. ق در شهر مقدس کربلا در خانواده علمی و روحانی «قزوینی» - که از خاندان های اصیل و ریشه دار آن خطه به شمار می آمد - دیده به جهان گشود، او در مدت عمر پر برکت خود، علاوه بر اینکه سخنوری توانا بود؛ ده ها کتاب ارزشمند از خود به

یادگـار نهـاد. بالاخره پس از عمری تلاش، جهاد و فـداکاری در ابعاد گوناگون علمی، دینی و اجتماعی، در سـیزدهم جمادی الثانی به (۱۴۱۵ ه. ق) جهان را بدرود گفت.

(ر.ک: سید محمد کاظم قزوینی مرد علم و اجتهاد.)

در این کتاب، موضوعاتی که در مورد شخصیت والای حضرت مهدی علیه السلام مورد بحث واقع شده عبارت است از:

۱. امام مهدی علیه السلام کیست؟

۲. نام و نسب آن حضرت

۳. قرآن و نوید از آن حضرت

۴. نویدها در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله

۵. نوید از آن حضرت در روایات امامان نور علیهم السلام

۶. آیا حضرت مهدی علیه السلام جهان را به نور وجودش روشن ساخته است؟

۷. چگونه از دیدگان نهان گشت؟

۸. غیبت کوتاه آن حضرت

۹. سفیران چهارگانه یا چهار نایب خاصّ

۱۰. چه کسانی در دوران غیبت کوتاه او، به دیدارش مفتخر شده اند؟

۱۱. غیبت طولانی او

۱۲. چه کسانی در غیبت طولانی او به دیدارش نایل شده اند؟

۱۳. چگونه تا کنون زیسته است؟

۱۴. چه زمانی ظهور خواهد کرد؟

۱۵. ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام و نشانه های او

۱۶. نشانه های ظهور آن حضرت

۱۷. مدعیان دروغین

۱۸. چگونه ظهور می کند و از کجا آغاز می نماید؟

۱۹. پس از ظهور چگونه حکومت خواهد کرد؟

۲۰. چگونه دولت ها و قدرت ها در برابر او سر فرود خواهند آورد؟

۲۱. زندگی جامعه در عصر طلایی او

۲۲. مدت حکومت عادلانه او

۲۳. چگونه روزگارش به پایان می رسد؟

۲۴. پس از او چه خواهد شد؟

و بحث های دیگری که ضمن این موضوعات مورد بررسی قرار گرفته است.

امامیه

امامیّه، نام عمومی فرقه هایی است که به امامت بلافصل علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان او معتقدند.

(شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۹.)

از دیدگاه آنان، جهان از امام

تهی نتواند بود و منتظر خروج واپسین امام هستند که در آخِرُ الزّمان ظهور می کند و جهان را پس از آنکه پر از ستم و بیداد شده، مالامال از عدل و داد می فرماید.

«امام» (از ریشه امّ) به معنای قصد کردن است و «امام» کسی است که مقتدا و پیشوای دیگران باشد.

به قافله سالار نیز امام گویند.

(لسان العرب، ج ۱۲، ص ۲۴؛ مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۴.)

در قران کریم به معنای راهنما و دلیل و ... آمده است.

پیش نماز را نیز امام گویند و به این معنا نخستین امام مسلمین حضرت ختمی مرتبت بود و پس از وی پیشوایی و پیش نمازی به جانشینان او رسید.

(ر.ک: یس (۳۶)، آیه ۱۲؛ بقره (۲)، آیه ۱۲۴؛ هود (۱۱)، آیه ۱۷؛ فرقان (۲۵)، آیه ۷۴؛ احقاف (۴۶)، آیه ۱۲.)

«امامت» در شیعه ریاست عامّه مسلمانان در امور دین و دنیا و نیابت از پیامبر صلی الله علیه و آله است.

عقلاً ـ واجب است که پیغمبر برای خود جانشینی تعیین کند؛ زیرا امامت «لطف خداوند» بر بشر است و اگر برای مردمان پیشوای عادلی باشد که از او اطاعت کنند تا حق مظلوم را از ظالم بستاند و ستمگران را از بیداد و ستم باز دارد و مردم را به صلاح و سداد آورد؛ موجب خیر دنیا و آخرت ایشان خواهد بود.

در نظر شیعه امامیّه، امام باید دارای اوصاف و شرایطی باشد:

یکم.

باید «معصوم» باشد.

یعنی، با وجود قدرت بر انجام فعل، هیچ انگیزه ای بر ترک طاعت و ارتکاب معصیت عمداً و یا سهواً در او وجود نداشته باشد.

دوم.

امام باید «مَنصُوصٌ علیه» باشد؛ زیرا عصمت از امور باطنی است و کسی جز خداوند

بر آن آگاه نیست. پس خداونـد - که بر عصـمت او دانا است - بایـد به امامت او به نص حکم کنـد و یا کرامتی از امام صادر شود، که صدق دعوی او را برساند.

سوم.

امام باید «اَفْضَل» مردم زمان خود باشد.

چهارم.

امام بر حق بعد از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام و بعد از آن یازده فرزند او هستند که همه معصوم و در عهد خود افضل خلایق بودند. آنان به نص صریح امام قبلی، به این مقام تعیین شده اند.

همچنین شیعیان امامیّه اثنی عشریه معتقدند:

امامـان دارای «علم لَدُنّی» هسـتند و آن علمی است که مفهوم تمـام دین و علوم غیبی و همه دانسـتنی هـای جهـان را در بر می گیرد.

این علم لدنی و مخفی، بر حضـرت علی علیه السلام مکشوف شد و از آن حضرت پیاپی به دیگر امامان منتقل گردید، بنابراین امام از همه وقایع گذشته و آینده جهان اطلاع دارد.

همچنین معتقدند:

به جای «وحی» - که بر پیغمبران نازل می گردد - امامان ملهم از غیب هسـتند و خداونـد امور غیبی را به آنان الهام می کنـد و ایشان را از اسـرار عالم آگاه می سازد؛ با این فرق که پیغمبر صـلی الله علیه و آله جبرئیل را می دید و کلام او را می شـنید؛ اما امام کلام جبرئیل را می شنود ولی او را نمی بیند.

از دیدگاه شیعه امامیّه، وجود امام بر روی زمین، دلیل «لطف خداوند» بر خلایق است.

حکمت و عدالت اقتضای چنین لطفی را می کند؛ از این جهت خداوند در هر عصـری امامی را بر مردم می گمارد، تا هادی و رهبر ایشان باشد و آنان را از خطا و گمراهی نگه دارد.

امدادهای غیبی در عصر ظهور

بدون تردید

از برترین آموزه های پیامبران ایمان به «غیب» است.

خداوند متعال در ابتدای صحیفه آسمانی خود آنگاه که ویژگی های پرهیزگاران را بر شمرده، ایمان به غیب را در رأس ویژگی ها قرار داده می فرماید:

«ذلِکَ الکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدَیً لِلمُتَقینَ الذینَ یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ وَ ...»

(بقره (۲)، آیه ۲ و ۳.)

(این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه هدایت تقوا پیشگان است؛ آنان که به غیبت ایمان می آورند و ...» بخشی از این اعتقاد، مربوط به «امدادهای غیبی» خداوند است.

این امدادهای الهی، در طول تاریخ به بهترین صورت ممکن به کمک انسان ها آمده و آنان را در برابر زوال و نابودی یاری کرده است.

از آیات قرآن به روشنی استفاده می شود که خداوند در مقابله حق با باطل، جانب جریان حق را نگه می دارد و از آن دفاع می کند.

این دفاع، گاهی از طریق نیروهای پنهان و امدادهای غیبی صورت می گیرد و روشن است که در بزرگ ترین و وسیع ترین رویارویی حق با باطل و انقلابی که در راستای اهداف پیامبران در نظام هستی رخ خواهد داد (قیام حضرت مهدی علیه السلام)، این سنّت الهی بیش از پیش جلوه خواهد کرد. اگر چه اساس قیام حضرت مهدی علیه السلام بر امور طبیعی است؛ ولی به اقتضای عظمت و گستردگی آن قیام جهانی، خداوند برخی از نیروهای پنهان و فوق طبیعی را در اختیار آن حضرت قرار خواهد داد تا موجبات پیروزی ایشان، هر چه بهتر فراهم آید.

نمونه هایی از امدادهای غیبی:

نصرت الهی

نصرت الهی یکی از نمونه های بارز جانبداری خداوند از اهل ایمان و جریان حق است. قرآن در این باره می فرماید:

«وَ لَیَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ یَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِیٌّ عَزیزٌ»

(حج (۲۲)، آیه ۴۰.)

(و قطعاً خداوند به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد؛ چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است.»

این نصرت و یاری نه تنها شامل حال پیامبران الهی شده که در روایات فراوانی از آن به عنوان یکی از عوامل پیروزی حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«قائِمُ اهل بیتی ... یُؤَیَّدُ بِنَصرِ اللّهِ.»

«... قائم اهل بیت من به نصرت الهی تأیید می شود.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۲.)

فرشتگان

از دیگر نیروهای غیبی خداوند - که به یاری مؤمنان آمده و می آید - فرشتگان الهی هستند. خداوند در قرآن مجید، در مواردی چند یاری فرشتگان را این گونه بر شمرده است:

۲-۱. فرشتگان یاری دهنده حضرت لوط علیه السلام:

«قالَ فَما خَطبُکُمْ اَیُّهَا المُرْسَلُونَ، قَالُوا اِنَّا اُرْسِلْنا اِلی قَوْمٍ مُجْرِمِینَ لِنُرْسِلَ عَلَیْهِم حِجارَهً مِنْ طینٍ مُسَوَّمَهً عِنْدَ رَبِکَ لِلْمُسْرِفینَ»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۳۴ - ۳۱.)

(... پس مأموریت شما چیست ای فرستادگان (خدا)؟

گفتند:

ما به سوی قوم مجرمی فرستاده شدیم تا بارانی از «سنگ - گل» بر آنها بفرستیم؛ سنگ هایی که از ناحیه پروردگارت برای اسرافکاران نشان شده است.»

۲-۲. فرشتگان جنگ بدر:

«إِذْ تَسْتَغیثُونَ رَبَّکُمْ فَاسْتَجابَ لَکُمْ أَنّی مُمِدُّکُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلائِکَهِ مُرْدِفینَ»

(انفال (۸)، آیه /۹) [به خاطر بیاورید] زمانی را [که از شدت ناراحتی در میدان بدر] از پروردگارتان تقاضای کمک می کردید و او تقاضای شما را پذیرفت [او گفت] من شما را به یک هزار از فرشتگان که پشت سر هم فرود می آیند یاری می کنم.»

۲-۳. فرشتگان در جنگ احزاب:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ ریحًا وَ جُنُودًا لَمْ

تَرَوْها وَ کانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیرًا»

(احزاب (۳۳)، آیه ۹.)

(ای کسانی که ایمان آورده اید!

نعمت خدا را بر خودتان به یاد آورید؛ در آن هنگام که لشکرهای [عظیمی] به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنها فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی دیدید [و به این وسیله آنها را در هم شکستیم] و خداوند به آنچه انجام می دهید بینا است.»

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی پس از آنکه نصر الهی را از جمله امدادهای غیبی مربوط به قیام حضرت مهدی علیه السلام ذکر فرموده، چنین می گوید:

«... و به وسیله فرشتگان خداوند یاری می شود ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۷، ح ۲.)

از روایات استفاده می شود فرشتگانی که به یاری حضرت مهدی علیه السلام می شتابند، سه گروه هستند:

فرشتگان مقرب روایات فراوانی درباره نزول فرشته وحی و دیگر ملائکه مقرّب خداوند هنگام ظهور در دست است که حکایت از عظمت و بزرگی قیام حضرت مهدی علیه السلام دارد.

ابوحمزه ثمالی گوید:

از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«لَوْ قَدْ خَرَجَ قائِمُ آلِ محمد لَنَصَرَهُ اللّهُ بِالْمَلائِکَهِ المُسَوِّمینَ وَ المُرْدِفینَ وَ المُنزَلِینَ وَ الکَروُبینَ یَکُونُ جَبْرَئیلُ اَمامَهُ وَ میکائیلُ عَنْ یَمینِهِ وَ اِسْرافیلُ عَنْ یَسارِهِ ...»

(الغیبه، ص ۲۳۴، ح ۲۲.)

(هرگاه قائم آل محمد خروج کند بدون شک خداوند با ملائکه مسوّمین و مردفین و منزلین و کرّوبین او را یاری خواهد فرمود. جبرئیل پیش روی او، میکائیل در سمت راست او و اسرافیل در سمت چپ او قرار دارند ...»

فرشتگان حاضر در جنگ بدر روایاتی چند، از یاری شدن حضرت مهدی علیه السلام توسط فرشتگان حاضر در جنگ بدر حکایت دارد.

امام باقر علیه السلام

می فرماید:

«یا ثابت!

کَأَنِّی بِقائِم اهل بیتی قَدْ اَشرَفَ عَلی نَجَفِکُمْ هَذا - وَ أَوْمَأ بِیَدِهِ اِلَی نَاحِیَهِ الکُوفَهِ - فَاِذَا هُوَ اَشْرَفَ عَلَی نَجَفِکُم نَشَرَ رَایَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاِذا هُوَ نَشَرَهَا اِنحَطَّتْ عَلَیهِ مَلائِکَهُ بَدْرٍ ...»

(همان، ص ۳۰۷، ح ۲.)

(ای ثابت!

گویی که من هم اکنون قائم خاندان خویش را می نگرم که به این نجف شما نزدیک می شود - و با دست خود به سمت کوفه اشاره فرمود - و همین که به نجف شما نزدیک شود، پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر خواهد افراشت و چون آن را بر افرازد، فرشتگان بدر بر او فرود آیند ...»

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

«هنگامی که قائم قیام کند، فرشتگان روز بدر (آنهایی که در جنگ بدر به یاری پیامبر آمدند)، فرود می آیند و آنان پنج هزارند.»

(همان، ص ۲۴۴، ح ۴۴.)

فرشتگان قیام امام حسین از روایات استفاده می شود که فرشتگانی در روز عاشورا، جهت یاری امام حسین علیه السلام نازل شدند؛ ولی به تقدیر الهی آنگاه رسیدند که کارزار به پایان رسیده بود؛ از این رو خداوند آنها را مأمور ساخت تا هنگام قیام منتقم خون امام حسین علیه السلام، در زمین بمانند و چون آن منتقم ظهور کرد، او را یاری کنند و انتقام خون شهید کربلا را از ستمگران باز ستانند. شعار ایشان «یا لَثاراتِ الحُسَیْن» است.

(شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۹۹، ح ۵۸.)

القای ترس در دل دشمنان خدای جهان آفرین در قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام، ترس و دلهره را بر قلب کافران و مشرکان و ستمگران حق ستیز خواهد افکند

و آنان قدرت تصمیم گیری و مخالفت را از دست خواهند داد.

البته این القای ترس قبلاً ـ نیز در زمان پیامبران وجود داشته است. قرآن شریف در آیات فراوانی به آن اشاره کرده است؛ از جمله می فرماید:

«سَنُلقِی فِی قُلُوبِ الَّذِینَ کَفَروُا الرُّعْبَ ...»

(آل عمران (۳)، آیه ۱۵۱.)

(ما در دل های کسانی که کفر ورزیدند بیم و هراس خواهیم افکند.»

بر اساس این باور، هیچ مانعی ندارد که یکی از امدادهای غیبی خداوند برای حضرت مهدی علیه السلام رعب و ترس باشد که خداوند در دل دشمنان می اندازد؛ همان گونه که در روایات بسیاری بدان تصریح شده است.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«القائِمُ مِنّا مَنصُورٌ بِالرُّعْبِ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

(قائم ما منصور به رعب (یاری شده با القای ترس در دل دشمنان او) است.» نیروهای طبیعت بخشی از امدادهای غیبی در عصر ظهور، همان تسخیر نیروها و امکانات طبیعی است که خداوند پیامبران خود را به آنها مجهز کرده است؛ همانند:

بادها، طوفان ها، ابرها و ... قرآن درباره تسخیر برخی از این عوامل برای حضرت سلیمان علیه السلام چنین فرموده است:

«وَ لِسُلَیْمانَ الرِّیحَ عاصِفَهً تَجْری بِأَمْرِهِ إِلی ألْأَرْضِ الَّتی بارَکْنا فیها وَ کُنَّا بِکُلِّ شَیْ ءٍ عالِمینَ»

(انبیا(۲۱)، آیه ۸۱.)

(و تند باد را مسخر سلیمان ساختیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پر برکت کرده بودیم حرکت می کرد و ما از همه چیز آگاه بودیم.» همچنین درباره یاری رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، در جنگ احزاب به وسیله باد و طوفان می فرماید:

«یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَهَ اللَّهِ عَلَیْکُمْ إِذْ جاءَتْکُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحًا وَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْها

وَ كانَ اللَّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيرًا»

(احزاب (۳۳)، آیه ۹.)

(ای کسانی که ایمان آورده اید!

نعمت خدا بر خودتان را به یاد آوردید در آن هنگام که لشکرهای [عظیمی] به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفانی سخت بر آنها فرستادیم ...»

در روایات فراوانی «عوامل طبیعی» از جمله امدادهای غیبی برای آخرین حجّت الهی ذکر شده است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در حدیث «معراج» به نقل از خداوند متعال چنین فرموده است:

«... وَ لَأُسَخِّرَنَّ لَهُ الرِّياحَ وَ لَأُذَلِّلَنَّ لَهُ الرِّقابَ الصِّعاب ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۴، باب ۲۳، ح ۴.)

(... و باد را مسخر او می کنم و گردنکشان سخت را رام او می سازم ...»

انتظار

انتظار

«انتظار» در فرهنگ متعالی اسلام - به ویژه در مذهب گران سنگ تشیّع - از جایگاه ویژه ای برخوردار است و در مباحث مهدویّت درخشندگی خاصی دارد. مجموعه روایاتی که سخن از انتظار گفته اند، به دو دسته کلی تقسیم می شود:

دسته نخست روایاتی است که به انتظار فرج و گشایش به صورت عام و کلی اشاره کرده است. اگرچه مصداق کامل و تام آن «فرج عمومی» در سطح جهان با ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز هست؛ ولی هر گشایشی را نیز شامل می گردد. دسته دوم، روایاتی است که در خصوص فرج قائم آل محمد علیهم السلام و ظهور آخرین مصلح جهانی و موعود است.

یک:

در دسته نخست با تعبیرهای متفاوتی مواجه می شویم: - گاهی از آن به عنوان عبادت یاد شده است:

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«اِنتِظارُ الفَرَجِ عِبَادَةٌ»

(کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱؛ الأمالی طوسی، ص ۴۰۵.) - گاهی از آن به عنوان برترین

عبادات یاد شده است:

همان حضرت فرمود:

«اَفضَلُ العِبادَهِ اِنتِظارُ الفَرَجِ.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۷. همچنین ر.ک: سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۶۵.) - گاهی پا از همه آنچه گفته شد، فراتر نهاده می شود و از آن به عنوان برترین کارهای امت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یاد می شود:

«اَفْضَلُ اَعْمالِ اُمَّتِی اِنتظارُ الفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

(عیون اخبار الرضا صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۳۶؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۴۴.) - گاهی هم به آثار وضعی انتظار اشاره شده، خودِ انتظار فرج نوعی فرج و گشایش معرفی گشته است. در این باره امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«اِنتِظارُ الفَرَجِ مِنْ اَعظَمِ الفَرَجِ.»

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۷؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۹.) - بالاخره رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله آن را برترین جهاد امت اسلام دانسته است فرمود:

«اَفْضَلُ جِهادِ اُمَّتی اِنْتِظارُ الفَرَجِ.»

(تحف العقول، ص ۳۷.)

دو:

در دسته دوم نیز با مضامین فراوانی مواجه هستیم که برخی از آنها از این قرار است:

- امام صادق علیه السلام فرمود:

«عَلَیْکُمْ بِالتَّسْلیمِ وَ الرَّدِّ اِلینا وَ اِنْتظارِ اَمْرِنا وَ امْرِکُمْ وَ فَرَجِنا وَ فَرَجِکُم»

(رجال کشی، ص ۱۳۸.)

(بر شما باد به تسلیم و رد امور به ما و انتظار امر ما و امر خودتان و فرج ما و فرج شما.» - امام باقر علیه السلام نیز - آنگاه که دین مرضی خداوند را تعریف می کند - پس از شمردن اموری می فرماید:

«وَالتَّسْلِیمُ لِاَمْرِنا وَ الوَرَعُ وَ التَّواضُعُ وَ اِنتِظارُ قائِمِنا ...»

(الکافی، ج ۲، ص ۲۳، ح ۱۳.)

این تعبیرات همگی حاکی از این است که انتظار فرج - چه به معنای عام آن و چه

به معنای خاصّ – در فرهنگ دین مقدس اسلام جایگاه والایی دارد.

اما انتظار چیست؟

ماهیت زندگی انسان با انتظار و امید به آینده عجین شده است؛ به گونه ای که بدون «انتظار» زندگی مفهومی ندارد و شور و نشاط لازم برای تداوم آن در کار نیست. حیات حاضر و کنونی، ظرف پویایی، تلاش و حرکت به سوی فردا و فرداها است.

این چنین پویایی و حرکتی، بدون عنصر «انتظار» ممکن نیست؛ زیرا احتمال معقول بقا و پایداری و امید به تداوم حیات است که به زندگی کنونی معنا و مفهوم می بخشد و پویایی و نیروی لازم برای ادامه آن را تأمین می کند؛ از این رو است که ماهیت زندگی با انتظار پیوندی ناگسستنی دارد. پدیده انتظار انسان را به حرکت در جهت مناسب با آن بر می انگیزد و از هر حرکت و گرایش به جهت های نامتناسب یا ناسازگار و متضاد با انتظار باز می دارد. انتظارهای دیگر نیز – که از انتظار اصل حیات فراتر می رود و به انتظار آرمان ها و هدف های برتر حیات و فرازهای زندگی می رسد – اندیشه و عمل آدمی را در راستای تحقق آن آرمان ها و هدف ها، قرار می دهد و او را وا می دارد تا راه ها و شیوه هایی را برگزیند تا به خواسته ها و هدف هایش نزدیک شود و موانع راه را کنار زند. از اینجاست که انسان به آمادگی و آماده سازی خود و محیط خود می پردازد و زمینه آرمان ها و هدف های خویش را فراهم می آورد.

صبر و انتظار

یکی از اموری که همواره همراه انتظار فرج از آن یاد شده «صبر» ست.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«ما أَحْسَنَ الصَّبْرَ وَ اِنْتِظارَ الفَرَجِ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص

.۶۴۵)

(چه نیکوست شکیبایی و انتظار فرج.» آری انتظار بدون عنصر پایداری و شکیبایی و صبر در برابر مشکلات، پوسته ای بدون مغز و قالبی بی محتوا است و در حقیقت انتظار نیست! روح و جوهر اصلی انتظار، مقاومت و صبر است. کسی که منتظر تحقق یافتن هدف آرمانی است؛ باید تا فرا رسیدن زمان پیدایی هدف و شکل گرفتن آرمان، پایداری و شکیبایی کند و تاب و توان خود را از دست ندهد و هر نا ملایمی را در آن راه، با بردباری بپذیرد و چون صبر و پایداری را از دست داد و بی شکیب گردید و تاب و توان بر زمین نهاد، انتظار را نیز از دست داده است؛ زیرا که پایداری و صبر، تحقّق بخش جوهر انتظار است. از این رو، همواره خصلت حیاتی و الهی انتظار با صبر و پایداری، قرین گشته است. اما نکته بسیار جالبی که از روایات مربوط به انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام به دست می آید، اینکه انتظار فرج قائم آل محمد تنها طریق نیست؛ بلکه خود نیز موضوعیت دارد. بدان معنا که اگر کسی در انتظار راستین به سر برد، تفاوتی ندارد که به منتظر خویش دست یابد، یا دست نیابد. در اینجا به پاره ای از این روایات اشاره ای می شود. شخصی از امام صادق علیه السلام پرسید:

چه می فرمایید درباره کسی که دارای ولایت پیشوایان است و انتظار ظهور حکومت حق را می کشد و در این حال از دنیا می رود؟

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

«هُوَ بِمَنزِلَهِ مَنْ کانَ مَعَ القائِمِ فِی فُسطاطِهِ - ثُمَ سَکَتَ هَنیئهً - ثُمَ قال:

هُوَ کَمَنْ کانَ مَعَ رُسولِ اللّه.»

(المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳؛ بحارالانوار،

ج ۵۲، ص ۱۲۵.)

(او همانند کسی است که با [رهبر این انقلاب] حضرت قائم علیه السلام در خیمه او بوده باشد - سپس کمی سکوت کرد - و فرمود:

مانند کسی است که با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در «مبارزاتش» همراه بوده است.» عین این مضمون در روایات فراوانی با تعبیرات مختلفی نقل شده است؛ از جمله:

۱. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَهِ الضّارِبِ بِسَیفِهِ فِی سَبیلِ اللهِ»

(الکافی، ج ۸، ص ۱۴۶، ح ۱۲۲؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۶۴.)

(همانند شمشیر زنی در راه خدا.»

۲. همان حضرت فرمود:

«کَمَنْ قارَعَ مَعَه بِسَیفِهِ»

(المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۴.)

(همانند کسی است که در خدمت او [قائم علیه السلام] با شمشیر بر سر دشمنان بکوبد.»

۳. همچنین فرمود:

«بِمَنزِلَهِ مَنْ کانَ قاعِداً فِی عَسْکَرِهِ لا بَلْ بِمَنزِلَهِ مَنْ قَعَدَ تَحتَ لِواءِ القائِمِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲؛ الغیبه، ص ۳۲۹؛ ح ۲.)

(همانند کسی است که در لشکرگاه او باشد، بلکه به منزله کسی است که زیر پرچم قائم بوده باشد.»

۴. امام سجّاد علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَهِ المُجاهِدِ بِالسَّیفِ بَینَ یَدی رَسُولِ اللّه صلی الله علیه و آله»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(همانند کسی است که با شمشیر پیش روی پیامبر [با دشمنان] جهاد کند.»

۵. امام صادق علیه السلام فرمود:

«بِمَنزِلَهِ مَنِ استُشْهِدَ مَعَ رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله»

(الغیبه، ص ۳۲۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱؛ المحاسن، ج ۱، ص ۱۷۳.)

(همانند کسی است که با پیامبر شهید شود.» بر اساس روایات، انتظار فرج و چشم داشتن به ظهور، باید با مواظبت بر وظایف شرعی و فضایل اخلاقی توأم باشد؛ بلکه آمادگی برای درک محضر امام زمان علیه السلام

در مفهوم انتظار نهفته است. در اینجاست که بحث انتظار مورد اختلاف قرار می گیرد و خود باعث شده برداشت های متفاوتی از مسأله انتظار صورت گیرد که عمدتاً به دو نوع تلقی از انتظار باز می گردد:

انتظار سازنده

انتظار سازنده، تحرک بخش و تعهد آور، همان انتظار راستینی است که در روایات از آن به عنوان «با فضیلت ترین عبادت» یاد شده است. از آیات و روایات استفاده می شود که ظهور حضرت مهدی علیه السلام، حلقه ای است از حلقه های مبارزه اهل حق و اهل باطل که به پیروزی اهل حق منتهی می شود. سهیم بودن یک فرد در این سعادت، موقوف به این است که آن فرد، عملاً در گروه اهل حق باشد. شهید مطهری رحمه الله می نویسد:

«در روایات اسلامی، سخن از گروهی زبده است که به محض ظهور امام علیه السلام به آن حضرت می پیوندند. بدیهی است که این گروه ابتدا به ساکن خلق نمی شوند و به قول معروف از پای بوته هیزم سبز نمی شوند بلکه] معلوم می شود در عین اشاعه و رواج ظلم و فساد، زمینه هایی عالی وجود دارد که چنین گروه زبده را پرورش می دهد.

این خود می رساند که نه تنها حق و حقیقت به صفر نرسیده است؛ بلکه فرضاً اگر اهل حق از نظر کمیت قابل توجه نباشد، از نظر کیفیت ارزنده ترین اهل ایمانند و در ردیف یاران سیدالشهداء علیه السلام.»

(قیام و انقلاب مهدی علیه السلام، ص ۵۶.)

انتظار ویرانگر

انتظار ویرانگر، فلج کننده و باز دارنده – که در واقع نوعی «اباحی گری» است – همواره مورد مذمت و سرزنش قرار گرفته است.

این نوع انتظار حاصل برداشتِ قشریِ مردم، از مهدویّت و قیام و انقلاب مهدی موعود علیه السلام است که صرفاً ماهیت آن را انفجاری می دانند که فقط و فقط از گسترش و اشاعه و رواج ظلم ها، تبعیض ها، اختناق ها، حق کشی ها و تباهی ها ناشی می شود. نوعی سامان یافتن است که معلول پریشان شدن

است. آنگاه که حق و حقیقت طرفداری نداشته باشد، باطل، یکّه تازِ میدان گردد و جز نیروی باطل نیرویی حکومت نکند و فرد صالحی در جهان یافت نشود؛ این انفجار رخ می دهد و دست غیب برای نجات حقیقت - نه اهل حقیقت زیرا حقیقت طرفداری ندارد - از آستین بیرون می آید. بنابراین هر اصلاحی محکوم است؛ زیرا هر اصلاح یک نقطه روشن است و تا در صحنه اجتماع، نقطه روشنی هست دست غیب ظاهر نمی شود! بر عکس، هر گناه، فساد، ظلم، تبعیض، حق کشی و هر پلیدی به حکم اینکه مقدمه صلاح کلی است و انفجار را قریب الوقوع می کند، روا است؛ زیرا [هدف وسیله های نامشروع را مشروع می کند]. پس بهترین کمک به تسریع در ظهور و بهترین شکل انتظار، ترویج و اشاعه فساد است! این نوع برداشت از ظهور و قیام مهدی موعود علیه السلام و این نوع انتظار فرج - که منجر به نوعی تعطیل در حدود و مقررات اسلامی می شود و نوعی «اباحی گری» باید شمرده شود - به هیچ وجه با موازین اسلامی و قرآنی وفق نمی دهد.

(همان، ص ۵۴.)

بنابراین نکته مهم و اساسی این است که منتظر واقعی، برای چنان برنامه مهمی، هرگز نمی تواند نقش تماشاچی را داشته باشد؛ بلکه باید از هم اکنون حتماً در صف انقلابیون قرار گیرد؛ چرا که ایمان به نتایج و عاقبت این تحوّل بزرگ، هرگز به او اجازه نمی دهد که در صف مخالفان باشد و قرار گرفتن در صف موافقان نیز محتاج به داشتن «اعمال پاک» و «روحی پاکتر» و برخورداری از «شهامت» و «آگاهی» کافی است. سپاهی که در انتظار جهاد آزادی بخش به سر

می برد، حتماً به حالت آماده باش کامل در می آید و سلاحی را به دست می گیرد که برای چنین میدان نبردی شایسته است. سنگرهای لازم را می سازد و آمادگی رزمی افراد خود را بالا می برد. روحیه افراد خود را تقویت می کند و شعله عشق و شوق برای چنین مبارزه ای را در دل فرد فرد سربازانش زنده نگه می دارد. ارتشی که دارای چنین آمادگی ای نیست، هرگز در انتظار به سر نمی برد و اگر بگوید، دروغ گفته است:

انتظار یک «مصلح جهانی» به معنای آماده باش کامل فکری، اخلاقی، مادی و معنوی برای اصلاح همه جهان است. اصلاح تمام روی زمین و پایان دادن به همه مظالم و نابسامانی ها، شوخی نیست و نمی تواند کار ساده ای باشد. آماده باش برای چنین هدف بزرگی، باید متناسب با آن باشد، یعنی، باید به وسعت و عمق آن باشد.

بی گمان تحقق چنین انقلابی، مردانی بسیار بزرگ، مصمم، نیرومند، شکست ناپذیر، فوق العاده پاک، بلند نظر، کاملاً آماده و دارای بینش عمیق را نیازمند است. افزون بر آن منتظران راستین وظیفه دارند مراقب حال یکدیگر نیز باشند و علاوه بر اصلاح خویش، در اصلاح دیگران نیز بکوشند؛ زیرا برنامه عظیم و سنگین - که انتظارش را می کشند - یک برنامه فردی نیست. برنامه ای است که تمام عناصر انقلاب، باید در آن شرکت جویند، باید کار به صورت دسته جمعی و همگانی باشد. کوشش ها و تلاش ها باید هماهنگ گردد و عمق و وسعت این هماهنگی، باید به عظمت همان برنامه انقلاب جهانی باشد که انتظار آن را دارند.

(ر.ک: تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۸۴ - ۳۸۷.)

انجمن حجتیه

یکی از گروه هایی که در سال های اخیر در مباحث مهدویت مورد توجه قرار گرفته،

گروه موسوم به «انجمن حجتیه» است.

این گروه به وسیله شیخ محمود ذاکر زاده تولایی معروف به شیخ محمود حلبی (۱۳۷۶ - ۱۲۷۹ ه. ش) با همکاری سید رضا آل رسول، سید محمد حسین عصار، سید حسین سجادی، غلامحسین حاج محمد تقی که عمدتاً تاجر بودند، تأسیس شد. اگر چه اغلب اعضای این گروه از سطح سواد بالایی برخوردار بودند؛ با این حال حضور روحانیون در این گروه کم رنگ بود.

این امر ممکن است به دلیل حساسیت رژیم طاغوت بوده باشد؛ اگرچه برخی بر این باورند که این عدم حضور روحانیون، به جهت مخالفت سرسختانه مؤسس گروه با فلسفه بوده است.

(سید مجید پور طباطبایی، در جستجوی قائم، ص ۳۸۹.)

انگیزه های تأسیس انجمن حجتیه

مقابله با فرقه ضاله بهائیت

بدون تردید یکی از شیطنت های دشمنان در مقابل حقیقت تابناک اعتقادات شیعه، ایجاد انحرافات در اذهان مردم - از جمله در مباحث مهدویت - است. یکی از این انحرافات «بابیت» و سپس «بهائیت» است که به نوعی ضربه های سنگینی بر پیکره اعتقادات شیعه وارد ساخت. بنابراین روحانیت شیعه، این سنگربانان اعتقادات راسخ، همواره در مقابله با این کج روی ها از هر تلاش فروگذار نبوده اند. در دوران رژیم طاغوتی پهلوی، به علت مساعد شدن شرایط، حضور بهائیان در صحنه های اجتماعی و سیاسی، گسترش فراوان و بی سابقه ای یافت. در این زمان روحانیان با احساس خطر، به طور جدی وارد صحنه مبارزه شدند. از جمله آقای فلسفی با اجازه حضرت آیت الله بروجردی در منابر و برخی رسانه ها، علیه این گروه سخنرانی می کرد. گروهی تحت عنوان انجمن حجتیه نیز در سال ۱۳۳۵ ه. ش وارد این عرصه شدند.

(طاهر احمد زاده، مصاحبه با نشریه چشم انداز ایران، ش

۲، سال ۱۳۷۸.)

خواب آقای حلبی

آقای حلبی رئیس انجمن، بخشی از انگیزه تأسیس آن را خوابی می داند که خود دید و در آن خواب حضرت مهدی علیه السلام ایشان را امر به تشکیل چنین گروهی نموده است!!

(بهائیت در ایران، ص ۲۴۸.)

انطاکیه

«انطاکیه» یکی از قدیمی ترین شهرهای شام بود که به گفته برخی، در سیصد سال قبل از مسیح علیه السلام بنا گردید.

این شهر در روزگار قدیم از حیث ثروت، علم و تجارت، یکی از سه شهر بزرگ کشور روم محسوب می شد.

(ر.ک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۸۲؛ ص ۲۶۶.)

شهر «انطاکیه» تا «حلب» کمتر از یکصد کیلومتر و تا «اسکندریه» حدود شصت کیلومتر فاصله دارد. در زمان خلیفه دوم به دست ابوعبیده جراح فتح شد و از دست رومیان در آمد. مردم مسیحی آن، به پرداخت جزیه تن در دادند و بر آیین خود باقی ماندند. بعد از جنگ جهانی اوّل، این شهر به تصرف فرانسویان در آمد و چون فرانسویان خواستند شام را رها کنند، آن را به ترکیه دادند تا در آشوب های احتمالی، گزندی به مسیحیان نرسد.

«انطاکیه» برای مسیحیان مانند «مدینه» برای مسلمانان است، آنجا پس از «بیت المقدس» به عنوان دوّمین شهر مذهبی مسیحیان به حساب می آید؛ چرا که حضرت مسیح دعوت خود را از بیت المقدس آغاز نمود و بعداً گروهی از ایمان آورندگان به او، به انطاکیه هجرت کردند.

«پولس» و «برنابا» بدان شهر رفتند و مردم را به این آیین فرا خواندند و از آنجا دین مسیح علیه السلام گسترش یافت. به همین جهت در قرآن مجید از این شهر، بخصوص سخن به میان آمده است. شاید ذکر «انطاکیه» در روایات مهدویّت، وجود رابطه تنگاتنگ بین

حضرت مهدی علیه السلام و مسیح علیه السلام است.

در روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، از آن محل به عنوان سرزمینی یاد شده است که حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور، از غاری در آن سرزمین تورات و انجیل را بیرون می آورد و با یهود و نصارا با آن استدلال می کند.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«تورات و انجیل را از سرزمینی که انطاکیه نامیده می شود، بیرون می آورد.»

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۲۵؛ ج ۵۲، ص ۳۵۰. همچنین ر.ک: الجامع لمعمر بن راشد، ج ۱۱، ص ۳۷۲.)

و به وسیله آن کتاب ها با مسیحیان و یهودیان به استدلال می پردازد و سرانجام بسیاری از آنها اسلام می آورند.

(ر.ک: الغیبه، ص ۲۳۷، ح ۲۶.)

اوتاد

از روایات استفاده می شود که «اَوْتاد» سی تن از یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام هستند که همواره در خدمت آن حضرت به سر می برند. هر یک از آنان که از دنیا بروند، فرد شایسته دیگری جانشین او می شود. از آنجایی که «اوتاد» جمع «وَتَد» به معنای میخ است؛ به نظر می رسد این گروه، از مردان بسیار خالص و دلاور هستند که همچون کوه استوار، در خدمت به آن حضرت به سر می برند.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۳۰۰.)

از امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام روایت شده است:

برای حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت، سی نفر ملازم وجود دارد که با وجود آنها هیچ گونه وحشتی بر امام زمان علیه السلام عارض نخواهد شد.

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، روایت ۱۶؛ کتاب الغیبه، ص ۱۶۲ و الغیبه، ص ۱۸۸، ح ۴۱.)

ایام الله

«ایّام اللّه» به معنای روزهای خدا است که در قرآن دوبار مورد اشاره قرار گرفته است:

۱. «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَکَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَی النُّورِ وَ ذَکِّرْهُمْ بِأَیَّامِ اللَّهِ إِنَّ فی ذلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبَّارٍ شَکُورٍ»

(ابراهیم (۱۴)، آیه ۵.)

در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزهای خدا را به آنان یادآوری کن که قطعاً در این [یادآوری ۱] برای هر شکیبایِ سپاسگزاری عبرت هاست.

۲. «قُلْ لِلَّذینَ آمَنُوا یَغْفِرُوا لِلَّذینَ لا یَرْجُونَ أَیَّامَ اللَّهِ لِیَجْزِیَ قَوْمًا بِما کانُوا یَکْسِبُونَ»

(جاثیه (۴۵)، آیه ۱۴.)؛ (به کسانی که ایمان آورده اند، بگو تا از کسانی که به روزهای [پیروزیِ] خدا امید ندارند در گذرند، تا [خدا هر] گروهی

را به [سبب] آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند.»

خداوند در آیه نخست به یکی از مأموریت های بزرگ حضرت موسی علیه السلام اشاره کرده، می فرماید:

«تو موظفی که ایّام الهی و روزهای خدا را به یاد قوم خود بیاوری.»

مسلماً همه روزها، ایام الهی است؛ همان گونه که همه مکان ها متعلق به خدا است. اگر نقطه خاصی به نام بَیْتُ اللّه (خانه خدا) نامیده شد، دلیل بر ویژگی آن است. همچنین عنوان «اَیّام اللّه» مسلماً اشاره به روزهای مخصوصی است که امتیاز و روشنایی و درخشش فوق العاده ای دارد. به همین جهت مفسران در تفسیر آن احتمالات مختلفی داده اند:

برخی گفته اند:

اشاره به روزهای پیروزی پیامبران پیشین و امت های راستین آنان و روزهایی است که انواع نعمت های الهی بر اثر شایستگی ها شامل حال آنها است. عده ای گفته اند:

اشاره به روزهایی است که خداوند اقوام سرکش را به زنجیر عذاب می کشید و طاغوت ها را با یک فرمان درو می کرد!

گروهی نیز اشاره به هر دو قسمت داشته اند؛ اما اصولاً نمی توان این تعبیر گویا و رسا را محدود ساخت!

«ایّام اللّه»، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز - که یکی از فرمان های خدا در آن چنان درخشیده که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده - از ایّام اللّه است. هر روز که فصل تازه ای در زندگی انسان ها گشوده و درس عبرتی به آنها داده شده است و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده و یا طاغوت و فرعون گردن کشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده و خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته است؛

همه آنها از ایّام اللّه است.

(تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۷۲ - ۲۷۱.)

در روایاتی که از ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده «اَیّام اللّه» به روزهای گوناگونی تفسیر شده است:

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«اَیَّامُ اللّهِ ثَلاثَهٌ یَوْمُ یَقُومُ القائِمُ وَ یَوْمُ الکَرَّهِ وَ یَوْمُ الْقِیامَهِ»

(الخصال، ص ۱۰۸، ح ۷۵؛ معانی الاخبار، ص ۳۶۵، ح ۱.)

(ایّام اللّه سه روز است؛ روزی که حضرت قائم علیه السلام قیام خواهد کرد و روز بازگشت برخی از مردگان و روز رستاخیز.»

البته در پاره ای از روایات به جای «یَومُ الکَرَّهِ»، «یَومُ المَوْتِ» آمده است.

(بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۱۲.)

روشن است که این گونه احادیث هرگز دلیل بر انحصار نیست؛ بلکه بیان قسمتی از مصداق های روشن است.

حرف «ب»

باب

«باب» در فارسی به معنای پدر، سزاوار، ملایم، متعارف و حاجب است.

این واژه در عربی به معنای «در» (محل ورود و خروج) به کار می رود. راغب می گوید:

محل دخول و ورود به چیزی را باب می خوانند؛ مانند «باب المدینه» یا «باب البیت.» از ائمه علیهم السلام به عنوان «بابُ اللّه» یاد شده است

(الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۷؛ و ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۹؛ التهذیب، ح ۶، ص ۲۷.)

بدین معنا که هر کس اراده لقای خداوند را دارد، تنها راه رسیدن به آن، ایشان هستند.

در دعای ندبه می خوانیم:

«أیْنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِی مِنْهُ یُؤتی؟»

(الاقبال، ص ۲۹۷.)

بنابراین «باب»؛ یعنی، چیزی که می توان به وسیله آن به چیز دیگر رسید. حدیث «اَنَا مَدِینَهُ العِلْمِ وَ عَلیٌّ بابُها»

(وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴، ح ۳۳۱۴۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۶.) بدان معنا است که به وسیله حضرت علی علیه السلام

می توان به شهر علم دست یافت.

«باب» در اصطلاح کسی است که به معصومان علیهم السلام بسیار نزدیک است و در همه کارها یا کاری خاصّ نماینده مخصوص آنان شمرده می شود. بر این اساس می توان وکیل یا نماینده شخص را «باب» نامید. در گذشته تمام وکلا و سفیران ائمه علیهم السلام را «باب» می خواندند. به تدریج این واژه با سوء استفاده مدعیان دروغین «بابیّت» روبه رو شد و بار ارزشی اش را از دست داد.

باب در روایات متعدد بر معصومان علیهم السلام اطلاق گردیده است؛ مانند «بابُ الحَوائج»

(ر.ک: المناقب، ج ۴، ص ۳۲۳؛ بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۶.)

(بابُ حِطَه»

(الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۲۵؛ الاقبال، ص ۶۱۰.)

(بابُ مَدینَهِ عِلْمِ النَّبیّ صلی الله علیه و آله»، «بابُ الحِکْمَهِ»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۷، ص ۲۵۳.)

و «بابُ اللّه.»

افزون بر این چنان که ابن شهر آشوب می نویسد:

جمعی از اصحاب ائمه علیهم السلام باب آن بزرگواران بوده اند؛ مانند:

رشید هجری (باب سید الشهداء علیه السلام).

یحیی بن ام الطویل مطعمی (باب حضرت سجّاد علیه السلام).

جابر بن یزید جعفی (باب امام باقر علیه السلام).

محمد بن سنان (باب امام صادق علیه السلام).

علامه مجلسی رحمه الله نیز «باب الائمه» شناخته شده است.

ادعاهای نادرست کسانی چون سیدعلی محمد باب، این واژه را از جایگاه واقعی اش دور و متروک ساخت؛ به گونه ای که امروزه کمتر به کار می رود و اغلب برای اشاره به کسانی است که به دروغ خود را نماینده معصومان معرفی می کنند.

بابیه

بنیان گذار «فرقه بابیه» سید علی محمد شیرازی است. از آنجا که او در ابتدای دعوتش مدعی بابیّت امام دوازدهم شیعه بود و خود را طریق ارتباط با امام زمان علیه السلام می دانست، ملقب

به «باب» گردید و پیروانش «بابیه» نامیده شدند. سید علی محمد در سال ۱۲۳۵ ق. در شیراز به دنیا آمد. او در کودکی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی عموی خود حاج سید علی تربیت یافت. سید علی محمد در کودکی، به مکتب شیخ عابد رفت و خواندن و نوشتن آموخت.

شیخ عابد از شاگردان شیخ احمد احسائی (بنیان گذار شیخیه) و شاگردش سید کاظم رشتی بود. سید علی محمد از همان دوران با شیخیه آشنا شد؛ به طوری که وی در سن نوزده سالگی به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی حاضر شد، در همین درس بود که با مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل آیات و احادیث و مسائل فقهی به روش شیخیه آشنا شد. قبل از رفتن به کربلا، مدتی در بوشهر اقامت کرد و در آنجا به «ریاضت» پرداخت.

نقل شده است که در هوای گرم بوشهر، بر بام خانه رو به خورشید اورادی می خواند.

(برنجکار، رضا، آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۸۱.)

اقامت او در کربلا- به ظاهر، دو یا سه سال به طول انجامید و موجب گشت که از نوزده سالگی به محضر سید کاظم رشتی پیشوای شیخیه راه یابد و در سلک شاگردان او در آید. علی محمد بر اثر نفوذ اخلاقی و مذهبی سید کاظم رشتی، دگرگون گشت و پس از درگذشت سید، در ۲۴ سالگی دعوی کرد که «باب و واسطه» وصول به امام زمان حضرت حجه بن الحسن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.

(مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۸۷.)

علی محمد در آغاز، بخش هایی از قرآن را با روشی

که از مکتب شیخیه آموخته بود، تأویل نمود و تصریح کرد که از سوی امام زمان علیه السلام مأمور به الارشاد مردم است.

سپس مسافرت هایی به مکه و بوشهر کرد و دعوت خود را آشکارا تبلیغ کرد. یارانش نیز در نقاط دیگر، به تبلیغ ادعاهای علی محمد پرداختند. پس از مدتی که گروه هایی به او گرویدند، ادعای خود را تغییر داد و از «مهدویّت» سخن گفت و خود را «مهدی موعود» معرفی کرد. پس از آن ادعای «نبوّت و رسالت» خویش را مطرح کرد و مدعی شد که دین اسلام فسخ شده است و خداوند دین جدیدی همراه با کتاب آسمانی تازه به نام «بیان» را بر او نازل کرده است. علی محمد در کتاب بیان، خود را برتر از همه پیامبران دانسته و خود را مظهر نفس پروردگار پنداشته است. از سال ۱۲۶۰ تا مدت پنج ماه، هیجده تن از علمای شیخیه به سید علی محمد باب گرویدند و از روی حساب ابجد با خود وی که نوزده می شود، معروف به «حروف حیّ» شدند.

در زمانی که علی محمد هنوز از ادعای بابیّت امام زمان علیه السلام فراتر نرفته بود، به دستور والی فارس در سال ۱۲۶۱ ق دستگیر و به شیراز فرستاده شد. پس از آن وقتی در مناظره با علمای شیعه شکست خورد، اظهار ندامت کرد و در حضور مردم گفت:

«لعنت خدا بر کسی که مرا وکیل امام غایب بداند! لعنت خدا بر کسی که مرا باب امام بداند!»

پس از این واقعه شش ماه در خانه پدری خود تحت نظر بود و از آنجا به اصفهان و سپس به قلعه ماکو تبعید شد. در

همین قلعه با مریدانش مکاتبه داشت و از اینکه می شنید آنان در کار تبلیغ دعاوی او می کوشند، به شوق افتاد و کتاب «بیان» را در همان قلعه نوشت.

دولت محمد شاه قاجار برای آنکه پیوند او را با مریدانش قطع کند، در سال ۱۳۶۴ ق وی را از قلعه ماکو به قلعه چهریق در نزدیکی ارومیه منتقل کرد. پس از چندی وی را به تبریز برده و در حضور چند تن از علما محاکمه کردند. علی محمد در آن مجلس آشکارا از مهدویّت خود سخن گفت و «بابیّت امام زمان» را - که پیش از آن ادعا کرده بود - به «بابیّت علم اللّه» تأویل کرد.

علی محمد در مجالس علما نتوانست ادعای خود را اثبات کند و چون از او درباره برخی مسائل دینی پرسیدند، از پاسخ فرو ماند و جملات ساده عربی را غلط خواند. در نتیجه وی را چوب زده و تنبیه کردند. او از دعاوی خویش تبرّی جست و توبه نامه نوشت. اما این توبه نیز مانند توبه قبلی، واقعی نبود. از این رو پس از مدتی ادعای پیامبری کرد.

پس از مرگ محمد شاه قاجار در سال ۱۲۶۴ ق. مریدان علی محمد، آشوب هایی در کشور پدید آوردند و در مناطقی به قتل و غارت مردم پرداختند. در این زمان میرزا تقی خان امیرکبیر - صدر اعظم ناصرالدین شاه - تصمیم به قتل علی محمد و فرو نشاندن فتنه بابیه گرفت. برای این کار از علما فتوا خواست.

برخی علما به دلیل دعاوی مختلف و متضاد او و رفتار جنون آمیزش، شبهه خبط دماغ را مطرح کردند و از صدور حکم اعدام او خودداری کردند.

اما برخی دیگر وی را مردی دروغگو و ریاست طلب شمردند و حکم به قتل او دادند.

علی محمد همراه یکی از پیروانش در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ در تبریز تیرباران شد.

(آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی، ص ۱۸۳ - ۱۸۲ و نیز ر.ک: اعتضاد السلطنه، فتنه باب.)

زمینه های پیدایش بابیت

معمولاً وقتی مشکل یا بحرانی اجتماعی پدید می آید و جمعی از مردم خود را از مقابله با آن ناتوان می بینند، برخی مغرضان و گاه ساده لوحان، برای کنار کشیدن خود از مسؤولیت های مهم و پر زحمت، یا به گوشه نشینی روی می آورند و یا به دین سازی و بازی با اعتقادات مردم می پردازند. اکثر ادعاهای بابیّت در موقعیتی این گونه پدید آمده است.

انگیزه های مدعیان بابیّت عبارت است از:

ثروت اندوزی

یکی از مهم ترین راه های نفوذ شیطان ثروت است هنگامی که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شهید شد، سی هزار دینار از اموال امام علیه السلام نزد علی بن ابی حمزه بطائنی باقی ماند. ولی برای آنکه اموال را به امام هشتم علیه السلام تحویل ندهد، ادعا کرد امام هفتم علیه السلام زنده و همان مهدی موعود است. در زمان غیبت صغری نیز برخی برای آنکه اموال امام زمان علیه السلام را به وکیل و نماینده واقعی اش تحویل ندهد، ادعای نیابت و بابیّت کردند.

ابوطاهر محمد بن علی ابن بلال از کسانی است که برای ثروت اندوزی، ادعای بابیّت را بر زبان راند.

توهم

برخی در توهّمات فرو رفته، خرد را از دست می دهند؛ ادعاهای گزاف بر زبان می رانند و جمعی نادان را پیرامون خویش گرد می آورند. برای مثال منابع معتبر تاریخی نشان می دهد ابودلف محمد بن مظفر کاتب - که ادعای بابیّت داشت -

با این مشکل روبه رو بود.

جاه طلبی

ریاست طلبی نیز از عوامل بسیار مهم پیدایش اعتقادات خرافی و ادیان ساختگی است. غرور و اشتیاق به بزرگ شدن و خود نمایی از صفات مذموم اخلاقی است که انسان را به سمت کارهای خطرناک می کشاند. از آنجا که مسأله نیابت امام زمان علیه السلام موقعیت ویژه اجتماعی برای فرد ایجاد می کند و احترام و فرمانبرداری مردم را به ارمغان می آورد، برخی از فرومایگان برای جبران ضعف روحی خود، ادعای نیابت می کنند.

البته گاه حسادت در برابر بزرگان سبب جاه طلبی است. برای مثال شلمغانی، به نواب اربعه حسادت می ورزید و نمی توانست برتری آنان را ببیند؛ بدین سبب ادعای نیابت کرد.

شهوترانی

گمراهی و گرایش به محرمات و شهوت رانی، از دیگر انگیزه های مدعیان بابیّت است. متأسفانه کسانی که نمی خواهند پاکدامن باشند، برای رسیدن به لذت های جنسی و ترویج مفاسد اخلاقی، به ادعای بابیّت و ساختن دین جدید روی می آورند.

مسائل سیاسی

یکی دیگر از انگیزه های مدعیان بابیّت، مسائل سیاسی است. دولت ها گاهی به طور مستقیم و زمانی غیرمستقیم - برای آنکه روحیه شیعیان را خرد کرده و در صفوف متحدشان رخنه پدید آورند و آنان را در تفرقه و تزلزل فرو برند - برخی را تحریک می کنند تا ادعای بابیّت کنند و به استحکام بنیادهای حکومت غاصبان و ستمگران بپردازند.

(عابدی، احمد، مدعیان و منکران بابیّت و مهدویّت.)

بارانهای پیاپی

یکی از پدیده هایی که در سال ظهور اتفاق می افتد و در شمار نشانه های ظهور از آن یاد شده است، باران های پیاپی است که تا آن روز مانند آن دیده نشده است.

این باران ها زمینه آبادی و سرسبزی زمین را فراهم می کند و به بهبود وضع زمین منجر می شود؛ چنانکه امام صادق

علیه السلام می فرماید:

«اِنّ قُدّامَ القائِمِ علیه السلام لَسَنَهٌ غَیْداقَهٌ یَفْسُدُ فِیها الثَّمَرُ فِی النَّخْلِ فَلا تَشُکُّوا فِی ذلکَ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۴۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۱.)

(در آستانه [قیام] قائم علیه السلام سالی پر باران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می پوسد. پس در این تردیدی به خود راه ندهید.» بارش این مقدار باران پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است.

البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این باران ها، هم زمان و در همه جای زمین ببارد، در این صورت، می تواند جنبه اعجاز داشته باشد.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«اِذا آنَ قِیامُ القائِمِ مَطَرَ النَّاسَ جَمادِی الآخِرهِ وَ عَشْرَهَ اَیّامٍ مِنْ رَجَبَ مَطَراً لَم یَرَ الخَلایِقُ مِثلَهُ ...»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۱؛ روضه الواعظین، ج ۲، ص ۲۶۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۳.)

(وقتی که زمان قیام قائم علیه السلام فرا رسد، بر مردم باران فرو خواهد ریخت؛ در ماه جمادی الثانی و ده روز رجب؛ بارانی که مانندش دیده نشده است.»

باقریه

«باقریه»، به گروهی از شیعیان که معتقد به رجعت امام محمد باقر علیه السلام بودند، گفته می شود. آنان رشته «امامت» را از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام به نواده او امام محمد بن علی بن الحسین علیه السلام معروف به باقر علیه السلام کشانیده و او را «مهدی منتظر» می دانستند. از نظر آنان جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده که رسول خدا به او فرموده است:

«انک سَتُدرِکُ رَجُلًا مِنْ اهل بیتی اسْمُهُ محمد بْنُ عَلِیٍّ یُکَنَّی اَبا جَعْفَرٍ فَاقْرَئْهُ مِنی السَّلام»

(شیخ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۳۰۴.)

(همانا تو او را خواهی دید و چون او را دیدی سلام

مرا به وی برسان.» جابر آخرین کس، از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که در سن پیری و نابینایی در گذشت. وی به دنبال حضرت امام محمد باقر علیه السلام - که در آن وقت کودک بود - در کوچه های مدینه می گشت و می گفت:

«یا باقر!

متی القاک.»

یعنی، ای باقر!

من کی تو را دیدار خواهم کرد؟

روزی در یکی از کوچه های مدینه، به آن حضرت برخورد و او را به سینه خود چسبانید. سر و دستش را بوسید و گفت:

«یا بنی!

جَدُکَ رَسُولُ اللّهِ یَقْرَئُکَ السَّلام»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۵.)

یعنی، ای فرزند من!

جد تو رسول اللّه به تو سلام می رساند. گویند:

در همان شب پس از دیدار آن حضرت، جابر در گذشت.

«باقریه» گویند:

از آنجایی که جابر مأمور رسانیدن سلام از طرف جدّش به وی بود، پس آن حضرت «مهدی منتظر» است.

(فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۶.)

و البته این استدلالی بسیار سست و واهی است.

برخاستن هنگام شنیدن لقب قائم

یکی از وظایف عاشقان و شیفتگان حضرت ولی عصر علیه السلام، آن است که چون به یاد او می افتند و یا نام آن حضرت را می شنوند، نسبت به ایشان اظهار ارادت نموده، قیام کنند و از جای خود به پا خیزند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» باید برخیزیم؟

فرمود:

«برای آن حضـرت غیبت طولانی ای هست و این لقب یادآور دولت حقه آن حضـرت و ابراز تأسف بر غربت او است. لـذا آن حضرت از شدّت محبت و مرحمتی که به دوستانش دارد به هر کس که حضرتش را با این لقب یاد کند، نگاه محبت آمیز می کند. از تجلیل و تعظیم آن حضرت است که هر بنده خاضعی در مقابل صاحب

عصر خود - هنگامی که مولای بزرگوارش به سوی او بنگرد - از جای برخیزد. پس باید برخیزد و تعجیل در امر فرج مولایش را از خداوند مسألت نماید.»

(منتخب الاثر، ص ۶۴۰، ح ۴.)

علاوه بر حکمت ذکر شده، حکمت اجتماعی و عمل گرایانه آن نیز نباید مورد غفلت قرار گیرد. آمادگی افراد در هر آن، برای «قیام» و مبارزه و جهاد در راه تحکیم عدالت جهانی و حفظ حقوق انسان ها، اهمیتی بسزا دارد. شیعه منتظر - بلکه هر مسلمان - در عصر غیبت، باید همواره دارای چنین هدفی باشد و در راه تحقّق آن به طرق گوناگون بکوشد و تا آنجا این آمادگی را داشته باشد و ابراز دارد که هرگاه نام پیشوای قیام (قائم) ذکر می شود، به پا خیزد و آمادگی همه جانبه خویش را نشان دهد. همچنین این آمادگی را همیشه به خود و دیگران تلقین و در خود و دیگران تحکیم کند.

(حکیمی، محمد رضا، خورشید مغرب، ص ۲۶۴ و ۲۶۳.)

بِشاره الاسلام فی علامات المهدی

نام کتابی درباره احوال و علایم ظهور حضرت ولی عصر حجه بن الحسن علیه السلام و مشتمل بر احادیثی است که از طریق شیعه و سنی روایت شده است.

این کتاب همراه با توضیحات مؤلف، در دو جلد تدوین شده است. جلد اوّل دارای پانزده باب در علایم ظهور و خاتمه ای در توضیح و توجیه روایات مربوط به مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام و جلد دوم دارای ۲۵ باب و راجع به سیره حضرت و اصحاب آن جناب و طول عمر و ... است. هر دو جلد بارها به قطع وزیری چاپ و با نام «نوید اسلام» به فارسی ترجمه شده است.

مؤلف این اثر گران بها، عالم بزرگوار مرحوم سید مصطفی فرزند ابراهیم بن سید حیدر حسنی حسینی کاظمی است.

بقیه الله

واژه «بقیه»؛ یعنی، باز مانده و پاینده و آنچه از چیزی باقی گذاشته شود و آن مصدری است که به جای اسم فاعل یا اسم مفعول به کار می رود. ترکیب «بَقیّهُ اللّه» در قرآن مجید و روایات خاندان عصمت علیهم السلام آمده است. در قرآن فقط یک بار در داستان حضرت شعیب آمده است که پس از آنکه قوم خود را از کم فروشی نهی می کند، چنین فرماید:

«بَقیَّتُ اللّهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤمِنینَ»

(هود(۱۱)، آیه ۸۶)؛ یعنی، آنچه را که خداوند [در ازای چشم پوشی از منافع نامشروع دنیوی] برایتان باقی می گذارد، برای شما بهتر است. در این آیه هر چند مخاطب قوم شعیب هستند و منظور از «بَقیَّهُ اللّه» سود و سرمایه حلال و یا پاداش الهی است؛ ولی هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد، «بقیّهاللّه» محسوب می شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بَقیّهُ اللّه» اند.

تمام رهبران راستین که پس از مبارزه با یک دشمن سرسخت برای یک قوم و ملت باقی می ماند، از این نظر «بقیّهاللّه» اند ... از آنجا که مهدی موعود علیه السلام آخرین پیشوا و بزرگ ترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، یکی از روشن ترین مصادیق «بَقیَّهُ اللّه» می باشد و از دیگران به این لقب شایسته تر است؛ بخصوص که تنها باقیمانده بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام است.

در روایات و ادعیه و زیارات متعددی، ائمه اطهار

علیهم السلام به عنوان «بقیهاللّه» توصیف شده اند که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود:

۱. یک بار به دستور هشام بن عبدالملک امام باقر علیه السلام را به شام بردند، موقع مراجعت به مدینه هشام فرمان داد بازارها را بر روی آن حضرت و همراهانش ببندند و از خوراک و آشامیدنی محروم باشند. چون به شهر مدینه رسیدند، مردم درِ شهر را بر رویشان بستند و اصحاب آن حضرت از جهت کمبود آب و غذا به زحمت افتادند و به آن بزرگوار شکایت بردند.

امام باقر علیه السلام به بالای کوهی که مشرِف به شهر بود رفت و با صدای بلند فرمود:

«ای اهل شهری که مردمانش ستمگرند!

به خداوند سوگند من بقیهاللّه هستم، خداوند فرمود:

بقیهاللّه برایتان بهتر است اگر ایمان دارید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۷۱، ح ۵.)

۲. در «زیارت جامعه کبیره» آمده است:

«اَلسَّلامُ عَلَی الاَئِمَهِ ... وَ بَقیَّهِ اللَّهِ ...»

«سلام بر امامان که ... بقیهاللّه هستند.»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۰۹.)

۳. در دعای ندبه می خوانیم:

«أیْنَ بَقیَّهُاللَّهِ الَتی لا تَخْلُو مِنَ العِتْرَهِ الهادِیَهِ ...»

«کجاست آن بقیهاللّه که از عترت هدایتگر بیرون نیست.»

(سید بن طاووس، الاقبال، ص ۲۹۷.)

۴. در حدیثی آمده است:

مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

آیا بر امام قائم علیه السلام می توان با عنوان «امیرمؤمنان» سلام کرد؟

فرمود:

«لا ذاکَ اِسْمٌ سَمَّی اللّهُ بِهِ اَمیرَالمؤمِنینَ لَمْ یُسَمَّ بِهِ اَحَدٌ قَبْلَهُ وَ لا یَتَسَمَّی بِهِ بَعْدَهُ اِلّا کافِرٌ قُلتُ جُعِلْتُ فِداکَ کَیْفَ یُسَلِّمُ عَلیهِ؟

قال:

یَقُولُونَ السَّلامُ عَلَیکَ یا بَقیَّهَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأ بَقیَّتُ اللهِ خَیرٌ لَکُم اِنْ کنتُم مُؤمنین.»

«خیر، خداوند این نام را به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اختصاص داده است. پیش از او کسی این

نام بر خود ننهاده و پس از او نیز – مگر کافر - این نام به خود نبندد.

راوی گوید:

پرسیدم:

فدایت گردم پس چگونه بر او سلام کنند؟

فرمود:

می گویند:

سلام بر تو ای بقیهاللّه.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۲؛ تفسیر فرات کوفی، ص ۲۴۹ و ۱۹۳؛ تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۶.)

۵. و از امام باقر علیه السلام روایت است که فرمود:

«نخستین سخن حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور این آیه است که می خواند:

بقیهاللّه برایتان بهتر است اگر ایمان دارید. آنگاه می فرماید:

منم بقیهاللّه و حجّت و خلیفه او در میان شما. در آن زمان هر کس بر آن جناب سلام کند، می گوید:

السَّلامُ عَلَیْکَ یا بَقِیَّهَ اللّهِ فِی اَرْضِهِ.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

۶. در روایت است وقتی احمد بن اسحاق بن سعد اشعری محضر امام عسکری علیه السلام شرفیاب شد، درباره جانشین آن حضرت سؤال کرد؛ حضرتش کودکی خردسال همچون قرص ماه به او نشان داد. احمد بن اسحاق پرسید:

آیا نشانه ای هست تا قلبم اطمینان یابد؟

آن کودک زبان گشود و با زبان عربی فصیح چنین فرمود:

«اَنَا بَقِیَّهُ اللّهِ فِی اَرْضِهِ وَ المُنْتَقِمُ مِنْ اَعْدائِهِ فَلا تَطْلُبْ اَثَراً بَعْدَ عَیْنٍ یا احمد بن اِسْحاقَ»

(همان، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱.)

(من بقیهالله بر روی زمین هستم و من منتقم از دشمنان اویم.

ای احمد بن اسحاق!

بعد از دیدن اثری طلب نکن.»

بلالیه

از فرقه های «غُلاه» منسوب به ابوطاهر محمد بن علی بن بلال (از اصحاب امام یازدهم) و از منکران نیابت ابو جعفر عمری محمد بن عثمان (از نواب اربعه) هستند.

ابو طاهر از تسلیم اموالی که شیعیان به عنوان سهم امام به او داده بودند، به

ابو جعفر محمد بن عثمان خودداری کرد.

سپس دعوی نیابت نمود و گفت:

وکیل امام است. از طرف حضرت صاحب الامر علیه السلام توقیعی در لعن او صادر شد و شیعیان نیز از وی تبرّی جستند.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۶۰ و ۲۶۱.)

بیت الحمد

«بیت» در لغت به معنای خانه و «حمد» به معنای ستایش و ثنا است.

این واژه در برخی روایات مهدویّت به کار رفته و از آن به عنوان جایگاهی مربوط به حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. مفضل گوید:

شنیدم امام صادق علیه السلام فرمود:

«اِنَّ لِصَاحِبِ هَذا الاَمْرِ بَیتاً یُقَالُ لَهُ بَیْتُ الحَمْدِ فِیهِ سِراجٌ یَزهَرُ مُنذُ وُلِدَ اِلَی یَوْمَ یَقُومُ بِالسَّیفِ لا یُطْفَأ»

(الغیبه، ص ۲۳۹، ح ۳۱.)

(همانا صاحب این امر را خانه ای است که بدان «بیت الحمد» گویند. در آن چراغی است که روشنی می بخشد و از آن هنگام که صاحب الامر زاده شده تا روزی که با شمشیر قیام کند، خاموش نخواهد شد.» اگرچه به روشنی جایگاه این خانه و چگونگی روشنایی بخشی چراغ آن، بیان نشده است؛ ولی احتمال می رود مقصود یک معنای کنایی باشد که با ولادت آخرین حجّت الهی، چراغ هدایت بشر با فروغی هر چه بیشتر به پرتو افشانی پرداخته و زمین را از نور وجود خود آکنده ساخته است.

این روایت با همین مضمون از امام باقر علیه السلام نیز نقل شده است.

(کتاب الغیبه، ص ۴۶۷، ح ۴۸۳.)

گفتنی است این واژه در منابع اهل سنّت نیز آمده است؛ ولی به معنای خانه ای است که در بهشت ساخته می شود.

(ر.ک: تفسیر قرطبی، ج ۲، ص ۱۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۱۹۹؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۱؛ مسند احمد، ج

۴، ص ۴۱۵.)

بیت المقدس

شهر «البَیْتُ المُقَدَّس» یا «بَیتُ المَقدِس» یا «قُدس.»

این شهر در غرب آسیا و شمال خاورمیانه، در فلسطین واقع شده است. اوّلین قبله مسلمین است. قداست این شهر بسیار است. آن را پیامبران بنا کرده اند داوود علیه السلام و سلیمان علیه السلام در این شهر حشمت داشتند.

(ر.ک: الکافی، ج ۸، ص ۱۴۴، ح ۱۱۴؛ التهذیب، ج ۶، ص ۱۰۷ و ۲۲.)

خداوند در همین جا زکریا علیه السلام را به یحیی علیه السلام بشارت داد. جبال و طیر را در بیت المقدس برای داوود علیه السلام مسخر ساخت.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۴، ص ۷۲.)

هاجر از کوثا به بیت المقدس هجرت کرد. موسی علیه السلام در اینجا به نور رب العزه نگریست و در همین جا با خداوند تکلم کرد.

(ر.ک: مستدرک الوسایل، ح ۱۰، ص ۳۲۴.)

مریم عذرا در بیت المقدس وفات یافت عیسی بن مریم در همین جا به دنیا آمد و عروج کرد. حضرت محمد علیه السلام مدت ها رو به بیت المقدس نماز می گزارد

(الکافی، ج ۳، ص ۲۸۶.) و اسرای آن حضرت به اینجا و معراج آن حضرت از همین جا بود.

(اسراء (۱۷)، آیه ۱.)

بالاخره در اینجا حضرت مسیح نازل شده و در نماز به حضرت مهدی علیه السلام اقتدا خواهد کرد.

(ر.ک: منتخب الاثر، فصل ۸۴، ح ۱۳.)

ابن بطریق در «العُمْده» به نقل از ثعلبی در تفسیرش چگونگی نزول حضرت عیسی بن مریم علیها السلام را این گونه توصیف کرده است:

«... یَنزِلُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ علی ثَنْیهٍ مِنَ الاَرْضِ المُقدَّسَهِ یُقالُ لَها أثبنی و عَلَیهِ مِمْصَرَتانِ و شَعرُ رَأسِهِ دَهینٌ وَ بِیَدِهِ حِرْبَهٌ وَ هِیَ الَّتی یَقْتُلُ بِها الدَّجَّالَ فَیأتِی بَیْتَ المَقْدِسَ وَ النَّاسُ فِی

صَلاهِ العَصْرِ وَ الاِمامُ یَؤُمُّ بِهِمْ ...»

(ابن بطریق، العمده، ص ۴۳۰، ح ۹۰۱.)

(حضرت عیسی بن مریم علیه السلام بر بخشی از سرزمین مقدس - که به آن «اثبنی» گویند - فرود می آید؛ در حالی که دو لباس بر تن دارد و موهای خویش را روغن مالی کرده است به دست خود حربه ای دارد که به وسیله آن دجّال را می کشد. پس به معنای بیت المقدس می آید، در حالی که مردم در نماز عصر هستند و امام بر آنان امامت می کند ...»

امام علی علیه السلام از «بیت المقدس» در آستانه ظهور به عنوان بهترین جاها یاد کرده، فرموده است:

«... خَیرُ المَساکِنِ یَومَئِذٍ بَیْتُ المَقْدِسِ و لَیَأتِیَنَّ عَلَی النَّاسِ زَمَانٌ یَتَمَنّی اَحَدُهُم اَنَّهُ مِنْ سُکّانِهِ.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۷، ح ۱.)

(بهترین جاها در آن روز بیت المقدس باشد و بر مردم زمانی در آید که هر کدامشان آرزو کنند که از ساکنان آنجا باشند.»

بیعت با حضرت مهدی

اولین اقدام حضرت مهدی علیه السلام در ابتدای ظهور گرفتن بیعت از یاران خود است.

«بیعت» واژه عربی از ریشه (ب ی ع) به معنای خرید و فروش و ایجاب و قبول بیع و در اصطلاح بر هم زدن کف دست راست از طرفین به نشانه ختم معامله و تسلیم است و نیز به هر عمل و رفتاری اطلاق می شود که شخص به وسیله آن فرمانبرداری خود را از شخص دیگر و سرسپردگی در برابر امر و سلطه او نشان دهد. شاید اطلاق کلمه «بیعت» به این معنا، از این جهت بود که هر یک از دو طرف، تعهّدی همچون دو معامله گر در برابر دیگری می کردند؛ بیعت کننده حاضر می شود تا

پای جان و مال و فرزنـد در راه اطاعتِ او بایستد و بیعت پـذیر نیز حمایت و دفاع او را بر عهده می گیرد. قرائن نشان می دهد که بیعت از نوآوری های مسـلمین نیست؛ بلکه سنتی بوده که قبل از اسلام در میان عرب رواج داشت و به همین دلیل در آغاز اسـلام – که طائفه «اوس» و «خزرج» در موقع حـج از مـدینه به مکه آمدند و با پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله در عقبه بیعت کردنـد – برخورد آنها با مسأله بیعت، برخورد با یک امر آشـنا بود، بعد از آن نیز پیغمبر گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله در فرصت هـای مختلف با مسـلمانان تجدیـد بیعت کرد. پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله بیعت زنان را نیز می پـذیرفت، اما نه از طریق دست دادن؛ بلکه دستور می داد ظرف بزرگی از آب حاضر کنند.

سپس آن حضـرت دست خـود را در یـک طرف ظرف فرو می برد و زنـان بیعت کننـده در طرف دیگر. گفتنی است در مورد پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام – که از سوی خدا نصب می شوند – نیازی به بیعت نیست.

یعنی، اطاعت پیامبر صـلی الله علیه و آله و امام معصوم علیه السـلام منصوب از سوی او، واجب است؛ خواه بر کسانی که بیعت کرده یا نکرده باشند و به تعبیر دیگر لازمه مقام نبوّت و امامت، وجوب اطاعت است؛ همان گونه که قرآن می فرماید:

«یَا اَیُّها الَّذِینَ آمَنُوا اَطیعُوا اللّهَ وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الاَمْرِ مِنْکُمْ.»

(نساء (۴)، آیه ۵۹.)

ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را

[نیز] اطاعت کنید. حال این پرسش پیش می آید که اگر چنین است پس چرا پیامبر صلی الله علیه و آله از یاران خود یا تازه مسلمانان، بیعت گرفت که دو نمونه آن (بیعت رضوان و بیعت با اهل مکه) در قرآن صریحاً آمده است.

(ر.ک: سوره فتح (۴۸)، آیه ۱۰ و ۱۸.)

پاسخ اینکه:

بدون شک این بیعت ها یک نوع تأکید بر وفاداری بوده که در مواقع خاصی انجام می گرفته است؛ مخصوصاً برای مقابله با بحران ها و حوادث سخت از آن استفاده می شده است تا در سایه آن روح تازه ای در کالبد افراد دمیده شود.

البته همین امر در بیعت با حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود که جنبه تأکید بر وفاداری دارد. یکی از کارهای نخست حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور بیعت با یاران خود است.

این بیعت در مسجد الحرام و بین رکن و مقام صورت می گیرد.

(کتاب الغیبه، ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

همچنین در روایات فراوانی نقل شده که اولین بیعت کننده با حضرت مهدی علیه السلام، جبرئیل آن فرشته مقرب الهی است.

امام باقر علیه السلام در ضمن روایتی می فرماید:

«... پس نخستین کسی که با او بیعت کند، جبرئیل است.

سپس آن ۳۱۳ نفر [بیعت می کنند] ... (الغیبه، ص ۳۱۴؛ روضه الواعظین، ص ۲۹۰؛ ر.ک: الفتن، ص ۱۸۳.)

پس از این بیعت ویژه، حضرت مهدی علیه السلام با دیگر یاران خود بیعت خواهد نمود.

بیعت نامه حضرت مهدی

در روایتی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام مفاد بیعت نامه مردم و حضرت مهدی علیه السلام این گونه مورد اشاره قرار گرفته است:

«... با او بیعت می کنند که هرگز دزدی نکنند. مرتکب فحشا نشوند. مسلمانی را دشنام ندهند. خون کسی را به ناحق نریزند. به آبروی کسی لطمه

نزنند. به خانه کسی هجوم نبرند. کسی را به ناحق نزنند. طلا، نقره، گندم و جو ذخیره نکنند. مال یتیم نخورند. در مورد چیزی که یقین ندارند، گواهی ندهند. مسجدی را خراب نکنند. مشروب نخورند. حریر و خز نپوشند. در برابر سیم و زر سر فرود نیاورند. راه را بر کسی نبندند. راه را ناامن نکنند. گرد هم جنس بازی نگردند. خوراکی را از گندم و جو انبار نکنند. به کم قناعت کنند. طرفدار پاکی باشند و از پلیدی گریزان باشند. به نیکی فرمان دهند و از زشتی ها باز دارند. جامه های خشن بپوشند. خاک را متکای خود سازند. در راه خدا حق جهاد را ادا کنند و ...»

او نیز در حق خود تعهد می کند که:

«از راه آنان برود، جامه ای مثل جامه آنها بپوشد. مرکبی همانند مرکب آنان سوار شود و آنچنان که آنها خواهند، باشد ... با کم راضی و قانع شود. زمین را به یاری خدا پر از عدالت کند، آن چنان که پر از ستم شده است. خدا را آن چنان که شایسته است بپرستد. برای خود دربان و نگاهبان اختیار نکند.»

(منتخب الاثر، ص ۴۶۹.)

البیعه لله

از برخی روایات اسلامی – اعم از روایات شیعه و اهل سنّت – استفاده می شود که شعار پرچم پر افتخار حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، جمله «البَیْعَهُ لله» است.

شیخ صدوق رحمه الله روایت کرده است:

«اِنَّهُ یَکُونُ فِی رایَهِ المَهدِیّ علیه السلام البَیْعَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۲۲؛ منتخب الانوار المضئیه، ص ۱۷۸؛ العدد القویه، ص ۶۶؛ و از منابع اهل سنّت: کتاب الفتن، نعیم بن حماد المروزی، ص ۲۲۰؛ ینابع الموده،

القندوزی، ج ۳، ص ۲۶۷.)

(همانا بر پرچم مهدی البَیْعَهُ لِلّهِ است.»

همچنین در برخی روایات دیگر گفته شده است:

«البَیْعَهُ لِلّه» ندایی است که از سوی جبرئیل فرشته مقرب الهی به گوش جهانیان می رسد.

شیخ مفید رحمه الله از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«... جَبْرَئیلُ عَنْ یَدِهِ الیُمْنی یُنادِی البَیْعَهُ لِلّهِ فَتَصیرُ اِلَیهِ شیعَتُهُ مِنْ اَطْرَافِ الاَرضِ تُطْوی لَهُمْ طَیّاً حَتّی یُبایِعُوهُ فَیَمْلَأُ اللّهُ بِهِ الاَرْضَ عَدْلاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹؛ دلائل الامامه، ص ۲۵۰، کتاب الغیبه، ص ۴۵۳؛ روضه الواعظین، ص ۲۶۲.)

(جبرئیل از کنار دست راست او ندا سر می دهد «البَیْعَهُ للّه.» پس در آن هنگام پیروان او از اقصی نقاط گیتی به سوی او می شتابند تا اینکه با آن حضرت بیعت کنند. پس خداوند به وسیله او زمین را پر از عدل و داد می سازد، آن سان که پر از ظلم و جور شده است.»

حرف «پ»

پایان تاریخ

بشر به مقتضای حب ذات و طبیعت جستجوگر خود، همواره به سرانجام دنیا می اندیشیده است.

(تاریخ ابن خلدون، ج ۱، ص ۳۰۳.)

همه ادیان الهی و بیشتر مکاتب بشری، درباره پایان تاریخ، اظهار نظر کرده اند.

(نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳ و ۱۴؛ علی و پایان تاریخ، ص ۲۵ - ۱۵.)

در همه پیش گویی های مربوط به آخِرُ الزّمان، خبرهای وحشتناک و نگران کننده ای وجود دارد؛ (هزاره گرایی، ص ۲۵.)

ولی اغلب بر این امر اتّفاق نظر است که پایان کار بشر، روشن و سعادت آمیز است.

(نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳ و ۱۴.)

در تمام فرقه ها و مذاهب اسلامی، کم و بیش سرانجام سعادت مند بشر پیش بینی شده است.

(قیام و انقلاب مهدی، ص ۵.)

در متون زرتشتی (از آیین های باستان) به صراحت از دوره

طلایی بشر در پایان جهان یاد شده که به آشوب ها و بلاهای بسیار مسبوق می گردد و با ظهور واپسین منجی (سوشیانس) محقّق می شود.

(اوستا، گاهان، یسنه ۴۶، ب ۳ و یَشتها، اردیبهشت، ب ۱۷ - ۱۰ و فروردین، ب ۱۲۹؛ نجات بخشی در ادیان، ص ۳-۷۱.)

در آیین هندوان نیز هر دوره انسانی به چهار قسمت تقسیم شده که قسمت چهارم آن، مظهر غروب و افول تدریجی معنویت اوّلیه است و از آن، به عصر ظلمت (Yuga Kali) تعبیر می شود؛ سپس منجی بشر ظاهر شده و با فروپاشی جوامع انسانی و از بین رفتن شرارت ها، دوره ای نو آغاز می گردد.

(بحران دنیای متجدّد، ص ۱ و اوپانیشاد، ص ۷۷۴ - ۷۷۲ و ۷۳۷.)

در متون بودایی نیز از این دوره، سخن به میان آمده است.

(بودا، ص ۵۱۸ و ۵۱۹ علی و پایان تاریخ، ص ۲۳.)

در ادیان ابراهیمی - بیش از آیین ها و مکاتب دیگر - بر دوره طلایی بشر در پایان تاریخ، تأکید شده است. در عهد عتیق، برقراری سعادت و عدالت در سرتاسر جهان پیش بینی شده که به وسیله «مشیح» محقّق می شود.

(کتاب مقدّس، اشعیاء ۱۱ و ۱۲، یوئیل ۳ و ۴، زکریا ۹، دانیال ۴۴: ۲ و ۱۳: ۷ و ۲۷.)

در عهد جدید نیز به این مطلب پرداخته شده

(کتاب مقدّس، متی ۴۴ - ۱۵: ۲۴ و رسل ۲۱ - ۱۷: ۲.) و مکاشفه یوحنا به طور کامل به حوادث ناگوار آخِرُ الزّمان، اختصاص یافته و در پایان آن، به برقراری صلح و آرامش جهان تحت حاکمیت مؤمنان اشاره شده است.

(کتاب مقدّس، مکاشفه یوحنا ۲۲ - ۴؛ نجات بخشی در ادیان، ص ۱۳۳ - ۱۱۳.)

در میان مکاتب بشری، پیش

بینی «مارکس» از مدینه کمونیستی همراه با کمون نهایی ایجاد شده، تصویری از جامعه بی طبقه و بی نیاز از دولت را ارائه می دهد.

(مارکس و مارکسیسم، ص ۹۴ - ۹۱.)

پیش بینی های «رنه گنون»

(عبدالواحد یحیی) از افول و فروپاشی تمدّن مادّی غرب و ظهور مجدّد حقّ و حقیقت - که با نظر به داده های آیین های باستان و ادیان ابراهیمی ارائه شده - خبر می دهد.

(بحران دنیای متجدّد، ص ۱۵۴ و ۱۰۵ و ۵۵ و ۲۰ و ۲ و ۱۸۶؛ علائم آخِرُ الزّمان، ص ۲۰۰ و ۱۹۹ و ۱۸۸ و ۳۱۸.)

نظریّه پایان تاریخ «فوکویاما» پیروزی نهایی نظام غربی و حاکمیّت ابدی آن بر سرتاسر جهان را پیش بینی کرده است («پایان تاریخ و آخرین انسانها» مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ص ۲۲.)

و نظریّه «برخورد تمدّن ها» از «هانتیگون» جنگ جهانی تمدّن ها و نظم جهانی نوی بر اساس مرزهای تمدّنی را در پایان این دوره از جهان، پیش بینی می کند.

(برخورد تمدّن ها و بازسازی نظم جهانی، ص ۴۸۵ و ۵۱۶.)

دیدگاه کلی قرآن درباره پایان تاریخ

دیدگاه قرآن درباره سرانجام بشر، دیدگاهی خوش بینانه است و در آن پایان دنیا پایانی روشن و سعادت آمیز دانسته شده است. سرانجامِ سعادتمند جهان، همان تحقّق کامل غرض از آفرینش انسان ها است که چیزی جز عبادت خداوند نخواهد بود:

«وَ مَا خَلَقتُ الجِنَّ وَ الإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدونَ.»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.)

عبودیّت الهی در سطوح گوناگون فردی و اجتماعی آن، براساس برنامه ریزی خداوند و در چارچوب اصل اختیار واقع شده و غالب انسان ها از آن بهره مند می شوند:

«وَعدَاللّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّلِحتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِى الأَرْضِ ... وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُم الَّذِى ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعدِ خَوفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِى

لا یُشْرِکُونَ بِی شَیئاً»

(نور (۲۴)، آیه ۵۵.)

و «هُوَ الَّذِی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَ دِینِ الحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ»

(توبه (۹)، آیه ۳۳؛ فتح (۴۸) آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹.) و (تاریخ الغیبه الکبری، ص ۲۳۹ - ۲۳۳؛ تاریخ ما بعدالظهور، ص ۳۳.)

آیات ناظر به آینده جوامع انسانی، بر عنصر خوش بینی در جریان کلّی نظام طبیعت و طرد عنصر بدبینی درباره پایان کار بشر، تأکید ورزیده، به نوعی فلسفه تاریخ بر اساس سیر صعودی و تکاملی آن اشاره دارد.

(قیام و انقلاب مهدی، ص ۶ و ۱۴.)

از نگاه اسلام، دین با پشت سر گذاشتن مراحل مختلف، در کامل ترین شکل خود به بشر عرضه شده است:

«اَلیَومَ أَکمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ أَتمَمتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُم الإِسلامَ دِیناً»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

و همواره با انتقال از جامعه ای به جامعه دیگر شکوفاتر می گردد:

«مَنْ یَرتَدَّ مِنْکُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوفَ یَأتِی اللّهُ بِقَومٍ یُحِبُّهُمْ وَ یُحِبُّونَهُ»

(مائده (۵)، آیه ۵۴.) و (فلسفه تاریخ، ص ۲۵۱ - ۲۴۷.)

خداوند از پیامبران گذشته، پیمان گرفته که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ایمان آورده، به او یاری رسانند.

(آل عمران (۳)، آیه ۸۱.)

بنابراین، تمام نبوّت ها و شرایع پیشین، مقدمه و پیش در آمد شریعت ختمیّه اند.

(نهج البلاغه، ص ۲۰؛ خاتمیّت، ص ۲۱.)

از ظاهر برخی آیات، چون «و السَّبقونَ السَّبِقونَ، أُولئِکَ المُقَرَّبوُنَ ... ثُلَّةٌ مِن الأَوَّلین و قَلیلٌ مِن الآخِرین»

(واقعه (۵۶)، آیه ۱۳ - ۱۰ و ۱۴.)

و نیز بعضی روایات (صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۲۸ و ۲۲۹.) بر می آید که پیشینیان از مردم آخِرُ الزّمان، فضیلت و مرتبه

بالاتری داشته اند؛

(بیضاوی، ج ۵، ص ۲۸۴؛ من وحی القرآن، ج ۲۱، ص ۳۲۹.)

امّا اهل تفسیر، سبقت گرفتگان را

پیامبران و اصحابشان دانسته و سبقت را فضیلتی برای اقوام گذشته نشمرده اند؛ زیرا طبیعی است که اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، نسبت به تمام پیامبران دیگر و اصحابشان بسیار کمتر باشند.

(نهج البیان، ج ۵، ص ۱۳۵؛ نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۷.)

البته روایاتی نیز حاکی از نسخ آیه مزبور نقل شده (الدرّالمنثور، ج ۸، ص ۸.) که درست به نظر نمی رسد

(الکشاف، ج ۴، ص ۴۵۹.)

و به دلیل سطح بالای معرفت مردم آخِرُ الزّمان، معجزات حسّی اقوام گذشته، جای خود را در اسلام به معجزه عقلی و علمی (قرآن) می دهد.

(الاتقان، ج ۲، ص ۲۵۲.)

طبق روایات، سوره توحید و شش آیه آغازین حدید، برای اقوامی در آخِرُ الزّمان نازل شده که در کاوش های دینی، از اقوام پیشین ژرف اندیش تر و دقیق اند.

(الکافی، ج ۱، ص ۹۱.)

در روایات متعدد دیگر نیز دوره آخِرُ الزّمان و مردم آن - به رغم وقوع فتنه ها و آشوب های بسیار - بهترین زمان و بهترین مردم شناسانده شده اند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۲۴ و ۱۲۵؛ الغیبه، ص ۲۰۶.)

بنابراین، میان دیدگاه خوش بینانه اسلام درباره پایان تاریخ و ظهور آفت های اجتماعی بسیار در آن دوره، هیچ گونه تنافی وجود ندارد.

برخی از پیامبران نیز به دلیل فضیلت مردم آخِرُ الزّمان، از خداوند خواسته اند که نام و راهشان در میان آنان جاوید بماند.

(شعرا (۲۶)، آیه ۸۴.) و (البرهان، ج ۴، ص ۱۷۴.)

قرآن، امت پیامبر را معتدل ترین و در نتیجه کامل ترین «و کَذلِکَ جَعَلنکُمْ أُمَّةً وَسَطاً»

(بقره (۲)، آیه ۱۴۳.) و (خاتمیت، ص ۱۹.) و بهترین امّت «خَیرَ أُمَّةٍ اُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ»

(آل عمران (۳)، آیه ۱۱۰.) معرفی می کند.

(نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۸.)

بر همین اساس، خوارق عادت در آخِرُ الزّمان به

کمترین میزان رسیده، خداوند از طریق سنت های طبیعی تاریخ، جوامع بشری را با آزمایش های مختلف به حدی از بلوغ، شعور و تجربه می رساند که زمینه حکومت جهانی صالحان مهیا شده

(تاریخ الغیبه الکبری، ص ۲۴۴ - ۲۴۲.)

و براساس سنّت همیشگی خویش، مؤمنان را بر همه موانع چیره ساخته، به فتح و پیروزی پایدار می رساند:

«إِنَّهُم لَهُم المَنصُورونَ و إِنَّ جُندَنا لَهُمُ الغَلِبونَ.»

(صافات (۳۷)، آیه ۱۷۲ و ۱۷۳.)

از مجموعه مباحث گذشته می توان نتیجه گرفت که دوره اسلامی، همان دوره آخِرُ الزّمان است که تحقّق کامل دیدگاه مثبت اسلام، درباره پایان تاریخ، در عصر ظهور امام مهدی علیه السلام به وقوع خواهد پیوست.

(دایرهالمعارف قرآن کریم، ج ۱، ص ۱۱۹ - ۱۱۵.)

پرچم حضرت مهدی هنگام ظهور

در روایات فراوانی ذکر شده که پرچم حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، همان پرچم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَعَهُ رَایَهُ رَسُول اللّه صلی الله علیه و آله.»

آن گاه حضرت در پاسخ شخصی که پرسید:

آیا نزد او است یا اینکه برای او آورده می شود؟

فرمود:

«بلکه جبرئیل آن را خواهد آورد.» بعد از آن ایشان فرمود:

«با آن پرچم بر هیچ [قوم ستمگری] نمی گذرد، مگر آنکه خداوند آنها را هلاک می سازد.»

(الغیبه، ص ۳۰۹، ح ۴؛ و ر.ک: کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۷۲، ح ۲۳.)

شبیه همین روایت از امام سجاد علیه السلام نیز نقل شده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۱۳۵، ح ۳.)

اهمیت این امر به قـدری زیاد است که در غیبت نعمانی بابی تـدوین شـده با این عنوان که پرچم پیامبر بعد از جنگ جمل، باز نخواهد شد؛ مگر به دست قائم علیه السلام.

(الغیبه، ص ۳۰۷.)

امام صادق علیه السلام درباره آن پرچم

به ابو بصیر فرمود:

«یا اَبا محمد!

ما هِیَ وَاللَّهِ قُطْنٌ وَ لا کَتانٌ وَ لا قَزٌّ وَ لا حَریرٌ.

قُلْتُ:

فَمِنْ اَیِّ شَیْ ءٍ هِیَ؟

قالَ:

مِن وَرَقِ الجَنَّهِ نَشَرَها رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَومَ بَدرٍ ثُمَّ لَفَّها وَ دَفَعَها اِلَی عَلیّ علیه السلام فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَ عَلیٍّ حَتَّی اِذا کانَ یَوْمَ البَصْرَهِ نَشَرَها اَمیرُالمُؤمِنینَ فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَیهِ ثُمَّ لَفَّها وَ هِیَ عِندَنا هُناکَ لا یَنْشُرُها اَحَدٌ حَتَّی یَقُومَ القائِمُ فَاِذا هُوَ قامَ نَشَرَها ...»

(همان، ح ۲.)

«ای ابا محمد!

به خدا قسم آن پرچم نه از پنبه است و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر.

عرض کردم:

پس از چه چیزی است؟

فرمود:

از ورق (برگ) بهشتی است. رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز بدر آن را برافراشت و بعد آن را در هم پیچید و به علی علیه السلام داد. پس همچنان نزد علی علیه السلام بود تا هنگامی که روز بصره فرا رسید، آن را برافراشت. پس خداوند پیروزی را نصیب او ساخت.

سپس آن حضرت آن را در هم پیچید و آن اینجا نزد ما است. هیچ کس آن را نخواهد گشود تا آنگاه که قائم علیه السلام قیام کند و چون او قیام نمود، آن را برخواهد افراشت.»

و از علی علیه السلام روایت شده، آنگاه که حضرت مهدی علیه السلام پرچم خویش را به اهتزاز در آورد بین مشرق و مغرب برای او روشن خواهد شد.

«اِذا هَزَّ رایَتَهُ اَضاءَ لَها ما بَیْنَ المَشْرِقِ وَ المَغْرِبِ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۷.)

پرچم های سیاه از خراسان

در فرهنگ مهدویّت از وجود «پرچم های سیاه از خراسان» به عنوان نشانه ظهور یاد شده و درباره آن

روایاتی چند از معصومین علیهم السلام نقل شده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور امام مهدی علیه السلام در منطقه خراسان (خراسان قدیم، شامل: قسمت های زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان) انقلابی برپا می شود و مردم در حالی که پرچم های سیاه را به اهتزاز در آورده اند، به حرکت در می آیند.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۵۲.)

پدیدار شدن این نشانه ظاهراً در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن خواهد بود؛ به گونه ای که حضرت مهدی علیه السلام آنان را به سوی خویش فرا می خواند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«تَنْزِلُ الرّایاتُ السُّودُ حَتّی تَخْرُجَ مِنْ خُراسان اِلَی الکُوفَهِ فَاِذا ظَهَرَ المَهْدِیُ علیه السلام بَعَثَ اِلَیهِ بِالبَیْعَهِ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۳، ح ۴۵۷.)

(پرچم های سیاهی از خراسان بیرون می آید و به جانب کوفه به حرکت در می آیند. پس چون مهدی علیه السلام ظاهر شود، اینان کسی را جهت بیعت نزد آن حضرت می فرستند.» به غیر از این روایت، احادیث دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد خروج پرچم های سیاه از خراسان، قیامی است که در آینده و در آستانه ظهور برپا می شود. در حقیقت، برخی از یاران حضرت مهدی علیه السلام همراه آن پرچم های سیاه خواهند بود.

(اربلی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۲.)

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«اِذَا رَأیْتُمُ الرّایاتِ السُّودَ قَد اَقْبَلَتْ مِنْ خُراسانَ فَأتُوها وَ لَو حَبْواً عَلَی الثَّلْجِ فَاِنّ فیها خَلیفَهَ المَهْدِیّ.»

(همچنین ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۷۷؛ تحفه الاحوذی، ج ۶، ص ۴۵۱؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۶۰، ح ۳۱۰۳۳؛ کتاب الفتن، ص ۱۸۸.)

برخی احتمال داده اند:

منظور از خروج پرچم های سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی (در

سال ۱۴۰ ه. ق) علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است.

(ر.ک: تاریخ غیبت کبری، ص ۴۵۸.)

که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کارآمدن بنی عباس انجامید!

مستند اینان، روایت زکار از امام صادق علیه السلام و بعضی قراین و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچم های سیاه، یاد شده است.

(الغیبه، ص ۱۲۵.)

این احتمال درست نیست؛ زیرا روایت زکار - که مهم ترین مستند و دلیل آن به شمار می رود - از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی، در پیش از یک قرن قبل از تولد امام مهدی علیه السلام و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است!

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی عباس، تلاش می کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند؛ از این رو «نفس زکیه» را مهدی معرفی می کردند! و از جانب دیگر می خواستند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی علیه السلام و نشانه ظهور وی قلمداد کنند! بر این اساس، بعید نیست حاکمان بنی عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده و آنها را با خود تطبیق کرده باشند.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۹۶.)

پیراهن حضرت مهدی

در روایات فراوانی گفته شده برخی از میراث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نزد حضرت مهدی علیه السلام است. از جمله آنها پیراهن پیامبر صلی الله علیه و آله است:

یعقوب بن شعیب از امام صادق علیه السلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«آیا پیراهن قائم را که با

[بر تن داشتن] آن قیام کند، نشانت ندهم؟

عرض کردم:

چرا ... پس [آن حضرت] جعبه ای را خواست و آن را گشود و از آن پیراهن کرباسی را بیرون آورد. آن را باز کرد (یا روی زمین پهن کرد). ناگاه دیدم در آستین چپ آن، خون مشاهده می شود (خون آلود است).

سپس فرمود:

این پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ روزی که دندان های پیشین آن حضرت ضربه دید، آن را بر تن داشت و قائم در این پیراهن قیام خواهد کرد. [راوی گوید:] من آن خون را بوسیدم و بر روی خویش نهادم (به صورت خود مالیدم).

سپس امام صادق علیه السلام آن را در هم پیچید و برداشت.»

(الغیبه، ص ۲۴۳، ح ۴۲.)

همچنین ابو بصیر از حضرت صادق علیه السلام چنین نقل کرده است:

«... یَکُونُ عَلَیهِ قَمِیصُ رَسُولِ اللهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی عَلَیْهِ یَومَ اُحُدٍ ...»

(همان، ص ۳۰۷، باب ۱۹، ح ۲.)

(... پیراهن رسول خدا صلی الله علیه و آله که در روز احد به تن داشت، بر تن او است ...»

البته در برخی روایات نیز لباس حضرت مهدی علیه السلام همان لباس حضرت علی علیه السلام بیان شده است. حماد بن عثمان می گوید:

در خدمت امام صادق علیه السلام بودم که مردی به آن حضرت عرض کرد:

خداوند به صلاحت دارد! شما فرمودید که علی بن ابیطالب علیه السلام لباس خشن به تن می کرد؛ پیراهن چهار درهمی می پوشید و امثال این ها، در حالی که می بینم شما خود جامه ای نیکو پوشیده اید!

حماد می گوید:

حضرت به او فرمود:

«علی بن ابیطالب علیه السلام آن لباس ها را در زمانی می پوشید که عیب نبود. اگر چنان لباس هایی را امروز می پوشید موجب شهرت

او می شد.

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

«فَخَیرُ لِباسِ کُلِّ زَمانٍ لِباسُ اَهْلِهِ غَیرَ اَنَّ قائِمَنا اَهلَ البَیْتِ اِذَا قَامَ لَبِسَ ثِیابَ عَلیٍّ وَ سَارَ بِسیرهِ عَلیّ علیه السلام»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴.)

(پس بهترین لباس هر زمانی، لباس اهل آن زمان است؛ ولی هنگامی که قائم ما اهل بیت قیام کرد، لباس علی علیه السلام را بر تن کرده و به روش آن حضرت عمل خواهد کرد.»

حرف «ت»

تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم

مؤلف کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم دکتر جاسم محمد حسین، اهل عراق و متخصص در تاریخ اسلام است. وی تحصیلات خود را در تاریخ خاورمیانه در بصره، بغداد و ادینبورگ به انجام رسانده و دکترای خود را از دانشگاه ادینبورگ اخذ کرده است.

سپس در بخش «مطالعات اسلامی و خاورمیانه» آن دانشگاه دوره تحقیقات فوق دکترا را ادامه داده است. علاوه بر این کتاب، مقالات و کتاب های محققانه دیگری نیز از دکتر جاسم حسین به زبان های انگلیسی، عربی و اردو به چاپ رسیده است که برخی از آنها عبارت است از:

۱. بررسی مراسم مذهبی تعزیه در میان شیعیان از دیدگاه تاریخی و جامعه شناسی.

۲. سیاست اصولی و منسجم امامان علیهم السلام

۳. نقش احادیث مذهبی در غیبت امام دوازدهم علیه السلام

۴. تأثیر غیبت کبرای امام دوازدهم علیه السلام بر موقعیت سیاسی و مذهبی فقهای امامیّه

۵. نقش وکالت امامیّه با عنایت خاصّ نسبت به دوران نخستین سفیر. کتاب تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم با ورود و خروج بسیار عالی به مباحث، یک مسیر تحقیقی محققانه و منصفانه را پی می گیرد و از یک مقدمه، هفت فصل و نتیجه گیری تشکیل شده است. مقدمه: معرفی منابع اولیّه و

بررسی آنها

فصل اول:

نقش احادیث در غیبت امام دوازدهم علیه السلام

فصل دوم:

نقش امامان در فعالیت های مخفی و تأثیر آن بر تکامل تدریجی غیبت

فصل سوم:

دیدگاه های امامیّه درباره امام غایب و ولادت آن حضرت

فصل چهارم:

بازتاب فعالیت های مخفی امام دوازدهم علیه السلام در اقدامات سفیران آن حضرت

فصل پنجم:

فعالیت های مخفی دومین سفیر امام دوازدهم علیه السلام

فصل ششم:

دوران نوبختی، سومین سفیر

فصل هفتم:

سفیر چهارم و غیبت کبری امام دوازدهم علیه السلام

(جاسم حسین، تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ترجمه: دکتر آیت اللهی، ص ۱۲.)

تاریخ الغیبه الکبری

تاریخ الغیبه الکبری، کتابی تاریخی و کلامی به زبان عربی، نوشته سید محمد صدر است.

این اثر دومین مجموعه از یک رشته پژوهش هایی درباره حضرت مهدی است و عنوان کلی آن «موسوعه الامام المهدی» می باشد.

این کتاب دارای پیشگفتاری درباره تعریف «غیبت کبری» و سه بخش است:

تاریخ زندگی شخصی حضرت مهدی علیه السلام؛ دارای پنج فصل:

۱. راز بنیادی غیبت حضرت مهدی علیه السلام

۲. تکلیف اسلامی امام در زمان غیبت کبری و کارهایی که در این مدت انجام می دهد

۳. زندگی خصوصی ایشان

۴. دیدارهایشان در طول غیبت کبری

۵. نامه های ایشان به شیخ مفید رحمه الله

بخش دوم:

تاریخ انسانیت در روزگار غیبت کبری؛ دارای سه فصل:

۱. بررسی اخبار مربوط به پیشگویی آینده

۲. اخباری مشتمل بر پیشگویی ها

۳. تکلیف اسلامی در عصر غیبت کبری

بخش سوم:

شرایط ظهور و نشانه های آن؛ دارای دو فصل:

۱. شرایط ظهور، برنامه ریزی ویژه ایجاد رهبر

۲. نشانه های ظهور، تعیین روش کلی، رویدادهایی که در تاریخ اتفاق افتاده است، روی دادن معجزات بیش از اندازه، قانونمندی معجزات، شمارش یکایک نشانه های ظهور و کوشش برای فهم کلی و منظم علایم ظهور

تبیین المحجه الی تعیین الحجه

تبیین المحجه الی تعیین الحجّه، کتابی کلامی به زبان عربی، نوشته حاج میرزا محسن بن میرزا آقا (بالا مجتهد) بن ملا محمد علی قره داغی تبریزی است. از تاریخ ولادت و درگذشت او خبری نیست؛ لیکن از برادرش میرزا صادق آقا (۱۳۵۱ - ۱۲۷۴ ق) اندکی بزرگ تر بوده و پس از او در گذشته است. وی در این کتاب «چهل حدیث» درباره تعیین امام زمان علیه السلام می آورد و در ضمن شرح هر یک از آنها، احادیث دیگری نیز نقل می کند که همه درباره امامت خاصّ حضرت مهدی علیه

السلام است.

کتاب، مقدمه ای در چند فصل دارد که طی آنها از «امامت عامّه» بحث می کند. کتاب، شامل احادیثی از امام دهم علیه السلام و امام یازدهم علیه السلام در تعیین امام مهدی به امامت است؛ چه پیش از آمدن به جهان و چه در هنگام آن و چه پس از آن. کتاب در سال ۱۳۴۶ ق در تبریز به چاپ رسیده است.

(دایرهالمعارف تشیّع، ج ۴، ص ۱۰۰؛ به نقل از:

الذریعه، ج ۳، ص ۳۳۴.)

التحفه المهدیه

التحفه المهدیه، کتابی تاریخی و کلامی به زبان فارسی در شرح حال و اثبات امامت حضرت مهدی علیه السلام تألیف سید حسین بن نصرالله عرب باغی ارومی (در سال ۱۳۳۰ ق) است. وی کتاب خود را در دوازده باب مرتب کرده است:

۱. ذکر نام های چهل تن از دانشمندان اهل تسنن که به وجود حضرت مهدی علیه السلام اعتراف کرده اند.

۲. ذکر چهل حدیث معتبر از کتاب های معروف اهل سنّت در فضایل و کمالات و خوارق عادات وی.

۳. نقل ۲۸ حدیث در امامت دوازده امام و خلافت بلافصل امام علی علیه السلام از کتاب های معتبر اهل سنّت.

۴. ذکر چهل حدیث از احادیث معتبر شیعیان در فضایل و مناقب و معجزات امام عصر علیه السلام.

۵. ذکر چهل نام از نامهای امام زمان علیه السلام که از کتاب های پیامبران پیشین و آثار دانشمندان اهل سنّت گرفته شده است.

۶. ذکر چهل لقب از لقب های حضرت مهدی علیه السلام از کتاب های معتبر اهل اسلام.

۷. ذکر چهل امتیاز ویژه امام زمان علیه السلام که در پیامبران و اوصیا و حتی در اجداد وی نبوده است.

۸. ذکر چهل معجزه از امام زمان علیه السلام که هر کدام دلیل امامت او

است.

۹. ذکر چهل آیه قرآن که درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است.

۱۰. ذکر چهل حکایت از کسانی که در زمان غیبت کبری به حضور حضرت مهدی شرفیاب شده اند.

۱۱. ذکر چهل حدیث معتبر در بیان علائم ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام.

۱۲. ذکر چهل حدیث معتبر به اعتقاد مؤلف در بیان شرح زندگی حضرت و آنچه پیش از ظهور ایشان روی خواهد داد.

این کتاب در سال ۱۳۵۵ و ۱۳۵۴ ق در تبریز چاپ شده است.

(دائرهالمعارف تشیّع، ج ۴، ص ۱۶۸؛ به نقل از:

الذریعه، ج ۳، ص ۴۷۵؛ فهرست کتب چاپی فارسی، ج ۱، ص ۱۲۱۹.)

تناثر النجوم

«تناثر» به معنای پراکنده شدن و از بین رفتن و «نجوم» به معنای ستارگان است. در سال پایانی غیبت صغری و آغاز غیب کبری، ستارگان فروزان بسیاری در آسمان علم و دانش و تقوا، افول کرده، چهره در نقاب خاک بردند. مرحوم کلینی صاحب کتاب شریف الکافی (رجال ابن داوود، ص ۳۴۱.)، علی بن بابویه قمی و سمری آخرین سفیر حضرت حجّت علیه السلام از جمله کسانی هستند که در سال ۳۲۹ ه دار فانی را وداع گفتند.

(بحارالانوار، ج ۵۸، ص ۲۳۳.)

این سال، به جهت کثرت در گذشت دانشمندان شیعی، به «سنه تناثر النجوم» شهرت یافت.

توقیع

«توقیع» به معنای امضا کردن نامه و فرمان و نشان کردن برنامه و منشور است. همچنین پاسخ هایی است که بزرگان و دولتمردان، زیر سؤال ها و درخواست های کتبی که از ایشان می شود، می نویسند.

(علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۵، ص ۷۱۴۵.)

«توقیع نویسی» از زمان های دور، بین حاکمان و فرمانروایان رواج داشته و موارد فراوانی از توقیعات آنها در متون تاریخی ثبت و ضبط شده است. در کتاب های روایی، فقهی و تاریخی شیعه نیز، توقیع به قسمتی از نوشته های ائمه اطهار علیهم السلام اطلاق شده است.

البته عمده آنها - چه از لحاظ مقدار و حجم و چه از نظر تعداد - توقیعاتی است که از سوی قلب عالم امکان، حضرت صاحب الزّمان علیه السلام صادر گردیده است. امروزه نیز وقتی سخن از «توقیع» به میان می آید، ذهن به توقیعات حضرت مهدی علیه السلام منصرف می گردد؛ اگرچه از دیگر امامان علیهم السلام نیز نوشته هایی تحت عنوان «توقیع» صادر شده است.

توقیعات ائمه

توقیعات ائمه

توقیعات فراوانی از سوی امامان صادر شده است که برای نمونه ابتدا به برخی از توقیعات ائمه اطهار علیهم السلام قبل از حضرت مهدی علیه السلام و سپس به بعضی از توقیعات آن حضرت اشاره می کنیم:

توقیعات امامان قبل از حضرت مهدی

امام موسی بن جعفر

در کتاب کشف الغمه آمده است:

«وشاء از حسن بن علی نقل می کند:

من همراه دایی خودم اسماعیل بن الیاس، به قصد مناسک حج حرکت کردیم؛ پس او نامه ای به سوی [امام] موسی بن جعفر علیه السلام به این مضمون نوشت:

من دارای دخترانی هستم، در حالی که هیچ فرزند پسر ندارم. از آنجایی که مردان ما نیز کشته شده اند؛ دعا کنید همسرم که آبستن است، پسر بیاورد و

خودتان نیز نام او را معیّن فرمایید. پس توقیعی وارد شد که:

«قَدْ قَضَی اللّهُ حَاجَتکَ فَسَمِّهِ محمداً»

(کشف الغمه، ج ۳، ص ۳۶.)

(خداوند حاجتت را برآورده ساخت، او را محمد بنام.»

چون ما به کوفه رسیدیم، فرزند پسری به دنیا آمده بود.»

حضرت هادی

مرحوم کلینی با ذکر سند از ایوب بن نوح نقل می کند:

«وی به ابوالحسن علیه السلام نوشت: آیا خدای عزوجل به هر چیزی - پیش از آنکه آنها را بیافریند و پدید آورد - آگاه بود یا آنکه نمی دانست تا آنها را اراده کرد و علم پیدا نمود به مخلوق هنگامی که خلق کرد و به موجود هنگامی که موجود کرد؟

پس آن حضرت به خط خود مرقوم فرمود:

خدا همیشه پیش از خلقت اشیاء به آنها علم دارد؛ مانند علم داشتنش به آنها بعد از خلقشان.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۴۵، ح ۴.)

امام عسکری

سهل گوید:

«در سال ۲۵۵ به حضرت عسکری علیه السلام نوشتم: اصحاب ما شیعیان در توحید اختلاف دارند؛ برخی گویند:

او (خدا) جسم است و بعضی گویند:

او صورت است. اگر صلاح بدانید به چاکر خود لطف کنید و به من بیاموزید آنچه را که بر آن باید عمل کنیم و از آن تجاوز نکنم. حضرت به خط خود مرقوم فرمود:

از توحید پرسیدی، در صورتی که از شما بر کنار است (وظیفه شما نیست)! خدا یگانه و یکتا است. نزاده و زاده نشده است. چیزی همتای او نیست. او خالق است و مخلوق نیست. خدای - تبارک و تعالی - هر چه خواهد از جسم و غیر جسم بیافریند و خودش جسم نیست. آنچه خواهد صورتگری کند و خودش صورت نیست. سپاسش بزرگ است و نام هایش مقدس تر از

آنکه برایش مانندی جز خود او باشد. چیزی مانندش نیست و او شنوا و بینا است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸، ح ۱۰.)

توقیعات حضرت مهدی

چنان که گذشت امروزه مراد از «توقیعات» نوشته هایی است که از ناحیه مقدسه صاحب الامر علیه السلام صادر شده است؛ اگرچه اطلاق توقیع بر نوشته هایی که به آنها اشاره شد، به معنای عام بدون اشکال است. آنچه می توان در مورد توقیعات حضرت مهدی علیه السلام بیان کرد، عبارت است از:

اعجاز در توقیعات

چگونگی ارتباط نواب خاصّ امام زمان علیه السلام با مقام شامخ امامت در صدور توقیعات هر چند به طور دقیق روشن نیست؛ اما بدون شک بسیاری از این توقیعات، به گونه ای معجزه آسا صادر شده است؛ به نحوی که قاطعانه می توان گفت:

صدور آنها به نحو عادی و از شخص معمولی صورت نگرفته است. به عنوان نمونه نقل شده است:

«محمد بن فضل موصلی» شیعه بود؛ ولی نیابت «حسین بن روح» را قبول نداشت. روزی هنگام بحث با یکی از دوستانش - حسن بن علی وجنا - و بنا به پیشنهاد او، برای آزمودن نایب امام، مطلبی را کاملاً محرمانه با هم توافق کردند و حسن بن علی وجنا کاغذی از دفتر موصلی جدا کرد و قلمی تراشید.

سپس با آن بدون مرکب، مطالبی را بر روی آن ورقه نوشت و آن کاغذ سفید را مهر کرد و به وسیله خدمتکار نزد حسین بن روح فرستاد. ظهر همان روز – در حالی که محمد بن فضل مشغول غذا خوردن بود - جواب نامه وارد شد که فصل به فصل در همان ورقه ارسالی، جواب ها با مرکب نوشته شده بود. محمد بن فضل در حالی که سخت تحت تأثیر قرار گرفته بود، همراه با حسن بن وجنا به محضر حسین بن روح وارد شدند و از وی عذرخواهی کردند.

(کتاب

الغیبه، ص ۳۱۵، ح ۲۶۴.)

این معجزه در مرحله صدور توقیع بود. در متن توقیعات نیز موارد فراوانی از معجزات به چشم می خورد که بیشتر به صورت اخبار غیبی از حوادث آینده، اتفاقات پنهانی، شفای بیماران و مانند آن می باشد. یک نمونه از این توقیعات، زمانی صادر شد که در مورد وکلا- و نمایندگان حضرت، نزد خلیفه غاصب وقت سعایت شده بود. خلیفه برای شناسایی و دستگیری آنان، دستور داد افراد ناشناسی را همراه با پول نزد آنان به جاسوسی بفرستند و اگر کسی از آنها چیزی پذیرفت، او را دستگیر کنند! حضرت ولی عصر علیه السلام در توقیعی خطاب به کلیه وکلا، فرمانی صادر فرمود مبنی بر اینکه:

از هیچ کس و تحت هیچ شرایطی چیزی نپذیرند و از گرفتن هر گونه چیزی خودداری کنند و خود را بی اطلاع نشان دهند. مرحوم کلینی این واقعه را در کتاب شریف الکافی این گونه بیان کرده است:

حسین بن حسن علوی گوید:

«مردی از ندیمان روز حسنی و مرد دیگری که همراه او بود، به او گفتند:

اینک او (صاحب الزّمان) اموال مردم را [به عنوان سهم امام علیه السلام] جمع می کند و وکلایی دارد. پس وکلای آن حضرت را که در اطراف پراکنده بودند، نام بردند.

این خبر به گوش عبیداللّه بن سلیمان وزیر رسید؛ وی همت گماشت که وکلا را بگیرد. سلطان گفت:

جستجو کنید و ببینید خود این مرد کجا است؛ زیرا این کار سختی است؟

عبیداللّه بن سلیمان گفت:

وکلا را می گیریم.

سلیمان گفت:

نه، بلکه اشخاصی را که نمی شناسند، به عنوان جاسوس با پول نزد آنان می فرستیم. هر کس از آنها پولی قبول کرد، او را می گیریم. از حضرت ولی عصر علیه

السلام نامه رسید که:

به همه وکلا دستور داده شود از هیچ کس چیزی نگیرند و از گرفتن سهم امام خودداری کنند و خود را به بی خبری زنند.

مردی ناشناس به عنوان جاسوس نزد محمد بن احمد آمد و در خلوت به او گفت:

مالی همراه دارم که می خواهم آن را برسانم.

محمد گفت:

اشتباه کردی؛ من از این موضوع خبری ندارم. او همواره مهربانی و حیله گری می کرد و محمد خود را به نادانی می زد.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۵، ح ۳۰.)

در ماجرای دیگری حضرت ولی عصر علیه السلام، با صدور دستوری از زیارت کاظمین و کربلا نهی کرد. پس از چند ماه معلوم شد خلیفه در آن موقع، دستور داده بود که هر کس به زیارت رود، در کمینش باشند و او را دستگیر کنند.

(همان، ح ۳۱.) ۲-۲. کتابت بیشتر توقیعات به خط مبارک حضرت مهدی علیه السلام به تصریح عده ای از راویان و ناقلان توقیعات، برخی از این نوشته ها به خط شریف آن حضرت نوشته شده است. در ذیل به نمونه هایی از آن اشاره می شود:

الف.

شیخ طوسی رحمه الله به نقل از راوی یک توقیع، این جمله را در کتاب خود نقل کرده است:

«فَوَرَدَ جَوَابُ کِتابِهم بِخَطِّهِ عَلَیهِ وَ عَلَی آبائِهِ السَّلام ...»

«در جواب نوشته آنان به خط امام زمان علیه السلام وارد شد که:

به نام خداوند بخشنده مهربان.

خداوند ما و شما را از گمراهی و فتنه ها سلامت بخشد و به ما و شما روح یقین عطا کند و ما و شما را از عاقبت بد پناه دهد ...»

(همان، ص ۲۸۵.)

ب.

شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است:

«محمد بن عثمان العمری - قدس اللّه روحه - یقول:

خَرَجَ تَوقِیعٌ بِخَطِّهِ نَعْرِفُهُ ...»

(کمال الدین

و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۳.)

محمد بن عثمان عمری می گوید:

توقیعی به خطی که ما آن را می شناختیم، خارج شد [و مشتمل بر این مسأله بود که] هر کس مرا در میان جمعی از مردم، به اسم خود نام ببرد، پس لعنت الهی بر او باد.» ج.

وی همچنین نقل کرده است:

اسحاق بن یعقوب گوید:

از محمد بن عثمان عمری خواهش کردم جواب نامه ای را که در آن از مسائل مشکلی پرسش کرده بودم، به من برساند. پس در توقیع و به خط مولایمان صاحب الزّمان علیه السلام وارد شده بود که:

«اما آنچه درباره آن پرسیدی - که خدایت هدایت کند و پایدارت بدارد - راجع به امر منکران من از خاندان و عموزادگان خودم؛ بدان که میان خدا و کسی خویشاوندی نیست و هرکس مرا منکر باشد، از من نیست و راه او راه فرزند نوح علیه السلام است اما راه عمویم جعفر و فرزندانش، راه برادران یوسف است ...»

(همان، ج ۲، ص ۱۶۰، ح ۴.)

عبارات یاد شده بیانگر این مطلب است که بزرگان محدثین، اطمینان داشته اند توقیعات و یا حداقل بیشتر آنها، به خط خود حضرت نگاشته شده است. با توجّه به اینکه در طول مدت نیابتِ سفیران چهارگانه، این توقیعات به طور یکنواخت صادر می شد؛ شیوه ای کاملاً مطمئن برای یقین به صدور آنها از ناحیه امام علیه السلام بود و راه را به کلی برای افراد فرصت طلب و مغرض می بست که هرگز نتوانند نامه ای جعلی به نام آن حضرت فراهم آورند و مردم را فریب دهند.

البته تنها افرادی خاصّ و مورد اعتماد، توقیعات را به خط امام مشاهده می کردند؛ سپس از

روی آنها نسخه برداری و رونویسی کرده یا مضمون آنها را به ذهن می سپردند. بعضی از این توقیعات نیز بنا بر اقتضای مصلحت، در بین عموم شیعیان منتشر می شد. همه توقیعات حضرت مهدی علیه السلام به وسیله نواب خاصّ آن حضرت در طول غیبت صغری، برای افراد ظاهر می شد و ارتباط کتبی با حضرتش منحصراً از طریق آنان امکان پذیر بود؛ به صورتی که حتی وکلای آن حضرت نامه های خود و دیگران را نزد نایب امام می فرستادند و از او پاسخ دریافت می کردند. اساساً فلسفه نیابت خاصه نیز همین است؛ وگر نه چنانچه هر کسی می توانست به شرف گرفتن توقیع نایل آید، دیگر چه نیازی به نایب خاصّ بود.

توقیع در دوران غیبت کبری

برخی از علما - بر خلاف قول مشهور - توقیعات را منحصر به زمان غیبت صغری و نواب خاصّ ندانسته اند و نامه هایی را به آن حضرت نسبت داده اند که قبول و یا ردّ آن، تأمل بیشتری می طلبد. از جمله مرحوم طبرسی رحمه الله نامه هایی از حضرت مهدی علیه السلام به شیخ مفید رحمه الله را نقل کرده است.

این نامه ها به وسیله شخص مورد اعتمادی به شیخ مفید رحمه الله می رسید؛ ولی نام آن شخص ذکر نشده است یکی از این نامه ها این گونه آغاز می شود:

«نامه ای به برادر با ایمان و دوست رشید ابوعبداللّه محمد بن نعمان - شیخ مفید رحمه الله - که خداوند عزّت وی را از محل ودیعه نهادن عهدی که بر بندگان گرفته شده است، مستدام بدارد. به نام خداوند بخشنده مهربان؛ اما بعد، سلام بر تو ای دوستی که در دین مخلص و در مورد ما به یقین مخصوص گشته ای. ما در مورد

[نعمت وجود] تو خداوند را سپاسگزاریم ...»

(طبرسی، الاحتجاج، ص ۴۹۷.)

در درستی این توقیعات، تردیدهایی وجود دارد.

این توقیعات برای نخستین بار، به وسیله ابو منصور طبرسی رحمه الله (از علمای قرن ششم)، بدون سند، پس از نزدیک به صد سال بعد از فوت شیخ مفید رحمه الله، در الاحتجاج نقل شده است.

آنگاه شاگرد وی، ابن شهر آشوب (م ۵۸۸) به آن اشاره کرده و ابن بطریق شاگرد ابن شهر آشوب، (م ۶۰۰) آنها را مطرح کرده است. اما شاگردان مفید، سید مرتضی، نجاشی، شیخ طوسی رحمه الله، ابویعلی جعفری، ابوالفتح کراجکی، سلار بن عبدالعزیز دیلمی و ... - با اینکه تألیفات فراوانی داشته اند - به این توقیعات اشاره نکرده اند.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۹۸.)

همچنین برخی از معاصران، پیامی را که از سوی آن حضرت برای مرحوم آیت اللّه سید ابوالحسن اصفهانی به وسیله مرحوم شیخ محمد کوفی شوشتری نقل شده است، در شمار توقیعات ذکر کرده اند. در این نامه چنین آمده است:

خودت را در اختیار [مردم] بگذار و محل نشستن خویش را در محل در ورود خانه قرار بده [تا مردم سریع تر بتوانند با تو ارتباط پیدا کنند] و حوایج مردم را بر آور؛ ما تو را یاری می کنیم.»

(خادمی شیرازی، محمد، مجموعه فرمایشات حضرت بقیهاللّه علیه السلام، ص ۱۷۰.)

چگونگی صدور توقیعات

در عصر غیبت صغری، سفیران حضرت مهدی علیه السلام سؤالات و درخواست های مراجعه کنندگان را در یک ورقه به نوبت می نوشتند؛ آنگاه جواب آنها - که حداکثر ظرف سه روز صادر می شد - یکجا می آمد. گاهی نیز جواب پرسش ها به صورت شفاهی، به نوّاب خاصّ گفته شده و آنان به قلم خود آن را می نگاشتند

و یا به صورت حضوری به سؤال کننده پاسخ می دادند.

در پاره ای از موارد نیز - به جهت مصلحتی که حضرت می دانستند - اصلاً پاسخی صادر نمی شد.

برخی از توقیعات نیز ابتداءً و بدون اینکه در پاسخ به پرسشی باشد، صادر شده است.

موضوعات توقیعات

موضوعات مندرج در توقیعات، گستره وسیعی را در بر می گرفت؛ از معارف و حقایق دینی گرفته تا امور تربیتی و برنامه های زندگی فردی و اجتماعی و ... فهرست اجمالی آنها بدین قرار است:

الف. مباحث عقیدتی:

در زمینه های مختلف توحید، نبوّت، امامت، معاد و امثال آن

(ر.ک: الاحتجاج، ص ۴۶۷ به بعد.)

ب. مباحث اجتماعی:

شامل مسائل اخلاقی، تربیتی، شؤون اقتصادی و مشکلات مالی

(همان.)

ج. وظایف و تکالیف شیعیان در عصر غیبت:

مانند توجه به خداوند متعال، ایجاد زمینه خودسازی.

ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام، پیروی از آن حضرت، آمادگی برای برپایی حکومت عدل و قسط توسط حضرت مهدی علیه السلام و ...

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۸۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۱۶۰.)

د. احکام و مسائل فقهی:

مانند نماز، روزه، حج، نذر، خمس، ازدواج و مانند آن ه. امور شخصی کسانی که از آن حضرت درخواست پاسخ می کردند؛ از قبیل نامگذاری فرزند، انتخاب دوست، اجازه مسافرت و مانند آن

(کتاب الغیبه، ص ۳۰۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۴۵۷، ج ۱۰ و ۱۱ و ۱۲.)

و نصب و تأیید نوّاب و وکلا و امور مربوط به آنان ز.

افشا کردن تزویر مدعیان دروغین و طرد منحرفان و غالیان در عصر غیبت صغری، افرادی به عناوین مختلف و با مقاصد گوناگونی، به دروغ ادعاهایی می کردند و سعی داشتند دوستان و پیروان ائمه علیهم السلام را به سوی خود جلب کرده، آنان را فریب دهند و

گمراه سازند.

این قبیل افراد، کم و بیش در بین شیعیان آن زمان شهرت و احترامی داشتند و غالباً زیر پوشش ادعای نیابت و سفارت حضرت مهدی علیه السلام، دام های خود را می گسترانیدند. بر این اساس خطر آنها برای شیعیان و مسلمانان، از خطر دیگر دشمنان اسلام، کمتر نبود و افشای تزویر و برداشتن نقاب از چهره آنان و طرد ایشان از جوامع شیعی ضرورت داشت. از این رو توقیعات مهمی درباره این افراد و بیزاری حضرت ولی عصر علیه السلام از آنها، از سوی آن حضرت صادر می شد و مایه رسوایی و انزوای مدعیان دروغگو را فراهم می آورد.

گاهی می شد که توقیعات صادر شده از سوی حضرت مهدی علیه السلام، جزء موارد ذکر شده نبود؛ بلکه تنها به خاطر دفع خطر از شیعیان، صادر می گردید؛ به ویژه در عصری که حاکمان ستمگر، برای شناسایی، آزار و نابودی شیعیان و پیروان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام کمر بسته بودند و تمام همت خویش را به کار می گرفتند و چه بسا نقشه های زیرکانه ای طرح می کردند تا بلکه بتوانند تمامی آنان را از بین ببرند، تنها راه نجات از دام بدخواهان و کینه توزان، همین توقیعات بود که آن حضرت به وسیله آنها و با الهام های الهی، شیعیان را نجات می داد.

حرف «ث»

ثارالله

«ثار»؛ یعنی، خون، دشمن، کین خواهی و خونخواهی. به شخص کین خواه «ثائر» و به کسی که از وی کین کشیده شود «مثئور» و به کسی که برای او کین خواهی شده «مثئورٌ به» گویند.

(لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷؛ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۴.)

«ثارالله» برای اولین بار در متون شیعه، در زیارت های مربوط به

امام حسین علیه السلام و زیارت عاشورا ذکر شده است. مرحوم کلینی در باب زیارت قبر امام حسین علیه السلام، به این ترکیب اشاره کرده و پس از آن، در کامل الزیارات و مصباح کفعمی و بعدها در بحارالانوار نقل شده است:

«... السَّلامُ عَلَیْکَ یا ثارَاللَّهِ وَ ابْنَ ثارِهِ وَ الوِتْرَ المَوْتُور ...»

(ر.ک: الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ کامل الزیارات، ص ۱۷۴؛ مصباح کفعمی، ص ۴۸۲.)

این عبارت در زیارت وارث هم آمده. قرآن درباره قصاص و خونخواهی می فرماید:

«وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِیِّهِ سُلْطاناً فَلا یُسرِفْ فِی القَتْلِ اِنَّهُ کانَ مَنْصُوراً»

(سوره اسراء(۱۷)، آیه ۳۳.)

(و کسی که خون مظلومی را ناحق بریزد ما به ولی او حکومت و تسلط به قاتل دادیم، پس در مقام انتقام آن ولی در قتل و خونریزی اسراف نکند که او از جانب ما مؤید و منصور خواهد بود.»

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمود:

«مراد از این آیه حسین بن علی علیه السلام است که مظلوم کشته شد و ما اولیای اوییم و قائم ما وقتی قیام کند «ثار» او را طلب خواهدکرد و انتقام او را خواهد گرفت.»

(بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۸، ح ۷.)

حرف «ج»

جارودیه

«جارودیه» از اصحاب ابی الجارود (زیاد بن ابی زیاد) هستند، امامت را از امام اوّل تا چهارم قبول داشته و می گویند:

امامت پس از امام سجاد علیه السلام به زید بن علی و پس از او به محمد بن عبداللّه بن حسن بن علی بن ابیطالب رسیده است. محمد بن عبداللّه پس از خروج از مدینه به قتل رسید؛ اما گروهی از جارودیه همچنان محمد را امام دانسته، می گویند:

او کشته نشد و حیّ و باقی است و بعداً

خروج کرده، عالم را به عدل آراسته خواهد کرد.

(توضیح الملل، ترجمه ملل و نحل شهرستانی، ج ۱، ص ۲۰۷.)

جبرئیل

«جبرئیل»، یکی از چهار فرشته مقرّب و برترین آنها (میکائیل، اسرافیل و عزرائیل) است. او در ادیان ابراهیمی رابط میان خداوند و پیامبران است.

در کتاب های دینی یهودیت، مسیحیت و اسلام از نقش جبرئیل بسیار یاد شده است. جبرئیل، ابراهیم علیه السلام را از آتش به فرمان خدا نجات داد و از موسی علیه السلام در مبارزه با فرعون حمایت کرد. هنگام خروج بنی اسرائیل از مصر، فرعونیان را به بحر احمر کشانید و در آن غرق کرده بر شموئیل ظاهر شد و به داوود علیه السلام ساختن زره آموخت. او زکریا علیه السلام را به ولادت یحیی علیه السلام و مریم علیها السلام را به ولادت عیسی علیه السلام بشارت داد.

(ر.ک: کتاب مقدس، کتاب دانیال، باب ۸، عدد ۱۶ و باب ۹ عدد ۲۱؛ انجیل متی، باب اول عدد ۱۹ و ...)

در سنت اسلامی و قرآن کریم، جبرئیل همان «روح القُدُس» است. دلیل صریح این مطلب، آیه ۱۰۲ سوره «نحل» است:

«قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ القُدُسِ مِنْ رَبِّکَ.»

«بگو آن (قرآن) را روح القدس از سوی پروردگارت نازل کرده است.»

در آیه ۹۷ سوره «بقره» نیز آمده است:

«قُلْ مَنْ کانَ عَدُوّاً لِجِبْریلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلْبِکَ بِإِذنِ اللَّهِ.»

«بگو هر کس دشمن جبرئیل شد [بداند] که جبرئیل آن (قران) را به دستور الهی بر دل تو نازل کرده است.» همچنین در قرآن با نام های: «روح» (غافر، ۱۵)، «الرُّوحُ الاَمین»، (شعراء، ۱۹۳)، «شَدیدُ القُوی» (نجم، ۵۰) و «رَسُولٌ کَریم» (تکویر، ۲۱ – ۱۹) از او یاد شده است.

در سوره «نجم» به ملاقات

یا مواجهه پیامبر صلی الله علیه و آله با جبرئیل، تصریح دارد. طبق احادیث بسیاری، جبرئیل به صورت جوان خوشرویی به نام دحیه کلبی، بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله ظاهر می شده است.

(الکافی، ج ۲، ص ۵۸۷؛ المناقب، ج ۲، ص ۲۴۴.)

آن حضرت، جبرئیل را به صورت اصلی خودش نیز مشاهده کرده است. در غزوه بدر با هزاران فرشته، به مدد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاران او آمد، در معراج همسفر و راهنمای حضرت رسول صلی الله علیه و آله بود و در منتهای معراج، در «سدره المنتهی»، از مسیر باز ماند و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

دیگر مأذون نیست که پیشتر رود و آن حضرت به تنهایی به سیر معراج ادامه داد. نام های دیگر جبرئیل، عبارت است از:

فرشته وحی، امین وحی، روح الامین عقل اوّل، ناموس اکبر، روح اعظم.

(ر.ک: لغتنامه دهخدا.)

علامه مجلسی رحمه الله در بحارالانوار (ج ۲۵، ص ۴۷ به بعد) بابی تحت این عنوان که «ائمه علیهم السلام مؤید به روح القدس بوده اند» باز کرده و احادیث فراوانی از منابع معتبر نقل کرده است.

روایاتی چند، نقش آن فرشته بزرگ الهی را در قیام عظیم و جهانی حضرت مهدی علیه السلام، به روشنی بیان کرده و از او به عنوان اولین کسی که با حضرت مهدی علیه السلام بیعت خواهد کرد، نام برده است. در بعضی از روایات آمده است:

او به همراه خیل عظیمی از فرشتگان، هنگام ظهور در محضر آخرین حجّت الهی حاضر شده و به یاری آن حضرت خواهند شتافت.

امام صادق علیه السلام در قسمتی از یک روایت طولانی فرموده است:

«... فَاَوّلُ

مَنْ يُبايِعُهُ ذَلكَ الطائِرُ وَ هُوَ وَاللَّهِ جَبْرَئيل عليه السلام»

(الكافى، ج ۴، ص ۱۸۴، ح ۳؛ علل الشرايع، ح ۲، ص ۴۲۹، ح ۱.)

نيز فرمود:

«اَوَّلُ مَنْ يُبايِعُهُ جَبْرَئيل ...»

(على بن ابراهيم قمى، تفسير قمى، ج ۲، ص ۲۰۴.) و (ر.ك: الغيبه، ص ۳۱۴، ح ۶؛ روضه الواعظين، ص ۲۶۵.)

جده

پس از شهادت امام حسن عسكرى عليه السلام مشهور است كه امور شيعيان عمدتاً بر دوش مادر آن حضرت؛ يعنى، مادر بزرگ حضرت مهدى عليه السلام بود و در روايات از او به عنوان «جده» ياد شده است.

(ر.ك: كتاب الغيبه، ص ۲۳۰، ح ۱۹۶.)

وى نقش مهم و اساسى در حفظ و صيانت شيعه داشت.

نقل شده است كه:

«روزى احمد بن ابراهيم محضر حكيمه خاتون رسيد، ضمن پرسش هايى از او پرسيد:

شيعيان به چه كسى مراجعه كنند؟

حكيمه گفت:

به جده او مادر امام يازدهم.

گفتم:

وصيت خود را به زنى واگذاشته است؟!

حكيمه گفت:

پيروى از حسين بن على بن ابيطالب عليه السلام كرده است، زيرا آن حضرت به حسب ظاهر وصايای خود را به خواهرش زينب دختر على بن ابى طالب سپرد. (براى پنهان كردن امامت پسرش على بن الحسين).

سپس فرمود:

شما مردمی مطلع از اخبار هستید؛ آیا در روایات به شما نرسیده که نهمین فرزند حسین علیه السلام زنده است و میراثش تقسیم می شود؟»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۷، ح ۲۴.)

جزیره خضرا

در برخی از کتاب های متأخر از «جزیره خضرا» به عنوان جایگاه زندگی حضرت مهدی علیه السلام و فرزندان ایشان در دوران غیبت یاد شده است. اصل این قضیه به دو حکایت باز می گردد.

الف. حکایت اوّل از کمال الدین و تمام النعمه احمد بن محمد بن یحیی انباری (در سال ۵۴۳ ه. ق) نقل شده و خلاصه آن بدین قرار است:

وی می گوید:

در شبی که مصادف با ماه رمضان بود، مهمان وزیری به نام یحیی ابن هبیره بودم. در آن ضیافت در کنار وزیر، مردی نشسته بود که سخت مورد احترام وی قرار داشت. آن مرد گفت:

با جمعی همراه پدرم به

قصد تجارت به دریا رفتم سرنوشت ما را به جزایر سرسبزی برد که در آنجا وفور نعمت بود. از ناخدا نام آنجا را جویا شدم؛ اظهار بی اطلاعی کرد. از مردم آن منطقه پرسیدم؛ گفتند:

نام این شهر «مبارکه» و مرکز آن «ظاهره» است و حاکمش «طاهر» نام دارد. ما خواستیم مشغول تجارت شویم، لازم بود که مالیات خود را بپردازیم.

سؤال کردیم:

به چه شخصی پرداخت کنیم؟

نایب سلطان به ما معرفی شد. خدمت او رسیدیم، او از عقاید ما سؤال کرد؛ خود را معرفی کردیم. نایب گفت:

یهودی و نصرانی جزیه بدهند و از مسلمانان سؤالاتی کرد و فرمود:

تمام اموال آنها مصادره گردد. از شهر «مبارکه» به «ظاهره» رفتیم و خدمت سلطان رسیدیم و بعد از هشت روز به شهر «رائقه» سفر کردیم، سپس به شهر «ظلوم» و از آنجا به شهر دیگری به نام «عناطیس» رفتیم تمام این شهرها شیعه نشین و سرشار از نعمت های الهی بود. امیر هر کدام از فرزندان امام زمان علیه السلام بود. ما یک سال توقف داشتیم که امام زمان علیه السلام را ملاقات کنیم؛ ولی میسر نشد و از جمع ما فقط دو نفر جهت ملاقات ماندند و بقیه برگشتیم.

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۱۳.)

ب. حکایت دوم از علی بن فاضل مازندرانی (در سال ۶۹۹ ه. ق) نقل شده که خلاصه آن به قرار ذیل است:

در یکی از قریه های اندلس بودم؛ با کاروانی برخورد کردم. گفتند:

ما اهل منطقه ای در نزدیکی جزایر شیعیان هستیم. وقتی نام جزایر شیعیان را شنیدم، مشتاق سفر به آنجا شدم. سفر را آغاز نمودم تا به آنجا رسیدم. در آنجا بیان شد که ارزاق آن جزیره از «جزیره خضراء»

- که متعلق به امام زمان و اولاد آن حضرت است - می رسد. منتظر شدم تا کشتی های ارزاق وارد شد. پیرمردی خوش سیما، همراه آنان بود که مرا می شناخت. با او همسفر شدم تا به مقصود خود برسم. در مسیر خود آب های سفیدی را مشاهده کردم که آن پیرمرد گفت:

این آب ها جزیره خضرا را احاطه نموده است و مانع می شود که دشمن وارد جزیره گردد. از آنجا که گذشتیم، چشمم به هفت قلعه استوار با دیوارهای محکم و برج های به آسمان کشیده شده خورد. از آنها که گذشتیم، وارد جزیره خضرا شدیم. در روز جمعه ای در نماز جمعه شرکت کردم و نماز جمعه را با سید شمس الدین ادا نمودم، بعد از نماز از سید شمس الدین پرسیدم:

آیا امام زمان علیه السلام در مسجد حاضر بودند؟

گفت:

نه. ولی من نایب خاصّ آن حضرت هستم. از او پرسیدم:

آیا شما امام را مشاهده کرده اید؟

گفت:

نه.

با سید شمس به خارج آن شهر رفتم، مردی خوش سیما را مشاهده کردم از سید پرسیدم

این مرد کیست؟

جواب داد:

او همراه یک نفر دیگر خادمان قبه هستند و کوهی را به من نشان داد و گفت:

قبه در آنجا است.

وی گفت:

من هر صبح جمعه می روم آنجا و امام را زیارت می کنم تو نیز بیا و امام را زیارت کن.

رفتم به سمت قبه و از خادمان آن پرسیدم:

آیا می شود امام را اینجا مشاهده کرد؟

گفتند:

هرگز دیدن امام ممکن نیست!

بعد از سید شمس پرسیدم، چرا بعضی آیات قرآن با هم مرتبط نیستند؟

گفت:

قرآن بر هفت حرف نازل شـده است و وقتی عمر و ابوبکر قرآن را تنظیم کردنـد، بعضـی از آیات را حذف نمودند؛ لذا برخی آیات با هم مرتبط

نیستند. روز جمعه ای در مسجد بودم که سر و صدایی از بیرون مسجد شنیدم.

از سید شمس پرسیدم:

این سر و صدا چیست؟

گفت:

اینها سیصد نفر از یاران امام زمان علیه السلام و منتظر فرج آن حضرت هستند. از اینها سیزده نفر هنوز باقی مانده است که یاران حضرت کامل شوند.

بعد پرسید:

اساتید ما قائلند روایاتی داریم که:

هر کس در غیبت امام ادعای مشاهده آن حضرت را داشته باشد، تکذیبش کنید؟

سید شمس گفت:

این مربوط به دوران بنی عباس است.

بعد از او پرسیدم:

آیا می شود امام را در دوران غیبت دید؟

گفت:

نه.

گفتم:

من از مخلصین آقا هستم.

گفت:

تو دو مرتبه آن حضرت را دیده ای.

بعد از خمس پرسیدم.

سید شمس گفت:

حضرت خمس را بر شیعیان مباح نموده است و پرداخت آن واجب نیست. پس سید شمس به من دستور داد که به وطن برگردم و مرا با همان کشتی که وارد جزیره خضرا شده بودم، برگرداندند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.)

نکات مشترک دو حکایت

۱. محل سکونت امام زمان علیه السلام و فرزندان آن حضرت، در جزیره ای میان دریا قرار دارد.

۲. امام زمان علیه السلام هم اکنون دارای همسر و فرزند می باشند.

۳. این جزیره بسیار خوش آب و هوا و سرسبز است و در نقاط دیگر دنیا نظیر ندارد.

۴. در این جزیره می توان امام زمان علیه السلام را مشاهده کرد.

۵. نظم اجتماعی، رفاه و کیفیت سلوک مردم، در آن بسیار عالی است.

۶. ناقلان هر دو داستان، دو شخص مجهول می باشند.

دیدگاه ها در این باره

۱. گروهی اندک بر این عقیده اند که این داستان واقعی است.

۲. برخی از کسانی که اصل داستان را پذیرفته اند، آن را با مثلث برمودا تطبیق داده اند.

(ر.ک: ناجی نجار، جزیره خضرا و تحقیقی پیرامون مثلث برمودا؛ سید

جعفر رفیعی، جزیره خضرا.)

۳. پژوهشگران سترگی چون شیخ جعفر کاشف الغطاء، آقا بزرگ طهرانی، علامه شوشتری، علامه جعفر مرتضی عاملی، محمد باقر بهبودی و ... بر این عقیده اند که داستان جزیره خضرا واقعیت ندارد و بر دو حکایت یاد شده اشکالات متعدد سندی، تاریخی و متنی وارد نموده و آن را کاملاً از درجه اعتبار ساقط کرده اند. شایسته است در اینجا به بعضی از اشکالات اشاره شود:

حکایت علی بن فاضل مازندرانی

اشکالات سندی

۱. علامه مجلسی رحمه الله تصریح می فرماید:

که این حکایت را در کتاب های معتبر نیافته و به همین علت آن را به صورت مستقل در یک باب جداگانه نقل کرده است.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۶۹.)

۲. هیچ یک از علما و بزرگان معاصر علی بن فاضل مازندرانی، همچون علامه حلی و ابن داوود اسمی از او و داستانش به میان نیاورده اند.

این قضیه از چند حال خارج نیست: یا معاصران وی داستان او را دروغ و باطل تلقی کرده اند، یا اصلاً چنین داستانی را نشنیده اند و یا اینکه این داستان در زمان های بعد از آنان ساخته شده است.

۳. در میان منابع موجود، قدیمی ترین مأخذی که برای این داستان به چشم می خورد، کتاب «مجالس المؤمنین» اثر قاضی نورالله شوشتری است. او در سال ۱۰۱۹ ه. ق به شهادت رسیده است؛ در حالی که داستان جزیره خضرا مربوط به سال ۶۹۹ ه. ق است؛ بر این حکایت اشکالات فراوان دیگری نیز وارد شده که به همین مقدار بسنده می گردد.

اشکالات متنی

در داستان علی بن فاضل به مطالبی اشاره شده که با بسیاری از مسلّمات دینی سازگاری ندارد و روایات زیادی بر خلاف آن مطالب هست که به برخی از آنها

اشاره می گردد:

۱. در متن روایت آمده است که:

فاضل مازندرانی از شخصی به نام سید شمس الدین پرسید:

چرا میان برخی آیات قرآن کریم، ارتباط منطقی وجود ندارد؟

سید شمس الدین پاسخ داد:

این قرآنی است که خلیفه اول جمع آوری کرده و بعضی آیات با هم سازگاری ندارد!

همان گونه که مشاهده می شود، اگر کسی این قسمت را قبول کند، قائل به تحریف قرآن شده است.

این مطلب به اجماع شیعه و سنی و به موجب صریح آیه قرآن

«اِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنا الذِّکْرَ وَ اِنَّا لَهُ لَحافِظُونَ» (حجر (۱۵)، آیه ۹.)

باطل و مردود است. از طرفی اهتمام و توجه زیاد مسلمانان به نوشتن و حفظ قرآن و تعدّد نسخه ها و شیوع آن در بین مسلمین، از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و زیر نظر مستقیم آن حضرت، تا حدی بود که تبدیل و تحریف آن از امور محال و ممتنع بود.

۲. متن حکایت، مکان و محل سکونت آن حضرت را جزیره خضرا معرفی می کند.

این مطلب، بر خلاف بسیاری از روایات است، از جمله:

۲ - ۱. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کسی از مکان سکونت آن حضرت اطلاع ندارد؛ مگر خدمتکار آن حضرت.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۶۱؛ الغیبه، ص ۱۷۱، ح ۵.)

۲ - ۲. آن حضرت می فرماید:

«امام زمان علیه السلام در بین مردم به طور ناشناس در همه جا حضور پیدا می کند؛ ولی مردم حضرت را نمی شناسند؛ مگر آنکه حضرت با اذن پروردگار، خود را به خواص معرفی فرماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۴.)

۳. در متن حکـایت آمـده است؛ جزیره خضـرا دارای هفت حصار از برج های محکم دفاعی برخوردار است تا دشـمنان نتوانند وارد آن جزیره شوند.

از طرفی گفته شده:

آن جزیره به وسیله

آب های سفیدی که در اطراف آن وجود دارد، همراه با نیروی غیبی، محافظت می گردد.

۴. در متن حکایت از قول خادمان قبّه نقل شده که رؤیت امام علیه السلام غیر ممکن است؛ ولی در گفتگو با سید شمس الدین، گفت:

«هر مؤمن با اخلاص می تواند امام را ببیند؛ ولی او را نمی شناسد.»

چگونه می توان بین غیرممکن بودن رؤیت و دیدن مشروط جمع کرد؟!

۵. در یک روز جمعه، راوی داستان سر و صدای زیادی از بیرون مسجد شنیده، از سید شمس الدین پرسید:

این سر و صدا چیست؟

گفت:

اینها سیصد نفر از یاران امام زمان علیه السلام و منتظر سیزده نفر دیگر هستند.»

اگر این مطلب را بپذیریم، باید قائل به طولانی بودن عمر آن سیصد نفر و حیات آنان تا کنون و تا هنگام ظهور باشیم که البته هیچ دلیلی بر آن نداریم.

۶. متن داستان بر وجود همسر و اولاد برای حضرت ولی عصر علیه السلام دلالت می کند.

این نظریه را بزرگانی چون مفید، بیاضی و طبرسی رحمه الله و ... نپذیرفته اند و روایاتی را که ثابت می کند آن حضرت دارای اولادی هستند، از نظر سند رد کرده اند.

حکایت انباری

اشکالات سندی

داستان انباری فاقد هر گونه استناد است؛ چون صاحب کتاب التعازی آن را نقل نکرده است؛ بلکه استنساخ کننده نامعلومی آن را در پایان کتاب التعازی افزوده است. پس معلوم نیست این خبر را از کجا و از چه کسی شنیده است؟

اشکالات متنی

۱. از متن حکایت این طور استفاده می گردد که یک تاجر مسیحی با تعدادی افراد یهودی و اهل سنّت به زیارت نایب صاحب الامر علیه السلام مشرف شده اند!

چگونه ممکن است که صدها مسلمان شیعه و عالم با تقوا و عاشق امام زمان علیه

السلام، به چنین افتخار نائل نشده باشند؛ ولی این جماعت چنین سعادتی یافته اند!!

۲. در متن داستان از شهرهایی نام برده شده که در منابع جغرافیایی معتبر و قدیمی، اصلاً نامی از آنها برده نشده است.

۳. در متن حکایت آمده است:

فرزند امام زمان علیه السلام از یهود و نصارا جزیه گرفت؛ ولی اموال اهل سنّت را مصادره کرد.

این مطلب با هیچ یک از احکام الهی سازگاری ندارد.

جزیره خضرا و مثلث برمودا

اخیراً برخی از نویسندگان تلاش دارند جزیره خضرا را با مثلث برمودا تطبیق دهند؛ غافل از اینکه:

۱. وجود مثلث برمودا بر فرض صحّت آن، نمی تواند دلیل بر درستی داستان جزیره خضرا و وجود آن باشد.

۲. در حکایت جزیره خضرا بیان شده بود که کشتی های دشمنان امام زمان علیه السلام، وقتی داخل آب های سفید اطراف جزیره می شوند، نابود می گردند؛ ولی عده زیادی به مثلث برمودا رفته اند و به سلامت بازگشته اند و عده اندکی دچار مشکل شده اند!

۳. جزیره خضرا بنابر قرائنی که در داستان نقل شده، در دریای مدیترانه واقع است؛ ولی مثلث برمودا در اقیانوس اطلس هست.

۴. اتفاق های مثلث برمودا ساخته رسانه های غربی و افسانه سازان است و مطالبی از قبیل اینکه «هر کسی به آنجا وارد شود، از بین خواهد رفت» و اینکه «عده زیادی رفته اند و باز نگشته اند» همه اینها با چهره واقعی امام زمان ناسازگار است.

(برگرفته از فصلنامه انتظار، ج ۴ و ۳ و ۲ و ۱، مقاله بررسی افسانه جزیره خضراء، مجتبی کلباسی، تلخیص از (سید جعفر موسوی نسب).)

جعفر کذاب

«جعفر» از فرزندان حضرت هادی علیه السلام معروف به «ابو الکراین» از مدعیان امامت بود. وی پس از شهادت برادرش امام حسن عسکری علیه السلام، دعوی امامت کرد و از این رو به کذّاب (دروغگو) شهرت یافت.

این شهرت و ادعای او، قبلاً در کلمات معصومین علیهم السلام مورد اشاره و پیشگویی قرار گرفته بود.

امام سجاد علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است:

«انّ رَسُولَ اللّهِ صلی الله علیه و آله قال:

اِذا وُلِدَ ابْنى جَعْفَرُ بنُ محمد بنِ عَلىِّ بنِ الحُسَينِ بنِ عَلىِّ بنِ ابيطالبٍ عليه السلام فَسُمُّوهُ الصادِقَ،

فَاِنَّ لِلْخامِسِ مِنْ وُلـدِهِ وَلَداً اسـمُهُ جَعْفَرٌ يَـدَّعی الاِمامَهَ اِجتراءً عَلَی اللّهِ وَ کِذْباً عَلَیهِ فَهُوَ عِندَاللهِ جَعْفَرٌ الکَذّابُ، المُفتَری عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ و المُدَّعی لِما لَیسَ لَهُ بِاَهلٍ، المُخالِفُ عَلَی أبیهِ و الحاسِدُ لِاَخیهِ، ذلِکَ یَرُومُ کَشفَ سَتْرِ اللّهِ عِندَ غَیْبَهِ وَلیِّ اللهِ عَزَّوَجَلَّ

ثُمَ بَکَی عَلیُّ بنُ الحُسَینِ علیه السلام بُکاءً شَدِیداً

ثُمّ قال:

کَاَنّی بِجَعْفَرٍ الکَذّابِ وَ قَدْ حَمَلَ طاغِیَهَ زَمانِهِ عَلی تَفتِیشِ اَمْرِ وَلیِّ اللّهِ وَ المُغَیَّبِ فی حِفْظِ اللّهِ و التَّوکیلِ بِحَرَمِ اَبیهِ جَهلاً مِنهُ بِوِلادَتِهِ وَ حِرْصاً مِنْهُ عَلی قَتْلِهِ اِنْ ظَفَرَ بِهِ وَ طَمَعاً فی میراثِهِ حَتّی یَأخُذَهُ بِغَیرِ حَقِّهِ.»

«آنگاه که فرزندم جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب متولد شد، نامش را صادق بگذارید که پنجمین فرزند از سلاله او، نامش جعفر است که از روی تجرّی بر خدای تعالی و دروغ بستن بر او، ادعای امامت می کند!

او نزد خدا جعفر کذّاب و مفتری بر خدای تعالی است و مدعی مقامی است که اهل آن نیست. وی مخالف پدر خویش و حسود بر برادر خود و کسی است که می خواهد در هنگام غیبت ولیّ خدا او را بر ملا سازد.»

امام سجاد علیه السلام پس از نقل فرمایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار گریسته و فرمود:

«گویا جعفر کذّاب را می بینم که طاغی زمانش را وادار می کند تا در امر ولی اللّه و غایب در حفظ الهی و موکل بر حرم پدرش، تفتیش کند؛ به جهت جهلی که بر ولادت او و حرصی که بر قتل او دارد - اگر به او دسترسی یابد - و طمعی که در میراث او دارد تا آن را

به ناحق غصب کند.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۳۱، ح ۲.)

بـدون شک انحراف جعفر از خط پـدران معصومش، نه به علت اهمال پـدر در تربیت وی بود و نه به جهت محیطی که در آن زندگی می کرد!

این انحراف به علت همنشینی با بدکاران و منحرفان برای وی به وجود آمد و شکی نیست همنشین در انسان تأثیر فراوانی دارد.

شیخ صدوق رحمه الله نقل کرده است:

«فاطمه دختر محمد بن هیثم معروف به ابن سیابه گوید:

در موقع ولادت جعفر، من در خانه امام هادی علیه السـلام بودم و اهل خانه به این ولادت مسـرور شدند. به نزد امام هادی علیه السلام رفتم و او را مسرور نیافتم، گفتم:

ای سرورم!

چرا شما را به واسطه این مولود شادان نمی بینم؟!

فرمود:

این امر بر تو سهل خواهد شد؛ زیرا به زودی او خلق کثیری را گمراه می سازد.»

(همان، ج ۱، باب ۳۱، ص ۳۲۱.)

اوج انحرافات جعفر پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام صورت گرفت.

شیخ صدوق رحمه الله یکی از این اتفاقات را چنین نقل کرده است:

«علی بن سنان موصلی گوید:

پدرم گفت:

چون آقای ما ابومحمـد حسن بن علی علیه السـلام در گذشت، از قم و بلاد کوهسـتان نمایندگانی که معمولاً وجوه و اموال را می آوردنـد در آمدنـد و خبر از درگذشت امام حسن علیه السـلام نداشـتند. چون به سامرا رسـیدند، از امام حسن علیه السـلام پرسش کردند، به آنها گفتند که وفات کرده است. پرسیدند:

وارث او کیست؟

گفتند:

برادرش جعفر بن علی، آنگاه از او پرسش کردند، گفتند:

او برای تفریح بیرون رفته و سوار زورقی شده است. شراب می نوشد و همراه او خوانندگانی هم هستند.

آنان با یکدیگر مشورت کردند و گفتند:

اینها از

اوصاف امام نیست.

برخی از آنها می گفتند:

باز گردیم و این اموال را به صاحبانش برگردانیم.

ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمّی گفت:

بمانید تا این مرد بازگردد و او را به درستی بیازماییم.

راوی گوید:

چون بازگشت به حضور وی رفتند و به او سلام کردند و گفتند:

ای آقای ما!

ما از اهل قم هستیم و گروهی از شیعیان و دیگران همراه ما هستند و ما نزد آقای خود ابومحمد حسن بن علی، اموالی را می آوردیم، گفت:

آن اموال کجا است؟

گفتند:

همراه ما است، گفت:

آنها را به نزد من آورید، گفتند:

این اموال داستان جالبی دارد پرسید:

آن داستان چیست؟

گفتند:

این اموال از عموم شیعیان یک دینار و دو دینار گردآوری می شود، سپس همه را در کیسه ای می ریزند و آن را مهر می کنند. وقتی این اموال را نزد آقای خود ابومحمد علیه السلام می آوردیم، می فرمود:

همه آن چند دینار است و چند دینار آن از کی و چند دینار آن از چه کسی است. نام همه آنان را می گفت و نقش مهرها را هم می فرمود.

جعفر گفت:

دروغ می گویید!

شما به برادرم چیزی را نسبت می دهید که انجام نمی داد.

این علم غیب است و کسی جز خدا آن را نمی داند.

راوی گوید:

چون آنان کلام جعفر را شنیدند، به یکدیگر نگریستند!

جعفر گفت:

آن مال را نزد من آورید، گفتند:

ما مردمی اجیر و وکیل صاحبان این مال هستیم و آن را تسلیم نمی کنیم؛ مگر به همان علاماتی که از آقای خود حسن بن علی می دانیم. اگر تو امامی بر ما روشن کن؛ وگرنه آن را به صاحبانش بر می گردانیم تا هر کاری که صلاح می دانند، بکنند.

راوی گوید:

جعفر به نزد خلیفه - که در آن روز در سامرا بود - رفت و علیه آنان دشمنی کرد

و خلیفه آنها را احضار کرد و گفت:

آن مال را به جعفر تسلیم کنید، گفتند:

خدا امیرالمؤمنین را به صلاح آورد، ما گروهی اجیر و وکیل این اموال هستیم. آنها سپرده مردمانی است که به ما گفته اند:

آن را جز با علامت و دلالت به کسی ندهیم و با ابومحمد حسن بن علی علیه السلام نیز همین عادت جاری بود. خلیفه گفت:

چه علامتی با ابومحمد داشتید؟

گفتند:

دینارها و صاحبانش و مقدار آنها را گزارش می کرد، پس از آنکه چنین می کرد، آنها را تسلیم وی می کردیم، ما مکرر به نزد او می آمدیم و این علامت و دلالت ما بود و اکنون او در گذشته است، اگر این مرد صاحب الامر است، بایستی همان کاری را که برادرش انجام می داد، انجام دهد، وگرنه اموال را به صاحبانش برمی گردانیم. جعفر گفت:

ای امیرالمؤمنین!

اینان مردمی دروغگو هستند و بر برادرم دروغ می بندند و این علم غیب است. خلیفه گفت:

اینها فرستاده و مأمورند. جعفر مبهوت شد و نتوانست پاسخی دهد. آنان گفتند:

امیرالمؤمنین بر ما منت نهد و کسی را به بدرقه ما بفرستد تا از این شهر به در رویم. وقتی از شهر بیرون آمدند، غلامی نیکو منظر - که گویا خادمی بود - به طرف آنان آمد و ندا کرد:

ای فلان بن فلان!

ای فلان بن فلان!

مولای خود را اجابت کنید، آنان گفتند:

آیا تو مولای ما هستی؟

گفت:

معاذاللّه!

من بنده مولای شما هستم، نزد او بیایید، گویند:

مـا به همراه او رفتیم تـا آنکه بر سـرای مولایمـان حسن بن علی علیه السـلام وارد شـدیم؛ به ناگـاه فرزنـدش آقـای ما قائم علیه السلام را دیدیم که بر تختی نشسته بود. او مانند پاره ماه می درخشید و جامه ای سبز

در برداشت. بر او سلام کردیم و پاسخ ما را داد؛ سپس فرمود:

همه اموال چند دینار است و چند دینار از فلانی و چند دینار از فلانی است. بدین سیاق همه اموال را توصیف کرد؛ سپس به وصف لباس ها و اثاثیه و چهارپایان ما پرداخت. ما برای خدای تعالی به سجده افتادیم که امام ما را به ما معرفی فرمود و بر آستانه وی بوسه زدیم. هر سؤالی که خواستیم، از او پرسیدیم و او جواب داد. آنگاه اموال را نزد او نهادیم و حضرت قائم علیه السلام فرمود:

بعد از این مالی را به سامرّاء نبریم و فردی را در بغداد نصب می کند که اموال را دریافت کند و توقیعات از نزد او خارج شود. گوید:

از نزد او بیرون آمدیم؛ آن حضرت به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری مقداری حنوط و کفن داد و به او فرمود:

خداوند تو را در مصیبت خودت اجر دهد.

راوی گوید:

ابوالعباس به گردنه همدان نرسیده بود، در گذشت. بعد از آن اموال را به بغداد و به نزد وکلای منصوب او می بردیم و توقیعات نیز از نزد آنها خارج می گردید.» مرحوم صدوق پس از بیان این حکایت، می نویسد:

«این خبر دلالت دارد که خلیفه، امر امامت را می شناخته است که چیست و موضع آن کجا است. از این رو از این گروه و اموالی که با آنها بود، دفاع کرد و جعفر کذّاب را از مطالبه آنها باز داشت و به آنان دستور نداد که اموال را به جعفر تسلیم کنند؛ جز اینکه او می خواست این امر پنهان باشد و منتشر نشود تا مردم به سوی او راه نجویند و او

را نشناسند. جعفر کذّاب هنگامی که امام حسن علیه السلام در گذشت، بیست هزار دینار به نزد خلیفه برد و گفت:

ای امیرالمؤمنین!

مرتبت و منزلت برادرم حسن را برای من قرار بده!

خلیفه بدو گفت:

بدان که منزلت برادرت به واسطه ما نبود؛ بلکه به واسطه خدای تعالی بود و ما تلاش می کردیم که منزلت او را تنزّل دهیم و ناچیز گردانیم. اما خدای تعالی از آن اِبا کرد و هر روز رفعت او را افزود؛ زیرا او خودداری و خوش رفتاری و علم و عبادت داشت. اگر تو نزد شیعیان برادرت همان منزلت را داری، نیازی به ما نداری و اگر نزد آنان چنان منزلتی نداری و اوصاف او هم در تو نیست، در این باب ما نمی توانیم کاری برای تو انجام دهیم.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۳، ح ۲۶.)

عملکرد جعفر کذّاب در مقابل روش ائمه معصومین علیهم السلام در موارد ذیل قابل بررسی است:

ادعای امامت

وی بعد از برادر خود امام حسن عسکری علیه السلام، ادعای امامت کرد و برای رسیدن به این هدف خود، نقشه هایی کشید.

اوّل خود را در معرض تسلیت گویی مردم و تبریک بر امامت خود قرار داد.

دوم خود را آماده اقامه نماز بر جنازه برادرش کرد تا بلکه از این راه منصب رسمی (امامت) را به چنگ آورد. نقشه دیگر این بود که دست به دامن دولت شد تا دولت او را به جای برادرش گذاشته و زعامت شیعیان را به وی واگذار نماید!

اما در تمام این نقشه ها شکست خورد و جز رسوایی، چیزی به دست نیاورد.

انکار وارث امام

جعفر کذّاب، منکر وارث شرعی امام عسکری علیه السلام و امامت حضرت مهدی

علیه السلام شد. به همین دلیل مدعی ما ترک و وارث منحصر به فرد امام عسکری علیه السلام گردید و اتفاقاً به کمک دولت، توانست اموال و ماترک امام عسکری علیه السلام را تصرف کند.

تحریک دولت

وی وقتی دید حضرت مهدی علیه السلام در جریان نماز، بر او احتجاج کرده و رسوایش نمود، دولت حاکم را علیه آن حضرت و وجود او تحریک نمود و در نتیجه حاکمان جور، دوباره به خانه امام عسکری علیه السلام یورش بردند و جهت یافتن حضرت مهدی علیه السلام تلاش های مذبوحانه ای انجام دادند؛ ولی مشیت الهی بر آن تعلق گرفت که آن حضرت از گزند بدخواهان در امان بماند.

(صدر، سید محمد، پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام، ص ۲۴۷.)

منابع شیعه درباره پایان کار او دو قول مختلف دارند:

بعضی می گویند:

وی تا پایان زندگی بر دعوی دروغین خود پای فشرده، همچنان خود را امام می دانست!

برخی دیگر می گویند:

وی از دعوی کذب خود دست برداشته، توبه کرد و شیعیان نیز نامش را از جعفر کذّاب به جعفر تائب بر گردانیدند.

کلینی به نقل از محمد بن عثمان عمری می گوید:

«امام دوازدهم علیه السلام در توقیعی به توبه او تصریح کرده و فرموده است:

راه جعفر راه برادران یوسف است که سرانجام توبه کردند و گناهشان بخشوده شد.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۹۰؛ ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

وی با وجود عمر کوتاهی که کرد، ۱۲۰ فرزند داشت و از این رو وی را ابو الکراین (پدر فرزندان بسیار) می خواندند.

نوادگان وی چون نسبت خود را به امام رضا علیه السلام می رساندند، به رضویان شهرت یافتند.

احمد بن اسحاق گوید:

از جعفر بن علی نامه ای به دست من رسید و

طی آن ادعا کرده بود که:

به علم دین (حلال و حرام) و نیز کلیه علوم و آنچه که مردم بدان نیازمندند، آگاهی دارد!

پس از اینکه نامه را خواندم، عریضه ای به پیشگاه مقدس حضرت امام عصر علیه السلام نگاشتم و نامه جعفر را نیز به پیوست آن قرار دادم. متعاقباً از ناحیه مقدسه جوابی بدین شرح صادر شد:

«به نام خداوند بخشاینده مهربان.

خداوند تو را پایدار بدارد!

نامه تو و ضمیمه آن (نامه جعفر) به من رسید و از مضمون آن - که با اختلاف الفاظ و اشتباهات بسیار توأم بود - مطلع شدم و اگر شما هم دقّت کرده بودید، به برخی از آنها آگاه می شدید.»

آنگاه حضرت مهدی علیه السلام در ادامه با ذکر حمد و ثنای پروردگار، مطالبی در ردّ جعفر بیان فرمود:

«... این پیرو باطل و دروغگو بر خداوند افترا بسته است.

این شخص با امید به چه چیزی، می خواهد این ادعای عاری از حقیقت خود را ثابت کند! آیا با اطلاعاتی که در احکام الهی دارد؟

به خدا قسم این فرد آن قدر بی اطلاع است که حلال و حرام را نمی شناسد و میان بد و خوب فرق نمی گذارد! آیا به دانش خود تکیه دارد؟ او به قدری تهی دست است که حق و باطل را نمی شناسد، محکم و متشابه را نمی داند و از احکام نماز - حتی وقت آن - آگاهی ندارد! آیا این مدعی فاقد صلاحیت، به ورع و پرهیزگاری خویش تکیه می کند؟ خداوند شاهد است که نماز واجب خویش را برای اینکه شعبده بازی یاد بگیرد، ترک نموده است! حتماً از ظروف مشروب و آثار دیگری از گناهان او اطلاع دارید ...! خداوند تو

را توفیق دهـد؛ آنچه برایت گفتم، از این سـتمکار ظـالم بپرس و او را آزمـایش کن. از یکی از آیات قرآن و تفسـیر آن از وی سؤال نمـا و یـا از نمـاز و شـرایط آن از او بـاز پرس تـا به معایب و کمبودهای او پی ببری و حال او را بـدانی. خداونـد کفایت کننده است؛ او حق را برای اهلش حفظ می کند و آن را در جایگاهش قرار می دهد.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۸۹، ح ۲۱.)

جعفریه

«جعفریه» پیروان جعفر بن علی تقی - برادر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام - بودند.

«شـیعیان امـامیه» او را «جعفر کـذّاب» می خواندنـد؛ زیرا وی پس از برادرش حسن بن علی علیه السـلام، دعـوی امـامت کرد و منکر فرزند داشـتن آن حضرت شد. هنگامی که علی بن محمد النقی علیه السلام به شهادت رسید، گروه اندکی از اصحاب او به امامت پسرش جعفر بن علی گرویدند و گفتند:

پدرش درباره امامت او وصیت کرده است. گروهی دیگر گفتند:

حسن بن علی العسکری علیه السلام در گذشت و پس از او برادرش جعفر بنا به وصیت وی، امام است.

برخی گفتند:

امـامت از محمـد بـن علی علیـه السـلام - که عمـوی جعفر بـود - به وی رسـید. فرقه ای دیگر به سـخنی ماننـد گفتـار «فطحیه» پرداختند که عبدالله بن بکیر بن اعین از آنان بود و چنان پنداشتند که حسن بن علی، پس از پدرش امام بود و چون درگذشت بعـد از وی جعفر بن علی به امـامت رسـید. همـان طور که حضـرت موسـی بن جعفر علیه السـلام پس از عبـدالله جعفر (افطـح) امامت داشت؛ زیرا بنا به خبری که رسیده چون امامی در گذرد، امامت به

مهمترین پسر وی رسد.

این فرقه چون منکر فرزند داشتن حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بودند، گفتند:

اگر امامی درگذرد و او را فرزندی نباشد، امامت به برادرش خواهد رسید.

(فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۳۹.)

جمعه

«جمعه» روز پایانی هفته، مورد احترام مسلمانان و یکی از اعیاد مهم آنان است. به عقیده برخی جمعه از آن رو «جمعه» نامیده شده که در آن جهت نماز اجتماع می کنند.

(راغب اصفهانی، مفردات.)

اهمیت شب و روز جمعه در احادیث بسیاری بیان شده و اعمال و ادعیه فراوانی برای آن مقرر گشته است. از مهم ترین اعمال مؤمنان در روز جمعه توجه به حضرت مهدی علیه السلام و انتظار فرج آن بزرگوار است. در این روز زیارت آن حضرت و دعا برای تعجیل فرج او مستحب است؛ زیرا طبق برخی از روایات و زیارات، امید ظهور آن حضرت در روز جمعه بیش از سایر روزها است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۲۱۵.)

امام صادق علیه السلام در این باره فرموده است:

«... وَ یَخرُجُ قائِمُنا اَهْلَ البیْتِ یَوْمَ الجُمُعَهِ ...»

(شیخ صدوق، الخصال، ص ۳۹۴، ح ۱۰۱.)

(... و خروج می کند قائم ما اهل بیت در روز جمعه.» همچنین در روایاتی آمده است:

«وَکانَ الیَوْمُ الَّذِی نَصَبَ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اَمِیرَالمُؤمِنینَ علیه السلام بِغَدِیرِ خُمٍّ یَوْمَ الجُمُعَهِ وَ قِیامُ القائِمِ علیه السلام یَکُونُ فِی یَوْمِ الجُمُعَهِ وَ تَقُومُ القِیامَهُ فِی یَومِ الجُمُعَهِ ...»

(شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۲۲، م ۱۲۴۱.)

(روزی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، حضرت علی علیه السلام را در غدیر خم نصب فرمود، جمعه بود و روز قیام قائم علیه السلام جمعه خواهد بود و روز

برپایی رستاخیز جمعه خواهد بود.»

البته بین این سه رخداد عظیم، وجوه مشترک فراوانی وجود دارد. از ویژگی های دیگر این روز با عظمت، آن است که حضرت مهدی علیه السلام در آن روز شریف پای به عرصه گیتی نهاده چشم به جهان گشود.

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ح ۲، ص ۴۳۲، ح ۱۳ و ۱۲.)

جنه المأوی

«جنّهالمأوی»، کتابی درباره امام زمان علیه السلام به زبان عربی، نوشته حاج میرزا حسین بن محمد تقی طبرسی رحمه الله، معروف به «علامه نوری» (م ۱۳۲۰ ق) است. وی این کتاب را در تکمیل جلد سیزدهم بحارالانوار مجلسی نوشته است. در این کتاب ۵۹ داستان درباره ۵۹ تن می آورد که در زمان غیبت کبری، به حضور حضرت ولی عصر علیه السلام رسیده اند.

این کتاب را نخست حاج محمد حسن امین الضراب همراه جلد سیزدهم بحارالانوار در ۱۳۰۵ ق به چاپ رساند. بار دیگر میرزا موسی تهرانی آن را تصحیح کرده، در سال ۱۳۳۳ ق در تهران چاپ و منتشر کرد.

(الذریعه، ۵، ص ۱۵۹.)

حرف «ح»

حجت

«حجّت» از نظر لغت، به معنای برهان و دلیل است که با آن حریف را قانع یا دفع کنند و جمع آن حجج و حجاج است.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۸.)

این کلمه در قرآن مجید در موارد مختلفی به کار رفته است؛ از جمله:

«لِئَلَّا یَکُونَ لِلنّاسِ عَلَی اللّهِ حُجَّهٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ کانَ اللَّهُ عَزیزاً حَکِیماً»

(نساء (۴)، آیه ۱۶۵.)

(تا برای مردم، پس از [فرستادن] پیامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتی نباشد و خدا توانا و حکیم است.»

«قُلْ فَلِلّهِ الحُجَّهُ البَالِغَهُ فَلَو شَاءَ لَهَداکُمْ اَجْمَعین»

(انعام (۶) آیه ۱۴۹.)

(بگو برهان رسا (حجّت) ویژه خدا است و اگر [خدا] می خواست قطعاً همه شما را هدایت می کرد.»

امام کاظم علیه السلام فرموده است:

«اِنّ لِلّهِ عَلَی النّاسِ حُجَتَینِ حُجَهً ظَاهِرَهً وَ حُجَهً بَاطِنهً فَاَمَّا الظَاهِرَهُ فَالرُّسُلُ وَ الاَنبِیاءُ وَ الاَئِمَّهُ علیهم السلام وَ اَمَّا البَاطِنَهُ فَالعُقُولُ»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۵.)

(خداوند را بر مردم دو حجّت است:

یکی ظاهر که آن عبارت است از پیامبران و رهبران دین و

دیگر باطن که آن عقول مردم است.» پیامبران و اوصیای آنها از این جهت «حجّت» نامیده شده اند که خداوند به وجود ایشان، بر بندگان خود احتجاج کند و نیز از این جهت که آنان دلیل بر وجود خدا هستند و گفتار و کردارشان نیز دلیل بر نیاز مردم به قانون آسمانی است. بر اساس روایات فراوانی، هرگز زمین خالی از حجّت نمی ماند؛ چنان که از امام رضا علیه السلام سؤال شد:

آیا زمین از حجّت خالی می ماند؟

حضرت فرمود:

«لَوْ بَقِیَتْ بِغَیْرِ اِمَامٍ لَسَاخَتْ»

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۸.)

(اگر زمین [به اندازه چشم برهم زدنی] از حجّت خالی باشد، اهلش را فرو می برد.»

از دیدگاه شیعه، حضرت مهدی علیه السلام به عنوان آخرین حجَّت الهی است که به حجه بن الحسن العسکری علیه السلام نیز شهرت دارد.

(بحارالانوار، ج ۲۵، ح ۶ و ج ۹۷، ص ۳۴۳.)

داوود بن قاسم گوید:

از امام دهم شنیدم که می فرمود:

«الخَلَفُ مِنْ بَعْدِیَ الحَسَنُ فَکَیْفَ لَکُمْ بِالْخَلَفِ مِنْ بَعْدِ الخَلَفِ فَقُلتُ لِمَ جَعَلَنِیَ اللّهُ فِداکَ فَقال:

اِنَّکُم لا تَرَوْنَ شَخْصَهُ وَ لا یَحِلُّ لَکُم ذِکْرُهُ بِاسمِهِ فَقُلتُ کَیفَ نَذکُرُهُ فَقال:

قُولُوا الحُجَّهُ مِنْ آلِ محمد صلی الله علیه و آله»

(کتاب الغیبه، ص ۲۰۲، ح ۱۶۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۱۳.)

(جانشین من پس از من پسرم حسن است. شما را چه حالی خواهد بود نسبت به جانشینِ پس از جانشین؟

عرض کردم:

چرا؟ خداوند مرا قربانت کند.

فرمود:

برای آنکه شخصش را نتوانید دید و ذکر او به نام مخصوصش روا نباشد.

عرض کردم:

پس چطور او را یاد کنیم؟

فرمود:

بگویید حجّت از خاندان محمد صلی الله علیه و آله.»

در اغلب روایات این لقب به صورت «الحُجَّةُ مِنْ آلِ محمد صلی الله

علیه و آله» به کار رفته است.

(ر.ک: پیشین؛ شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۴۸.)

حرز حضرت مهدی

«حِرْز» در لغت به معنای جای استوار و پناهگاه است و نیز دعای حفظ و تعویذ را گویند.

(لسان العرب، ج ۵، ص ۳۳۳؛ مجمع البحرین، ج ۴، ص ۱۵.)

در اصطلاح بیشتر معنای دوم مقصود است؛ یعنی، هر گونه دعای خواندنی و نوشتنی، بلکه هر گونه تعویذی است که مایه حفظ باشد و به وسیله آن پناه جویند. وجه مشترک بین تمامی حرزها، به کار بستن آنها برای محفوظ ماندن شخص و یا همراهان و یا اموال او از گزند دشمنان و یا پیش آمدهای ناگوار و حوادث پیش بینی نشده روزگار است. قسمتی از حرزها – همچون سایر متون احادیث و دعاها – با ذکر سند معتبر تا به معصوم ضبط شده است؛ اما بعضی از آنها استناد محکمی ندارد. هر یک از حرزها، ویژگی هایی دارند که در کتاب های دعا مورد اشاره قرار گرفته است. برای هر کدام از معصومین علیهم السلام حرزهایی نقل شده که بعضی از آنها شهرت بیشتری دارند؛ یکی از آنها حرز حضرت مهدی علیه السلام است:

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحیمِ یا مالِکَ الرِّقابِ یا هازِمَ الاَحْزابِ یا مُفَتِّحَ الاَبْوابِ یا مُسَبِّبَ الاَسْبابِ سَبِّبْ لَنا سَبَباً لا نَسْتَطیعُ لَهُ طَلَباً بِحَقِّ لا اِله اِلّااللّهُ محمد رَسُولُ اللّه ِ صلی الله علیه و آله.»

(مصباح کفعمی، ص ۳۰۵؛ مهج الدعوات، ص ۴۵.)

حسن شریعی

یکی از مدعیان دروغین نیابت، حسن شریعی است البته به یقین مشخص نیست که اسم او «حسن» باشد؛ بلکه او با لقب معروف شده است. در روایتی که نقل خواهد شد، راوی حدیث به صورت حدس و گمان اسم او را حسن ذکر کرده است.

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۷.)

مؤلف «قاموس الرجال» می نویسد:

«از حدیثی

که شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده، روشن می شود که اسم او به صورت یقین روشن نیست و او معروف به لقب بوده است و اینکه «تلعکبری» راوی حدیث، به صورت گمان حکم کرده که اسم او حسن است؛ به خاطر اینکه او «ابومحمد» بوده و غالباً کنیه کسانی که «ابومحمد» است، اسمشان حسن می باشد.»

(قاموس الرجال، ح ۳، ص ۲۶۲.)

شریعی اولین کسی است که به دروغ و افترا، ادعای نیابت امام زمان علیه السلام را کرد. او قبلاً از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود؛ ولی بعداً منحرف شد. تاریخ ادعای نیابت دروغین او به صورت دقیق بیان نشده است؛ لیکن چون این ادعاهای دروغین، از دوران نایب دوم شروع شده است؛ به نظر می رسد وی در دوران سفارت و نیابت محمد بن عثمان، به چنین عملی دست زده است! علمای رجال درباره شرح حال او زیاد بحث نکرده اند؛ لذا جامع ترین سخن درباره ایشان، کلام شیخ در «کتاب الغیبه» است.

شیخ طوسی رحمه الله درباره «شریعی» می نویسد:

«نخستین کسی که به دروغ و افترا، دعوی نیابت خاصّ از جانب امام زمان علیه السلام کرد، شخصی معروف به «شریعی» بود. جماعتی از علما از ابومحمد تلعکبری از ابوعلی محمد بن همام نقل کرده اند:

کنیه شریعی «ابومحمد» بود. تلعکبری می گفت:

گمان دارم نام وی حسن باشد. او از اصحاب امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام به شمار می آمد. او نخستین کسی است که مدعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده بود و شایسته آن هم نبود! در این خصوص بر خدا و حجّت های پروردگار دروغ بست و چیزهایی به

آنان نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آنها از آن به دور بودند. از این رو شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند و توقیعی از جانب ولی عصر علیه السلام در خصوص لعن و دوری از وی صادر شد.

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۷، ح ۳۶۸.)

حسین بن روح رحمه الله

سومین نایب خاصّ از نواب اربعه حضرت مهدی علیه السلام، محدث، فقیه و متکلم شیعی ایرانی، حسین بن روح نوبختی است. وی در میان شیعیان بغداد، از اشتهار خاصی برخوردار بود و یکی از افراد مورد اطمینان و اعتماد محمد بن عثمان عمری به شمار می رفت. او در خلال سال های ۳۲۶ – ۳۰۵ ه. ق به عنوان نایب امام زمان علیه السلام، واسطه بین امام و شیعیان بود. حسین بن روح اگرچه دارای فضیلت های فراوانی بود؛ ولی عمدتاً شهرت و اعتبار او، به مسأله نیابتش باز می گردد. محمد بن عثمان، او را حلقه اتصال بین خود و وکلای دیگرش در بغداد قرار داد. وی در دربار عباسی در زمان حیات نایب دوم، نفوذ فوق العاده ای داشت و از ناحیه برخی مقامات دولتی کمک های مالی به ایشان می رسید.

(همان، ص ۳۷۲، ح ۳۴۳.)

نایب دوم، از دو یا سه سال قبل از وفات خود، با ارجاع برخی از شیعیان به حسین بن روح نوبختی – که اموالی از سهم امام و غیر آن پیش او می بردند – زمینه را برای نیابت وی از طرف امام زمان علیه السلام هموار می نمود و به کسانی که در این موضوع دچار شک و تردید می شدند، تأکید می کرد که این دستور، از طرف امام علیه السلام صادر شده است.

(همان، ص

۳۶۹، ح ۳۳۷ و ح ۳۳۵.)

او در انتصاب حسین بن روح به جانشینی خود، تأکید فراوانی می کرد. گاهی به صورت انفرادی و گاهی در میان عموم شیعیان مخلص و وکلای خویش، این مطلب را تذکر می داد.

این تأکید بدان علّت بود که از طرف ائمّه علیهم السلام، نصّی دالّ بر وثاقت، امانت و نیابت حسین بن روح صادر نشده بود. از طرفی در میان وکلای بغداد، کسانی بودند که در ظاهر ارتباط محمد بن عثمان با آنان بیشتر بود؛ از این رو عوام و خواص شیعیان، تصور نمی کردند حسین بن روح به جانشینی انتخاب گردد. بدین جهت نایب دوم از هر فرصتی برای تبیین نیابت ایشان از طرف امام زمان علیه السلام، برای رفع شک و تردید از آنان استفاده می کرد.

(همان، ص ۳۶۹، ح ۳۳۶.)

پس از وفات ابو جعفر عمری و وصیت او در نصب حسین بن روح به عنوان نایب سوم امام غایب، ابوالقاسم حسین بن روح به «دار النیابه» در بغداد آمد و بزرگان شیعه به گرد او جمع شدند. حسین بن روح با همکاری وکلای بغداد و سایر مناطق، کار خویش را در جایگاه نیابت امام زمان علیه السلام شروع نمود و توانست با روش و سیره معقولانه و منطقی، در بین دوست و دشمن از مقبولیت بالایی برخوردار باشد. به جهت انتساب او به خاندان نوبختی و نفوذ آنان در دربار عباسی و نیز در رأس کار بودن برخی از خاندان فرات - که متمایل به شیعه و طرفدار آنان بودند - در اوایل کار با مانعی از طرف حکومت مواجه نبود. از طرفی با تأکیدهای فراوان محمد بن عثمان، عموم شیعیان

و خواص نیز در نیابت ایشان دچار شک و ابهام نگشتند؛ از این رو در زمان ایشان مدعیان دروغین چندانی وجود نداشت.

روایات حاکی از آن است که موقعیت حسین بن روح به عنوان سفیر امام دوازدهم - بر عکس سفیر اوّل و دوم - در بین امامیّه آشکار بود. به همین دلیل عده ای از عوام امامیّه، بر آن شدند تا وکلای نواحی خود را نادیده گرفته، به طور مستقیم با خود او در تماس باشند؛ ولی رفته رفته با انجام تغییراتی در دستگاه حاکمه و برکنار شدن برخی حامیان او، وضع دگرگون شد؛ به نحوی که وی بخشی از اواخر عمر خود را در زندان به سر برد.

(ر.ک: همان، ص ۳۰۲، ح ۲۵۶.)

از جمله حوادث مهم دوران نیابت حسین بن روح، جدا شدن ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی (معروف به ابن ابی عزاقر) از آیین شیعی و تکفیر او به دست حسین است.

(همان، ص ۳۸۹، ح ۳۵۵.)

گفتنی است ملاک انتخاب افراد در نیابت، علم و دانش بود؛ اما در راستای نیابت مسائل دیگری نیز مورد توجه بود. از مهم ترین این امور راز داری و حفظ امر امامت بود که افراد انتخاب شده، دارای این ویژگی مهم بوده اند. از ابوسهل نوبختی پرسیدند:

چگونه شد که ابوالقاسم حسین بن روح برای امر نیابت برگزیده شد و شما نشدید؟! گفت:

ایشان (ائمه علیهم السلام) آگاه ترند در اینکه چه کسی را انتخاب کنند. از آنجایی که من اهل مناظره با مخالفان و مراوده با آنان هستم؛ اگر مکان حضرت را آن گونه که نایب خاصّ می داند بدانم، ممکن است در گفته های خود فاش کنم. در حالی که حسین بن روح

[چنین نیست و] اگر حضرت حجّت، زیر لباس او باشد و او را با قیچی تکه تکه کنند، غیر ممکن است آن حضرت را آشکار سازد.

(همان، ص ۳۹۱، ح ۳۵۸.)

حسین بن روح در سال ۳۲۶ ه. ق دار فانی را وداع گفت و به دار باقی شتافت. اگرچه در سال وفات او اختلافی نیست؛ ولی در محل دفن ایشان اختلاف و شبهاتی وجود دارد. قبر ایشان در بغداد است؛ ولی مشخص نیست در قسمت غربی آن است یا قسمت شرقی.

حسین بن منصور حلاج

«حسین بن منصور حلّاج»، در حدود سال ۲۴۴ ه در قریه «طور» از قرای بیضای فارس (هفت فرسنگی شیراز) زاده شد. وی با پدرش منصور از بیضا، به واسط رفت و در آنجا علوم اسلامی را آموخت و در بیست سالگی به بصره رفت. مرید صوفی آن سامان شد و به دست او خرقه تصوّف پوشید. در سال ۲۷۰ ه به مکه سفر کرد و از آنجا به اهواز رفت و به دعوت پرداخت. حلاج برای دعوت به مذهب صوفیانه خود - که جنبه «حلولی» داشت - به مسافرت می پرداخت.

وی در آغاز خود را رسول امام غایب و باب آن حضرت معرفی می کرد؛ به همین سبب علمای علم رجال شیعه، او را از مدعیان «بابیّت» شمرده اند. نام او ابو المغیث حسین بن منصور حلّاج بود که در سال ۳۰۹ ه. کشته شد.

حلّاج پس از دعوی بابیّت، بر این شد که ابوسهل اسماعیل بن علی نوبختی (متکلم امامی) را در سلک یاران خود در آورد و به تبع او هزاران شیعه امامی را - که در قول و فعل تابع او بودند - به عقاید حلولی

خویش معتقد سازد؛ به ویژه آنکه جماعتی از درباریان خلیفه نسبت به حلّاج حسن نظر نشان داده و جانب او را گرفته بودند. ولی ابوسهل - که پیری مجرّب بود - نمی توانست ببیند که او با مقالاتی تازه، خود را معارض حسین بن روح نوبختی وکیل امام غایب معرفی می کند. اسماعیل در جواب گفت:

وکیل امام زمان علیه السلام باید معجزه داشته باشد. چنانچه راست می گویی، موهای مرا سیاه کن. اگر چنین کاری انجام دهی، همه ادعاهایت را می پذیرم.

ابن حلاج که می دانست ناتوان است، با استهزای مردم روبه رو شد و از شهر بیرون رفت. آنگاه به قم شتافت و به مغازه علی بن بابویه، (پدر بزرگوار شیخ صدوق رحمه الله) رفت و خود را نماینده امام زمان علیه السلام خواند!

مردم بر وی شوریدند و با خشونت از شهر بیرونش افکندند. ابن حلاج، پس از آنکه جمعی از خراسانیان ادعایش را پذیرفتند، دیگر بار به عراق شتافت.

(ر.ک: سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۴۸؛ تاریخ الغیبه الصغری، ص ۵۳۲.)

در این زمان چون فقه امامیّه از طرف خلفا به رسمیت شناخته نشده بود، شیعیان در میان مذاهب اهل سنّت «مذهب ظاهری را - که مؤسس آن ابوبکر محمد بن داوود اصفهانی است - پذیرفته بودند. رؤسای امامیّه و خاندان نوبختی، برای برانداختن حلّاج ناچار به محمد بن داوود ظاهری متوسل شدند و او را به صدور فتوایی - که در سال ۲۹۷ ه و اندکی پیش از مرگ خود در وجوب قتل حلّاج انتشار داده بود - وادار کنند.

ابوالحسن علی بن فرات، وزیر شیعی مذهب مقتدر (خلیفه عباسی) نیز در تکفیر حلّاج به آل نوبخت کمک

کرد. حلّاج در سال ۲۹۶ ه به بغـداد رفت و مردم را به طریقه خاصـی مبتنی بر نوعی تصوف آمیخته با گونه ای «حلول» دعوت کرد.

ابوالحسن بن فرات وی را تعقیب کرد و ابن داوود فتوای معروف خود را در حلیت خون او صـادر نمود. وی در سال ۳۰۱ ه. به دست کارگزاران خلیفه گرفتار شـد و به زنـدان افتاد. پس از هفت ماه محاکمه، علمای شـرع او را مرتد و خارج از دین اسـلام شمردند (۲۴ ذیقعده ۳۰۹ ه. ق) و به فرمان مقتدر و وزیر او حامد بن عباس به دار آویخته شد.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۶۴۰۱ – ۴۰۳. دائرهالمعارف اسلامیه، ج ۸، ص ۱۹ – ۱۷. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۶۳ – ۱۶۲.)

سپس جسد او را سوزانیدند و سرش را بر بالای جسر بغداد زدند.

حکومت جهانی حضرت مهدی

یکی از ویژگی های دولت مهدوی علیه السـلام، جهانی بودن آن است. حکومت مهدی علیه السـلام، شرق و غرب عالم را فرا می گیرد و آبادی ای در زمین نمی مانـد؛ مگر اینکه گلبانگ محمد ی از آن بر می خیزد و سراسـر گیتی از عدل و داد آکنده می گردد. در آن دوران به دست آن حضـرت، آرمان والای تشـکیل جامعه بزرگ بشـری و خانواده انسانی تحقّق می پذیرد و آرزوی دیرینه همه پیامبران، امامان، مصلحان و انسان دوستان برآورده می شود.

امام رضا علیه السلام از پدرانش از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده است:

خداوند در شب معراج در بخشی از بیانی طولانی فرمود:

«... وَ لَاُطَهِّرَنَّ الاَرْضَ بِآخِرِهِم مِنْ اَعدَائِی وَ لَاُمَلِّکَنَّهُ [وَ لَاُمَکِّنَنَّهُ] مَشارِقَ الْاَرْضِ وَ مَغارِبَها ...»

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۲، ح ۲۲؛ علل الشرایع، ج

۱، ص ۵، ح ۱.)

(... و به درستی زمین را به وسیله آخرین آنان (ائمه معصومین علیهم السلام) از دشمنانم پاک خواهم ساخت و تمامی گستره زمین را در فرمانروایی او قرار خواهم داد ...»

(همچنین ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱.)

در دوران رهبری امام مهدی علیه السلام، با ایجاد مدیریت و حاکمیت یگانه برای همه اجتماعات، نژادها و منطقه ها، یکی از عوامل اصلی تضاد و جنگ و ظلم از بین می رود.

(عصر زندگی، ص ۱۶۲.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می فرماید:

«اَلاَئِمَّهُ مِنْ بَعْدِی اِثْنا عَشَرَ اَوَّلُهُمْ اَنْتَ یا عَلِیُّ وَ آخِرُهُم الْقائِمُ الَّذِی یَفْتَحُ اللّهُ تَعالی ذِکْرُهُ عَلی یَدَیْهِ مَشارِقَ الاَرْضِ وَ مَغارِبَها»

(الأمالی صدوق، ص ۹۷، ح ۹؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۱۰۲؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۹۸.)

(پیشوایان پس از من دوازده نفرند؛ اولین آنان تو هستی ای علی و آخرین آنان قائم است؛ همو که خداوند بر دستانش مشارق و مغارب زمین را فتح خواهد کرد.»

امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«ثُمَ یُظْهِرُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فَیَفتَحُ اللّهُ عَلَی یَدِهِ مَشارِقَ الاَرضِ وَ مَغارِبَهَا»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۱۵، ح ۳۱.)

(سپس خدای عزوجل او را ظاهر سازد و مشارق و مغارب زمین را به دست او بگشاید و ...» اگرچه این امید به آمدن مصلح جهانی، ریشه در افکار و عقاید تمامی اقوام و ملل دارد و کم و بیش به گونه های متفاوت در همه جا وجود دارد؛ اما در تفکر شیعی به طور روشن و شفاف مطرح است. در این تفکّر، امام منتظر و منجی نهایی، زنده است و روزی به فرمان خداوند ظهور نموده و جهان را

پر از عـدل و داد خواهد کرد. از این رو مفهوم «غیبت» و «انتظار فرج» نزد شـیعه دوازده امامی، متفاوت با دیگر ادیان و مکاتب است. بر اساس دیدگاه «تشـکیل حکومت جهانی»، با ظهور امام غایب، اسـلام به عنوان تنها دین حق و کامل و دارای شـریعت جامع، مقبول همگان خواهد شد. در آن زمان ستمگران و جباران از مسند قدرت به زیر کشیده می شوند. پس از آن حکومت جهـانی اسـلام با زعامت و رهبری امام معصوم و عادل برپا شـده و عـدالت بر بنیاد دیانت و اخلاق در مقیاسـی جهانی اجرا می گردد.

در برخی از آیات قرآن، به این حاکمیت اشاره شده است و آیات مربوط به جهانی بودن اسلام نیز مؤید این معنا است. جهانی بودن دین اسلام و عدم اختصاص آن به قوم یا منطقه خاصی، از ضروریات این آیین الهی است و حتی کسانی که ایمان به آن ندارند می دانند که دعوت اسلام، همگانی بوده و به منطقه جغرافیایی خاصی محدود نبوده است.

افزون بر این، شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله به سران کشورها مانند قیصر روم و پادشاه ایران و فرمانروایـان مصـر و حبشه و شامـات و نیز به رؤسای قبایل مختلف عرب و ... نامه نوشـتند و همگان را به پـذیرفتن این دین مقدس دعوت کردند و از پیامدهای وخیم کفر و روی گردانی از اسلام، برحذر داشتند. اگر دین اسلام جهانی نبود چنین دعوت عمومی انجام نمی گرفت و سایر اقوام و امت ها هم برای عدم پذیرش، عذری می داشتند.

(آموزش عقاید، ج ۲، ص ۱۱۶.)

مبانی و مقدماتی که ناگزیر به آرمان حکومت واحد جهانی

شیعی منجر می شود، از این قرار است:

اعتقاد به برتری اسلام و جهانی بودن آن

به اجماع تمامی مسلمانان، اسلام دینی است که در آخرین حلقه از سلسله طولانی نبوّت ظاهر شده و از هر جهت کامل ترین و جامع ترین دین ها است و تا روز قیامت نیز بشریت را از هر جهت کفایت می کند. دین اسلام روزی تمامی انسان ها را پیرو و مطیع خود خواهد کرد و بدین ترتیب جهان در تسخیر آموزه های بلند و آسمانی اسلام در خواهد آمد.

از آیاتی چون:

«اِنَّ الدِّینَ عِنْدَ اللَّهِ الاِسْلامُ»

(آل عمران (۳)، آیه ۱۹.)

(در حقیقت، دین نزد خداوند همان اسلام است.»

«وَ مَنْ یَبتَغِ غَیرَ الاِسْلامِ دِیناً فَلَنْ یُقبَلَ مِنهُ»

(همان، آیه ۸۵.)، (و هر که جز اسلام، دینی [دیگر] جوید، هرگز از وی پذیرفته نشود.»

«اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

(امروز دین شما را برایتان کامل گردانیدم.»

«ما کانَ محمد اَبا اَحَدٍ مِنْ رِجالِکُم وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبیین»

(احزاب (۳۳) آیه ۴۰.)، (محمد، پدر هیچ یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران است.»

«وَلَقد کَتَبنا فِی الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ اَنَّ الاَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصَّالِحُونَ»

(انبیاء (۲۱)، آیه ۱۰۵.)، (و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد.»

«وَ هُوَ الذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالهُدی وَ دین الحَقِ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِه»

(توبه (۹)، آیه ۳۳؛ الفتح (۴۸)، آیه ۲۸؛ صف (۶۱)، آیه ۹.)

(او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند.»

به دست می آید که مسلمانان به حقانیّت، جامعیّت، خاتمیّت، جهان شمولی و سرانجام جهان گستری و پیروزی و غلبه

نهایی آن دست خواهند یافت.

اعتقاد به مهدویت

چیرگی اسلام بر تمامی ادیان و مکاتب و ایدئولوژی ها و استیلا بر جباران و فرمانروایان جور و غیر الهی و تأسیس حکومت جهانی لازمه اعتقاد به مهدویّت و ظهور منجی دادگستر است. از نظر شیعیان (زیدی، اسماعیلی و دوازده امامی) با حذف امام علی بن ابیطالب علیه السلام و فرزندان معصوم او، تاریخ اسلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حوزه سیاست و حکومت به انحراف گرایید و پیامدهای منفی متعددی نیز در پی داشت که یکی از آنها محرومیت جامعه از رهبری معنوی و آسمانی است؛ چرا که امام علی علیه السلام و پس از او بقیه امامان دوازده گانه، پیشوایان دینی - سیاسی بر حق و دارای حق خلافت و امامت انحصارینند. دیگران - هر کس که بخواهد - غاصب حق معصوم اند و لذا «جائر» و باطل می باشند.

این انحراف تا کنون ادامه پیدا کرده است. شیعیان زیدی و اسماعیلی، پس از مدتی از این عقیده عدول کردند (زیدیان تشکیل حکومت را در شمال و یمن و اسماعیلیان ظهور ابو عبیداللّه شیعی را در مغرب انحرافی نمی دانند).

اما از آنجا که شیعیان دوازده امامی در عصر امامان هرگز به قدرت و تأسیس دولت دست نیافتند، منتظرند که آخرین بازمانده از امامان معصوم - که از سال ۳۲۹ ق غیبت کبری برای او آغاز شده است - ظهور کند و تاریخ اسلام و در نهایت تاریخ انسان را به مسیر طبیعی و الهی اش باز گرداند. در آن عصر اسلام، عزیز، مسلّط و همگانی می شود و مسلمانان قدرتمند و بر جهان چیره می گردند. طبق این تفسیر، تشکیل

حکومت واحد جهانی اجتناب ناپذیر خواهد بود.

ویژگی ها و اختیارات مهدی منتظر

در منابع روایی اسلامی (به ویژه شیعی)، از ویژگی ها، اختیارات و عملکرد هایی یاد شده است که آنها جز با تشکیل حکومت واحد جهانی محقق نخواهند شد. از جمله گفته شده است:

حضرت مهدی علیه السلام ظلم و جور را برای همیشه بر می اندازد و عدالت و دین حق را در سطح جهان برای همیشه مستقر می کند. در برخی روایات از اختیارات قدرت و امکانات مطلق و جهانی امام غایب یاد شده است که نتیجه آن، چیرگی بر جهان و تشکیل حکومت مقتدر جهانی است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«القَائِمُ مِنّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ مُوَيَّدٌ بِالنَّصْرِ تُطْوى لَهُ الاَرْضُ وَ تَظْهَرُ لَهُ الكُنُوزُ يَبْلُغُ سُلْطانُهُ المَشْرِقَ وَ المَغْرِبَ وَ يُظْهِرُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ دِينَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَو كَرِهَ المُشْرِكُونَ فَلا يَبْقَى فِي الاَرْضِ خَرابٌ اِلاَّ قَدْ عُمِرَ وَ يَنْزِلُ رُوحُ اللَّهِ عيسَى بْنُ مَريَمَ فَيُصَلّى خَلْفَهُ»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۱، ح ۱۶.)

(قائم ما با در انداختن بیم و هراس در دل ستمگران یاری می شود، با پشتیبانی و حمایت از جانب خداوند تأیید می گردد. زمین برایش خاضع و تسلیم می شود گنج ها برایش آشکار و نمایان می شود. حکومت او شرق و غرب عالم را فرا می گیرد. خداوند به وسیله او دینش را بر تمامی ادیان چیرگی و غلبه می بخشد؛ هر چند مشرکان کراهت داشته باشند. [در عصر ظهور] در زمین خرابی و ویرانی نمی ماند؛ مگر آنکه آباد می شود. عیسی بن مریم علیه السلام از آسمان فرود آید و پشت سر او نماز گزارد.»

شیخ عباس قمی رحمه الله با استناد به این روایات و اخبار، ویژگی سی و چهارم

امام زمان علیه السلام را چنین توصیف می کند:

«فرو گرفتن سلطنت آن حضرت تمام زمین را از مشرق تا مغرب؛ خشکی و دریا، کوه و دشت. نماند جایی که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و اخبار در این باره متواتر است.»

(منتهی الامال، ص ۴۹۵.)

بر این اساس، حکومت جهانی واحد از دیرباز به عنوان یکی از عقاید مسلّم شیعی و یکی از نیازهای بشر مطرح بوده است. اکنون نیز شیعیان امامی در انتظار روزی به سر می برند که چنین حکومتی، با ظهور منجی غایب تشکیل شود و تاریخ بشر در مسیر حق قرار گیرد و بشریت از برکات واقعی و همه جانبه آن بهره مند شوند. با اینکه آرمان هایی چون «عدل جهانی» و «حکومت جهانی» سابقه ای دیرینه دارد؛ اما در قرن اخیر به دلایل خاصّ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی - به ویژه گسترش ارتباطات - آرمان «جهانی شدن» تشدید و تقویت شده و عملی تر به نظر می رسد.

در جنبش های اسلامی معاصر نیز بار دیگر، آرمان دیرین جهانی و چیره شدن اسلام با قدرت تمام مطرح شده و مفاهیمی چون دین جهانی، عدل جهانی، حکومت جهانی و یا بین الملل اسلامی و ... گسترش یافته است. آرمان های یاد شده در میان شیعیان در سطح گسترده تر مطرح و تقویت شده و اکنون در دوران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل جمهوری اسلامی در ایران، از آن آرمان ها - از جمله حکومت واحد جهانی - تبلیغ می شود.

(ر.ک: دایرهالمعارف تشیّع، ج ۶، ص ۴۷۴.)

حکومت جهانی مهدی

کتاب «حکومت جهانی مهدی علیه السلام» نوشته آیت اللّه ناصر مکارم شیرازی، پژوهشی درباره ظهور امام مهدی علیه السلام و ویژگی های حکومت جهانی او است. مؤلف محترم در

این کتاب، با بهره گیری از روایات و منابع تاریخی شیعه و سنّی و برخی از پژوهش های غربیان، مطالب ارزشمندی ارائه کرده است. ایشان نخست در خصوص آینده جهان و سیر تکاملی جامعه، به بیان نظریات بعضی از ادیان و کتاب های آسمانی (نظیر زرتشتی، هندو، تورات، انجیل) و کتاب های غربیان درباره مصلح بزرگ پرداخته است.

سپس درباره انواع حکومت ها، فلسفه انتظار و غیبت، مصلح بزرگ جهانی در منابع اسلامی، نشانه های ظهور امام مهدی علیه السلام و روش حکومت آن حضرت بحث می کند.

حکومت صالحان

اعتقاد به «حکومت صالحان» میان مسلمانان (به ویژه شیعیان) وجود داشته است. مراد از «حکومت صالحان» آن است که در جامعه بشری - و به طور خاصّ در جامعه دینی و اسلامی - چاره ای جز به دست گرفتن قدرت سیاسی، به وسیله انسان های صالح، دیندار، عادل، امین، پارسا، شجاع و مورد اعتقاد و اعتماد مردم نیست؛ وگرنه نه دیانت بر جای می ماند و نه عدالت محقق می شود و نه مردم به سعادت واقعی خواهند رسید. برای اثبات این مدعا، به دلایل عقلی و نقلی استناد شده است؛ از جمله اینکه «وجود نظام آفرینش دلیل روشنی بر پذیرش یک نظام صحیح اجتماعی در آینده، در جهان خواهد بود.» از نظر نقلی هم به برخی از آیات و روایات الاحتجاج و استناد شده است؛ از جمله آیه ۱۰۵ سوره «انبیاء» است که از آن ضرورت قطعی قیام مصلح جهانی و تشکیل حکومت عدل الهی و اسلامی، استنباط می شود. از نظر شیعیان دوازده امامی، حکومت صالحان منحصراً حکومتی است که در رأسش معصوم باشد و معصوم نیز در حال حاضر فقط یک تن بیش نیست که غایب است؛

از این رو تا کنون حکومت صالحان بر جهان حکم نرانده است و پس از این فقط با ظهور امام زمان و مهدی منتظر علیه السلام مورد اعتقاد شیعیان، حکومت صالح جهانی و ایده آل محقق خواهد شد.

حکومت مستضعفان

تشکیل دولت مستضعفان و تحقق بخشیدن به آرمان والا و الهی حکومت فرو دستان و عقب نگهداشته شدگان، از برنامه های اصلی و اقدام های اساسی و تردید ناپذیر مهدی موعود علیه السلام است. در جامعه و نظامی که امام مهدی علیه السلام بنیاد می نهد، زمام همه امور در دست طبقات محروم است و مستضعفان بر آن حکم می رانند و به اداره جامعه می پردازند.

چنین آرمانی، هدف اصلی همه ادیان آسمانی به ویژه اسلام بوده است. در تعالیم ادیان، معیارها و اصولی بیان شده که جهت گیری کلی به سود مستضعفان و تحقّق بخش حاکمیت آنان است و رویارویی و نبرد اصلی پیامبران، با همین طبقات اشراف، مسرفان، مترفان و مستکبران بوده است؛ یعنی، طبقاتی که همواره از تن دادن به حق و عدل سرباز می زده اند و خوی و خصلت برتری جویی، سلطه طلبی، حق کشی و بیدادگری راه و روش ایشان بوده است. خداوند در قرآن می فرماید:

«وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَ عَلَی الَّذِینَ استُضْعِفُوا فِی الاَرْضِ وَ نَجْعَلَهُم اَئِمهً وَ نَجْعَلَهُمُ الوارِثِینَ»

(قصص (۲۸)، آیه ۵.)

(و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»

این آیه به صراحت، از امامت مستضعفان سخن گفته و فرو دستان و مستضعفان را میراث برِ آن زمین معرفی کرده است، روشن است که در دوران ظهور و قیام مهدی آل

محمد صلی الله علیه و آله این وعده خدایی تحقق می پذیرد و حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله؛ یعنی، همان حکومت مردم مستضعف و رسیدن محرومان به حق خود. از نظر دیگر برای اجرای عدالت راستین، حاکمیت فرو دستانِ محروم ضرورت دارد؛ زیرا در تمامی دوران گذشته تاریخ، مورد اصلی ظلم و بی عدالتی، طبقات محروم بوده اند و سرانجام باید پدیده ناهنجار و ضد بشری «استضعاف» - که تعبیری از همه ظلم ها و ستم ها است - از میان برود و انسان از زیر بار سنگین و شکننده آن آزاد شود. برای این امر مهم، مبارزه با علل اصلی «استضعاف» ضرورتی اجتناب ناپذیر است. روشن است که زورمندان و زرمداران، دو عامل اصلی استضعاف در گذشته و اکنون بوده اند.

هر ظلم و ستمی که به محرومان و بی پناهان شده است، یا مستقیم به دست حکومت های اشرافی و مرفّه انجام گرفته است و یا به دست طبقات اشراف و سرمایه دار که در زیر چتر حمایت حکومت های مستکبر قرار داشتند و با حکایت قانونی و عملی آنها، راه ظلم، تحمیل و استثمار را هموار می ساختند.

این نظام ها و جریان های ضد بشری، هنگامی پایان می یابند که حکومت و قدرت سیاسی و نظامی جامعه، به دست طبقات محروم و مستضعف سپرده شود. دفاع از حقوق پایمال شده فرودستان و مستضعفان، آنگاه امکان دارد که حاکمیت به دست آنان سپرده شود. هر حکومتی - هر چه صالح باشد - نمی تواند حقوق محرومان را به آنان بازگرداند؛ مگر اینکه خود از این طبقه باشد و دردهای این طبقه را با تمام وجود خویش لمس کرده باشد. از این رو، باید مستضعفان حاکمیت

یابند و این از شاخه های اصلی اجرای عدالت مطلق است.

(عصر زندگی، ص ۱۶۵ - ۱۷۴.)

حکیمه خاتون

«حکیمه خاتون» دختر امام جواد علیه السلام، از ثقات محدثان و یکی از راویان حدیث ولادت حضرت مهدی علیه السلام است. ولادت و نشأت او در خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بوده است. علوم اسلام را از ائمه هدی علیهم السلام کسب فیض نموده و از جمله زنانی است که احادیثی به نقل از ایشان در کتاب های معتبر حدیثی شیعه آمده است. او اخبار بسیاری را در مورد ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با نرجس خاتون و ولادت امام حجه بن الحسن علیه السلام نقل کرده است:

کلینی به نقل از محمد بن یحیی به سند معتبر خویش متصل به حکیمه عمه پدر حضرت مهدی علیه السلام می نویسد:

«وی در شب نیمه شعبان هنگام ولادت حضرت صاحب الامر حاضر بوده است.»

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳؛ کتاب الغیبه، ص ۲۳۴، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۲۴.)

شیخ صدوق رحمه الله به نقل از محمد بن الحسن بن الولید به سند معتبر خود متصل به حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام می نویسد:

«حضرت ابو محمد الحسن العسکری در شب نیمه شعبان مرا طلبید و فرمود:

عمه امشب افطار مهمان ما هستی؛ چون در این شب باری تعالی حجّت خود را ظاهر خواهد کرد که حجّت او بر اهل زمین خواهد بود. حکیمه می گوید:

پرسیدم:

مادرش کیست؟

امام علیه السلام فرمود:

نرگس.

عرض کردم:

خدا مرا فدایت کند، در او اثری از حاملگی نیست.

فرمود:

چرا.

سپس نقل می کند که هنگام طلوع فجر نوزادی از او به دنیا آمد.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۲۴، ح ۱؛

ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۳۴، ح ۲۰۴.)

شیخ صدوق رحمه الله به سند معتبر خود از احمد بن ابراهیم نقل کند:

«من در سال ۲۶۲ ق بر حکیمه دختر حضرت جواد علیه السلام وارد گشتم. او از پشت پرده با من سخن می گفت؛ از امامان سؤال نمودم، او یکی پس از دیگری آنان را بر شمرد تا اینکه به حضرت صاحب الزّمان علیه السلام رسید. من پرسیدم:

این فرزند در کجا است؟

پاسخ داد:

مستور است. من گفتم:

پس شیعیان به کجا رجوع کنند؟

فرمود:

به مادر امام حسن عسکری علیه السلام که مشهور به «جده» است. من گفتم:

آیا به کسی اقتدا کنیم که به زن وصیت کرده است؟

حکیمه پاسخ داد:

این مطلب همانا مانند اقتدا به ابی عبداللّه الحسین علیه السلام است که در صحرای کربلا به خواهرش زینب وصیت نمود.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۰۱.)

حکیمه از زنان برجسته خاندان ائمه هدی علیهم السلام است که محضر چهار امام علیه السلام را درک نمود و محرم اسرار اهل بیت نبوّت علیهم السلام بود.

امام علیه السلام و مادرش نرگس در منزل او پنهان بود. وی در سال ۲۷۴ ق وفات یافت و در پایین پای امام حسن عسکری به خاک سپرده شد.

حرف «خ»

خاتم الاوصیاء

«خاتم الاوصیاء»، یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام و به معنای پایان بخش جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.

این لقب ابتدا بر زبان خود آن حضرت در کودکی - آنگاه که در کودکی لب به سخن گشود - جاری شد.

البته این لقب درباره حضرت علی علیه السلام نیز به عنوان پایان بخش وصی آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله به کار رفته است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج

۵۴، ص ۹۳ و ج ۹۷، ص ۳۳۱.)

طریف ابونصر گوید:

«بر صاحب الزّمان علیه السلام وارد شدم؛ آن حضرت فرمود:

برای من صندل احمر (نوعی چوب) بیاور. پس برای ایشان آوردم؛ آن حضرت به من رو کرد و فرمود:

آیا مرا می شناسی؟

گفتم:

بله سپس فرمود:

من کیستم؟

عرض کردم:

شما آقای من و فرزند آقای من هستید.

پس آن حضرت فرمود:

مقصودم این نبود!

گفتم:

خداوند مرا فدای شما گرداند. بفرمایید مقصودتان چه بود؟

حضرت فرمود:

«اَنَا خَاتَمُ الاَوْصیاءِ وَ بِی یَدْفَعُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ البَلاءَ عَنْ اَهلی وَ شِیعَتی»

(کتاب الغیبه، ص ۲۴۶، ح ۲۱۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۴۱، ح ۱۲.)

(من خاتم الاوصیاء هستم که خداوند به وسیله من بلا را از اهل و شیعیانم دور می سازد.» علاوه بر خاتم الاوصیاء از حضرت مهدی علیه السلام به عنوان خاتم الائمه نیز یاد شده است؛ چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

«مَعَاشِرَ النّاسِ اِنّی نَبیٌّ وَ عَلیٌّ وَصیّی اَلا اِنَّ خَاتَمَ الاَئِمّهِ مِنّا القائِمُ الْمَهْدیُّ ...»

(فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۹۷.)

(ای مردمان!

من پیامبرم و علی جانشین. آگاه باشید که خاتم الائمه قائم مهدی از ما است.»

خروج خراسانی

در برخی از روایات «خروج خراسانی» به عنوان یکی از نشانه های ظهور بیان شده است. اگر چه در این روایات به روشنی او معرفی نشده است؛ ولی برخی او را مردی از بنی تمیم دانسته اند.

(روزگار رهایی، ص ۱۰۴۳.)

اغلب روایاتی که نام او را برده اند، از خراسانی همراه سفیانی یاد کرده اند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خُرُوجُ الثَّلاثَهِ الخُراسانی وَ السُّفیانی وَ الیَمانی فِی سَنَهٍ واحِدَهٍ فِی شَهْرٍ واحِدٍ فی یَوْمٍ واحِدٍ وَ لَیْسَ فیها رایَهٌ بِأَهْدَی مِنْ رایَهِالیَمانی یَهدِی إِلَی الْحَقِّ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۴۶.)

(خروج خراسانی، سفیانی و

یمانی در یک سال و یک ماه و یک روز تحقق می یابد و در بین آنها پرچمی هدایتگرتر از یمانی نیست که او به حق هدایت می کند.» و در برخی روایات از خراسانی و سفیانی به دو اسب مسابقه تشبیه شده اند که خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب به طرف کوفه در حرکت اند.

(الغیبه، ص ۲۵۹.)

البته روایتی نیز از خروج او به عنوان یکی از نشانه های حتمی قیام حضرت مهدی علیه السلام یاد شده که به جای خروج یمانی ذکر شده است.

(ر.ک: همان، ص ۲۸۹، ح ۶.)

خروج دجال

«دجّال» در زبان عربی به معنای «آب طلا» و طلا اندود کردن است و به همین علت، افراد بسیار دروغ گویی که باطل را حق جلوه می دهند «دجّال» نامیده می شوند.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۴، ص ۲۹۴.)

دجّال ستمکاری است که در آخِرُ الزّمان، مردم را گمراه خواهد کرد و در هر سه دین یهودیت، مسیحیت و اسلام مطرح شده است.

(ر.ک: کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۸۲ - ۳۲۳.)

گاهی افرادی در هر سه جامعه دینی می گویند:

دجّال تولد یافته و زنده است.

در روایات فراوانی از خروج «دجّال» به عنوان نشانه ظهور و در برخی دیگر از آن به عنوان یکی از «اَشْراطُ السَّاعَه» یاد شده است.

این نشانه، در کتاب های اهل سنّت از نشانه های برپایی قیامت دانسته شده (صحیح مسلم، باب فی الآیات التی تکون قبل الساعه، ح ۱، سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۰۷، سنن ابن داوود، ج ۴، ص ۱۱۵.)

ولی در منابع روایی شیعه از آن به عنوان حادثه ای مقارن ظهور حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۵۰.)

در مورد اصل دجّال، چند احتمال وجود دارد:

یک:

دجّال،

نـام شـخص معینی نیست و هر کسـی که بـا ادعاهای پوچ و بی اساس و با توسل به حیله گری و نیرنگ، در صـدد فریب مردم باشد، دجّال است. اینکه در روایات از «دجّال» های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می کند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است:

«لا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی یَخْرُجَ المَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی وَ لا یَخْرُجُ الْمَهدِیّ حَتَّی یَخْرُجَ سِتُّونَ کَذَّاباً کُلُّهُمْ یَقُولُ أَنَا نَبِیٌّ»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱.)

(قیامت، برپا نمی شود، تا وقتی که مهـدی علیه السـلام از فرزنـدانم قیام کنـد و مهـدی علیه السـلام قیام نمی کنـد، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگوید، من پیامبرم.»

در روایـات، از این «دجّـال» هـا و دروغگویـان فراوان نام برده شـده است، در بعضـی دوازده و در برخی سـی، شـصت و هفتاد دجّال آمده است.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹؛ کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۰ – ۱۹۸.)

از میـان این «دجّـال» هـا، فردی که در دروغ گویی، حیله گری و مردم فریبی سـرآمد همه دجالـن و فتنه اش از همه بزرگ تر است، نشانه ظهور مهدی علیه السلام و یا برپایی قیامت است.

بر ایـن اسـاس دو نـوع دجّـال هسـت: یکی همـان دجّـال حقیقی و واقعی اسـت که پس از همه «دجّـال» هـا می آیـد و دیگری گروهی شیاد و دروغگویند که دست به فریب کاری، تحمیق و گمراهی مردم می زنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«پیش از خروج دجّال، بیش از هفتاد دجّال خروج خواهد کرد.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۰.)

حقیقت داسـتان دجّال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی افراد فریبکار و منافق – که معتقد به نظام های پوشالی گذشته و حافظ سنت ها و

ضـد ارزش هایند - برای نگه داشـتن فرهنگ و نظام جاهلی گذشـته، همه تلاش خود را به کار می گیرند و با سوء اسـتفاده از زمینـه هـای فکری و اجتمـاعی و احساسـات مردم، دست به تزویر و حیله گری می زننـد تـا آنـان را نسـبت به اصـالت و تحقّق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و دو دل کنند و با شیطنت، آنان را به کژ راهه برند!

در انقلاب جهانی حضـرت مهـدی علیه السـلام، چنین خطری پیش بینی شـده است و از آنجایی که این انقلاب از همه انقلاب های تاریخ بزرگ تر و گسترده تر است، خطر فریبکاران دجّال صفت نیز به مراتب بیشتر و گسترده تر است.

در آسـتانه ظهور، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را فریب دهند و آنها را نسـبت به نتیجه آن دلسرد و ناامید سازند و بالاخره از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند!

البته در این احتمال می توان گفت:

ممکن است یکی از آن دجّال ها - صفات زشت در او بیشتر از همه متبلور است - نشانه ظهور باشد.

دو:

احتمـال دوم آن است که فردی معیّن و مشـخص، به عنوان «دجّـال» در دوره غیبت - بـا همـان ویژگی هـایی که برای وی بیان شده است - خروج می کند و مردم را به انحراف می کشاند.

برخی با استناد بعضی از روایات او را زنده می دانند.

برای مثال گفته می شود او در زمان حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله موجود بوده و تا زمان خروج زنده خواهد ماند.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۱۳، ح ۸۶.)

نگرانی مردم از دجّال بـدان اندازه بود که خلیفه دوم هنگام فتح شام، از علمای اهل کتاب درباره دجّال پرسـید. پس نام دجّال نزد افراد و

جوامع دینی پیوسته مطرح بوده است و برخی از کتاب ها و فیلم ها نام «دجّال» بر خود دارند.

«دجّال» لقب دغل بازی است که نزد یهودیان «آرمیلوس» و نزد مسلمانان «صائد بن صید» نامیده می شود.

(توفیقی، حسین، هزاره گرایی در فلسفه تاریخ مسیحیت، ص ۲۶.)

اصل داستان «دجّال» در کتاب های مقدس مسیحیان نیز آمده است در انجیل واژه «دجّال» بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند و یا «پدر و پسر» را انکار کنند، به عنوان «دجّال» یاد شده است:

«دروغگو کیست؛ جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجّال است که پسر و پدر را انکار کند.»

(رساله یوحنا، باب ۲، آیه ۱۸ و ۲۲.)

طرفداران احتمال دوم به این روایت نیز استناد کرده اند:

اصبغ بن نباته از حضرت علی علیه السلام پرسید:

یا امیرالمؤمنین!

دجّال کیست؟

آن حضرت فرمود:

«دجّال صائد بن صائد (صید) است.

بدبخت کسی است که او را تصدیق کند و خوشبخت آن است که او را تکذیب کند. از شهری بر آید که آن را اصفهان نامند از دهی که آن را یهودیه گویند.

(در پاره ای روایات محل خروج او سجستان ذکر شده است. کمال الدین، ج ۱، ص ۲۵۰.)

چشم راستش ممسوح و چشم دیگرش بر پیشانی است و مانند ستاره صبح می درخشد، در آن نقطه عَلَقه ای است که با خون در آمیخته است و میان دو چشمش نوشته است:

«کافر» هر خواننده و بی سواد آن را می خواند. در دریاها فرو می شود و آفتاب با او می گردد. مقابل او کوهی از دود و عقبش کوهی سپید است که مردم تصور می کنند طعام است. در زمان قحطیِ سختی خروج می کند. در حالی که بر حمار سپیدی سوار است. هر

گام حمارش یک میل است و زمین منزل به منزل زیر پایش نَوَردیده شود و بر آبی نگذرد جز آنکه فرو رود تا روز قیامت. به آوازی که همه جن و انس و شیاطین - در شرق و غرب - عالم آن را می شنوند، فریاد کند:

ای دوستان من!

نزد من آیید.

منم آنکه آفرید و تسویه کرد و تقدیر کرد و رهبری نمود.

منم پروردگار شما.

دشمن خدا دروغ می گوید! او یک چشمی است که غذا می خورد و در بازارها راه می رود. به راستی که پروردگار شما نه یک چشم است و نه غذا می خورد، نه راه می رود و نه زوال دارد! و برتر است خدا از این اوصاف؛ برتری بزرگی.

آگاه باشید!

بیشترِ پیروانش در آن روزگار ناپاک زادگانند و صاحب پوستین های سبز! خداوند او را در شام بر سر گردنه ای که آن را «افیق» نامند - به دست کسی که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می خواند - هنگامی که سه ساعت از روز جمعه گذشته باشد - خواهد کشت.

آگاه باشید بعد از آن، حادثه بزرگ و قیامت کبری باشد.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۷، ح ۱.)

سه:

برخی نیز این احتمال را مطرح کرده اند که مراد از «دجّال» همان سفیانی است که درکتاب های اهل سنّت بیشتر به عنوان «دجّال» و در کتاب های شیعی به عنوان سفیانی آمده است.

(کتاب الغیبه، ص ۴۶۳.)

البته این احتمال مردود است.

چهار:

دجّال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده و همه ویژگی هایی را که برای دجّال بیان شده، با ویژگی های استکبار برابر

دانسته اند.

«استکبار» به معنای واقعی، دجّال است که خود را قیّم

ملت ها می داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیم، در همه جای زمین دخالت می کند و همه را به زیر سلطه خویش می آورد.

(تاریخ غیبت کبری، ۵۳۲ - ۵۳۶.)

در منابع اهل سنّت عمدتاً سخن از کشته شدن دجّال به دست حضرت عیسی علیه السلام است.

(تفسیر الطبری، ج ۳، ص ۲۹۰، تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۷۹.)

خروج سفیانی

پیش از قیام حضرت مهدی علیه السلام مردی از نسل ابوسفیان در منطقه شام خروج می کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را فریب می دهد و بخش گسترده ای از سرزمین های اسلامی را به تصرف خود در می آورد. او بر مناطق پنجگانه - شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین و منطقه عراق - سیطره می یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می پردازد و برای کشتن و یافتن آنان جایزه تعیین می کند.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۱.)

از روایات استفاده می شود مدت حکومت او نه ماه است.

(کتاب الغیبه، ص ۴۴۹.)

سفیانی، با این که از خبیث ترین و پلیدترین مردمان است؛ ولی همواره ذکر «یا رب یا رب» بر زبانش جاری است.

(همان، ج ۲، ص ۶۵۱، ح ۱۰؛ الغیبه، ص ۳۰۶.)

وی آنگاه که از ظهور حضرت حجّت علیه السلام با خبر می گردد، با سپاهی عظیم به جنگ وی می رود. وی در منطقه «بیداء» (بین مکه و مدینه) با سپاه امام علیه السلام برخورد می کند و به امر خدا، همه لشکریان وی - به جز چند نفر - در زمین فرو می روند و هلاک می شوند.

(الغیبه، ص ۲۷۹، ح ۶۷؛ همچنین ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۸.)) [خسف به بیداء) از روایات استفاده می شود خروج سفیانی از

نشانه های حتمی ظهور است (الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ الغیبه، ص ۲۷۰، ح ۴۲.)

ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگی هایی دارد و چگونه خروج می کند و ... چندان روشن نیست.

از برخی روایات استفاده می شود:

نام وی عثمان بن عنبسه (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۵، ح ۹.) و از خاندان ابوسفیان است که در دوره غیبت خروج می کند.

البته برخی این احتمال را مردود و سند آن روایات را ضعیف دانسته اند.

(جامع الرواه، ج ۲، ص ۱۵۶، اختیار معرفه الرجال، شیخ طوسی، ص ۵۴۵.)

در برخی از روایات از امام علیه السلام در مورد نام سفیانی پرسیده شد و آن حضرت از بیان آن خودداری کردند؛ (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶.)

حال آنکه اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی خودداری کند.

برخی معتقدند:

سفیانی فرد مشخصی نیست؛ بلکه فردی است با ویژگی های ابوسفیان که در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام به طرفداری از باطل، خروج می کند و مسلمانان را به انحراف می کشاند.

اینها در بیان نظر خود می گویند:

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل و نماد پلیدی است او غارتگری بود که با رباخواری، زورگویی و چپاول اموال مردم، ثروت های هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و استثمار توده های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی داشت.

ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری و آزادی می زد، دشمن شماره یک خود می دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می خاست.

(چشم به راه مهدی علیه

السلام، ص ۲۷۴.)

بر اساس این دیدگاه سفیانی، فردی است با این ویژگی ها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی علیه السلام خروج می کند و تلاش های فراوانی برای رو در رویی با آن به عمل می آورد.

بنابراین، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و بر فرض هم که سفیانی را از نسل ابوسفیان بدانیم، اشکالی به وجود نمی آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم علیه السلام خروج می کند.

خروج سید حسنی

از جمله نشانه های ظهور «خروج سید حسنی» از طرف دیلم است.

درباره شخصیت سید حسنی در روایات سخنی نیامده، ولی روایاتی که سخن از خروج و کشته شدن او دارد تا حدودی به معرفی او پرداخته است.

علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

در حدیث مفضل از حضرت صادق علیه السلام آمده است که فرمود:

«حسنی آن جوانمرد خوشرویی که از طرف دیلم خروج می کند و با بیان فصیحی که دارد، فریاد بر می آورد:

ای آل احمد!

اجابت کنید.

دردمند پریشان حال را و آنکه از پیرامون ضریح (شاید مراد کعبه باشد) ندا می کند؛ پس گنجینه های الهی در طالقان او را اجابت می کنند. [آنها] گنج هایی از طلا و نقره نیستند؛ بلکه مردانی اند همانند قطعه های آهن. بر اسب های چابک سوار گشته و حربه هایی به دست می گیرند. پیوسته ستمگران را می کشند تا اینکه وارد کوفه می شوند. در حالی که بیشتر جاهای زمین از لوث وجود بی دینان پاک گشته، سید حسنی آنجا را محل اقامت خود قرار می دهد.

آنگاه خبر ظهور مهدی علیه السلام به سید حسنی و اصحابش می رسد، اصحاب به او می گویند:

ای فرزند پیغمبر!

این کیست که در

قلمرو ما فرود آمده؟

می گوید:

برویم ببینیم او کیست - در صورتی که به خدا قسم سید حسنی می داند او مهدی علیه السلام است و بدین جهت این سخن را می گوید که به یارانش آن حضرت را بشناساند - پس سید حسنی بیرون می آید تا اینکه به مهدی علیه السلام می رسد.

آنگاه می گوید:

اگر تو مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله هستی، پس عصای جدّت پیامبر و انگشتر و جامه و زره آن حضرت کجا است؟ عمامه (سحاب) اسب، شتر، قاطر، الاغ و اسب اصیل رسول خدا و مصحف امیرمؤمنان کجا است؟

پس آن حضرت تمام اینها را به او نشان می دهد.

آنگاه عصای پیامبر را می گیرد و در سنگ سختی می کارد، فوراً برگ می دهد. منظورش از این کار آن است که بزرگواری و فضیلت حضرت مهدی علیه السلام را به اصحاب خود بنمایاند تا با آن حضرت بیعت کنند. پس سید حسنی عرضه می دارد:

اللّه اکبر ای فرزند پیغمبر!

دستت را بده تا با شما بیعت کنیم. حضرت مهدی علیه السلام دستش را دراز می کند، سید حسنی و اصحابش بیعت می کنند.»

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.)

مرحوم کلینی پایان کار سید حسنی را در ضمن روایتی از امام صادق علیه السلام این گونه نقل کرده است:

«فَیبتَدِرُ الحَسَنِیُّ اِلَی الخُرُوجِ فَیثِبُ عَلَیهِ اَهْلُ مَکَّهَ فَیَقْتُلُونَهُ وَ یَبْعَثُونَ بِرَأسِهِ اِلَی الشَّامِیِّ فَیَظْهَرُ عِنْدَ ذَلِکَ صَاحِبُ هَذَا الاَمرِ ...»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

(... و آنگاه که [سیّد] حسنی خروج خود را آغاز می کند، اهل مکه بر او هجوم آورده، او را به قتل می رسانند و سر او را بریده برای شامی می فرستند و دراین هنگام صاحب الامر ظهور خواهد کرد ...» نعمانی نیز

می نویسد:

«یعقوب سراج گوید:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فرج شیعیان شما کی خواهد بود؟

پس فرمود:

آنگاه که فرزندان عباس به اختلاف پردازند و حکومت ایشان سست گردد. [راوی] حدیث یاد شده را به عینه ذکر کرده تا رسیده است به ذکر آلات جنگی و زین و افزوده است:

«تا اینکه بر فراز مکه فرود آید و شمشیر را از نیامش بیرون می کشد و زره را می پوشد و پرچم و برد را باز می کند. عمامه را به سر می گذارد و عصا را به دست می گیرد و از خداوند درباره ظهورش اجازه می خواهد. پس یکی از خادمان آن حضرت از آن موضوع آگاه می شود و نزد حسنی آمده او را از خبر آگاه می کند. حسنی به خروج از آن حضرت پیشدستی می کند؛ پس مردم مکه بر او شوریده و او را به قتل می رسانند و سرش را به نزد شامی می فرستند. پس در این هنگام صاحب این امر ظهور می کند و مردم با او بیعت کرده از او پیروی می کنند ...»

(الغیبه، باب ۱۴، ح ۴۳؛ با اندک تفاوتی، الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

برخی، از این دو روایت استفاده کرده اند که «سید حسنی» همان نفس زکیه است.

خروج شعیب بن صالح

یکی از نشانه های ظهور، خروج مردی به نام شعیب بن صالح در سمرقند و یا نیشابور است.

شیخ طوسی رحمه الله خروج او را به نقل از امام سجاد علیه السلام این گونه بیان کرده است:

«خروج شعیب بن صالح پس از عوف سلمی و قبل از خروج سفیانی است.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۴۳.)

(ثُمَّ یَکُونُ خُرُوجُ شُعَیبَ بْنَ صالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْد ثُمَّ یَخْرُجُ السُّفیانی ...»

راوندی نیز از امام سجاد علیه السلام نقل کرده است:

«پس

خروج شعیب صالح از سمرقند است.»

(الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۵، ح ۶۱.)

شیخ صدوق رحمه الله خروج او را از نیشابور ذکر کرده است.

(کمال الدین، ج ۲، ص ۴۴۳، باب ۴۳، ح ۱۶.)

از برخی روایات دیگر استفاده می شود:

او پرچم دار حضرت مهدی علیه السلام و به عنوان پیش قراول آن حضرت انجام وظیفه می کند.

(علامه مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷؛ همچنین ر.ک: کنزالعمال، ج ۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۷ و ۳۹۶۶۶؛ کتاب الفتن، ص ۱۸۸.)

خروج شیصبانی

مراد از «شیصبانی» در روایات اهل بیت علیهم السلام، مردی از بنی عباس و یا مردی دشمن اهل بیت علیهم السلام است؛ زیرا امامان علیهم السلام بنی عباس را به بنی شیصبان تعبیر می کردند و آن نام مردی بدکردار یا گمنامی (ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۱۳۱ و ۱۲۶.) است و آن بزرگواران دشمن خود را به طور کنایه با این کلمه نام برده اند.

«شیصبان» در لغت نامی از نام های ابلیس است. پس از آنکه قدرت در دست زمینه سازان خراسانی و طرفداران آنان قرار می گیرد، شیصبانی در عراق خروج می کند. از جابر جعفی نقل شده است:

«از ابو جعفر امام باقر علیه السلام درباره سفیانی سؤال کردم، حضرت فرمود:

«وَاَنّی لَکُمْ بِالسُّفیانی حَتَّی یَخْرُجَ قَبْلَهُ الشَّیْصبانی یَخْرُجُ مِنْ اَرْضِ کُوفان یَتْبَعُ کَما یَتْبَعُ الماءُ فَیَقتُلُ وَفْدَکُم فَتَوَقَّعُوا بَعدَ ذلکَ السُّفیانی وَ خُروجَ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبه، ص ۳۰۲، باب ۱۸، ح ۸.)

(سفیانی خروج نمی کند؛ مگر آنکه قبل از او شیصبانی در سرزمین کوفان خروج کند. او همچون جوشیدن آب از زمین می جوشد و فرستادگان شما را به قتل می رساند. بعد از آن در انتظار خروج سفیانی و ظهور قائم علیه السلام؛ باشید.»

خروج عوف سلمی

یکی از نشانه های ظهور، خروج مردی به نام عوف سلمی از سمرقند است. وقتی به امام سجاد علیه السلام گفته شد، ظهور حضرت مهدی علیه السلام را توصیف و دلایل و نشانه های آن را ذکر فرمایید، حضرت فرمود:

«قبل از ظهور او، خروج مردی خواهد بود که به او عوف سلمی گفته می شود. محل خروج او زمین جزیره و منزل او تکریت و مقتل او مسجد دمشق است.»

«يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ يُقالُ لَهُ عَوْفُ السَّلْمِيّ بِاَرْضِ الجَزيرَهِ

وَ یَکونُ مَأْواهُ تَکْریتُ وَ قَتْلُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقٍ ...»

(کتاب الغیبه، ص ۴۴۳.)

خروج یمانی

یکی از نشانه های حتمی ظهور حضرت مهدی علیه السلام، خروج سرداری از اهل یمن است (الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳ و الغیبه، ص ۲۵۲، ح ۱۱.) که مردم را به حق و عدل دعوت می کند.

(الغیبه، ص ۲۵۳، ح ۱۳.)

این نشانه در منابع اهل سنّت ذکر نشده؛ ولی در مصادر شیعه، روایات فراوانی در این باره وجود دارد؛ به گونه ای که برخی آنها را مستفیض دانسته اند.

(تاریخ غیبت کبری، ص ۵۲۵.)

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«... خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال و یک ماه و یک روز واقع خواهد شد؛ با نظام و ترتیبی همچون نظام یک رشته که به بند کشیده شده است. هر یک از پی دیگری [می آید] و جنگ قدرت و هیبت از هر سوی فراگیر می شود. وای بر کسی که با آنان دشمنی و ستیز کند! در میان پرچم ها راهنماتر از پرچم یمانی نباشد که آن پرچم هدایت است؛ زیرا دعوت به صاحب شما می کند و هنگامی که یمانی خروج کند، خرید و فروش سلاح برای مردم و هر مسلمانی ممنوع است. چون یمانی خروج کرد، به سوی او بشتاب که همانا پرچم او پرچم هدایت است. هیچ مسلمانی را روا نباشد که با آن پرچم مقابله کند. پس هر کس چنین کند او از اهل آتش است؛ زیرا او به سوی حق و راه مستقیم فرا می خواند.»

(الغیبه، ص ۳۶۹، باب ۱۳، ح ۱۳.)

خروج یمانی، اجمالاً از نشانه های حتمی ظهور است؛ هرچند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست.

امام صادق علیه السلام همزمانی خروج سفیانی

و یمانی را این گونه وصف فرموده است:

«یمانی و سفیانی همچون دو اسب مسابقه اند.»

«الیَمانِیُ وَ السُّفیانِیُ کَفَرَسَی رِهانٍ»

(همان، باب ۱۸، ح ۱۵.)

خسف به بیداء

فرو برده شدن در «بَیْداء» - که از آن در روایات «خسف به بیداء» تعبیر شده است - از نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

این نشانه در احادیثی که درباره سفیانی سخن گفته اند، فراوان ذکر شده است.

(الغیبه، ص ۳۰۴، ح ۱۴.)

واژه «خَسْف» به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است و «بَیداء» نام سرزمینی بین مکه و مدینه است.

(لسان العرب، ماده خسف و بیداء.)

ظاهراً منظور از «خسف به بیداء» آن است که سفیانی با لشکری عظیم به قصد جنگ با حضرت مهدی علیه السلام عازم مکه می شود؛ اما در بین مکه و مدینه - در محلی که به سرزمین «بیداء» معروف است - به گونه ای معجزه آسا، به امر خداوند، در دل زمین فرو می روند.

این حادثه در روایات بسیاری - از عامّه و خاصّه - به عنوان یکی از نشانه های ظهور (نشانه های ظهور) بیان شده و در شماری از آنها بر حتمی بودن آن تأکید شده است.

(الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۸۲؛ الغیبه، ص ۲۵۷، ح ۱۵.)

امام باقر علیه السلام در بخشی از یک روایت مفصل فرمود:

«... و سفیانی گروهی را به مدینه روانه کند و مهدی از آنجا به مکه رخت بربندد وخبر به فرمانده سپاه سفیانی رسد که مهدی علیه السلام به جانب مکه بیرون شده است، پس او لشکری از پی آن حضرت روانه کند ولی او را نیابد تا اینکه مهدی با حالت ترس و نگرانی بدان سنت که موسی بن عمران داشت داخل مکه

شود.

آن حضرت فرمود:

فرمانده سپاه سفیانی در صحرا فرود می آید، پس آواز دهنده ای از آسمان ندا می کند که:

«ای دشت! آن قوم را نابود ساز»

پس آن نیز ایشان را به درون خود می برد و هیچیک از آنان نجات نمی یابد مگر سه نفر ...»

(الغیبه، ص ۲۷۹، باب ۱۴، ح ۶۷.)

درباره حتمی بودن این نشانه از روایات متعددی می توان استفاده کرد؛ چنان که عمر بن حنظله، در حدیثی از صادق آل محمد صلی الله علیه و آله چنین روایت کرده است:

«خَمْسٌ قَبْلَ قِیامِ القائِمِ علیه السلام مِنَ العَلاماتِ: الصَّیْحَهُ وَ السُّفیانِیُّ وَ الخَسْفُ بِالبَیداءِ وَ خُرُوجُ الیَمانی وَ قَتْلُ النَّفْسِ الزَّکِیهِ»

(الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۶۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ح ۲، ص ۶۴۹.)

پیش از قیام حضرت قائم علیه السلام پنج نشانه است:

ندای آسمانی، سفیانی و فرو رفتن در سرزمین بیداء و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه» در روایات اهل سنّت نیز به این مهم اشاره شده است.

(ر.ک: صنعانی، عبدالرزاق بن همام، المصنف، ج ۱۱، ح ۲۰۷۶۹.)

حادثه «خسف» گرچه در منطقه «بیداء» و در مورد لشکر سفیانی واقع می شود، ولی در برخی روایات - غیر از خسف در بیداء - از خسف در مشرق و خسف درجزیرهالعرب نیز یاد شده است.

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ خواهد داد و به امر خداوند دشمنان حضرت مهدی علیه السلام، بدین وسیله نابود خواهندشد.

(الغیبه، ص ۲۵۲.)

البته در برخی روایات از «خسف به مشرق» و «جزیره العرب»، به عنوان نشانه قیامت (اشراط السّاعه) یاد شده است، بر این اساس ارتباطی به «خسف به بیداء» نخواهد داشت.

(ر.ك: كتاب الغيبه، ص ۴۳۶،

ح ۴۲۶.)

خسوف و کسوف غیرعادی

از نشانه های ظهور «کسوف در نیمه ماه رمضان» و «خسوف در آخر یا اوّل همان ماه» است.

«کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و «خسوف» در روزهای میانی ماه طبیعی و عادی است؛ ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اوایل و یا آخر آن، ظاهراً امری غیر عادی است و رؤیت آن امکان ندارد.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«دو نشانه پیش از قیام قائم پدید خواهد آمد:

یکی گرفتن خورشید در نیمه ماه رمضان و دیگر گرفتن ماه در آخر آن.»

مردی به امام علیه السلام عرض کرد:

«ای پسر رسول خدا!

کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟!»

حضرت فرمود:

«[آری] من آنچه را گفتم داناتر به آن هستم. اینها دو نشانه اند که واقع شدن آنها، از زمان هبوط آدم علیه السلام سابقه ندارد.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲، ح ۲۵۸؛ الغیبه، ص ۳۹۰، ح ۴۵؛ مفید، الارشاد، ص ۴۹۷.)

فلسفه این نشانه غیر عادی - همانند برخی نشانه های دیگر - می تواند بیدار شدن مردم از خواب غفلت و یقین به امر ظهور باشد. به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجّت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی علیه السلام به ظهور آن حضرت، چنین پدیده هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه، محقق می سازد.

برخی بر این باورند!

خسوف و کسوف، به گونه یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمال ها و توجیه هایی ذکر کرده اند.

البته نیازی به این توجیه ها نیست؛ زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، چون در جهت اقامه

حجّت و تقویت حق

و هـدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری نـدارد. به علاوه این نشانه از نشانه های حتمی ظهور نیست و در روایات، به نـاگزیر بودن آن اشـاره نشـده است؛ از این رو نمی توان خسوف و کسوف غیرعـادی را از نشـانه های قطعی و مسـلم ظهور به حساب آورد.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۳۰۰.)

خطبه قیام

حضرت مهدی علیه السلام پس از ظهور و قبل از قیام خطبه ای ایراد خواهد کرد.

امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید:

قائم در آن هنگام (ظهور) در مکه است. پشت به بیت اللّه الحرام تکیه داده چنین ندا کند:

ای مردم!

ما از خـدا یاری می طلبیم و از مردمی که دعوت ما را اجابت کننـد، ما اهل بیت پیامبرتان محمد هستیم و سـزاوارترین مردم به خدا و به محمد صلی الله علیه و آله،

هر که در مورد آدم با من محاجّه کند، باید بداند که من نزدیک ترین کس به آدمم.

هر که درباره نوح با من به گفتگو بر خیزد، بداند که من سزاوارترین کسی به نوحم.

هر که در زمینه ابراهیم با من الاحتجاج کند، بداند که شایسته ترین مردمان به ابراهیمم.

هر که در مورد محمد صلی الله علیه و آله با من محاجه نماید، بداند که من نزدیک ترین مردمان به محمدم،

هر که درباره پیامبران با من گفتگو کند، من سزاوارترین مردمان به پیامبرانم. آیا خدای تعالی در کتاب خویش نمی فرماید:

«ان اللّه اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ... سمیع علیم»؟

(آل عمران ۳: ۳۳ – ۳۵.)

(خدای متعال آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی که برخی از برخی دیگرند و خدا شنوا

و دانا است»)

من بازمانده آدم، ذخیره ای از نوح، برگزیده ای از ابراهیم و انتخاب شده ای از محمد صلی الله علیه و آله هستم.

بدانید!

هر که در کتاب خدا با من به محاجّه برخیزد، من سزاوارترینِ مردم به کتاب خدا هستم.

بدانید!

هر که در سنّت رسول خدا با من محاجّه نماید، من به سنّت رسول خدا سزاوارترینم.

شما را به خدا سوگند!

هر که سخن را امروز بشنود، به دیگری که حاضر نیست برساند. به حق خدا و حق پیامبرش و به حق خودم - حق من بر شما حق قرابت من به پیامبر خدا است - از شما می خواهم که مرا یاری نمایید و در برابر کسانی که به ما ظلم کردند، از ما حفاظت کنید. ما را بیم دادند و به ما ستم نمودند و ما را از دیار و فرزندانمان راندند. بر ما جور نمودند و حقمان را سلب کردند و اهل باطل بر ما دروغ بستند.

خدا را! خدا را!

ما را در نظر آورید، ما را رها نکنید و یاریمان کنید که خدای تعالی شما را یاری خواهد نمود.»

(الغیبه، باب چهاردهم، حدیث ۶۷.)

البته در بیانات نورانی معصومین علیهم السلام خطبه های دیگری نیز به آن حضرت نسبت داده شده است.

خمس رسائل فی اثبات الحجه

«خمس رسائل» مجموعه ای شامل پنج رساله در اثبات غیبت دوازدهمین امامِ شیعه، امام زمان علیه السلام است. مؤلّف آن، فقیه و متکلم نامدار شیعی محمد بن نعمان بغدادی، مشهور به شیخ مفید رحمه الله است.

رساله اوّل:

رساله اوّل این مجموعه «فصول العشره فی الغیبه» در ده فصل است که به این مباحث می پردازد:

۱. بیان مدعای امامیّه درباره وجود جانشین حضرت امام عسکری علیه السلام و ولادت او در زمان حیات

ایشان و اختفایش پس از رحلت آن حضرت. در این فصل، شیخ مفید رحمه الله به شیوه ای کلامی از اخبار مربوط به ملل و نحل دیگر نیز بهره گرفته است. چنان که به تولّدِ مستور کیخسرو و فرزند سیاوش در سرزمین توران (ملکِ افراسیاب) - بنا بر باورهای دانشمندان پارسی و نوشته محمد بن جریر طبری - اشاره کرده است و همچنین تولد مخفیانه حضرت ابراهیم علیه السلام و پوشیده ماندن تولد حضرت موسی علیه السلام را ذکر کرده است.

شیخ مفید رحمه الله علت مخفی ماندن تولد نامبردگان را خصومت و دشمنی پادشاهان زمانه شان با آنها بر شمرده و از این استدلال و حجّت قیاسی - تمثیلی، برای توضیح چرایی مخفی ماندن تولّد امام زمان علیه السلام استفاده کرده است. او در ادامه با استناد به تصریح نزدیکان امام یازدهم، به وجود امام دوازدهم و نیز استناد به روایت های موجود - که به امامت او براساس «نص» تصریح دارند - این بحث را پی می گیرد و می نویسد:

در دو اثر دیگر خود - الارشاد و الایضاح - در این باره به تفصیل سخن گفته است.

۲. چگونگی انکار ولادت و امامت آن حضرت از سوی عمویش جعفر بن علی (جعفر کذّاب).

۳ و ۴. وصیت امام یازدهم درباره فرزندش که به «حدیث المکناه بام الحسن» مشهور است.

۵. از علت غیبت امام دوازدهم و چگونگی امامت او و بی خبری از مکان به سر بردنش در این زمان خبر می دهد.

۶. نام بردن از اشخاص دیر زیسته ای که نام های ایشان در تورات و روایات آمده است و پاسخ به این اعتراض که چگونه ممکن است شخصی که پیش از وفات

امام یازدهم علیه السلام به دنیا آمده تا سال نگارش این رساله (۴۱۰ ق) زنده باشد.

۷. شناخت موقعیت تاریخی کلام شیعی در آغاز سده پنجم با مراجعه به متون نگاشته نسل معاصر مفید، نشان می دهد که آموزه امامت تشیّع دوازده امامی، در این دوران بر محور توضیح و دفاع از غیبت آخرین امام شیعه تمرکز یافته بود. هرچند این نکته مانع از آن نبود که جدل ها و بحث های تاریخی درباره مسأله جانشینی بر حق و بی واسطه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از تکاپو بیفتد. در واقع پرسش اصلی دوران شیخ مفید رحمه الله – با توجه به پایان یافتن سلسله امامان در پی غیبت امام دوازدهم علیه السلام و وفات نوّاب آن حضرت – این بود که «اختلاف عملی موجود میان تشیّع دوازده امامی و اهل تسنن در چه موضوعی است؟» شیخ مفید رحمه الله با توجه به این فضا، پرسش فوق را در فصل هفتم به شکلی روشن بیان می دارد:

«در صورت حاضر نبودن امام در اجرای حدود و برپا داشتن احکام الهی و فرمان دادن به جهاد، آیا به نظر نمی رسد که بود و نبود او در این جهان با یکدیگر تفاوتی ندارد؟»

پاسخ او به این اعتراض، شکلی دو وجهی دارد:

نخست آنکه، غیبت امام به هیچ روی به نیاز اجتماع به او، به مثابه محافظ شرع و حجّت خدا بر روی زمین پایان نمی دهد؟

در عین حال، امام، نیازی ندارد که شخصاً به اجرای وظایف خویش بپردازد؛ چرا که می تواند و ممکن است نایبی از جانب خود برگزیند؛ به همان ترتیب که پیامبران نیز در زمان حیات خویش، به واسطه نایبان و کارگزاران

خود عمل می کرده اند. به نوشته مفید، امام، آن هنگام که ببیند حزبِ او (پیروانش)، از سنت هایی که برایشان بر جای نهاده، روی گردان و منحرف شده اند، لازم است که ظاهر شود و زمام امور را شخصاً بر عهده گیرد.

پاسخ دوم شیخ مفید رحمه الله، به دشمنانِ تشیّع نظر دارد.

بنابراین برهان، با پیدا شدن شرّ و فساد در زمین به دلیل غیبتِ امام، ملامتی متوجّه حق تعالی نیست که چرا او را پنهان داشته است؛ بلکه این ملامت، متوجه مردمان بد سرشتی است که غیبت او را ضروری کرده اند! ما تنها هنگامی می توانستیم خداوند را مسؤول شرّ پدید آمده بدانیم که او امام را به میل خود و بدون هیچ سببی، دور می داشت.

۸. پاسخ به اعتراض مخالفان تشیّع دوازده امامی (مانند فرقه های کیسانیه، ناووسیه و اسماعیلیه) نسبت به غیبت امام دوازدهم؛ در حالی که هر یک به غیبت امام مذهبشان باور دارند!

۹. پاسخ به شبهه برخی مخالفانِ امامیّه درباره باور شیعیان به مصلحتِ وجود امام بر این جامعه، در عین طرفداری آنان از سلطانی عادل.

۱۰. پاسخ به ایراد یکی از مخالفان که بر نهج عبدالجبار معتزلی، معجزه را نشانه ای از حقانیت رسول اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و بر این اساس چنین استدلال کرده است که چون امام غایب، آنگاه که ظهور کند، به دلیل از دنیا رفتن همه آنهایی که ممکن بوده او را در پیش از غیبت شناخته باشند، نیازمند اثبات هویّت خویش است و با توجه به اینکه او پیغمبر نیست، بنابراین نخواهد توانست از معجزه بهره گیرد!

پاسخ شیخ مفید رحمه الله به این شبهه آن است که:

معجزه لزوماً پیامبری را

به اثبات نمی رساند؛ بلکه راستگویی ارائه دهنده آن را نشان می دهد.

شیخ مفید رحمه الله برای اثبات این مدعا به داستان دیدن خوراک آماده نزد حضرت مریم علیها السلام به طرزی معجزه آسا از سوی زکریا استناد می کند؛ با ذکر این نکته که مریم، پیامبر نبوده است. در عین حال، او می نویسد:

در کنار افعال امام دوازدهم علیه السلام نشانه ای دیگر از ظهور در روایات آمده است؛ از جمله:

آمدن سفیانی و دجّال.

رساله دوم:

موضوع رساله دوم، توضیح این حدیث نبوی - با توجه به مسأله غیبت امام دوازدهم - است:

«مَنْ ماتَ وَ هُوَ لا یَعرِفُ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتةً جاهِلِیَّةً»

(همچنین ر.ک: المحاسن، ج ۱، ص ۱۵۳، ح ۷۸؛ کنزالفوائد، ج ۱، ص ۳۲۹.)

(هر که بمیرد و امام زمانش را نشناخته باشد، همچون مردمان دوران جاهلیت مرده است.»

شیخ مفید رحمه الله این روایت را صحیح می داند و در توجیه غیبتِ امام و رابطه پیروانش با او می گوید:

«شناختن امام غایب امر دشواری نیست؛ چرا که صِرف دانستن حضور امام در جهان برای فرد شیعی الکافی است.» از نظر او بسیاری از چیزها را می شناسیم، در حالی که آنها را ندیده ایم؛ از جمله اشخاص و رویدادهای گذشته و آینده. سؤال: در صورتی که آدمی نتواند امام را ببیند، پس فایده شناختن او چیست؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ به این پرسش می کوشد، نه از طریقِ استدلالی و عقلی محض؛ بلکه با توسّل به فرمان و امر الهی، از اعتقاد به غیبت امام دفاع کند. به نوشته او، شناخت حقیقی ما از وجود امام و امامت و عصمت و کمال او، خود سزاوار پاداش است؛ چرا که انتظار برای ظهور امام، در

نفس خود، عملی عبادی است که کیفر را دور می کند. از آنجا که این عمل، خود به انجام رسانیدن تکلیفی است که حق تعالی برای ما معیّن کرده است.

رساله سوم:

این رساله، اختصاص به محاجّه شیخ مفید رحمه الله و یکی از معارضانِ تشیّع دارد که به نقل حدیثی از امام صادق علیه السلام می پردازد:

«اِنَّهُ لَوْ اِجْتَمَعَ عَلَی الاِمامِ عِدَّهُ اَهلِ بَدْرٍ ثَلاثُمِأَهٍ و بِضْعَهُ عَشَرِ رَجُلاً لَوَجَبَ عَلَیْهِ الْخُرُوجُ بِالسَّیْفِ.»

«هرگاه سیصد و ده چند مرد به شمار مردان بدر گرد امام جمع شوند، با شمشیر خروج خواهد کرد.» معارض یاد شده پس از نقل این حدیث، می پرسد: چرا در حالی که بارها اتفاق افتاده که چنین شماره ای از مردان جنگی میان شیعیان وجود داشته، امام ظهور نکرده است؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ گوید:

مردانی که اکنون در صحنه اند، از نظر دلیری، بردباری، سرسختی، وفاداری، انحصارِ هدف و پاکی و سلامت عقل، با مبارزان بدر همبستگی نمی کنند و هرگاه به شماره ذکر شده مردانی با این خصوصیات جمع شوند، امام بلافاصله ظهور خواهد کرد.
اعتراض کننده در ادامه سخنش می گوید:

این روایت از چه راه می تواند نیاز مبارزان به خصوصیات یاد شده را - در حالی که اشاراتی بدان ها ندارد - به اثبات برساند؟

شیخ مفید رحمه الله در پاسخ به این ایراد - با مقایسه رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، با رفتار آن حضرت در جنگ حدیبیه - اظهار می دارد:

ایشان به رغم آنکه در حدیبیه چند برابر رزمندگان بدر مبارز به همراه داشت، اما نبرد نکرد و این می رساند که مردان بدر از گونه ای دیگر بوده اند.

ادامه این رساله از نظر شناسایی

موضع شیخ مفید رحمه الله در برابر نظرگاه معتزله راجع به غیبت امام، اهمیت بسیار دارد. معتزله بر این باورند که:

ضرورت وجود امـام را نمی توان از طریق عقـل ثـابت کرد و به همین دلیـل بر آننـد که بنابر وحی، لازم است که در هر زمانی امامی وجود داشته باشد. از نظر آنان امام مورد نیاز است؛ زیرا:

۱. باید حدود معیّن شده در قرآن را اجرا کند.

۲. اجمـاع اصـحاب پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله بر احتیـاج به وجود امام بوده است. با این حال معتزله - بر خلاف امامیّه - ضرورت وجود امام در هر عصر را ضرورتی مطلق نمی دانند.

شیخ مفید رحمه الله نیز به همین دلیل و با بهره گیری از ناتوانی معتزله در اشاره به امامی که در عصر او می زیسته است، آن را همچون برهانی برای کوبیدن رأی ایشان به کار می گیرد. او در این باره می نویسد:

«جـالب توجه است که مـا و معتزله، هر دو به ضـرورت امامت و نیاز به وجود امام در هر عصـر معترفیم و هر دو آن کس را که منکر نیاز به وجود امام پس از پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله باشـد، بر خطا می دانیم. اما با این احوال، معتزله، هماره به ما، به جهت اعتقادمان به غیبت امام و اینکه به رغم گذشت زمان او هنوز ظهور نکرده، ناسزا می گویند!

آن هم در حالی که خودشان می پذیرند که از زمان امیرالمؤمنین علیه السـلام تا کنون امامی نداشته اند و نیز امیدی ندارند که در آینده نزدیک هم امامی مستقر شود! بدین ترتیب، عذر ما برای اعتقاد به غیبت پذیرفته است و اگر به انصاف نگریسته شود،

ما بیش از آنها شایسته ایم که پاسخگوی نیاز به امام در هر زمانی باشیم.» وی پس از بیان این مطلب - که امامیّه بیش از معتزله، تکلیف خود را در خصوص امامت انجام داده اند - می کوشد راه اعتراض معتزله بر غیبت امام امامیّه را بر بندد:

«بنابراین آن قوم (معتزله) چنین گفته اند:

با اینکه آنها (امامیّه) به نیازمندی به وجود امام معتقدند، بخت بدشان را آشکارا می توان دید؛ چرا که اکنون به دلیل ناموجود بودن امام، اجرای حدود شرعی آنها موقوف مانده است. شما می گویید که امامتان تا زمان غیبت آشکار بود، اکنون چه عذری برای موقوف ماندن حدود و اجرای احکام دارید؟!

من (شیخ مفید رحمه الله) در پاسخ گفتم:

این مردم (اهل سنّت) با آنکه به گونه ما در معرض این اتهام نیستند که پس از غیبتِ امام، اجرای حدود و اقامه احکام را مهمل گذاشته باشند؛ امّا معتقدند:

در هر زمان گروهی از اهل حلّ و عقد وجود دارد که قدرت اجرای حدود و اقامه احکام به عهده آنان محول شده است. پس آنها (معتزله) چه عذری در قصور در تعیین امام دارند؛ در حالی که می بینند اهل حلّ و عقد در هر زمانی وجود دارند و مورد اعترافند؟ از آنجا که چنین افرادی در هر عصر وجود دارند و آشکارا دیده می شوند؛ لازم است که معتزلیان نیز امامی تعیین کرده باشند که حدود و احکام الهی را اجرا کند! اما آنها این همه وقت را از دست داده اند؛ بدون اینکه به چنین کاری دست یازند. آنان از روی نافرمانی از راه هدایت منحرف شده اند و این حجّیت ما علیه ایشان است.

شیخ مفید رحمه الله در دنباله

این بحث آورده است. هر گاه مخالفان امامیّه عذری برای عدم تعیین امام داشته باشند، عذر شیعیان در نشان ندادن امامِ خود، معقول تر می نماید؛ چرا که این مطلب به خوبی روشن است که بسیاری از اخلاف علی علیه السلام در طول تاریخ، کشته یا تبعید شده اند و سایرین نیز همواره گرفتار ترس بوده و زیر بدگمانی دستگاه حاکمه نسبت به خود می زیسته اند.

این در حالی است که معتزله، - مدعی امر به معروف و نهی از منکر هستند و مدعای خود داری از اطاعت از یک حکومت بد را دارند - در عمل با اجتناب از آزار، با فرمانروایان خود کامه بر مسند نشسته، کنار آمده اند!

رساله چهارم:

این رساله در پاسخ این پرسش به نگارش در آمده است:

در حالی که اجداد امام دوازدهم علیه السلام - به رغم آزاری که می دیدند - پنهان نشدند، غیبت ایشان را چگونه می توان توجیه کرد؟

پاسخ شیخ مفید رحمه الله آن است که:

اختلاف مهم موجود میان امام دوازدهم و اجدادش، این است که آنان پیروان خود را در دست گرفتن شمشیر و شوریدن بر حکومت دعوت نکردند و به همین دلیل هم، فرمانروایان زمانشان، آنان را - البته به طور نسبی - به حال خود وا می گذاشتند. اما حضرت مهدی علیه السلام هنگامی که ظهور کند، عَلَم قیام برخواهد افراشت و از همین رو، او بایستی کاملاً دقت کند که پیش از در اختیار داشتن نیرویی کلان، خود را در معرض فرمانروایان صاحب قدرت قرار ندهد؛ چرا که آنها مطمئناً در برابرش مقاومت خواهند کرد.

رساله پنجم:

در این رساله شیخ مفید رحمه الله به اعتراض مطرح در باب وجود امام زمان علیه السلام

توجه نشان داده و بر آن است که روایات ناظر بر وجود امام غایب، چندان مستحکم است که اگر کسی منکر آنها شود، باید جملگی روایات مربوط به شریعت اسلامی را انکار کند. به زعم او هر چند که از لحاظ عقلی ناممکن نیست که حق تعالی امام غایب را به آسمان برده باشد؛ امّا از آنجا که روایاتی داریم مبنی بر اینکه زمین نباید خالی از حجّت باشد، بنابراین می گوییم: او هنوز بر روی زمین است به نوشته شیخ مفید رحمه الله، یکی از معتزلیان، ضمن تعجب از چگونگی توقّف تمایلات اعتزالی او، هر جا که اراده کند، بر وی ایراد می گیرد که به عنوان یک طرفدار عدل و توحید، چگونه می تواند امامت کسی را بپذیرد که ولادتش قطعی نیست، تا چه رسد به امامتش و در وجود او شک است تا چه رسد به غیبتش؟! آن هم در حالی که شیعه می گوید:

در این زمان، ۱۴۵ سال از عمرش می گذرد! آیا چنین چیزی به عقل یا سمع درست می نماید؟!

شیخ مفید رحمه الله با قرار دادن بنیاد برهان خود بر روایات امامیّه، چنین اظهار می دارد که:

استدلال مبتنی بر این حدیث است که:

«اِنَّ الاَرْضَ لا تَخْلُو مِنْ حُجَّهٍ»

(کافی، ج ۱، ص ۱۷۸؛ کتاب الغیبه، ص ۲۵۳.)

(زمین هرگز از حجّت خالی نخواهد بود.» در ادامه می آورد:

حجّت دارای صفاتی خاصّ است و هر که آنها را نداشته باشد، حجّت نخواهد بود. از آنجا که او در اولاد عباس و اولاد علی علیه السلام و در قریش، شخصی با این صفات را نیافته است، بنابراین بنا به استدلال عقلی می داند که حجّت با ید شخصی دیگر باشد؛ هر چند

ناپیدا و به ظهور در نیامده است و چون حجّت تنها می تواند بر شخصی اطلاق شود که از گناه و خطا بری و معصوم است، لازم می آید که حجّت غایب باشد. شیوه استدلال شیخ مفید رحمه الله در این رسائل، از ذهن بسیار قویِ او حکایت می کند. رساله های مذکور، که به زبان عربی نگاشته شده، توسط مطبعه حیدریه در نجف اشرف منتشر شده است. (۱۳۷۰ ق) و در قم در سلسله منشورات مکتب مفید، به صورت افست در انتهای کتاب عده رسائل، به چاپ رسیده است.

(دایرهالمعارف تشیّع، ج ۷، ص ۲۶۰ - ۲۶۲.)

خورشید پشت ابر

روایات متعددی در مورد ترسیم ثمرات و فواید وجود گرانمایه امام غایب علیه السلام رسیده که در اینها چگونگی بهره وری از وجود مبارک آن حضرت بیان شده است. پاره ای از این روایات از این قرار است:

۱. جابر بن عبداللّه انصاری از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پرسید:

آیا شیعیان در زمان غیبت «قائم» از وجود مبارک او بهره ور می گردند؟

پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

«اِی وَ الَذِی بَعَثَنِی بِالنُّبُوَهِ اِنَّهُم یَسْتَضیئُونَ بِنُورِهِ وَ یَنْتَفِعُونَ بِوِلایَتِهِ فی غَیْبَتِهِ کَانتِفاعِ النَّاسِ بِالشَّمْسِ وَ اِنْ تَجَلَّلَها سَحابٌ یا جابِرُ هَذا مِنْ مَکْنُونِ سِرِّ اللَّهِ وَ مَخْزُونِ عِلْمِهِ، فَاکْتُمْهُ اِلّا عَنْ اَهْلِهِ.»

«آری!

سوگند به خدایی که مرا به نبوّت بر انگیخت!

آنان در غیبت او، از وجودش بهره مند می گردند و از نور ولایت و امامت او، نور و روشنایی برای زندگی خویش می گیرند؛ درست همچون بهره ور شدن از خورشید؛ اگرچه ابرها چهره آن را بپوشانند. ای جابر این سرّ مکنون خداوند و علم مخزون اوست، آن را از غیر اهلش بپوشان.»

(کمال الدین و تمام

النعمه، ج ۱، ص ۲۵۳، ح ۳.)

۲. سلیمان بن اعمش از امام صادق علیه السلام و ایشان از امام باقر علیه السلام و او از امام سجاد علیه السلام چنین نقل کرده است که فرمود:

«وَ لَمْ تَخْلُ الاَرضُ مُنذُ خَلَقَ اللهُ آدَمَ مِنْ حُجَّهِ اللهِ فیها ظاهِرٍ مَشهُورٍ اَوْ غائِبٍ مستورٍ و لا تخلُو اِلی اَنْ تَقُومَ السَّاعَهُ مِنْ حُجَّهِ اللَّهِ فیها و لَولا ذلِکَ لَمْ یُعبَدِ اللّهُ.

قالَ سُلَیْمانُ:

فَقُلتُ لِلصَّادِقِ علیه السلام:

فَکَیفَ یَنْتَفِعُ النّاسُ بِالْحُجَّهِ الغائِبِ المَسْتُورِ؟

قال:

کَما یَنتَفِعُونَ بالشَّمْسِ اِذا سَتَرَهَا السَّحابُ.»

«زمین از آفرینش آدم تا کنون و تا همیشه تاریخ، از حجّت خدا تهی نخواهد بود، خواه حجّت حق ظاهر و آشکار و شناخته شده باشد و یا بنا به مصالحی، نهان و پوشیده. تا رستاخیز نیز چنین خواهد بود که اگر جز این باشد، خدای یگانه پرستیده نمی شود.» سلیمان می گوید:

گفتم:

«سرورم!

مردم چگونه از امام غایب از نظر، بهره ور می گردند؟

حضرت فرمود:

«همان گونه که جهان و جهانیان از خورشید بهره ور می گردند؛ اگرچه ابر، چهره آن را پوشانده باشد.»

(همان، ج ۱، ص ۲۰۷، ح ۲۲.)

۳. در توقیع مبارکی - که از سوی حضرت مهدی علیه السلام صادر شده است - به «اسحاق بن یعقوب» مرقوم شده است:

«... وَ اَمّا وَجْهُ الاِنتِفاعِ بی فِی غَیبَتی فَکَالاِنتِفاعِ بِالشَّمْسِ اِذا غَیَّبَتْها عَنِ الاَبْصارِ السَّحابُ ...»

اما چگونگی بهره وری جامعه و مردم از من در عصر غیبت، درست همانند بهره وری زمین و پدیده های آن، از خورشید است؛ به هنگامی که ابر آن را از چشم ها بپوشاند.»

(همان، ج ۲، ص ۴۸۵، کتاب الغیبه، ص ۲۹۰.)

بر این اساس امام مهدی علیه السلام همان پیشوای گرانقدر که انسانیت به برکت وجود گرانمایه او متنعم است

و زنـدگی سامـان می یابـد. تمـامی خوبی ها و برکات و الطاف نهایی خـدا و بهره های معنوی، همه از وجود او سرچشـمه می گیرد. به اذن خـدا، از پس پرده غیبت بر جهـان هسـتی حـاکم و نـاظر است. همواره در کران تـا کران جهـان و همه موجودات تصـرف و دخالت می کنـد و همه اختیارات و صـلاحیت هایی را که خداوند به او و آنها داده است، همه را در کف با کفایت خویش دارد. حضـرت مهدی علیه السلام با وجود غیبت از نظرها، به قدرت خدا از توان و نیرویی بهره ور است که آن گرامی را به انجام هر کاری که اراده فرماید، قادر می سازد و همه وسایل و امکانات لازم را برای او فراهم می آورد.

آری! امـام با اوصاف خاصّ خود، به راستی برای زمینیان مایه امنیت و آرامش و پناهگاه است و وجود گرانمایه اش، سـبب بقا و حیات زمین و زمینیان. به برکت وجود او، همه موجودات، روزی می خورند و زمین و آسـمان استوار می گردد و به حیات و جریان طبیعی خویش ادامه می دهد.

(ر.ک: امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۳۴۳.)

خورشید مغرب

کتاب خورشید مغرب، نوشته استاد محمد رضا حکیمی از دانشمندان اسلامی در عصر حاضر است.

این کتاب جایگاه ویژه ای در میان کتابهای مربوط به امام عصـر علیه السـلام دارد. عنوان فرعی کتاب «غیبت، انتظار و تکلیف» است.

خورشـید مغرب، نخستین بـار در ۵۱ صـفحه در سال ۱۳۴۹ از سوی انتشـارات غـدیر در تهران به چـاپ رسـید. در سـال ۱۳۶۰ مباحث و نکات دیگری بر آن افزود و در همان قطع به همّت دفتر نشـر فرهنگ اسـلامی چاپ شد. مؤلف در سال ۱۳۶۲ آن را در قطع وزیری با

۳۹۰ صفحه به شکل کنونی در آورد و از آن زمان تا کنون بارها چاپ و منتشر شده است.

این کتاب به قلم آقای حیدر آل حیدر با نام شمس المغرب به عربی ترجمه شده است. خورشید مغرب، چهارده فصل (به عدد معصومین علیهم السلام) و یک یادآوری مهم دارد:

۱. میلاد.

۲. شمایل و سیرت.

۳. غیبت.

۴. در کتاب های پشینیان.

۵. در کتاب های مسلمین ۱.

۶. در کتاب های مسلمین ۲.

۷. در قرآن کریم.

۸. در سوره قدر.

۹. در علوم عقلی.

۱۰. در علوم تجربی.

۱۱. در فلسفه تربیتی و سیاسی.

۱۲. عینیت مقاومت نه عینیت تسلیم.

۱۳. انتظار.

۱۴. در طلب خورشید.

خیمه

از آن در روایات فراوانی به عنوان جایگاه فرماندهی و هدایت نیروها، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام در هنگام ظهور یاد شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«... پس هر کس امام خود را شناخت همانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام باشد.»

«فَمَنْ عَرَفَ اِمَامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطَاطِ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبه، ص ۳۳۱، ح ۷.)؛ امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

«برای کسی که در انتظار امر (فرج و ظهور) ما مرده است، زیانی نیست [چه زیانی است] که در میان خیمه حضرت مهدی علیه السلام نمرده است.»

«مَا ضَرَّ مَنْ مَاتَ مُنتَظِراً لِاَمْرِنا اَلَّا یَمُوتَ فِی وَسَطِ فُسْطَاطِ المَهْدِیِّ وَ عَسْکَرِهِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۲، ح ۶.)

حرف «د»

دابه الارض

«خُروج دابه الارض» به معنای بیرون آمدن جنبنده زمین است. این پدیده هم در روایات شیعه و هم در روایات اهل سنّت، مورد اشاره قرار گرفته و از آن به عنوان «اَشراط السّاعه» و یکی از نشانه های نزدیک شدن قیامت یاد شده است.

(ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۷۳؛ کتاب الغیبه، ۲۶۶؛ و المناقب، ج ۳، ص ۱۰۲ و اهل سنّت ر.ک: بیضاوی؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ ذیل آیه ۸۲ سوره نمل، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۲۱۰.)

آنچه که این اتفاق را نزد شیعه مهم ساخته، روایاتی است که از «خروج دابه الارض» به عنوان رجعت امیرمؤمنان علی علیه السلام یاد کرده است.

امام باقر علیه السلام فرموده است:

«امام علی علیه السلام پس از ذکر اوصاف خود، فرمود:

... من همان جنبنده ای هستم که با مردم سخن می گویم ...»

«... اِنّی ... وَ الدَّابَّهُ الَّتی تُکَلِّمُ النَّاسَ»

(کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۸، ح ۳.)؛ شیخ

طوسی رحمه الله روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله، نقل کرده که آن حضرت فرمود:

«عَشْرٌ قَبلَ السَّاعَهِ لا بُدَّ مِنْها:

السُّفْیانی وَ الدَّجَّالُ وَ الدُّخانُ وَ الدَّابَهُ وَ خُرُوجُ القائِم وَ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِها وَ نُزُولُ عیسی علیه السلام وَ خَسفُ بِالمَشرِقِ وَ خَسْفٌ بِجَزیرهِ العَرَبِ وَ نارٌ تَخرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ الناسَ اِلَی المَحْشَرِ»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

(به ناگزیر ده چیز قبل از قیامت رخ خواهد داد:

سفیانی، دجّال، دود، دابه، خروج قائم، طلوع خورشید از مغربش، نزول عیسی بن مریم علیه السلام، خسف به مشرق، خسف به جزیره العرب و آتشی که از قعر عدن خارج می شود و مردم را به سوی محشر می برد.» درباره ماهیت دابه و خروج او - به ویژه در میان اهل سنّت - سخن های فراوانی گفته و احتمالات بسیاری داده شده است. یکی از تفاسیر معاصر نیز درباره دابه الارض نوشته است:

«دابه» به معنای جنبنده و «ارض» به معنای «زمین» است. بر خلاف آنچه برخی می پندارند، دابه تنها به جنبندگان غیرانسان اطلاق نمی شود؛ بلکه مفهوم وسیعی دارد که انسان ها را نیز در بر می گیرد؛ چنان که در آیه ۶ سوره «هود» می خوانیم:

«وَما مِنْ دَابَّهٍ فِی الاَرْضِ اِلاَّ عَلَی اللَّهِ رِزْقُها ...»

«هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است.» اما در مورد تطبیق این کلمه، بنای قرآن بر اجمال و ابهام بوده و تنها وصفی که برای آن ذکر کرده این است که با مردم سخن می گوید و افراد بی ایمان را اجمالاً مشخص می کند، ولی در روایات اسلامی و سخنان مفسران، بحث های فراوانی در این زمینه دیده می شود. در یک جمع

بندی می توان آن را در دو تفسیر خلاصه کرد.

۱. گروهی آن را یک موجود جاندار و جنبنده غیرعادی از غیر جنس انسان، با شکل عجیب دانسته اند و برای آن عجایبی نقل کرده اند که شبیه خارق عادات و معجزه انبیا است.

این جنبنده در آخِرُ الزّمان ظاهر می شود و از کفر و ایمان سخن می گوید و منافقان را رسوا می سازد و بر آنها علامت می نهد.

۲. جمعی دیگر به پیروی از روایات متعددی که در این زمینه وارد شده، او را یک انسان می دانند؛ یک انسان فوق العاده، یک انسان متحرک و جنبنده و فعّال که یکی از کارهای اصلی اش جدا ساختن صفوف مسلمین از کفار و منافقان و علامت گذاری آنان است. حتی از بعضی روایات استفاده می شود که عصای موسی و خاتم سلیمان، با او است. می دانیم که عصای موسی، رمز قدرت و اعجاز و خاتم سلیمان رمز حکومت و سلطه الهی است. بنابراین او یک انسان قدرتمند و افشاگر است.

در روایات متعددی، بر شخص امیرمؤمنان علی علیه السلام تطبیق شده است.

(رجعت) در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده است:

«مردی به عمار یاسر گفت:

آیه ای در قرآن است که فکر مرا پریشان ساخته و مرا در شک انداخته است!

عمار گفت:

کدام آیه؟

گفت:

آیه «وَاِذا وَقَعَ القَوْلُ عَلَیْهِمْ اَخْرَجْنا لَهُمْ دابَّهً مِنَ الاَرْضِ تُکَلِّمُهُمْ ...»

(نمل (۲۷)، آیه ۸۲.)

این کدام جنبنده است؟

عمار گوید:

به خدا سوگند من روی زمین نمی نشینم، غذا نمی خورم و آبی نمی نوشم تا «دابهُالاَرْض» را به تو نشان دهم. پس همراه آن مرد به خدمت حضرت علی علیه السلام آمد، در حالی که غذا می خورد - هنگامی که چشم امام علیه السلام به عمار افتاد، فرمود:

بيا.

عمار

آمد و نشست و با امام علیه السلام غذا خورد.

آن مرد سخت در تعجّب فرو رفت و با ناباوری به این صحنه نگریست؛ چرا که عمار به او قول داده بود و قسم خورده بود که تا به وعده اش وفا نکند، غذا نخورد! گویی قول و قسم خود را فراموش کرده است!

هنگامی که عمار برخاست و با حضرت علی علیه السلام خداحافظی کرد، آن مرد رو به او کرد و گفت:

عجیب است تو سوگند یاد کردی که غذا نخوری و آب ننوشی و بر زمین ننشینی، مگر اینکه «دابه الارض» را به من نشان دهی!

عمار در جواب گفت:

«من او را به تو نشان دادم اگر فهمیدی.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۳ - ۵۵۱.)

دادگستر جهان

کتاب «دادگستر جهان» نوشته آیت اللّه ابراهیم امینی، در ۳۴۴ صفحه رقعی منتشر شده است. نویسنده کتاب علت تألیف آن را رخنه شبهات در اعتقادات جوانان و دانش آموختگان می داند که از سوی نویسندگان، پاسخی مناسب و شایسته نگرفته اند. از این رو ایشان تصمیم می گیرند که چنین کتابی تألیف کنند و در سال ۱۳۴۶ توفیق یافتند کتاب را منتشر سازند.

این کتاب تا کنون قریب بیست بار تجدید چاپ شده و به برخی از زبان ها نیز ترجمه شده است.

این کتاب که عمدتاً به صورت پرسش و پاسخ، بین برخی از فرهیختگان تنظیم شده و با استفاده از روایات معصومین علیهم السلام مطالب ارزنده ای برای استفاده عموم - به ویژه جوانان - ارائه کرده است. نویسنده در دوازده فصل، با استناد به یافته های عقلی و نقلی محدثان، مفسران و مورخان امامیّه و عامّه و نیز دستاوردهای علوم تجربی، به تشکیک های گوناگون درباره مهدویّت پاسخ

داده است.

طرح مباحث به شیوه مناظره بوده که بر جذابیت کتاب افزوده است. مؤلف، آغاز عقیده به مهدویّت را از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می داند و شخصیت و نسب امام را بررسی می کند و ادعای مهدی بودن محمد حنفیه، اعتقاد زیدیه به مهدویّت محمد بن عبداللّه بن حسن، باور واقفیه به عروج امام صادق علیه السلام را رد می کند و به رد این نکته - که منشأ مهدویّت از تعالیم یهود و زرتشتی است و عبداللّه بن سبا در ایجاد این باور نقش داشته می پردازد.

عالم غیب و امام عصر علیه السلام،

امامت کودک پنج ساله،

فلسفه طولانی شدن غیبت،

مهدی در کتب اهل سنّت،

نشانه ها و شرایط ظهور،

یاوران حضرت مهدی علیه السلام و احادیث، منابع، تألیفات و اقوال بزرگان اهل سنّت از مباحث مهم «دادگستر جهان» است.

دانشمندان عامه و مهدی موعود

این کتاب به وسیله دانشمند محترم علی دوانی تألیف شده است. در این کتاب تلاش شده تا نظرات اهل سنّت و روایات ایشان، درباره اثبات وجود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام منعکس گردد. کتاب با هدف پاسخ به شبهات و تهمت های ناروایی که برخی از علمای اهل سنّت، علیه اعتقادات مذهب شیعه درباره حضرت مهدی علیه السلام مطرح کرده اند، تدوین شده است. نویسنده محترم با بهره گیری از منابع روایی و تاریخیِ دست اوّل اهل سنّت، درباره مطالب ذیل بحث کرده است.

۱. مهدی موعود علیه السلام از دیدگاه شیعه.

۲. وجود حضرت مهدی علیه السلام در منابع اولیّه اهل سنّت.

۳. کتاب هایی که علمای اهل سنّت درباره حضرت مهدی علیه السلام به رشته تحریر در آورده اند.

۴. اوصاف و شمایل حضرت مهدی علیه السلام.

۵. افسانه سرداب و نام ۱۲۰ تن از

بزرگان اهل سنّت که مهدی علیه السلام را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام می دانند.

در انتظار ققنوس

(کاوشی در قلمرو موعودشناسی و مهدی باوری) در انتظار ققنوس، به وسیله سید ثامر هاشم العمیدی تألیف و به دست مهدی علیزاده ترجمه شده است. در این کتاب، محور اصلی پژوهش شخصیت حضرت مهدی علیه السلام و مباحث تاریخی، کلامی و حدیثی مربوط به آن حضرت است. مؤلف علاوه بر تکیه بر آیات قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام، از معارف بلند اسلامی - به ویژه شیعی - بهره های وافری برده است. شناخت حضرت مهدی علیه السلام و اعتقاد به آن حضرت و فواید و آثار این اعتقاد، تحریفات حدیثی و تاریخی در این زمینه و برنامه ریزی دشمنان علیه اعتقاد به مهدویّت، از دیگر موضوعاتی است که مؤلف به آن پرداخته است. علاوه بر آن وی با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، اعتقادات تاریخی و کلامی به وجود و ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در این مجموعه به خوبی گرد آورده است.

برخی از سر فصل های کتاب از این قرارند:

مقدمه مترجم که به تفصیل به مطالبی درباره کتاب شناسی امام مهدی علیه السلام و مطالبی درباره کتاب مورد نظر پرداخته است. در بخش اوّل با عنوان موعودشناسی به مقدمه مؤلف اشاره کرده تعلیقاتی بر آن زده و دارای فصل های زیر است:

۱. سیمای موعود در آیینه ثقلین.

۲. مهدی شناخت.

۳. لغزشگاه های مهدی پژوهی.

۴. جستاری در باب مهدویّت و خرد پذیری.

بخش دوم با عنوان «مهدی باوری» دارای هفت فصل با عناوین ذیل است:

۱. مهدی باوری و ضرورت تعمیق پیوندهای عاطفی با امام زمان علیه السلام.

۲. مهدی باوری و امنیت روانی.

۳. کالبد شکافی

انتظار.

۴. بعثت انبیا و انقلاب مهدی علیه السلام.

۵. شیعه، قافله سالار کاروان انتظار.

۶. توطئه های استکبار جهانی علیه مهدی باوری.

۷. مهر نهان در سپهر ادب.

در فجر ساحل

کتاب در فجر ساحل به وسیله محمد حکیمی به رشته تحریر در آمده و از جایگاه خوبی - به ویژه در بین نسل جوان - برخوردار است، به گونه ای که تا کنون ده ها مرتبه تجدید چاپ شده است. در این کتاب نویسنده با بهره گیری از قلمی شیوا و ادبی، به پژوهش درباره حضرت مهدی علیه السلام پرداخته و دنیای آینده را از نظر مذهب شیعه تصویر کرده است. وی علاوه بر بهره مندی از آیات نورانی قرآن و روایات شیعی، از دیگر کتاب های آسمانی نیز به طور فراوان بهره برده است. مطالب کتاب در شش بخش به این صورت ارائه شده است:

۱. سرآغازی راجع به امام زمان علیه السلام.

۲. مدینه فاضله اسلامی.

۳. مؤیدها و دوران حکومت امام زمان از دیدگاه روایات.

۴. حماسه انتظار.

۵. یأس و امید و شکست و پیروزی.

۶. به سوی ساحل.

دعای افتتاح

از دعاهای مشهور شب های ماه مبارک رمضان، «دعای افتتاح» است.

این دعای شریف به وسیله شیخ ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری، نایب خاصّ حضرت ولی عصر علیه السلام صادر شده است؛ چنان که علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

«و به سند معتبر از حضرت صاحب الامر - عَجَّلَ اللَّهُ فَرَجَهُ - منقول است که به شیعیان نوشتند:

در هر شب ماه رمضان این دعا را بخوانید که دعای این ماه را ملائکه می شنوند و برای صاحبش استغفار می کنند ...»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۲۴، ص ۱۶۶.)

نام این دعای شریف از جمله اوّل آن «اَللّهُمَّ اِنّی اَفْتَتِحُ الثَّناءَ بِحَمْدِکَ» گرفته شده است.

(التهذیب، ج ۳، ص ۱۰۸؛ الاقبال، ص ۵۸؛ البلد الامین، ص ۱۹۳؛ مصباح الکفعمی، ص ۵۷۸.)

مضامین عالی خداشناسی و حمد و ثنای الهی و

بر شمردن صفات خداوند - به خصوص مهربانی کامل و بی نظیر هنگام عفو و گذشت و شدّت کیفر و عقوبت هنگام حسابرسی و نقمت - و بعضی از علل تأخیر استجابت دعا و بیان مهم ترین نعمت های الهی، سرآغاز این دعای شریف است.

سپس درود و صلوات مخصوص بر پیامبر و آل او علیهم السلام با ذکر نام و القاب ایشان، آنگاه دعا برای قیام حضرت قائم علیه السلام و اظهار اشتیاق برای برقراری دولت کریمه ای که اسلام و اهل اسلام در آن عزّت یابند و نفاق و منافقان خوار و زبون گردند و ما از داعیان آن دولت باشیم که دیگران را به اطاعت الهی فرا خوانیم و به راه خداوند راهبری کنیم. پایان دعا شکوه ای به درگاه خداوند است که با فقدان پیامبر و غیبت امام و بسیاری دشمن و کمی تعداد و فتنه های شدید، فتح و گشایش از او درخواست می شود.

برخی از دانشوران، - از جمله شیخ شهاب الدین محمد بن موسی بزچلوئی اراکی (م ۱۳۱۳ ق) از شاگردان حکیم سبزواری - این دعای شریف را شرح کرده اند. شرح او از سوی انجمن تبلیغات اسلامی تهران (۱۳۲۴ ش) منتشر شده است.

دعای عهد

از دعاهای مشهور که خواندن آن در دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام فراوان مورد سفارش قرار گرفته «دعای عهد» است.

این دعای شریف مشتمل بر درود خاصّ از طرف خواننده دعا و نیز از سوی تمامی مردان و زنان مؤمن - در شرق و غرب جهان و خشکی و دریا و از پدر و مادر و فرزند - به پیشگاه حضرت ولی عصر علیه السلام است. پس عهد و پیمان و بیعت با

آن حضـرت را تجدیـد می کنـد و پایـداری بر این پیمان را تا روز قیامت اظهار می دارد. آنگاه از خداوند درخواست می کند که اگر مرگ من فرا برسد، در حالی که امام زمان علیه السلام ظهور نکرده باشد؛ پس از ظهور او مرا از قبرم بر آور و به یاری آن حضرت سعادتمند کن.

(بعـد از این درخواست دیـدار امـام علیه السـلام بـا عبارت ظریفی بیان شـده و دعا برای تعجیل ظهور و فرج و برپایی حکومت حقه و سامان یافتن جهان و زنده شدن حقایق دین و اهل ایمان پایان بخش این دعای شریف است.

امام صادق علیه السلام درباره این دعا فرموده است:

«مَنْ دَعـا اِلَی اللَّهِ اَرْبَعینَ صَـباحاً بِهَـذَا العَهْـدِ کَانَ مِنْ اَنْصارِ قَائِمنا وَ اِنْ مَاتَ اَخْرَجَهُ اللّهُ اِلَیْهِ مِنْ قَبْرِهِ وَ اَعْطاهُ اللّهُ بِکُلِ کَلِمَهٍ اَلْفَ حَسَنَهٍ وَ مَحاعَنْهُ اَلْفَ سَیِئَهٍ ...»

«هر کس چهل صـبحگاه این دعا را بخوانـد، از یاوران حضـرت قائم علیه السـلام خواهد بود و اگر پیش از ظهور آن حضـرت بمیرد، خدای تعالی او را زنده خواهد کرد تا در رکاب آن حضـرت جهاد نماید و به شـماره هر کلمه از آن هزار حسنه برایش نوشته می شود و هزار کار بد از او محو می گردد.»

(بحارالانوار، ج ۸۳، ص ۲۸۴، ح ۴۷.)

مهم ترین آثار مداومت بر این دعا سه چیز است:

۱. ثواب کسانی را خواهد داشت که در زمان ظهور در خدمت امام علیه السلام می باشند.

۲. تجدید عهد مایه ثبات و کمال محبت و اخلاص و ایمان شخص می شود.

۳. مایه توجه خاصّ و نظر رحمت کامل آن حضرت نسبت به بنده می شود.

دعای فرج

کلمه «فرج» یعنی، آسودگی از اندوه و غم و بیماری

و آنچه نفوس را از آن کراهت است و نیز گشایش را گویند.

«دعای فرج» دعایی است که حضرت صاحب الزّمان علیه السلام آن را به یکی از شیعیان (محمد بن احمد بن ابی اللیث) آموختند.

علامه میرزا حسین نوری در کتاب نجم الثاقب به نقل از کنوز النجاح (تألیف شیخ طبرسی رحمه الله) آورده است:

«این دعا را حضرت صاحب الزّمان علیه السلام در خواب به ابی الحسن محمد بن ابی اللیث در شهر بغداد، در مقابر قریش (مرقد مطهر کاظمین) تعلیم نموده است. ابی الحسن از ترس کشته شدن به مقابر قریش گریخته و پناه برده بود؛ پس به برکت خواندن این دعا، از کشته شدن نجات یافت.»

(نجم الثاقب، ص ۲۶۲ - ۲۶۳.)

دعای فرج این گونه آغاز می شود:

«اَللّهُمَّ عَظُمَ البَلاءُ وَ بَرِحَ الخَفَاءُ ...»

(مصباح الکفعمی، ص ۱۷۶؛ بحارالانوار، ح ۹۹، ص ۱۸، ح ۱۱.)

گفتنی است دعاهای دیگری نیز به عنوان «دعای فرج» موسوم است؛ چنان که مرحوم مجلسی در بحارالانوار، تحت عنوان باب «ادعیه الفرج»، ۳۹ دعا آورده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۵، ص ۱۰۸.)

دعای ندبه

از جمله دعاهای بسیار مشهور که مستحب است در چهار عید - روز جمعه، عید فطر، عید قربان و عید غدیر - خوانده شود، «دعای ندبه» است. همواره بسیاری از مؤمنان، مشتاقان و منتظران ظهور دولت حق و حکومت جهانی اسلام و ارادتمندان درگاه ولایت مدار حضرت ولی عصر علیه السلام خواندن آن را شعار خود قرار داده و در مناسبت ها و فرصت های معین، به وسیله آن، با رهبر ابرار و سر سلسله اخیار و احرار به نجوا می پردازند.

«ندبه» به معنای فراخوانی و نیز گریه و ناله است و این دعای شریف، مشتمل

بر استغاثه و استمداد از حضرت ولی عصر علیه السلام و تأسّف بر غیبت و گریه از فراق آن بزرگوار است؛ از این رو به این نام شهرت یافته است. جمعی از علما سند این دعای گران قدر را معتبر شمرده اند. در عصر حاضر که برخی از مصلح نمایان با لحن تند، این دعا را بی سند پنداشتند و یا مضامین آن را نادرست انگاشتند؛ چندین کتاب کوچک و بزرگ در بررسی سند و متن این دعا منتشر شده است. علامه مجلسی رحمه الله گفته است:

«اما دعای ندبه - که مشتمل است بر عقاید حقّه و تأسف بر غیبت حضرت قائم علیه السلام - به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است.»

(زادالمعاد، ص ۴۹۱.)

سید ابن طاووس حلی (م ۶۶۴ ق) در کتاب اقبال الاعمال و کتاب مصباح الزائر و نیز شیخ محمد مشهدی حائری (از علمای قرن ششم) در کتاب مزار خود این دعای شریف را آورده اند. همچنین در مزار قدیم که ظاهراً از مؤلفات قطب راوندی است - این دعا نقل شده است. روشن است که این شخصیت های گران قدر و حدیث شناس، دعای غیر معتبر را در کتاب های خود نقل نمی کنند. خواندن این دعا خواص زیادی دارد؛ از جمله در هر مکانی و موضعی که با حضور قلب و اخلاص کامل خوانده شود و ملتف مضامین عالی و عبارات و اشارات آن باشد؛ نتیجه آن توجه و التفات مخصوص حضرت صاحب العصر و الزمان - ارواحنا فداه - در آن مکان و محل؛ بلکه حضور به هم رسانیدن آن حضرت در آن مجلس است؛ چنان که در بعضی مواضع و موارد اتفاق افتاده

است.

این دعای عظیم الشأن، با حمد و ثنای پروردگار و درود بر پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام آغاز می گردد. پس حکمت برگزیده شدن انبیا و اولیا و مورد قبول خداوند بودنشان بیان و به مهم ترین بخش زندگی هر یک از پیامبران اولوالعزم و پیش از آنان حضرت آدم علیه السلام، اشاره شده است. همچنین تأکید گردیده که برای هر یک از آنان وصیّ و جانشین از سوی خداوند تعیین شده تا اینکه حق پایدار بماند و باطل بر اهل حق چیره نشود و کسی بر خداوند عذری نیاورد که چرا پیامبر و فرستاده ای از سوی تو نیامد و راهنمای هشدار دهنده ای نرسید تا از آیات تو پیروی کنیم؟!

آنگاه به جانشینی مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می پردازد و با بیان قسمتی از فضایل آن حضرت، سخن را به بی وفایی و شقاوتمندی دشمنان دین می کشاند که بر خلاف دستور صریح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن امام مبین را به شهادت رساندند و پس از آن حضرت هدایتگران از فرزندانش را یکی پس از دیگری شهید کردند! با سوز و گداز به استغاثه و اظهار شوق نسبت به آخرین بازمانده معصوم خاندان رسالت می پردازد و با درود مخصوص بر پیامبر و آل او، با چند درخواست مهم برای تعجیل فرج و روی کارآمدن دولت حق و از بین رفتن باطل و محکم شدن پیوند با امام زمان علیه السلام، دعا خاتمه می یابد. شرح های بسیاری برای این دعای شریف نوشته شده است؛ از جمله:

عقد الجُمان لندبه صاحب الزّمان، کشف الکربه، وسیلهالقربه، ندبه و نشاط، وظائف الشیعه و ... (ر.ک: لطف اللّه صافی گلپایگانی،

فروغ ولایت در دعای ندبه، پیشگفتار.)

دوران حیرت

در بعضی از روایات، اساسی ترین ویژگی دوران غیبت کبری «حیرت و سرگردانی» مردم ذکر شده است؛ به ویژه هر چه به ظهور نزدیک تر می شویم، بر شدّت این حیرت افزوده می شود. در این دوران انسان ها به جهت فقدان رهبری الهی، هر چه بیشتر در تحیر، سرگردانی و ضلالت و گمراهی به سر خواهند برد.

البته افراد بسیاری نیز با اهتمام جدّی به پروای الهی، از این آزمایش به سلامت عبور کرده، ایمان خود را حفظ می کنند. عبدالعظیم بن عبد اللّه حسنی، از امام نهم، از پدرانش حدیث کرده که امیرمؤمنان علیه السلام فرمود:

«لِلْقائِمِ مِنّا غَیْبَةٌ اَمَدُها طَویلٌ، کَاَنّی بِالشّیعَهِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَمِ فی غَیبَتِهِ، یَطْلُبُونَ المَرْعی فَلا یَجِدُونَهُ، اَلا فَمَنْ ثَبَتَ مِنهُمْ عَلی دِینِهِ وَ لَمْ یَقْسُ قَلبُهُ لِطُولِ اَمَدِ غَیبَهِ اِمامِهِ فَهُوَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَهِ، ثُمَ قالَ علیه السلام: اِنَّ القائِمَ مِنّا اِذا قامَ لَمْ یَکُنْ لِاَحَدٍ فی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ، فَلِذلِکَ تُخفی وِلادَتُهُ وَ یَغیبُ شَخْصُهُ»

(کمال الدین وتمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴ و اعلام الوری، ص ۴۲۶.)

(برای قائم ما غیبتی است که مدتش طولانی است. گویا شیعه را می بینم که در غیبتش چون چهار پایان جولان می زنند و چراگاه می جویند و به دست نمی آورند. آگاه باشید هر کدامشان بر دین خود ثابت بماند و برای طول غیبت امام دلش دچار قساوت نشود، او در روز قیامت در درجه من با من است.

سپس فرمود:

به راستی قائم ما چون قیام کند، برای کسی در گردن او بیعتی نباشد و از این جهت است که ولادتش پنهان و شخص او غایب است.» در برخی روایات این حیرت و سرگردانی،

به خود حضرت مهدی علیه السلام نیز نسبت داده شده است؛ البته نحوه حیرت ایشان با مردم کاملاً متفاوت است. اصبغ بن نباته گوید:

«بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم و دیدم در اندیشه فرو رفته و با انگشت بر زمین خط می کشد، پرسیدم:

ای امیرالمؤمنین!

چرا شما را اندیشناک می بینم و چرا بر زمین خط می کشید؟

آیا به زمین و خلافت در آن رغبتی دارید؟

فرمود:

«لا ـ وَاللّهِ ما رَغِبْتُ فیها وَ لا فِی الدُّنیا یَوْماً قَطُّ وَ لکِنْ فَکَّرْتُ فی مَوْلُودٍ یَکُونُ مِنْ ظَهْری الحادی عَشَرُ مِنْ وُلْدی، هُوَ المَهْدِیُّ یَمْلَأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً، تَکُونُ لَهُ حَیْرَهٌ وَ غَیْبَهٌ، یَضِلُّ فیها اَقوامٌ وَ یَهتَدی فیها آخَرُونَ»

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۳۳۶؛ الغیبه، ص ۶۰، ح ۴.) و (شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح ۱.)

(لا واللّه!

نه به آن و نه به دنیا هیچ روزی رغبتی نداشته ام؛ لکن در مولودی می اندیشم که از سلاله من و یازدهمین فرزند من است. او مهدی است و زمین را پر از عدل و داد می سازد؛ همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد. او را حیرت و غیبتی است که اقوامی در آن گمراه شده و اقوامی دیگر در آن هدایت یابند.»

البته این احتمال وجود دارد که مقصود از حیرت در این روایت، سرگردانی مردم باشد؛ ولی از آنجایی که فرموده برای او غیبت و حیرت - هر دو - هست و غیبت به مهدی علیه السلام نسبت داده شده، بنابراین این احتمال نیز وجود دارد که حیرت مربوط به آن حضرت هم باشد. چرا که حیران به کسی می گویند که در کار خود گشایشی نمی بیند (ر.ک: مجمع البحرین،

ح ۳، ص ۲۸۰.)

و حضرت مهدی علیه السلام نیز در دوران غیبت چنین است. همچنین ام هانی ثقفیه گوید:

بامداد خدمت سرورم امام محمد باقر علیه السلام رسیدم و گفتم:

ای آقای من!

آیه ای از کتاب خدای تعالی بر دلم خطور کرده است و مرا پریشان ساخته و خواب از چشمم ربوده است، فرمود:

ای ام هانی!

بپرس، گوید:

پرسیدم:

ای سرورم!

این قول خدای تعالی «فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ، الجَوارِ الکُنَّسِ»

(تکویر (۸۱): آیه ۲ و ۳.) فرمود:

«نِعْمَ المَسْأَلَهُ سَأَلْتِنی یا اُمَّ هانیٌ هذا مَوْلُودٌ فی آخِرِ الزَّمانِ هُوَ المَهْدِیُّ مِنْ هذِهِ العِتْرَهِ، تَکُونُ لَهُ حَیْرَهٌ وَ غَیْبَهٌ یَضِلُّ فیها اَقوامٌ و یَهْتَدی فیها اَقْوامٌ، فَیاطُوبی لَکِ اِنْ اَدرَکْتِهِ و یا طُوبی لِمَنْ اَدرَکَهُ»

(کمال الدین و تمام النعمه، باب ۳۲، ح ۱۴.)

(ای ام هانی!

خوب مسأله ای پرسیدی، این مولودی در آخِرُ الزّمان است. او مهدی این عترت است و برای او حیرت و غیبتی خواهد بود که اقوامی در آن گمراه شوند و اقوامی نیز هدایت یابند و خوشا بر تو اگر او را دریابی و خوشا بر کسی که او را دریابد.»

دین در عصر ظهور

روایات فراوانی بیان می دارد که تنها دین مورد قبول در عصر ظهور، همانا «دین اسلام» است و با توجه به شرایطی که در عصر ظهور تحقق می یابد، ندای توحید در سراسر گیتی حکم فرما خواهد شد.

امام حسین علیه السلام در توصیف حضرت مهدی علیه السلام می فرماید:

«... وَ يُظْهِرُ بِهِ دينَ الحَقِّ عَلَى الدّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ المُشْرِكُونَ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(خداوند به وسیله او دین حق را بر تمامی ادیان ظهور می بخشد و اگرچه مشرکان آن را نپسندند.»

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«اِذا قامَ القائِمُ علیه السلام

لا يَبْقَى اَرْضٌ اِلاَّ نُودِيَ فيها بِشَهادَهِ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللهَ و اَنَّ محمداً رَسُولُ اللَّهِ.»

(تفسير عياشى، ج ۱، ص ۸۱ و ۱۸۳؛ ر.ك: كمال الدين، ح ۱، ص ۲۵۴، ح ۴.)

(در آن هنگام كه قائم قيام كند، هيچ سرزمينى باقى نخواهد ماند؛ مگر اينكه شهادت به توحيد و نبوّت در آن ندا خواهد شد.»

البته از ظاهر برخى روايت ها اين انگاره حاصل مى شود كه آن حضرت آيين و روش جديد خواهد آورد! و اين سؤال پيش مى آيد كه با توجه به اينكه قرآن كريم كتاب جاودان الهى است و اسلام آيين ابدى، چگونه امام مهدى عليه السلام آيين جديد و كتاب تازه براى بشريت به ارمغان مى آورد؟!

در پاسخ گفتنى است كه:

او تحكيم بخش دين اسلام و گسترنده قانون قرآن در سراسر گيتى است؛ پس ناگزير بايد اسلام و تعاليم قرآن را به اجتماعات بشرى عرضه كند و مردمان را به پذيرش و باور اصول و فروع آن فرا خواند. آيين نو و كتاب جديد و برنامه و راه و روش تازه و ديگر تعبيرهايى از اين دست كه در احاديث رسيده (ر.ك: الغيبه، ص ۳۲۲، ح ۵، ص ۳۲۰، ح ۱؛ شيخ مفيد، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۴؛ اربلى، كشف الغمه، ج ۲، ص ۴۶۵.)، براى تبيين مسائلى است:

۱. احكام و معارف فراوانى از مجموعه فرهنگ اسلام، در گذشته بنا به عللى تبيين نگشته يا متناسب با سطح فرهنگ و فكر اجتماع گذشته نبوده است و يا زمينه عملى آنها وجود نداشته است. بازگويى چنين معارف و مسائلى، بى گمان براى جامعه اسلامى، ناشناخته خواهد بود و چون امام مهدى عليه السلام اين تعاليم را از

ظاهر و باطن قرآن کریم استنباط می کند و به مردم می آموزد، برای آنان تازگی دارد و آیین نو و کتاب جدید انگاشته می شود.

۲. معارف و احکامی از قرآن کریم و اسلام، فراموش شده و از یادها رفته است؛ به گونه ای که در جامعه اسلامی ناآشنا و برای مسلمانان ناشناخته است. طرح این مسائل نیز کتاب و آیین نو پنداشته می شود.

۳. اصول و احکام فراوانی دچار تحریف و دگرگونی معنوی یا موضعی گشته است و امام علیه السلام آنها را - چنان که در اسلام اصیل بوده است - دیگر باره مطرح می سازد و تحریف و انحراف های روی داده را روشن می کند و مفهوم حکم یا جایگاه آن را مشخص می سازد.

این با طرز تلقی و برداشت عمومی مردم و برخی از علما سازگاری ندارد؛ از این رو برنامه جدید و راه و روش تازه حساب می شود. بنابراین بیشترین مسائلی را که امام مورد توجه قرار می دهد و برای جامعه اسلامی تازه و جدید جلوه می کند و ناشناخته و ناآشنا می نماید؛ مسائل مربوط به عدالت اجتماعی و امور مالی و معیشتی است؛ یعنی، موضوعی که انسان سخت نیازمند به آن بوده و بدان نرسیده است، همین امر نیز مشکل نابسامانی اصلی زندگی بشر امروز را تشکیل می دهد و اجرای آن (برقراری عدل و دادگری در سراسر گیتی) از اقدام های اصلی امام مهدی علیه السلام خواهد بود. به عنوان مثال: امام موعود علیه السلام به موضوع مساوات اسلامی شکل قانونی و الزامی می دهد؛ چنان که اسحاق بن عمّار می گوید:

«نزد امام صادق علیه السلام بودم، آن حضرت از تساوی مردم با یکدیگر و حقی که هر کس بر دیگران

دارد، سخن گفت؛ من سخت در شگفت شدم!

فرمود:

«اِنَّما ذلِکَ اِذا قامَ قائِمُنا وَجَبَ عَلَیْهِمْ اَنْ یُجَهِّزُوا اِخوانَهُم وَ اَنْ یُقَوُّوهُمْ»

(وسائل الشیعه، ج ۱۲۰، ص ۲۶.)

این، به هنگام رستاخیز قائم ما است، که در آن روزگار، واجب همگانی است که به یکدیگر وسایل رسانند و نیرو بخشند.»

این موضوع در بسیاری دیگر از تعالیم اسلامی آمده است؛ لیکن به نام احادیث اخلاقی کنار گذاشته شده و در فقه مطرح نگشته و در برنامه های الزامی حکومت ها و اجتماعات اسلامی به صورت اصل و قانون تثبیت نشده است!

روشن است که چون این تعالیم عملی شود، به صورت احکامی جدید جلوه می کند و ... امام مهدی علیه السلام از طواف مستحب با وجود کثرت طواف واجب، منع می کند (الکافی، ج ۴، ص ۴۲۷؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۲۵.)

مساجد و معابد مجلل و تزیین یافته شهرها و آبادی ها را خراب می کند و همه زواید و تشریفات و کاشی کاری ها و گنبدها و گلدسته ها و زیورهای آنها را می پیراید

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۰۶، ح ۱۷۵؛ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۲۶۴؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۳، ح ۳۹.)

و بودجه آنها را برای رفاه حال انسان ها صرف می کند. مساجد و معابد را ساده و بی آرایش و بی آلایش می سازد و ... امام مهدی علیه السلام سود در مبادلات بازرگانی و داد و ستدها را بر می دارد و مردمان را مأمور می سازد تا هر کس به صورت خدمتگزاری نسبت به جامعه کار کند و در برابر کالای عرضه شده سودی نگیرد.

(ر.ک: شیخ صدوق، من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۱۳؛ شیخ طوسی، التهذیب، ج ۷، ص

.۱۷۸)

و خود نیازهای خود را همین سان از دیگران تأمین می کند.

امام مهدی علیه السلام بر بیشتر تفسیر و تأویل هایی که در قرآن کریم و احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام صورت گرفته است، خط بطلان می کشد و آرا و اندیشه ها را تابع و پیرو قرآن می سازد و در چار چوب های قرآنی می آورد.

(ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۱۳۸.)

و بدینسان مسائل و معارف و احکام جدیدی را امام مطرح می کند که برای مردم ناشناخته است و آنها را آیین جدید و کتاب تازه می انگارند و گهگاه با امام بر سر این مسائل درگیر نیز می شوند و در این صورت جنگ با خودی و جامعه اسلامی رخ می دهد.

(عصر زندگی، ص ۱۷۹ - ۱۷۵.)

فرازهایی از دعای ندبه از این چگونگی پرده برداشته می گوید:

«اَیْنَ المُدَّخَرُ لِتَجْدیدِ الفَرائِضِ وَ السُّنَنِ، اَیْنَ المُتَخَیَّرُ لِاِعادَهِ المِلَّهِ وَ الشَّریعَهِ، اَیْنَ المُؤَمَّلُ لِاِحْیاءِ الکِتابِ وَ حُدُودِهِ، اَیْنَ مُحْیی مَعالِمِ الدّینِ وَ اَهْلِهِ ...»

(سید بن طاوس، اقبال الاعمال، ص ۵۰۴.)

«کجا است آن کسی که برای تجدید و زنده کردن فرایض و سنن (آیین اسلام که محو و فراموش شده) ذخیره شده است؟

کجا است آن کسی که برای برگرداندن (حقایق) ملّت و شریعت (دین مقدّس اسلام) انتخاب و برگزیده شده است؟

کجاست آنکه برای احیا و زنده کردن کتاب آسمانی قرآن و حدودش مورد امید و آرزوست؟

کجا است زنده کننده نشانه های دین و اهل آن؟ ...»

حرف «ذ»

ذوالفقار

«ذوالفقار» شمشیری شگرف است که ابتدا متعلق به رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود و آن حضرت در جنگ احد وقتی که شمشیر علی بن ابی طالب علیه السلام در گرماگرم نبرد شکست، آن را به

او بخشید و از همان زمان این شمشیر جنبه مقدس پیدا کرد. در وجه تسمیه این شمشیر گفته اند:

پشت آن خارهای پست و بلندی مانند ستون فقرات آدمی داشته است.

(ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۰.)

علامه مجلسی رحمه الله از مناقب ابن شهر آشوب نقل می کند:

آیه ی

«وَ اَنْزَلنا الحَدِید فِیهِ بَأسٌ شَدِید وَ مَنافِع لِلناسِ»

(حدید ۵۷: ۲۵.)

اشاره به ذوالفقار دارد که از آسمان برای پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ر.ک: مستدرک، ج ۳، ص ۳۰۹.)

و ایشان آن را به حضرت علی علیه السلام بخشید.»

در مورد منشأ ذوالفقار اقوال دیگری هم هست؛ از جمله اینکه:

در جنگ بدر حضرت علی علیه السلام آن را پس از کشتن صاحبش عاص بن منبه سهمی به دست آورد

(ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۶۹.)

یا جزو هدایای بلقیس به سلیمان علیه السلام بود.

(بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۷.)

و یا ذوالفقار در روز بدر به دست پیامبر صلی الله علیه و آله رسید وآن را به حضرت علی علیه السلام بخشید.

این شمشیر سپس به امام حسن و بعد از او به امام حسین علیه السلام و سرانجام به حضرت مهدی علیه السلام به ارث رسید.

(ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۸.)

از حضرت صادق علیه السلام درباره وجه تسمیه آن به ذوالفقار پرسیدند، حضرت علیه السلام فرمود:

زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام ضربتی با آن به هیچ کس نزد، مگر آنکه در دنیا از حیات «افتقار» (محرومیت) پیدا کرد و در

آخرت از بهشت»

(المناقب، ج ۳، ص ۲۹۵؛ بحارالانوار، ج ۴۲، ص ۵۸.)

در الارشاد شیخ مفید رحمه الله و الأمالی طوسی با ذکر سند از حضرت

صادق علیه السلام نقل شده است:

در روز احد فرشته ای که نامش رضوان بود، از آسمان ندا در داد که:

«لا سَیْفَ اِلاَّ ذُوالفَقار وَ لا فَتی اِلاَّ عَلی»

(الارشاد، ج ۱، ص ۸۲ و ۸۷ و ۸۶؛ الأمالی طوسی، ص ۵۴۷.)

همین حدیث را سمعانی در فضایل الصحابه، وابن بطّه در الابانه نقل کرده اند، با این تفاوت که به جای غزوه «احد»، غزوه «بدر» گفته اند.

(المناقب، ج ۳، ص ۲۹۶.)

از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

«... وَ سَیْفُهُ سَیْفُ رَسُول اللَّه صلی الله علیه و آله ذُوالفَقار ...» و شمشیر [آن حضرت هنگام ظهور] همان شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله ذوالفقار است.»

(الغیبه، ص ۳۰۷، ح ۲.)

ذی طوی

«طوی» در لغت به معنای پیچیدن و در نوردیدن است و برخی از مشتقات آن (چون «طایه») به سرزمین هموار و صخره های بزرگ در ریگزارهای پهناور گفته می شود.

(احمد بن فارس، معجم مقاییس اللغه، ج ۳، ص ۴۳۰.) «ذی طوی» در یک فرسخی مکه و در داخل حرم قرار دارد و از آنجا خانه های مکه دیده می شود.

(مجمع البحرین، ج ۱، ص ۲۷۹.)

در برخی روایات از آن به عنوان جایگاه حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت یاد شده است. عیاشی به سند خود از عبد الاعلی حلبی آورده است:

حضرت ابو جعفر امام باقر علیه السلام فرمود:

«به ناچار صاحب این امر را در یکی از این دره ها غیبتی خواهد بود [و] با دست خود به سوی ذی طوی اشاره فرمود.»

(الغیبه، ص ۲۶۴، ح ۳۰.)

و در بعضی دیگر از روایات آمده است:

حضرت قبل از ظهور و در آستانه قیام در ذی طوی به سر می برد.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«قائم علیه السلام آن روز

(ظهور) را در «ذی طوی» در حال انتظار با ۳۱۳ نفر به تعداد اهل بدر، به سر می برد، تا پشتش را به حجرالاسود تکیه داده پرچم بر افراشته را به اهتزاز در آورد.»

(همان، ص ۴۴۸.)

و امام صادق علیه السلام نیز در این رابطه می فرماید:

«گویی قائم علیه السلام را با چشم خود می بینم که با پاهای برهنه در «ذی طوی» سر پا ایستاده؛ همانند حضرت موسی علیه السلام نگران و منتظر است که به مقام [ابراهیم] بیاید و دعوت خود را اعلام نماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۸۵.)

در فرازی از دعای ندبه می خوانیم:

«ای کاش می دانستم که در کجا مسکن گزیده ای؟

یا کدامین سرزمین تو را در آغوش کشیده؟

آیا در کوه رضوی هستی؟

یا در ذی طوی؟» آنچه گفتنی است اینکه:

«ارتباط آن حضرت با این دو مکان، مانند ارتباط ایشان با سایر اماکن مقدس و متبرکه دیگر است که پرستش و عبادت خدا در آن اماکن فضیلت دارد؛ مثل مسجدالحرام، مسجد مدینه طیبه، مشهد حسینی، مسجد کوفه و مسجد سهله، معلوم شده است حضرت در این مکان ها رفت و آمد دارند و این دو مکان را نیز به واسطه همین دو خصوصیت در دعای ندبه نام می برند؛ کوه رضوی نیز یکی از مقامات آن حضرت و اماکنی است که گاهی به آنجا تشریف می برند.

(کتاب الغیبه، ص ۱۰۳، فروغ ولایت در دعای ندبه، ص ۴۰.)

حرف «ر»

راه مهدی

کتاب راه مهدی اثر سید رضا صدر است که به وسیله سید باقر خسرو شاهی تهیه و تدوین شده است.

این کتاب، کاوشی در زندگانی حضرت مهدی علیه السلام است که به شیوه گزارشی نگارش یافته است. کتاب در شش فصل کلی سامان یافته و مؤلف کوشیده

تا با بهره گیری از آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام و مطالب تاریخی، سیاسی حضرت ولی عصر علیه السلام را - از هنگام ولادت تا زمان غیبت کبری - به تصویر کشد. مهم ترین عناوین کتاب از این قرار است:

۱. امید و عدالت.

۲. راه قرآن راه محمد صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام.

۳. نقش امید در فرد و اجتماع.

۴. موانع رسیدن بشر به امید اجتماعی.

۵. مهدی علیه السلام امید انسان ها.

۶. عدل عالمگیر مهدی علیه السلام.

۷. حکومت الهی در جهان و ...

رجعت

رجعت

بحث «رجعت» از مباحث مهم اعتقادی شیعه است که با فرهنگ مهدویّت نیز ارتباط تنگاتنگی دارد. واژه «رجعت» در کتاب های لغت به معنای «بازگشت» است؛ یعنی، برگشتن به جایی که پیش تر در آنجا بوده است.

(ر.ک: العین؛ مفردات الفاظ القرآن و ...) معنای اصطلاحی «رجعت» عبارت است از:

«بازگشت دو گروه از مردگانِ مؤمنان محض و کافران محض - به همان صورت هایی که در گذشته بودند (اوائل المقالات، ص ۷۷.) - به دنیا تا پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قبل از قیامت (الایقاظ من الهجعه، ص ۲۹.)

مؤمنان از برپایی حکومت جهانی عدل شاد گردند و کافران از ذلت و حقارت ستمگران متألم شوند.»

(رسائل الشریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۲۵؛ عقاید الامامیه، ص ۲۹۴.)

ناگفته نماند که برخی رجعت را به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و بازگشت دولت آل محمد صلی الله علیه و آله تأویل کرده (تاریخ ما بعدالظهور، ص ۸۵۹.)

و بازگشت خود ائمه علیهم السلام را با بدن های ظاهریشان منکر شده اند.

در رد این قول جهاتی ذکر شده است:

یکم:

روایات متواتر به بازگشت جسمانی ائمه علیهم السلام و رجعت کنندگان تصریح

کرده است و قابل تأویل نیز نیست. دوم. رجعت هایی که در امت های گذشته صورت گرفته و در روایات و آیات به آنها اشاره شده و شیعه آنها را نیز دلیل بر مدعای خود قرار داده است، به صورت بازگشت مردگان با همان جسم های گذشته ایشان بوده است.

جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود اعتقاد به «رجعت» در مجموعه اعتقادات شیعه از مرتبه والایی برخوردار است؛ تا جایی که برخی از این احادیث، منکران رجعت را از دایره تشیّع خارج می داند. یکی از این روایات سخن ارزشمند امام صادق علیه السلام است که فرمود:

«لَیْسَ مِنّا مَنْ لَمْ یُؤمِنْ بِکَرَتِنا ...»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۴۵۸.)

در روایتی دیگر نیز آن حضرت اعتقاد به رجعت را یکی از شرایط ایمان دانسته، فرموده اند:

«مَنْ اَقَرَ بِسَبْعَهِ اَشیاء فَهُوَ مُؤمِنٌ ... الاَیمانُ بِالرَّجْعَهِ.»

(وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۴۰.)

از این رو عده فراوانی از علمای شیعه، اعتقاد به رجعت را از ضروریات دین و یا مذهب دانسته اند.

(رساله العقاید الجعفریه، ص ۲۵۰؛ حق الیقین، مقصد نهم؛ الایقاظ من الهجعه، ص ۶۷؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۶۷۹.)

عده اندکی نیز - که از ضروریات ندانسته اند - انکار آن را جایز نشمرده اند.

البته افراد بسیار اندکی از شیعیان نیز رجعت را انکار کرده اند.

(تاریخ شیعه و فرقه های اسلام، ص ۱۱۱.)

رجعت از نظر اهل سنت

بر خلاف عقیده شیعه، اهل سنّت عقیده به رجعت را خلاف عقاید اسلامی می دانند و آن را هیچ نمی پسندند. نویسندگان و شرح حال نویسان آنان، معتقدان به رجعت را طعن و رد کرده و آن را نشانه طرد روایت راوی می دانند. گویا در نظر آنان عقیده به رجعت در شمار کفر و شرک یا بدتر از آن (اصول مذهب الشیعه عرض و نقد، ج ۳، ص ۹۱۱؛ الشیعه و تحریف القرآن، ص ۲۵.) قرار دارد! به این بهانه شیعه را می کوبند و ناسزا می گویند.

(عقاید الامامیه، ص ۱۲۰.)

البته در میان اهل سنّت افراد بسیار اندکی هستند که به رجعت شماری از افراد

- از جمله اصحاب کهف در عصر ظهور مهدی علیه السلام - اشاره کرده اند.

(الجامع لاحکام القرآن، ج ۵، ص ۲۵۳؛ تیسیر التفسیر، ج ۷، ص ۳۶۸؛ حاشیه الصاوی، ج ۴، ص ۱۱۹۳.)

معتقدان به رجعت برای اثبات این اعتقاد خود، از آیات و روایات فراوانی بهره برده و این آیات و روایات را عمدتاً به دو دسته تقسیم کرده اند:

دسته نخست آیات و روایاتی است که سخن از وقوع رجعت در امت های گذشته دارد. دسته دوم آیات و روایاتی که به اعتقاد ایشان دلالت بر وقوع آن در آخِرُ الزّمان و هنگام ظهور حضرت مهدی علیه السلام دارد.

ادله نقلی بر وقوع رجعت

آیات

از آنجایی که قرآن اساسی ترین منبع برای اثبات حقایق دینی است، در مسأله رجعت نیز به عنوان اوّلین منبع و اصلی ترین آنها، مورد بررسی قرار گرفته است.

این آیات به دو دسته تقسیم شده است:

۱. آیاتی که دلالت بر وقوع رجعت میان اقوام و ملل گذشته دارد.

۲. آیاتی که به بیان برخی روایات، بر تحقق رجعت در آخِرُ الزّمان و قبل از قیامت دلالت دارد.

اخبار از وقوع رجعت در گذشته

زنده شدن هفتاد نفر از یاران موسی

خداوند در این باره فرموده است:

«وَ إِذْ قُلْتُمْ یا مُوسی لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتَّی نَرَی اللَّهَ جَهْرَهً فَأَخَذَتْکُمُ الصَّاعِقَهُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْناکُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِکُمْ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ.»

«و چون گفتید:

ای موسی!

تا خدا را آشکار نبینیم هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد. پس - در حالی که می نگریستید - صاعقه شما را فرو گرفت، پس شما را پس از مرگتان برانگیختیم باشد که شکرگزاری کنید.»

(بقره (۲)، آیه ۵۶ – ۵۵.)

این آیه به نظر عموم مفسران شیعه و اهل سنّت، تصریح در مردن و زنده شدن دارد.

(مجمع البیان، ج ۲ – ۱، ص ۲۵۲؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۴۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۰۳؛ مدارک التنزیل، ج ۱، ص ۵۳.)

زنده شدن کشته بنی اسرائیل

در این باره در قرآن مجید می خوانیم:

«وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فیها وَ اللَّهُ مُخْرِجٌ ما کُنْتُمْ تَکْتُمُونَ، فَقُلْنا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها کَذلِکَ یُحْیِ اللَّهُ الْمَوْتی وَ یُریکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.»

«و چون شخصی را کشتید و درباره او با یکدیگر به ستیزه برخاستید و حال آنکه خدا، آنچه را کتمان می کردید، آشکار گردانید.

پس فرمودیم:

پاره ای از آن [گاو سر بریده را] به آن [مقتول] بزنید [تا زنده شود] این گونه خدا مردگان را

زنده می کند و آیات خود را به شما می نمایاند، باشد که بیندیشید.»

(بقره (۲)، آیه ۷۳ – ۷۲.)

این آیه نیز همانند آیه قبل از سوی بیشتر مفسران شیعه و اهل سنّت، بر وقوع رجعت و بازگشت به دنیا تفسیر شده است.

(تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۰۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۴۶۲؛ تفسیر طبری، ج ۱، ص ۲۶۸.)

زنده شدن هزاران نفر

خداوند درباره این حقیقت فرموده است:

«آیا از [حال] کسانی که از بیم مرگ از خانه های خود خارج شدند و هزاران تن بودند، خبر نیافتی؟

پس خداوند به آنان گفت:

تن به مرگ بسپارید. آنگاه آنان را زنده ساخت. آری، خداوند نسبت به مردم، صاحب بخشش است، ولی بیشتر مردم سپاس گزاری نمی کنند.»

(بقره (۲)، آیه ۲۴۳.)

این آیه نیز به تصریح اغلب مفسران شیعه و سنی، بر وقوع رجعت در امت های گذشته دلالت دارد. شیعه علاوه بر آیات یاد شده، به زنده شدن عزیر نبی پس از یکصد سال (همان، آیه ۲۵۹.) و زنده شدن افراد فراوانی به دست حضرت عیسی بن مریم علیها السلام و به اذن خداوند (آل عمران (۳)، آیه ۲۹.) اشاره کرده، این مطلب را قطعی دانسته اند. که در امت های گذشته، از جمله حوادث بسیار مهم زنده شدن مردگان بوده است. بزرگان علمای شیعه، پس از ذکر آیات فوق به روایات فراوانی از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله استدلال کرده اند، مانند:

«هر آنچه در امت های گذشته رخ داده در امت من نیز اتفاق خواهد افتاد.»

این مجموعه روایات بیش از آنکه در جوامع روایی شیعه ذکر شده باشد، (من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۰۳، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۹.)

در کتاب های اهل سنّت آمده است.

(تفسیر ابن کثیر، ج ۲، ص ۳۵۱؛ ج ۴، ص ۴۹۱؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ السنه للمروزی، ج ۱، ص ۱۸؛ ...)

آیات تأویل شده به رجعت در آخر الزمان

از روایات معصومین علیهم السلام استفاده می شود:

برخی از آیات قرآن به رجعت در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام تأویل می شود.

۱. خداوند درباره خروج «دابه الارض» می فرماید:

«و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که:

مردم [چنان که باید] به نشانه های ما یقین نداشتند.»

(سوره نمل (۲۷)، آیه ۸۲.)

در تفسیر و تأویل این آیه، بین شیعه و اهل سنّت اختلاف شدیدی وجود دارد؛ در حالی که اهل سنّت دابه الارض را موجودی بسیار عجیب و غریب معرفی کرده اند؛ (تفسیر سمرقندی، ج ۲، ص ۵۰۵؛ درالمنثور، ج ۶، ص ۳۸۱؛ الفتوحات الالهیه، ج ۳، ص ۳۲۷.)

شیعه با استناد به روایات فراوانی، آن را انسانی والا مقام دانسته اند (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۹؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۴؛ الأمالی طوسی، ص ۲۰۵؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۵۵.) که رجعت کرده، صف کافران را از مؤمنان جدا می سازد.

این انسان کسی نیست جز اوّلین امام شیعیان حضرت علی علیه السلام که خود فرمود:

«وَ اِنّی ... الدّابَهُ التی تُکَلِّمُ الناسَ.»

(الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷، ح ۳.)

۲. در آیه ای دیگر آمده است:

«و آن روز که از هر امتی، گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده اند، محشور می گردانیم. پس آنان نگه داشته می شوند تا همه به هم بپیوندند.»

(نمل (۲۷)؛ آیه ۸۳.)

در ذیل این آیه نیز روایات فراوانی از ائمه معصومین علیهم السلام وارد

شده که گویای بازگشت انسان هایی در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام است و این گونه استدلال شده که در آیه به برانگیخته شدن عده ای محدود اشاره گشته است؛ در حالی که در قیامت همه انسان ها محشور می شوند. به علاوه سیاق آیات در مقام بیان رخدادهایی است که در دنیا و قبل از قیامت است و پس از چند آیه، حوادث مربوط به قیامت را بیان کرده است.

(مجمع البیان؛ ج ۸ - ۷، ص ۳۶۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۵، ص ۵۷۰.)

علاوه بر این آیات، بزرگان شیعه به آیاتی همچون آیه ۱۱ سوره «غافر» نیز برای اثبات رجعت استناد کرده اند. پس عمده ادله معتقدان به رجعت آیات و روایات است و هر چند اکثر روایات مورد نظر در ذیل آیات ذکر شده است؛ ولی این روایات به قدری فراوان است که افرادی از بزرگان علمای شیعه، این روایات را «متواتر» دانسته اند. از جمله کسانی که معتقدند روایات رجعت متواتر است، می توان به شیخ طوسی رحمه الله (رساله العقاید الجعفریه، ص ۲۵۰.)، شیخ صدوق رحمه الله (الخصال، ص ۱۰۸.)، علامه مجلسی رحمه الله (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.)، مرحوم مظفر (عقاید الامامیه، ص ۲۹۷.) و علامه طباطبایی (تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۱۰۷.) اشاره کرد.

برخی از این روایات از این قرار است:

۱. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اَیّامُ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلاثَةٌ:

یَوْمُ یَقُومُ القائِمُ وَ یومُ الکَرَّهِ وَ یَوْمُ الْقِیامَهِ»

(الخصال، ص ۱۰۸.)

(روزهای خدای عزوجل سه تاست:

روزی که قائم قیام خواهد کرد، روز رجعت و روز قیامت.»

۲. از امام سجّاد علیه السلام نقل شده است که ذیل آیه شریفه «اِنَّ الذی فَرَضَ عَلَیْکَ القُرآن لَرادُّکُ اِلی مَعاد»

(قصص (۲۸)، آیه ۸۵.)

فرمود:

«پیامبرتان و

امیرمؤمنان و امامان به سوی شما باز می گردند.»

(تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۴۷.)

علاوه بر آیات و روایات، ادعیه و زیارت نامه های فراوانی نیز به رجعت اشاره کرده اند؛ از جمله:

دعای مشهور عهد، (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۹۵، ح ۱۱۱.)

دعای روز سوم شعبان، (مصباح المتهجد، ص ۵۴۳.) زیارت جامعه، (من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.) زیارت اربعین، (مصباح المتهجد، ص ۷۳۰.) برخی زیارت های امام حسین علیه السلام؛ و زیارت ابوالفضل علیه السلام.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۵۹.)

علاوه بر ادله نقلی (آیات و روایات) که برای اثبات رجعت به آنها اشاره شد، علما یکی دیگر از راه های اثبات رجعت را «اجماع» دانسته اند. از کسانی که ادعای اجماع و اتفاق علما را بیان کرده اند، می توان به بزرگانی همچون سید مرتضی (همان، ج ۵۳، ص ۹۴، ح ۱۰۵.)، امین الاسلام طبرسی رحمه الله (رسائل الشریف، ج ۱، ص ۱۲۵.)، شیخ مفید رحمه الله (مجمع البیان، ذیل آیه ۸۳ سوره نمل.)، شیخ حر عاملی (سلسله مؤلفات مفید، ج ۴، ص ۴۶.) و علامه مجلسی رحمه الله (الایقاظ من الهجعه، ص ۳۳.) اشاره کرد.

البته درباره رجعت شبهاتی نیز مطرح شده که در کتاب های مفصل به آنها پاسخ داده شده است.

در پایان بد نیست اشاره ای داشته باشیم به رجعت کنندگان. از مجموع روایات می توان رجعت کنندگان را به صورت ذیل مورد اشاره قرار داد:

۱. رجعت پیامبر گرمی اسلام صلی الله علیه و آله (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۲.)

۲. رجعت علی علیه السلام و تکرار آن (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۴۷.)

۳. رجعت امام حسین علیه السلام و اینکه آن حضرت اولین رجعت کننده خواهد بود (الکافی، ج ۱، ص ۱۹۷؛ بصائرالدرجات، ص ۱۹۹.)

۴.

رجعت معصومین علیهم السلام (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۸۲؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۰۶.)

۵. رجعت پیامبران گذشته (بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۵.)

۶. رجعت مؤمنان محض و کافران محض (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۴۷.)

۷. رجعت تمامی معتقدان به امر ولایت (الکافی، ج ۸، ص ۲۴۷.)

۸. رجعت برخی از اصحاب پیامبران (همان، ج ۴، ص ۱۳۱؛ ج ۳، ص ۵۳۶.)

۹. رجعت برخی زنان مؤمن (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۳۵.)

نقش اعتقاد به رجعت در زندگی معتقدان

بدون تردید، همان گونه که «انتظار فرج» عبادتی بس بزرگ است و نقش مهم و به سزایی در پویایی و تحرک جامعه دارد، اعتقاد به رجعت و بازگشت به دنیا در زمان دولت کریمه نیز می تواند نقش مهم و به سزایی در نشاط دینی و امید به حضور در حکومت جهانی حضرت مهدی علیه السلام ایفا کند؛ چرا که انسان با دیدن افرادی که تمام عمر خود را در انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام سپری کرده اند و آنگاه بدون درک ظهور از دنیا می روند، دچار سرخوردگی شده و حتی در مقام انتظار نیز دچار یأس خواهد شد! اما اگر بداند در هنگام ظهور - در صورت دارا بودن شرایط - امکان بازگشت او به دنیا و حضور در محضر آخرین امام را دارد، در امیدواری او نقش بسیاری خواهد داشت. علاوه بر آنچه ذکر شد، از آنجایی که در روایات آمده یک گروه از رجعت کنندگان کسانی اند که دارای ایمان محض هستند، شخص علاقه مند به درک محضر آخرین حجّت الهی، نهایت تلاش خود را به کار خواهد بست تا به درجات بالای ایمان رسیده و در زمره رجعت کنندگان باشد. همچنین در روایات فراوانی مداومت

بر دعاها و انجام کارهایی جهت بازگشت در هنگام حکومت حضرت مهدی علیه السلام، توصیه شده است که خود جنبه عبادی داشته و در تکامل روح انسان بسیار مؤثر است.

رساله عملیه

«رساله عملیه» اصطلاحی است مشهور بین شیعیان که در مورد کتاب فتاوای مراجع تقلید به کار می رود. چنین کتابی مشتمل بر احکام و دستورات مذهبی است که دانستن آنها برای مردم مسلمان ضروری بوده و بر آنان واجب است که مطابق فتوای مرجع تقلید خود عمل کنند.

تاریخ تألیف و تدوین رساله عملیه، به اواخر سده چهارم هجرت می رسد. از همان آغاز غیبت کبرای امام زمان علیه السلام و نیاز شدید عموم مردم به دانستن احکام شرع از طریق عالمان دینی، بیان و تحریر فتوا از سوی فقهای بزرگ آغاز گردید که می توان کتاب «من لا یحضره الفقیه» و «المقنعه» را به عنوان نخستین رساله عملیه نام برد. اکثر فقهای شیعه، تقلید ابتدایی از مجتهد از دنیا رفته را جایز ندانسته اند؛ لذا تألیف و شرح و حاشیه نویسی رساله، به تدریج رواج یافت (به خصوص در قرن های یازدهم، دوازدهم و سیزدهم)؛ سپس در قرن حاضر، به اوج خود رسید. جمعی از فقها و شاید بیش از همه شیخ مرتضی انصاری به منظور رعایت احتیاط شدید و اظهار فروتنی نسبت به گذشتگان و احیای آثار و بزرگداشت آنان، از تألیف رساله مستقل خودداری کردند و فتاوای خود را فقط به صورت حاشیه بر رساله های پیشین ابراز داشتند. بیشتر رساله های عملیه در گذشته به زبان عربی تألیف می شد.

سپس رساله های بسیاری به زبان فارسی، اردو، ترکی و زبان های دیگر منتشر شده است. بعضی از رساله ها تمامی ابواب فقه را

شامل می شود؛ ولی بیشتر فقها به نوشتن ابواب مورد ابتلای مقلدان اکتفا کرده اند. در قرن اخیر نیز مباحث تازه ای همچون عملیات بانکی، بیمه، سرقفلی، تشریح و بعضی از مسائل طبی و ... پدید آمده و بیشتر رساله های جدید به بیان آرا، در این زمینه ها پرداختند.

برخی از فقها هم به تدوین مسائل مستحدثه و تألیف رساله های جداگانه در این باب اقدام کرده اند.

(دایرهالمعارف تشیّع، ج ۸، ص ۲۳۳.)

رکن و مقام

«رکن» در لغت به معنای جانب و ناحیه قوی یک چیز است (لسان العرب، ج ۱۳، ص ۱۸۵؛ مجمع البحرین، ح ۶، ص ۲۵۷.) و «مقام» به جایگاهی که قدم در آن قرار می گیرد یا جایگاهی که شخص در آنجا می ایستد، گفته می شود.

(کتاب العین، ج ۵، ص ۲۳۲.)

هر یک از چهار زاویه کعبه را یک «رکن» می نامند. هرگاه واژه رکن بدون پسوند به کار رود، مقصود آن رکنی است که «حجرالاسود» در آن هست و مقصود از مقام نیز در اینجا «مقام ابراهیم» علیه السلام است. یکی از نقاط مقدس مسجدالحرام «مقام ابراهیم» علیه السلام است این مقام یکی از شعائر الهی است و خداوند درباره آن می فرماید:

«وَاتخذُوا مِنْ مَقامِ اِبراهیمَ مُصَلّی»

(بقره (۲)، آیه ۱۲۵.) و «فِیهِ آیاتٌ بَیِّناتٌ مَقامُ اِبْراهیم ...»

(آل عمران (۳)، آیه ۹۷.)

آنجا را بدین جهت مقام ابراهیم گویند که آن حضرت وقتی دیوارهای کعبه را بالا می برد، سنگی اختیار کرده بر روی آن می ایستاد تا به راحتی دیوار را بالا ببرد. همچنین در روایات آمده است:

حضرت ابراهیم علیه السلام بر روی این سنگ ایستاده و مردم را به حج فرا می خواند. گفته شده است:

در این هنگام جای پای حضرت در سنگ فرو رفت که هم اکنون این

اثر کاملاً به چشم می خورد. اما آنچه در بحث «مهدویّت» مورد نظر بوده و از آن به بزرگی یاد شده «بین رکن و مقام» است. شکی نیست که این مکان دارای ارزشی بسیار والا نزد خداوند است.

ابوحمزه ثمالی می گوید:

«امام سجّاد علیه السلام به ما فرمود:

آیا می دانید کدامین قسمت از زمین برترین مکان است؟

عرض کردیم:

خداوند و پیامبر و فرزند پیامبر بهتر می داند.

سپس فرمود:

«اَمَّا اَفْضَلُ البِقاعِ مَا بَیْنَ الرُّکنِ وَ المَقامِ ...»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۲۴۵، ح ۲۳۱۳.)

یعنی بهترین مکان ها بین رکن و مقام است.»

در روایات «مهدویّت» وقتی سخن از بین رکن و مقام به میان می آید، معمولاً مربوط به یکی از موارد ذیل است:

۱. محل بیعت با حضرت مهدی علیه السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«فیهِم مَهدِیُّ اُمَّتی محمد الَّذی یَمْلَأُ الاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْرَاً و اللّهِ اِنّی لَاَعْرِفُ مَنْ یُبایِعُهُ بَیْنَ الرُّکْنِ وَ المَقامِ وَ اَعْرِفُ اَسْماءَ آبائِهِمْ وَ قَبائِلِهِمْ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۸۴، ح ۳۷.)

(مهدی امتم در میان ایشان [ائمه] محمد ی است که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. به خدا سوگند من کسانی را که در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند، می شناسم و اسامی پدران و قبایلشان را نیز می دانم.» در برخی از آثار اهل سنّت نیز از «بین رکن و مقام» به عنوان جایگاه بیعت حضرت مهدی علیه السلام با یارانش سخن گفته شده است.

(ر.ک: المصنف، الصنعانی، ج ۱۱، ص ۲۷۱؛ المصنف، ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۶۰۹؛ معجم الکبیر، الطبرانی،

ح ۲۳، ص ۲۹۶؛ کنزالعمال، ج ۱۱، ص ۱۲۵، ح ۳۰۹۳۲، ج ۱۴، ص ۲۶۵، ح ۳۸۶۶۸؛ درالمنثور، سیوطی، ج ۵، ص ۲۴۱.)

۲. محل کشته شدن نفس زکیه و رخداد یکی از نشانه های حتمی ظهور امام باقر علیه السلام پس از بیان پاره ای از نشانه های ظهور، در ادامه فرمود:

«... وَ قُتِلَ غلامٌ مِن آل محمد صلی الله علیه و آله بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ، اِسْمُهُ محمد بنُ الحَسَنِ - النَّفسُ الزَّکِیهِ - ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۳۰، باب ۳۲، ح ۱۶.)

(و جوانی از آل محمد که نامش محمد بن حسن - یا نفس زکیه - است، بین رکن و مقام کشته شود ...»

رهبری بر فراز قرون

(پژوهشی درباره امام مهدی) کتاب «رهبری بر فراز قرون» توسط سید محمد باقر صدر تألیف و به وسیله عبدالجبّار شراره با تحقیق چاپ و منتشر شده است. اگرچه حجم آن به ظاهر کم است؛ ولی مطالب ارزنده ای در خود جای داده است. در این کتاب به برخی پرسش های مربوط به حضرت مهدی علیه السلام به روش عقلی پاسخ داده شده است. محقق، در مقدمه ای طولانی، روش های پژوهش درباره حضرت مهدی علیه السلام را دو گونه دانسته است:

۱. روش کسانی که در وجود آن حضرت پیوسته در صدد شک اندازی و القای شبهه بوده اند!

۲. روش موافقان که از دو روش عقلی و نقلی پیروی می کنند. وی ضمن بیان فشردهِ ادله ی استفاده کنندگان از روش های فوق، روش شهید صدر را در این اثر، دنبال کردن موضوع، به روش عقلی دانسته است. مؤلف در هشت گفتار، به پرسش هایی در باره وجود، طول عمر، شایستگی ها، ظهور و حکومت امام زمان علیه السلام پاسخ

گفته است.

وی در خصوص طول عمر امام علیه السلام بر این نظر است که این امر امکان علمی، عملی، منطقی و فلسفی دارد. افزون بر آن با توجه به رسالت بزرگ مهدی موعود علیه السلام و پدیده ای آن چنان بزرگ و غیر مأنوس، ایجاد چنین پدیده ای در روند هستی نسبت به خداوند، امری طبیعی است. چنان که معراج پیامبر در برابر رسالت بزرگ آن حضرت، کاری عادی بود. به نظر نویسنده اساساً طولانی شدن عمر امام، نوعی اعجاز است. اصرار به رهبریِ شخصی خاصّ چون امام و چگونگی کمال یافتن شایستگی های رهبر منتظر و وجود خارجی امام؛ علت تأخیر در ظهور، چگونگی تغییر سرنوشت بشریت به دست یک فرد و روش هایی که در روز موعود برای تغییر جهان صورت می گیرد، پرسش های دیگری است که در این اثر به آنها پاسخ داده شده است.

حرف «ز»

زمینه سازان ظهور

زمینه سازان ظهور

انقلاب حضرت مهدی علیه السلام همچون دیگر انقلاب ها، بدون مقدمه و زمینه سازی، به وجود نمی آید؛ بلکه در آستانه ظهور، حرکت هایی شکل می گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می آورد.

این سلسله قیام ها و انقلاب ها - که از سوی حق پویان صورت می گیرد - بر اساس آنچه در بعضی از روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی حضرت مهدی علیه السلام آماده می کند. پیشگویی تحقّق این نشانه ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به بعضی از آنها اشاره می شود:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

«گروهی از ناحیه مشرق، قد بر می افرازند و زمینه حکومت مهدی علیه السلام را فراهم می سازند.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ المعجم الاوسط، الطبرانی، ج ۱، ص ۹۴.)

در روایتی دیگر می فرماید:

«تَجِی ءُ الرّایاتُ السُّودُ مِنْ قِبَلِ المَشْرِقِ

كَاَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الحَدِيْدِ فَمَنْ سَمِعَ بِهِمْ فَلْيَأتِهِمْ فَبايِعَهُمْ وَ لَوْ حَبْواً عَلَى الثَّلْجِ»

(کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۳؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۸۴.)

(افرادی با بیرق های سیاه از ناحیه مشرق می آیند که دل های آنان مانند قطعه های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد؛ هر چند لازم باشد با سینه بر روی برف برود.»

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«کَأَنِّی بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الحَقَّ فَلا يُعْطَوْنَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَ فَلا يُعطَونَهُ فَإذا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلى عَواتِقِهِمْ فَيُعْطَوْنَ مَا سَأَلُوهُ فَلا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَ لا يَدْفَعُونَها اِلَّا اِلى صاحِبِكُمْ قَتْلاهُمْ شُهَداءُ اَما اِنِّی لَوْ اَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَاِسْتَبْقَيْتُ نَفْسی لِصاحِبِ هَذا الاَمْرِ»

(الغیبه، ص ۲۷۳؛ ح ۵۰.)

(گویی قومی را می بینم که از شرق در طلب حق قیام کرده اند؛ ولی بدانان نمی دهند و باز مطالبه می کنند، اما بدان ها نمی دهند. پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خود را بر دوش می گیرند. در آن هنگام آنچه را می خواهند به آنان می دهند؛ ولی نمی پذیرند تا اینکه پیروز می شوند و آن را جز به صاحب الامر علیه السلام تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الامر می گذارم.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۳.)

در این روایات به روشنی از برپایی قیام ها و انقلاب هایی در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، حکومتی به رهبری یکی از صالحان - که گمان می رود از فرزندان، پیامبر هم باشد - در ناحیه مشرق تشکیل می گردد و زمینه ظهور را

مهیا می سازد.

این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی علیه السلام و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می یابد. بر همین اساس، برخی تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را - که پس از قرن ها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد - همان دولتی دانسته اند که در روایات از جمله زمینه سازان حکومت مهدی علیه السلام به شمار آمده است. در زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگی هایی که در روایات آمده، انقلاب اسلامی ایران را - که در سال ۱۳۵۷ ه. ش به رهبری امام خمینی رحمه الله به پیروزی رسید - همان دولتی دانسته اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی علیه السلام آماده می کند و ان شاء اللّه تا ظهور آن حضرت ادامه می یابد.

(مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی علیه السلام، ص ۲۰۷.)

بر اساس این دیدگاه بسیاری از نشانه ها که در روایات آمده بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می کند؛ به ویژه در برخی روایات به رهبری قیام که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می کند و یاران او، بدون ترس و واهمه در برابر طاغوت پایدارند» اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی صدق می کند.

در هر صورت، گرچه قراین فراوانی این احتمال را قوّت می بخشد؛ ولی دلیل قطعی و صحیحی در دست نیست که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز - که ائمه علیهم السلام از آن خبر داده اند - انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی رحمه الله است.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه

شرق - به ویژه منطقه خراسان صورت می گرفت - این احتمال قوّت می گرفت.

البته هیچ یک از آن حرکت ها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام نبوده اند؛ بلکه اصلاً مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است. از این رو احتمال اینکه مراد از «دولت زمینه ساز» از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی علیه السلام تداوم یابد، بسیار است. در هر حال با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی علیه السلام، دولت هایی به حمایت از حق روی کار می آیند و انقلاب هایی به حمایت از آن شکل می گیرند و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می سازند و این از نشانه های ظهور است.

(جمعی از نویسندگان، چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۳۰۳ - ۳۰۶.)

آنچه ذکر شد زمینه سازی و زمینه سازان به طور خاصّ بود؛ ولی از روایات استفاده می شود علاوه بر موارد فوق، تمامی منتظران به نوعی زمینه ساز ظهور محسوب می شوند.

ویژگی های زمینه سازان

در این قسمت به پاره ای از ویژگی های زمینه سازان ظهور اشاره ای می شود:

شناخت پروردگار

خداوند متعال فلسفه اساسی آفرینش انسان ها را عبادت و بندگی معرفی فرموده است. آنجا که می فرماید:

«وَ مَا خَلَقْتُ الجِّنَ و الاِنسَ اِلاّ لِیَعبُدُونَ»

(ذاریات (۵۱)، آیه ۵۶.)

(جن و انس را جز برای اینکه عبادت کنند خلق نکردم.»

این مهم زمانی حاصل می گردد که شناخت نسبت به آن ذات مقدس فراهم آید، پس از شناخت خداوند است که راه رشد، هموار و موانع بر طرف می شود. زمینه سازان ظهور و یاران امام مهدی علیه السلام، از جمله کسانی اند که خداوند را آن گونه که شایسته است می شناسند. حضرت

علی علیه السلام این شناخت والای خداوند را در ایشان این گونه وصف فرموده است:

«رِجالٌ مُؤمِنُونَ عَرِفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعرِفَتِهِ وَ هُمْ اَنْصارُ المَهْدِیِّ فِی آخِرِ الزَّمانِ»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۲۹.)؛ «مردانی مؤمن که خدا را چنان که شایسته است شناخته اند و آنان، یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمانند.»

امام صادق علیه السلام قلب های آنان را به سان پولاد دانسته، می فرماید:

«رِجالٌ کَاَنَّ قُلُوبَهُم زُبُرُ الحَدِیدِ لا یَشُوبُها شَکٌّ فِی ذاتِ اللَّهِ اَشَدُّ مِنَ الحَجَرِ ...»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.)

(آنان مردانی اند که دل هایشان گویا پاره های آهن است. هیچ تردیدی نسبت به خداوند قلب هایشان را نیالاید و قلب هایشان از سنگ استوارتر است.»

شناخت امام زمان

یکی دیگر از برجسته ترین ویژگی های زمینه سازان ظهور، شناخت حضرت مهدی علیه السلام است.

البته شناخت امام در هر زمان بر پیروان لازم و ضروری است؛ ولی آنچه شناخت رهبر آخرین را از اهمیتی دو چندان برخوردار می سازد، شرایط ویژه او است. ولادت پنهان، زیست پنهان، امتحانات سخت و دشوار و ... برخی از این ویژگی ها است. زمینه سازان - که همان یاران حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور هستند - امام خویش را به بهترین وجه می شناسند و این شناخت آگاهانه در تمامی وجودشان رسوخ کرده است. بنابراین زمینه سازی برای ظهور آن حضرت، بدون شناخت آن بزرگوار امکان پذیر نخواهد بود.

در روایات فراوانی بیان شده است:

«... مَنْ مَاتَ وَ لَمْ یَعرِفْ اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً جَاهِلِیَّةً»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹.)

(هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد به مرگ جاهلی خواهد مرد.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«... اِعرِفْ امام کَ فَاِذا عَرَفْتَهُ لَمْ یَضُرُّکَ؛ تَقَدَّمَ هَذا الامرُ اَمْ تَأَخَّرَ ... فَمَنْ

عَرَفَ اِمامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطاطِ القائِمِ»

(الغیبه، ص ۳۳۱.)

(امام زمان خویش را بشناس، پس وقتی او را شناختی پیش افتادن و یا تأخیر این امر [ظهور] آسیبی به تو نخواهد رساند ... پس هر آن کس که امام خویش را شناخت، مانند کسی است که در خیمه قائم علیه السلام باشد.» حضرت مهدی علیه السلام هر چند در پس پرده غیبت است؛ ولی هرگز جمال وجودش برای انسان های مهدی باور و مهدی یاور پنهان نبوده است. اگر معرفت به آن حضرت نباشد، دیدن ظاهری ایشان نیز سودی در بر نخواهد داشت، چنان که کسانی بودند که همواره جمال دلنشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را زیارت می کردند؛ ولی بهره معرفتی چندانی از آن اسوه های آفرینش نبردند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«وَمَنْ عَرَفَ اِمامَهُ ثُمَّ ماتَ قَبْلَ اَنْ یَقُوْمَ صاحِبُ هَذا الاَمرِ کانَ بِمَنزِلَهِ مَنْ کانَ قاعِداً فِی عَسْکَرِهِ لا بَل بِمَنزِلَهِ مَنْ قَعَدَ تَحْتَ لِوائِهِ»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.)

(هر آن کس که امامش را شناخت و قبل از قیام صاحب این امر از دنیا رفت، به سان کسی است که در سپاه آن حضرت خدمت گزاری خواهد کرد؛ نه، بلکه مانند کسی است که زیر پرچم آن حضرت است.»

امام صادق علیه السلام با تأکید، شیعیان را به شناخت خداوند، پیامبر و حجّت های الهی فرا خوانده، از جمله دعاهای دوران غیبت را این گونه توصیه فرموده است:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَم تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ،

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی رَسُولَکَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَکَ،

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی.»

(الکافی، ج ۱، ص

۳۳۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۲؛ الغیبه، ص ۱۶۶.)

این دعا علاوه بر امام صادق علیه السلام از نواب اربعه نیز نقل شده که احتمال دارد ایشان از خود حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده باشند.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۲.)

اطاعت محض از خداوند و اولیای او

کسی که به دنبال زمینه سازی برای ظهور حضرت مهدی علیه السلام است، پس از شناخت خداوند و امام زمان علیه السلام و اعتقاد به آنان، باید این شناخت و اعتقاد را عملی کرده و تبلور حقیقی آن را در اطاعت محض از آن انوار پاک ظاهر سازد. همسو کردن رفتارها، نیت ها و جهت گیری ها، طبق خواست رهبر الهی، از مهم ترین ویژگی های رهروان راستین است و این صفت به خوبی در یاران امام مهدی علیه السلام وجود دارد. گفتنی است اگر کسی در مرحله شناخت، در حد ممکن معرفت کسب نمود، در مرحله اطاعت دچار تردید نخواهد شد؛ حال آنکه اگر کسی در آن مرحله دچار تردید و یا نقصان معرفتی شد، در مرحله اطاعت هرگز پیرو خوبی نخواهد بود. امروزه نیز حضرت مهدی علیه السلام در پس پرده غیبت است، اما اراده و فرمانش را باید گردن نهاد؛ چرا که اگر کسی اکنون از دستورات آن حضرت اطاعت کرد، در زمان ظهور نیز چنین خواهد بود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در این باره فرمود:

«طوُبی لِمَنْ اَدرَکَ قائِمَ اهل بیتی وَ هُوَ مُقتَدٍ بِهِ قَبْلَ قِیامِهِ یَتولّی وَ لیَّهُ وَ یَتبرَّأُ مِنْ عَدُوِّهِ وَ یَتَوَلیَّ الاَئِمَّهَ الهادِیَهَ مِنْ قَبْلِهِ اوُلئِک رُفَقائی وَ ذَوُو وُدّی وَ مَوَدَّتی وَ اَکْرَمُ اُمَّتی عَلَیَّ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۶؛ کمال الدین،

ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳.)

(خوشا به حال کسی که، قائم اهل بیت مرا درک کند؛ حال آنکه پیش از قیام او نیز پیرو او باشد. با دوست او دوست و با دشمن او دشمن و با رهبران و پیشوایان هدایتگر پیش از او نیز دوست باشد. اینان همنشین و دوستان من و گرامی ترین امت من در نزد من هستند.»

احترام خالصانه

از آنجایی که امام علیه السلام حقّی بزرگ بر گردن پیروان خود دارد، خداوند متعال احترام او را بر مردمان لازم فرموده است. از این رو هر آن چه مایه بزرگداشت او می شود، از سوی یاران آن حضرت انجام می گیرد، ایشان این روحیه را در زمان غیبت در خود ایجاد نموده اند تا در زمان ظهور نیز همواره در تمامی امور، احترام و پیروی از آن حضرت را پاس دارند. ائمه معصومین علیهم السلام، هرگز از این مهم غفلت نکرده، عظمت شأن آخرین معصوم علیه السلام، ایشان را به تکریم و احترامی مثال زدنی وا داشته است. وقتی «دعبل خزاعی» قصیده ای زیبا برای امام علی بن موسی الرضا علیه السلام خواند - که در ابیاتی از آن به حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده بود - حضرتش به احترام ذکر نام مقدس ولی عصر علیه السلام متواضعانه برخاست، دست بر سر نهاد و برای فرج قائم آل محمد صلی الله علیه و آله دعا فرمود.

(منتخب الاثر، ص ۶۴۰، ح ۳.)

از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

«چرا به هنگام شنیدن نام «قائم» لازم است بر خیزیم!»

آن حضرت فرمود:

«حضرت مهدی علیه السلام، غیبت طولانی دارد و این لقب یادآور دولت حقه آن حضرت و ابراز تأسف بر غربت

او است و لـذا آن حضـرت از شدت محبت و مرحمتی که به دوسـتانش دارد به هر کس که حضـرتش را به این لقب یاد کند، نگاه محبت آمیز می کند. از تجلیل و تعظیم آن حضـرت است که هر بنده خاضـعی در مقابل صاحب عصر خود - هنگامی که مولاـی بزرگـوارش بـه سـوی او بنگرد - از جـای برخیزد. پس بایـد بر خیزد و تعجیـل در فرج مولاـیش را از خداونـد مسـئلت نمایـد.»

(همان، ح ۴.)

علاوه بر حکمت یاد شـده، آمادگی افراد در هر آن، برای قیام و مبارزه و جهاد در راه تحکیم عـدالت اجتماعی و حفظ حقوق انسـان ها واجـد اهمیتی بسـزا است. انسان منتظر - که زمینه ساز ظهور در عصـر غیبت است - بایـد همواره دارای چنین هـدفی باشـد و در راه تحقق آن، به گونه های مختلف بکوشـد و تا آنجا این آمادگی را حفظ کند و ابراز دارد، که هرگاه نام پیشوای قیـام (قـائم) ذکر می شود، به پـا خیزد و آمـادگی همه جـانبه خویش را نشـان دهـد و این آمادگی را همیشه به خود و دیگران تلقین و تحکیم کند.

(خورشید مغرب، ص ۲۶۴.)

انتظار راستین :

انتظار راستین - که اساس شخصـیت زمینه سازان ظهور را شـکل می دهد - پیشینه ای بس دراز و طولانی در تاریخ شیعه دارد. آخرین فرستاده الهی بانگ بر آورده و انسان ها را به روزگاری سراسر نور نوید داده و فرموده است:

«لا تَذهَبُ الدُّنیا حَتَّی یَلِیَ اُمَّتی رَجُلٌ مِنْ اهل بیتی یُقالُ لَهُ المَهْدِیُّ»

(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ص ۶۴۴، ح ۳.)

(دنیا به پایان نرسد مگر اینکه امت مرا مردی از اهل بیت من رهبری کند که به او مهدی

گفته می شود.» اکنون قرن ها از آن بانک ملکوتی می گذرد؛ ولی همچنان طنین دلنشین و امیدبخش آن در گوش انسان ها است.

این بشارت بزرگ، زندگی مردمان را در عصر بلند انتظار با تاریخی روشن از نمودها و جلوه های فکری و علمی، روز به روز به آن دروازه روشنایی نزدیک تر می سازد. آنچه در این رهیافت از ارزشی بس بلند برخوردار است، زمینه سازی برای ایجاد آن حکومت موعود است؛ اگرچه زمان بر پایی آن از اسرار الهی و تنها در حیطه اراده خداوند است.

امام صادق علیه السلام این معنا را چنین بیان فرموده است:

«مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَکُونَ مِنْ اَصْحابِ القائِمِ فَلْیَنْتَظِرْ وَ لْیَعمَلْ بِالوَرَعِ وَ محاسِنِ الاَخْلاقِ وَ هُوَ مُنتَظِرٌ فَاِن ماتَ وَ قامَ القائِمُ بَعْدُ کانَ لَهُ مِنَ الاَجْرِ مِثْلُ اَجْرِ مَنْ اَدرَکَهُ فَجِدُّوا وانْتَظِرُوا هَنیئاً لَکُمْ اَیَّتُهَا العِصابَهُ المَرْحُومَهُ.»

(الغیبه، ص ۲۰۰، ح ۱۶.)

(هر کس که خوشحال می شود که از یاران قائم علیه السلام باشد، باید منتظر باشد و با پرهیزگاری و اخلاق نیکو عمل نماید و با چنین حالتی منتظر باشد که هرگاه بمیرد و پس از مردنش قائم علیه السلام به پا خیزد، پاداش او همچون کسی خواهد بود که دوران حکومت آن حضرت را درک کرده باشد. پس بکوشید و منتظر باشید. گوارایتان باد ای گروه رحمت شده!»

آمادگی برای خدمت به حضرت مهدی

آنان که وجودشان سرشار از عشق خداوند و اولیای او است، اگر عصر ظهور را درک کنند، بزرگ ترین افتخارشان خدمت به ساحت بلند مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود. شاید باور کردن این سخن بسی مشکل نماید که رئیس مذهب شیعه حضرت صادق علیه السلام، آنگاه که نام آخرین

ذخیره الهی نزدش برده می شد، با حسرتی بر آمده از عمق جان و آرزویی بی مانند آهی از نهاد بر می آورد و می فرمود:

«لَوْ اَدْرَکْتُهُ لَخَدِمْتُهُ اَیّامَ حَیاتی.

(همان، ص ۲۴۵، ح ۴۶.)

اگر او را درک کنم تمام روزهای زندگی ام خدمتگزار او خواهم بود.» هر کس بخواهد در آن روزگار خدمت حضرتش نصیب گردد، باید هم اکنون در دوران غیبت، خدمت به آن حضرت و یاران او را سرلوحه کارهای خود قرار دهد.

خودسازی و دیگرسازی

یکی دیگر از ویژگی های یاران امام مهدی علیه السلام در عصر غیبت، خودسازی و مواظبت بر رفتار خویش است که در پی آن، جامعه و دیگران نیز به این جهت متمایل خواهند شد. شکی نیست که دینداری در عصر غیبت حضرت مهدی علیه السلام، از هر زمانی دیگر بسی مشکل تر و طاقت فرساتر است.

امام صادق علیه السلام سختی این دوران را این گونه تصویر کرده است:

«صاحب این امر، غیبتی دارد که در آن هر کس از دین خود دست بر ندارد، همانند کسی است که با کشیدن دست خود به ساقه قتاد [که بوته ای تیغ دار است] خارهای آن را بسترد! پس کدام یک از شما با دست خود تیغ های قتاد را نگه می دارد؟

سپس آن حضرت مدتی سر به زیر افکند و فرمود:

صاحب این امر دارای غیبتی است؛ پس بنده خدا باید پرهیزگاری و تقوا پیشه کند و به دین خود تمسک جوید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۵، ح ۱.)

اگرچه آزمایش های دینی برای همه ایمان آورندگان در همه زمان ها، قانون الهی است؛ اما در عصر غیبت تمامی عوامل دست به دست هم داده این آزمایش را به اوج خود می رساند. در این دوران است که نگهداشت

دین، بسیار دشوار است و بیشتر مردم به انگیزه های گوناگون، ایمان خویش را در زندگی ازدست می دهند. گسترش زمینه های ناباوری، افزایش انگیزه های انحراف و گریز از دین و ستیزه جویی های دشمنان با دینداران و دینداری، از مهم ترین عوامل این آزمایش است. آنان که دراین گرداب های ترسناک، دین خود را حفظ کنند، از شأن و رتبه ای بس رفیع برخوردار خواهند بود.

(رک: کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۸۸، ح ۸؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۶۵.)

انسان در این دوران - بر خلاف دوران عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و دیگر معصومان علیهم السلام - از تمامی دریافت های حسی نسبت به پیامبر و امامان علیهم السلام دور است و تنها بر اساس درک عقلی و تاریخی، پیامبر صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم را می شناسد و به رسالت و امامت ایشان ایمان می آورد.

امام سجّاد علیه السلام در این باره می فرماید:

«ای ابا خالد!

مردم در زمان غیبت آن امام - که به امامت او معتقدند و منتظر ظهور او هستند - از مردم هر زمانی برترند؛ زیرا خدای متعال عقل و فهم و معرفتی به آنان عطا فرموده که غیبت نزد آنان، به منزله مشاهده است و آنان در آن زمان، به مانند مجاهدان پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و آله - که با شمشیر به جهاد برخاستند - قرار داده است. آنان مخلصان حقیقی و شیعیان راستین و داعیان به دین خدای متعال در نهان و آشکارند.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۹.)

موفقیت در این آزمایش، نیازمند بینشی است که انسان دیندار در پرتو آن، بتواند در برابر تحریف ها،

شبهه ها و تردیدها رویکرد دینی خود را حفظ کند و با هیچ یک از عوامل انحراف، خلوص و دینداری را در فکر و عمل از دست ندهد. اگر چنین شد مصداق این فرمایش رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله خواهد بود که فرمود:

«به زودی پس از شما، کسانی می آیند که یک تن از آنان پاداش پنجاه تن از شما را دارد. گفتند:

ای رسول خدا!

ما در جنگ بدر و احد و حنین در رکاب شما جهاد کردیم و درباره ما آیه قرآن نازل شده است؟!

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

اگر آنچه از آزارها و رنج ها که بر آنان می رسد، بر شما آید، به سان آنان، شکیبایی نخواهید داشت.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۶.)

پایداری بر دین در روزگار غیبت، به تحمل سختی ها، محرومیت ها و تنگناهای مادی خلاصه نمی شود؛ بلکه تحمّل فشارهای سخت روحی و معنوی نیز، بر آنها افزوده می گردد و چنانچه دینداری با صبر و شکیبایی درست و آگاهانه توأم نباشد، به تدریج ناامیدی به مردم روی می آورد و باور را از روح و فکر آنان بر می دارد.

زن و فرزند حضرت مهدی

از مجموع روایات سه احتمال درباره زن و فرزندان حضرت مهدی علیه السلام به دست می آید:

۱. اساساً حضرت مهدی علیه السلام ازدواج نکرده است.

۲. ازدواج انجام گرفته، ولی اولاد ندارد.

۳. ازدواج کرده و دارای فرزندانی نیز هست. لازمه احتمال اوّل این است که امام معصوم علیه السلام، یکی از سنّت های مهم اسلامی را ترک کرده باشد واین با شأن امام سازگار نیست. اما از طرفی چون مسأله غیبت مهم تر است و ازدواج مهم؛ از این رو ترک ازدواج - با توجه به آن امر مهم تر -

اشکالی ایجاد نمی کند و گاهی برای مصلحت بالاتر، لازم و واجب نیز هست. برای تأیید این قول می توان موارد ذیل را بیان کرد:

۱. روایاتی حضرت خضر را به عنوان کسی معرفی کرده که وحشت تنهایی حضرت مهدی علیه السلام را در دوران غیبت برطرف می سازد و در حالی که آن حضرت زن و فرزند داشت، نیازی به او نبود.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«خضر علیه السلام از آب حیات نوشید و او زنده است ... خداوند به واسطه او تنهایی قائم ما را در دوران غیبتش به انس تبدیل کند و غربت و تنهایی اش را با وصلت او مرتفع سازد.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۵، ح ۱.)

۲. در روایات فراوانی از آن حضرت با القاب فرید (تک) و وحید(تنها) یاد شده است و این با زن و فرزند داشتن منافات دارد.

(همان، باب ۲۶، ح ۱۳.)

۳. دسته ای از روایات، ملازمان حضرتش را در دوران غیبت تنها سی تن از یاران خاصّ آن حضرت ذکر کره است.

امام صادق علیه السلام دراین باره فرمود:

«لابُدَّ لِصاحِبِ هَذَا الاَمْرِ مِنْ غَیْبَهٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فی غَیبَتِهِ مِنْ عُزلَهٍ و نِعمَ المَنزِلُ طَیْبَهُ وَ ما بِثَلاثِینَ مِنْ وَحْشَهٍ.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰، ح ۱۶، کتاب الغیبه، ص ۱۶۲؛ الغیبه، ص ۱۸۸.)

اما احتمال دوم (پذیرش اصل ازدواج بدون داشتن اولاد) جمع می کند بین انجام سنّت اسلامی و عدم انتشار مکان و موقعیت آن حضرت. اما این اشکال هست که اگر قرار باشد، آن حضرت شخصی را به عنوان همسر برگزیند، یا باید بگوییم که عمر او نیز مانند عمر حضرت طولانی است - که بر این امر دلیلی نداریم

- یا اینکه بگوییم مدتی با آن حضرت زندگی کرده و از دنیا رفته است.

در این صورت، حضرت به سنّت ازدواج عمل کرده و پس از آن، تنها و بدون زن و فرزند زندگی را ادامه می دهد.

احتمال سوم آن است که آن حضرت ازدواج کرده و دارای اولاد نیز هست و آنان نیز فرزندانی دارند و ... این مسأله، افزون بر اینکه دلیل محکمی ندارد، با این اشکال اساسی روبه رو است که این همه اولاد و اعقاب، بالاخره روزی در جست و جوی اصل خویش بر می آیند و همین کنجکاوی و جست و جو، مشکل ساز است و با فلسفه غیبت حضرت مهدی علیه السلام نمی سازد.

برخی خواسته اند با تمسک به داستان «جزیره خضراء»، بگویند که امام عصر علیه السلام فرزندانی دارد و بر آن جزیره، زیر نظر وی، جامعه نمونه و تمام عیار اسلامی را تشکیل داده اند!

لکن با بررسی های گسترده ای که انجام گرفته، جزیره خضراء، افسانه ای بیش نیست و هیچ واقعیت ندارد.

(جزیره خضراء) علامه مجلسی رحمه الله این داستان را جداگانه در نوادر بحارالانوار نقل کرده، می نویسد:

«چون در کتاب های معتبر بر آن دست نیافتم، آن را در فصلی جداگانه آوردم.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۵۹.)

شیخ آقا بزرگ تهرانی این داستان را داستانی تخیلی شمرده است.

(الذریعه الی تصانیف الشیعه، ج ۵، ص ۱۰۸.)

افزون بر این، داستان به گونه ای است که نمی توان آن را پذیرفت!

تناقضات فراوان، سخنان بی اساس و ... از اشکالات اساسی آن است و در سلسله سند آن، افراد ناشناخته ای وجود دارد که نمی توان بر آن اعتماد کرد، بنابراین، از این راه نمی توان زن و اولادی برای حضرت مهدی علیه السلام ثابت نمود.

زیارت آل یس

«زیارت آل یس»،

یکی از زیارت های مشهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است.

راوی و ناقل این زیارت، ابو جعفر محمد بن عبداللّه بن جعفر حِمْیری است که همه علمای رجال و حدیث، از او به بزرگی و قداست یاد کرده اند.

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۹۲.)

او صاحب کتاب های متعددی بوده که ظاهراً چیزی از آنها در دست نیست و چون در اواخر دوران غیبت صغری می زیسته، مکاتباتی با حضرت صاحب الامر علیه السلام داشته و به افتخار این توقیع نایل آمده است.

این زیارت با ۲۳ سلام آغاز شده است:

سلام اوّل به آل یس (عترت پاک پیامبر صلی الله علیه و آله) و سلام های بعدی هر یک با القاب و عناوین خاصّ حضرت مهدی علیه السلام می باشد.

سپس با اظهار و اقرار به اصول اعتقادی صحیح و گواه گرفتن امام بر آنها و تجدید عهد وفاداری نسبت به اولیای دین، زیارت به پایان می رسد.

بعد از زیارت، دعایی برای نورانیّت زائر است که ترجمه بخشی از آن چنین می باشد:

«خداوندا از تو می خواهم که بر محمد، پیامبر رحمتت و پرتو نورت درود فرستی و دلم را به نور یقین و سینه ام را به نور ایمان و اندیشه ام را به نور نیت های خوب و نصیبم را به نور دانش و نیرویم را با نور کار [شایسته] و زبانم را به نور راستگویی و ... آکنده سازی ...» آنگاه درخواست درود بر امام عصر علیه السلام با توجه به صفات حمیده آن بزرگوار و دعا برای نصرت و حفاظت و تعجیل در فرج و قیام آن حضرت و پر شدن زمین از عدل و داد و نابودی کافران، منافقان و دشمنان دین از قسمت های بعدی آن

است!

این زیارت به تصریح برخی از علما، جامع و کامل و بهترین زیارت های آن حضرت است و در همه اوقات می شود آن را خواند.

سندهای این زیارت صحیح و معتبر بوده و در مجامع مهم حدیثی و دعایی نقل گردیده است.

(ر.ک: مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۴، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۷۱.)

جمع کثیری از شیعیان به خواندن این زیارت و دعای بعد از آن مداومت دارند و جلسات خاصی برای خواندن آن به طور دسته جمعی در بلاد مختلف شیعه نشین برگزار می گردد.

زیارت ناحیه مقدسه

زیارت نامه ای است که به امام زمان علیه السلام نسبت داده شده است. مضامین بلند و نیز تأیید برخی از علمای شیعه، این نسبت را تقویت می کند.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸.)

اگر چه برخی نیز به انتساب آن به حضرت ولی عصر علیه السلام تردید کرده، آن را از تألیفات سید مرتضی دانسته اند.

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۲۳۱، ح ۳۸:

(در صدر روایت نوشته «و الظّاهِرُ اَنَّهُ مِنْ تألیف السَّیدِ المُرتَضی ...»)

و ممکن است گفته شود اصل زیارت از حضرت مهدی علیه السلام نقل شده؛ اما سید مرتضی بخش هایی را به تناسب به آن افزوده است.

(ر.ک: همان.)

بنابراین انتساب قطعی آن به حضرت مهدی علیه السلام، محل تأمّل است. متن زیارت، خطاب به سیدالشهدا و شهدای کربلا است و نام یکایک آنان، اغلب با ذکر اوصاف و خصوصیاتشان و نیز اسامی قاتلان آن شهدا در آن آمده است. آغاز زیارت، این گونه است:

«السَّلامُ عَلَیکَ یا اَوَّلَ قَتیلٍ مِن نَسْلِ خَیْرِ سَلیلٍ ...»

این زیارت در کتاب مفاتیح الجنان ذکر نشده؛ ولی این چیزی را از آن کم نکرده و همچنان مورد توجه بزرگان شیعه بوده است.

«زیارت ناحیه»، عملکرد ظالمانه

بنی امیّه را به نحوی بازگو نموده که تمام مردم دنیا متوجه می شوند که چه جرم و جنایت بزرگی در کربلا، نسبت به فرزندان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله واقع شده است. هیچ زیارتی، عمق فاجعه کربلا را همانند زیارت ناحیه بیان نکرده است؛ مثلاً در «زیارت عاشورا» فقط اشاره ای به عظمت مصایب امام حسین علیه السلام و فاجعه عاشورا شده است؛ ولی همانند زیارت ناحیه نیست و در هیچ موردی مصیبت عاشورا آن گونه که بوده جلوه داده نشده است. یکی از مواردی که این حادثه وحشتناک را تبیین می کنند، این جملات تأثر انگیز است:

«اگر روزگار، تولّد مرا به تأخیر انداخت و مرا از یاری تو محروم گردانید و با محاربان تو به محاربه نپرداختم و با دشمنان تو به ستیز نایستادم، اکنون صبح و شام برای تو شیون می کنم و به جای اشک خون می گریم.» در یکی دیگر از قسمت های آن – که به جزئیات دقیقی از حادثه عاشورا اشاره نموده – آمده است:

«اسب تو شتابان و شیون کنان، شیهه می کشید و گریان به سوی حرمسرای تو رهسپار گردید. همین که زنان حرم اسب تو را به هم ریخته و زار دیدند و زین تو را واژگون مشاهده کردند، از خیمه ها بیرون آمده همگی مو پریشان کرده، سیلی بر صورت ها می زدند. نقاب از چهره انداخته و صدا را به ناله بلند کردند. بعد از عزّت و سربلندی، به روزی تأسف بار، مبتلا شدند و به سوی قتلگاه تو حرکت کردند در حالی که ...»

(بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۲.)

زیارت ناحیه مقدسه، همانند زیارت عاشورا برای روز عاشورا وارد شده و در غیر

عاشورا نیز خوانده می شود. در این رابطه، شیخ مفید رحمه الله - به عنوان اوّلین ناقل زیارت ناحیه - و شیخ محمد ابن مشهدی فرموده اند:

«زیارت ناحیه مقدسه، مخصوص روز عاشورا است؛ ولی بزرگان دیگر نظیر سید مرتضی سید بن طاووس و علامه مجلسی رحمه الله، این زیارت را مطلقه دانسته اند

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۳۲۸، ح ۹.)؛ یعنی، در هر زمان دیگر نیز می توان آن را قرائت نمود.

حرف «س»

سامرا

«سامرّا» دومین شهری است که عباسیان در ۱۲۰ کیلومتری شمال بغداد، بر کنار شرقی دجله ساختند.

این شهر از زیارتگاه های عمده شیعیان و مدفن امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام است. سردابی که معبد و خوابگاه امامان علیهم السلام و ولایت گاه حضرت قائم علیه السلام و محل تشرف صالحان و دیدار ایشان بوده است، در آنجا قرار دارد. نام این شهر به زبان آرامی «سامرا» دانسته شده و معتصم خلیفه عباسی - که آن را پایتخت خود قرار داد - آن را «سُرَّ مَن رای» (هر که آن را ببیند مسرور می شود) نام گذاشت.

روی سکه هایی که در زمان عباسیان در آن شهر ضرب گردیده و اکنون در دست است، همین نام عربی وجود دارد. سامرّا به جهت مدفون بودن دو تن از ائمه بزرگوار علیهما السلام، از زیارتگاه های عمده شیعیان و از اماکن مقدس ایشان است. مشهد این دو امام در قسمتی از سامرّا واقع است که عسکر معتصم و اردوگاه وی آنجا بود؛ از این رو ایشان را عسکری گویند. علاوه بر دو امام دهم و یازدهم، نرجس خاتون و حکیمه خاتون را در آنجا دفن نموده همچنین جده، مادر امام

حسن عسکری و حسین ابن علی الهادی در این محل مدفون شدند.

سربداران

یکی از گروه هایی که اعتقاد به حضرت مهدی علیه السلام در شکل گیری و استمرار آن نقش بسیار مهمّی داشتند، سربداران بودند. سربداران نام جنبش مردمی پیشه وران و صوفیان شیعه دوازده امامی سبزوار بود که در سال ۷۳۶ ه، به پیروی از آموزش های شیخ خلیفه و شیخ حسن جوری، علیه ظلم و جور حاکمان محلی شکل گرفت و در قالب حکومت مردمی، نیم قرن در منطقه مسلّط بود. درباره وجه تسمیه این جنبش نوشته اند که در پی غائله «باشتین» اعضای این گروه «داری» بیرون ده نصب کردند و دستارها بر دار نمودند و ... نام خود را «سربدار» نهادند.

سربداران معتقد بودند:

اگر خداوند ما را توفیق دهد، رفع ظلم و دفع ظالمان کنیم؛ وگرنه سر خود را بر دار اختیار کرده ایم.

آورده اند که سربداران سر خود بر دار دیدن را به هزار نامردمی کشته شدن، ترجیح می دادند. زمینه ظهور و خروج سربداران، در بستر اجتماعی، سیاسی و اقتصادی ایران پس از هجوم مغولان فراهم آمد. با فروپاشی حکومت ایلخانان، حاکمان محلی در اطراف و اکناف ایران حکومت های مستقلی پایه گذاشتند و به جنگ قدرت با هم پرداختند. ظلم و جور این امیر نشینان مستقل و تجاوز و تعرّض آنان به حقوق مردم و خرده مالکان، موجی از نارضایتی را در منطقه برانگیخت. در این میان شرایط مغشوش سیاسی و اجتماعی خراسان، زمینه را برای بروز یک قیام مردمی فراهم آورد. ناهنجاری های اقتصادی و اجتماعی - که در پی استیلای مغولان در جامعه پدید آمد و با انحطاط حکومت آنها شدت یافت - انگیزه های لازم را در

مردم برای پیوستن به یک قیام مذهبی ایجاد کرد.

این در حالی بود که متعاقب حمله مغولان و حذف پایگاه های حکومتی تسنّن در شرق جهان اسلام، امکان رشد و گسترش تفکر شیعی دوازده امامی در ایران بیش از پیش فراهم شد تا جایی که در زمان ایلخانان مدّتی شیعه مذهب رسمی کشور شد. باورهای عرفانی متأثر از تفکرات شیعه امامیّه، در کنار ظلم ستیزی و دادگستری مبتنی بر اعتقادات مذهبی، مهم ترین انگیزه برای جذب مردم به این جنبش شد. حکومت سربداران نخستین دولت مستقل شیعی دوازده امامی و گسترده ترین نهضت شیعی، پیش از رسمیت یافتن این مذهب در ایران بود که زمینه ظهور بسیاری از نهضت های هم عصر و پس از خود را فراهم کرد.

جنبش سربداران با الهام از مکتب مهدوی، با هدف استقرار یک حکومت مشروع و به منظور براندازی تشکیلات غیر شرعی ملوک الطوائفی و حذف بقایای قوانین و رسوم یاسایی عهد مغول شکل گرفت. ایدئولوژی حاکم و دور نمایه این قیام، مذهب اثنی عشری بود. عده ای از رهبران و پیروان این جنبش، از تشیّع انقلابی متکی بر تصوّف و تشیّع علوی حمایت می کردند. عده ای دیگر نیز نوعی تشیّع فقاهتی را ترجیح می دادند و علمای دینی را به شراکت در امور دینی ترغیب می کردند. با این همه تعالیم شیخ حسن و شیخ خلیفه، با تکیه بر جهان بینی مهدویّت، بر عدم جدایی دین و دولت تصریح می کرد. اعتقاد به مهدویّت در تعابیر و ادبیات جنبش سربداران آشکار بود؛ آن چنان که شیخ حسن، مریدان را به «اختفاء» فرا می خواند و از آنان می خواست به هنگام «ظهور» آماده نبرد باشند. نوشته اند:

در زمان حکومت علی مؤید،

پیروان شیخ حسن، اسبی مجهز را هر روز دوبار در شهر می گرداندند و ظهور امام غایب را انتظار می کشیدند. ظلم گریزی، بیگانه ستیزی، حس مساوات طلبی و برقراری عدل و داد از دیگر ارزش های این قیام بود. سربداران توانستند قسمتی از خاک ایران را از اشغال مغولان و فئودال های محلی برهانند. برابری و مساوات که در رفتار و حتّی پوشش سران سربدار، مشهود بود، توزیع عادلانه غنایم، تقلیل مالیات و خراج محصول برای عوام، از ویژگی های دیگر این قیام به شمار می آمد. حکومت در میان سربداران موروثی نبود و گاهی از آن شیخیان و گاه از آن سربداران بود. با وجود این ویژگی ها، دولت سربداران به واسطه اتخاذ سیاست های نادرست داخلی و خارجی از هم فرو پاشید. با این همه سنت سربداری در ایران زنده ماند تا جایی که در پی قیام مردم سبزوار، اصطلاح سربدار صفت عام قیام هایی از این دست شد.

قیام مردم سمرقند به سرکردگی مولانا زاده بخاری (که سی سال بعد از خروج سربداران سبزوار رخ داد و به همین نام شهرت یافت)، قیام پهلوان اسد خراسانی در کرمان علیه ظلم شاه شجاع (که رنگ و بوی سربداری داشت)، خروج سادات و دراویش مازندران به رهبری سید قوام الدین مرعشی و جنبش سادات کیانی در گیلان از این شمارند.

(ر.ک: احمد صدر حاج سید جوادی و دیگران، دایرهالمعارف تشیّع، ج ۹، ص ۱۳۳ - ۱۳۰.)

سرداب سامرا

بیشتر خانه ها در مناطق گرمسیر عراق از گذشته سرداب (زیرزمین) داشت تا ساکنان خانه، از شدت گرمای تابستان در امان باشند.

(مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۶۷.)

خانه حضرت عسکری علیه السلام در سامرا نیز دارای سرداب بود.

این سرداب محل

زندگی و عبادت امام هادی علیه السلام، امام حسن عسکری علیه السلام و حضرت بقیهاللّه علیه السلام بود و اغلب دیدارها با حضرت ولی عصر در عهد پدر، در همین منزل و در همین سرداب صورت می گرفت. به همین جهت شیعیانی که پس از رحلت امام حسن عسکری علیه السلام، برای زیارت قبر آن امام و پدر بزرگوارشان وارد سامرا می شدند، بعد از زیارت قبر آن بزرگوار، در محل عبادت سه امام بزرگوار نماز می خواندند و آنجا را زیارت می کردند. اما متأسفانه برخی از دشمنان متعصب با نسبت دادن تهمت های ناروا، خواسته اند از این موضوع بهره برداری های نادرست کنند!

آنان به شیعه تاخته و معتقدان به غیبت حضرت مهدی علیه السلام را به استهزا گرفته اند با اینکه می دانند حتی یک نفر شیعه راستین را نخواهند یافت که معتقد باشد حضرت مهدی علیه السلام در سرداب پنهان گردیده و یا در سرداب سکونت و اقامت گزیده است!

زائران، تنها از آن جهت به این مکان مقدس احترام می گذارند که محل سکونت، زندگی، عبادت، نیایش و تلاوت انسان های کامل بوده است، با این بیان، آنجا مکان مقدس و خانه پربرکتی است که خداوند اجازه داده است چنین مکانی، رفعت مقام یابد و در آنجا نام خدا به عظمت برده شود. به همین جهت مسلمانان پیرو مذهب خاندان وحی و رسالت، در آنجا نماز می خوانند و بر پیامبر و خاندانش علیهم السلام درود می فرستند و آنجا را زیارت می کنند و کسی بر این عقیده نیست که امام مهدی علیه السلام در آن سرداب سکونت دارد یا اینکه از آنجا ظهور خواهد کرد!

سردابیه

فرقه ای از غلات دوازده امامی که منتظر خروج

مهدی علیه السلام بودند و در ری می زیستند، آنان هر بامداد جمعه، اسبی زین و لگام شده به سردابی برده سه بار می گفتند:

«یا امام بسم اللّه.» محل این سرداب را در حله و بغداد نیز ذکر کرده اند که خود برداشتی از سرداب سامراء است. مخالفان امامیّه، عقیده غلات مذکور را به همه دوازده امامیان تعمیم داده اند! اما در کتاب های امامیّه از این موضوع اثری نیست. سرداب سامراء نیز - که در شیعه مطرح است - مربوط به خانه ای است که امام دهم و یازدهم در آن سکونت داشته اند و امام دوازدهم علیه السلام در آن متولّد گردیده است. شیعیان به همین خاطر آن را زیارت کرده، بدان تبرّک می جویند.

سلاح حضرت مهدی

در هنگام ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام، تمام قدرت ها مقهور و مغلوب قدرت بی پایان حضرت مهدی علیه السلام شده، به سان علف های هرز از روی زمین برداشته می شوند تا زمینه رشد و کمال انسان ها، به صورت کامل فراهم آید و زمین پر از عدل و داد گردد. اما سؤال این است که نحوه این پیروزی به چه صورت است و اساساً حضرت مهدی علیه السلام با چه ابزاری در این قیام بر آن قدرت ها فائق خواهد آمد؟

در روایات کمتر سخن روشنی در این باره به چشم می خورد و تنها سلاح مورد اشاره در کلام معصومین علیهم السلام برای آن حضرت هنگام قیام، «سیف» (شمشیر) ذکر شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۵۰، ح ۱۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۵۹، ح ۲۹؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۵، ح ۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۱، ح ۳؛

الاستبصار، ج ۳، ص ۱۰۸، ح ۵۳۸۳؛ تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۵۴، ح ۲؛ الغیبه، ص ۱۶۴، ح ۵. و دهها کتاب دیگر.)

حال آیا این شمشیر حمل بر معنای حقیقی می شود یا معنای کنایی؛ خود باعث پدید آمدن اقوال متعددی شده است:

۱. عده ای بر این باورند که استعمال کلمه «شمشیر» در معنای حقیقی است و مصداق آن، همان شمشیر ابزار جنگی خاصّ است.

البته این گروه درباره غالب شدن حضرت با این سلاح بر دشمنان، توجیهات متفاوتی دارند!

۱-۱. برخی می گویند:

اگرچه حضرت با شمشیر قیام می کند؛ ولی خداوند در آن شمشیر قدرت و اعجازی نهفته که تمامی سلاح های موجود را مقهور نیروی خود می سازد.

(ر.ک: صدوق، الخصال، ج ۲، ص ۶۴۹، ح ۴۳.)

۱-۲. دسته دیگر می گویند:

خداوند در عصر ظهور تمامی تسلیحات پیشرفته را از کار انداخته، مردم به ناگزیر در جنگ از همان سلاح های ابتدایی (یعنی شمشیر و مانند آن) استفاده می کنند و بنابراین حضرت مهدی علیه السلام با همان شمشیر می جنگد.

۱-۳. به رغم آنکه تمامی تسلیحات در اختیار حضرت قرار می گیرد؛ ولی از آنجایی که استفاده از آنها به ناگزیر ظالمانه نیز خواهد بود؛ حضرت تنها از سلاح شمشیر بهره خواهد برد.

۱-۴. برخی دیگر گفته اند:

به سبب جنگ های خونین فراوانی که در آستانه ظهور به وقوع می پیوندد، تمامی سلاح های پیشرفته از بین خواهد رفت و از آن پس در جنگ تنها از ابزارهای ساده استفاده می شود. یکی از دلیل های این جمع این است که روایات فراوانی می گوید:

«شمشیر آن حضرت همان شمشیر پیامبر است» و وقتی چنین شد نمادین بودن آن مشکل خواهد بود.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۴، ح ۲.)

البته هر کدام از اینها به دسته ای از روایات

استشهاد می کنند و عمدتاً دلیل این گروه این است که علّت استفاده از سلاح های ساده همچون شمشیر - بر خلاف بهره گیری از سلاح های پیشرفته - عادلانه بودن مبارزه با آن است.

۲. دسته ای دیگر بر این اعتقادند که شمشیر در این روایات، کنایه از قدرت و نیروی نظامی است.

این گروه شواهد متعددی بر این ادعا از ادبیات محاوره ای ذکر می کنند؛ ولی آنچه ایشان را به این قول وادار کرده، پیشرفت روز افزون تجهیزات نظامی و فن آوری دفاعی است. از آنجایی که صاحبان این قول نتوانسته اند بین شمشیر و سلاح های فوق پیشرفته، نسبتی بر قرار کنند، به چنین توجیهی دست زده اند. آنان شمشیر را نماد قدرت دانسته، می گویند:

هر ابزاری که قدرت حضرت را به نمایش بگذارد، می تواند مورد استفاده قرار گیرد.

۳. با توجه به تکامل خارق العاده علم در آن زمان، ممکن است سلاح هایی فراهم آید که هرگز در تصور انسان های امروز قابل درک نباشد. بنابراین آن به اهلش واگذاشته شده است. بررسی روایات روایات مربوط به سلاح حضرت مهدی علیه السلام را می توان به موارد ذیل دسته بندی کرد:

۱. روایاتی می گوید:

شمشیری که نزد حضرت مهدی علیه السلام است، نزدیکی زمان قیام، با قدرت الهی به سخن در آمده، حضرت را از وقت ظهور آگاه می سازد.

(الخصال، ج ۲، ص ۴۹؛ عیون، ص ۵۹.)

بدیهی است این دسته از روایات، هرگز قابل تأویل بر قدرت حضرت نیست؛ چرا که ظهور در این معنا دارد که آن شمشیر چنین می کند.

۲. روایات فراوانی می گوید:

یاران مهدی علیه السلام شمشیرهای خاصی دارند که به نحوی بیان کننده کرامات آن حضرت و یارانش است.

(الخصال، ج ۲، ص ۶۴۹.)

۳. روایات دیگری حکایت می کند:

حضرت مهدی علیه السلام برای

گسترش عدل و قسط به مدت هشت ماه شمشیر بر شانه خود دارد (که اگر مقصود نماد قدرت بود، تمامی دوران قیام و حکومت ذکر می شد). (الغیبه، ص ۱۶۴، ح ۵.)

۴. روایات فراوانی وجود دارد که به صراحت تمام، سلاح حضرت را همان شمشیر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته علاوه بر آن زره، سپر و برخی آلات جنگی پیامبر صلی الله علیه و آله، نیز به عنوان میراث آن حضرت نزد امام مهدی علیه السلام است و کسی نگفته که اینها نماد است؛ بلکه از وجود عینی آنها یاد کرده اند.

۵. علاوه بر این چه دلیلی داشت حقیقت به این بزرگی، این گونه بیان شود؟

معصومین علیهم السلام می توانستند از مدلول سلاح - که قدرت و قوّت است - یاد کنند و یا می فرمودند:

او با سلاحی ظاهر خواهد شد که در یک لحظه چنان است و چنین.

سیره حکومتی حضرت مهدی

از روایات به دست می آید، سیره حکومتی حضرت مهدی علیه السلام دقیقاً همان سیره حکومتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و دیگر امامان علیهم السلام است.

البته نباید از نظر دور داشت که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام به جهت محدودیت ها و موانع تحمیل شده فراوانی، نتوانستند آنچه در نظر داشتند، پیاده کنند:

از روایات استفاده می شود:

تمامی محدودیت ها و موانع از سر راه امام مهدی علیه السلام برداشته می شود و آن حضرت سیره معصومین علیهم السلام را تحقق خواهد بخشید. در این رابطه دو دسته روایت وجود دارد:

دسته ای که می فرماید سیره آن حضرت، همان سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است.

این

روایات ناظر بر روش ایشان در امور اجرایی است. دسته دوم روایات فراوانی است که می گوید:

حضرت مهدی علیه السلام بر خلاف سیره پیامبر صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام و ائمه علیهم السلام عمل خواهد کرد.

برخی از روایات هر دو گروه عبارت است از:

عبداللّه بن عطا گوید:

از امام باقر علیه السلام پرسیدم:

هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند، به کدام روش در میان مردم رفتار خواهد کرد؟ آن حضرت «یَهْدِمُ ما قَبلَهُ کَما صَنَعَ رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَستَأنِفُ الاِسْلامَ جَدیداً.»

«... آنچه را [بدعت و پیرایه] پیش از او بوده، از اساس ویران خواهد نمود، چنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کرد و او اسلام را از نو شروع خواهد فرمود.»

(الغیبه، ص ۳۳۵، ح ۱۷؛ ر.ک: تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴؛ روضه الواعظین، ص ۲۶۵.)

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«ما تَسْتَعْجِلُونَ بِخُرُوجِ القائِمِ، فَوَاللّهِ مَا لِباسُهُ اِلّا الغَلیظَ وَ لا طَعامُهُ اِلَّا الجَشِبَ وَ ما هُوَ اِلَّا السَّیفُ وَ المَوتُ تَحْتَ ظِلِ السَّیفِ»

(الغیبه، ص ۳۳۶، ح ۲۰.)

(چرا به فرا رسیدن خروج قائم شتاب می کنید؟

به خدا قسم لباس او جز جامه درشت و خشن نخواهد بود و غذایش جز خوراک ناگوار و ناخوش نباشد و جز شمشیر [برای دشمنان] چیزی در کار نبوده و مرگ زیر سایه شمشیر خواهد بود.»

همچنین آن حضرت فرمود:

«... اِنَّ قائِمَنا اَهلَ البَیْتِ علیهم السلام اِذا قامَ لَبِسَ ثِیابَ عَلیّ علیه السلام وَ سارَ بِسیرَهِ عَلیٍ علیه السلام»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱، ح ۴؛ ج ۶، ص ۴۴۴، ح ۱۵.)

(همانا قائم ما اهل بیت آنگاه که قیام فرماید لباس علی علیه

السلام را بر تن خواهد کرد و بر سیره او عمل خواهد نمود.» زراره از امام باقر علیه السلام روایت کرده گوید:

«به آن حضرت عرض کردم:

صالحی از صالحان را برایم نام ببر - و منظورم حضرت قائم علیه السلام بود - پس فرمود:

اسم او اسم من است.

عرض کردم:

آیا همچون رفتار محمد صلی الله علیه و آله رفتار می کند؟

فرمود:

هرگز! هرگز!

ای زراره رفتار او را پیش نمی گیرد.

عرض کردم:

فدایت شوم، برای چه؟!

فرمود:

همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله در امت خود چنان رفتار می کرد که توأم با بخشش بود و دل های مردم را به خود جذب می نمود؛ ولی رفتار قائم [به جهت ظلم فراوانی که جهان را فرا گرفته] با خشونت و کشتار است؛ زیرا در کتابی که به همراه دارد، مأمور شده است که با کشتار رفتار کند و از کسی توبه نپذیرد. وای بر کسی که با او دشمنی کند و به ستیز برخیزد!»

(الغیبه، ص ۳۳۴، ح ۱۴.)

ابوخدیجه از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

«همانا امام علی علیه السلام فرمود:

مرا چنین اختیاری بود که فراریان از جبهه جنگ را بکشم و کار مجروحان را یکسره سازم؛ لکن من به ملاحظه آینده نگری برای یاران خود این کار را نکردم که چون مجروح شدند کشته نشوند. اما برای قائم مقرر است آنان را که از جنگ می گریزند، بکشد و کار زخمی ها را یکسره سازد.»

(الغیبه، ص ۳۳۴، ح ۱۵.)

همچنین از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

آیا سیره قائم علیه السلام به خلاف سیره و روش امام علی علیه السلام است؟

حضرت فرمود:

بلی به جهت آنکه حضرت علی علیه السلام سیره اش از روی منّت و گذشت بود؛ چون

می دانست که شیعیانش زود مغلوب خواهند شد. اما حضرت قائم علیه السلام چون قیام کند، با شمشیر و اسیر گرفتن است؛ چون می داند شیعیانش هرگز مغلوب نخواهند شد.»

(الکافی، ج ۵، ص ۳۳، ح ۴؛ تهذیب، ج ۶، ص ۱۵۴؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۴۹؛ المحاسن، ج ۲، ص ۳۹، ح ۱۱۲۶.)

کوتاه سخن اینکه سیره و روش آن حضرت در راستای اجرای تمامی احکام و حدود الهی است که با توجّه به شرایط خاصّ آن حضرت، تمامی آنها تحقق خواهد یافت.

(ر.ک: تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۵۱، ح ۱۱۴.)

با توجه به اینکه تا زمان ظهور، بسیاری از حقایق تابناک اسلام دچار پیرایه و خرافات شده است؛ وقتی آن حضرت حقیقت اسلام را اظهار می کند، عده فراوانی گمان می کنند آن حضرت دین جدیدی آورده است! این در حالی است که آن حضرت فقط دین راستین را اقامه می کند.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲.)

(دین در عصر ظهور)

سیصد و سیزده

تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام

در روایات فراوانی گفته شده است:

«تعداد یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ تن است.»

این عدد نیز مانند بسیاری از اعداد دیگر، دارای رمز و رازهایی است که بر ما پنهان و پوشیده است. با توجّه به روایاتی که این عدد در آنها به کار رفته؛ می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

یاران حضرت طالوت

امام باقر علیه السلام ذیل آیه ی شریفه ی «إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلیکُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَیْسَ مِنّی وَ مَنْ لَمْ یَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنّی» (بقره (۲)، آیه ۲۴۹.) فرمود:

«فَشَرِبُوا مِنهُ اِلّا ثَلاثِ مأه وَ ثَلاثَهَ عَشَرَ رَجُلًا ...»

(بحارالانوار، ج ۱۳، ص ۴۰۵.)

(پس همه کسانی که آزمایش شدند تخلف کردند و تنها موفقین از این آزمایش ۳۱۳ تن بودند.»

پیامبران مرسل

امام جواد علیه السلام در نوشته ای به عبدالعظیم حسنی مرقوم فرمود:

«خداوند - تعالی - ۱۲۴ هزار پیامبر فرستاد که مرسلین از ایشان ۳۱۳ تن بودند ...»

(بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۲۳ و ۳۰۹ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۳ و ۳۳۴.)

یاران پیامبر در جنگ بدر

طبق نظر مشهور آن است که یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر، ۳۱۳ تن بوده اند.

(بحارالانوار، ج ۵۲، صص ۳۲۳ و ۳۰۹ و ۳۰۷ و ۳۰۶ و ۳۰۳ و ۳۳۴.)

یاران خاص مهدی هنگام ظهور

در این باره روایات فراوانی وجود دارد که تنها برخی از آنها از این قرار است:

«... آنگاه پیشوای دین و امام مسلمین آنها را به سوی خود فرا می خواند و خداوند طبق مشیت خود آنان را گرد می آورد، آنگاه تعداد ۳۱۳ تن از اقطاب و اکناف جهان به سوی او می شتابند.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۷؛ الغیبه، ص ۳۱۵ و ۲۴۴.)

امام باقر علیه السلام فرمود:

«یاران قائم ۳۱۳ تن هستند، که

برخی از فرزنـدان عجـم (غیر عرب) هسـتند؛ در روز روشـن سـوار بر ابر آورده می شونـد و برخی از آنهـا در حـالی کـه در رختخواب خود خوابیده اند، از رختخواب برده می شوند و در مکه بدون وعده قبلی به محضر آن حضرت می رسند.»

(الغیبه، ص ۳۱۵.)

از برخی روایات استفاده می شود:

«پنجاه تن از این تعداد زنان هستند.»

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۴.)

ایشان پس از بیعت اوّلین بیعت کننده؛ یعنی، فرشته وحی (جبرئیل) با آن حضرت بیعت خواهند کرد.

(الغیبه، ص ۱۶۹.)

امام صادق علیه السلام در وصف این افراد فرموده است:

«گویـا به قائم می نگرم که بر منبر کوفه است و اصـحابش - که ۳۱۳ تن و به شـمار اصحاب جنگ بدر هستند - در اطراف او می باشند. آنان پرچمداران و حاکمان خدای تعالی بر خلقش در زمین هستند ...»

(شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، باب ۵۸، ح ۱۶.)

همان گونه که اشاره شد، در تشـکیل هسـته اصـلی آن پیکار بزرگ و جهاد مقدس، زنان نیز نقش دارند و طبق تعبیر برخی از احادیث، حدود پنجاه زن، از یاران اصلی امام و همراه هسته مرکزی آن قیام می باشند.

این موضوع دو نکته را روشن می سازد:

۱. زنـان که در طول تاریـخ از حقوق خویش محروم بودنـد و شخصـیت آنـان تحقیر گشـته بود، در دوران آن انقلاب بزرگ، شخصـیت واقعی خویش را بـاز خواهنـد یـافت و به عنوان کـارگزاران اصـلی تحوّل عظیم، در جـامعه جهـانی شـرکت خواهند داشت.

ایـن موضـوع اهمیـت ویژه ای دارد کـه ارزش واقعی و پـایه قـدرت و توانمنـدی نـوع زن و ارزشـیابی اسـتعدادهای او را - در صورتی که خود را ساخته باشد - مشخص می سازد.

۲. زنان اگر در جهاد و رویارویی مستقیم شرکت نکنند،

در دیگر پست ها و مسؤولیت ها و سازندگی ها، می توانند مشارکت داشته باشند. همچنین در گسترش فرهنگ اسلامی، تبیین خطوط اصلی دین، آموزش معارف الهی و جایگزین ساختن معیارها و اصول انقلاب مهدوی علیه السلام، می توانند کارآمد باشند و نقش های اصلی و برجسته ای را برعهده گیرند. در مسائل پشت جبهه و دیگر مسائل اجتماعی، فرهنگی و تربیتی نیز می توانند نقش سازنده ای داشته باشند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«... به خدا سوگند ۳۱۳ تن از مردان نزد او می آیند، که با آنان پنجاه زن نیز هستند ...»

(تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶۵.)

این موضوع والایی مقام زن و حد بالای رشد و تکامل او را روشن می سازد. اثر تربیتی این موضوع مهم، در جامعه کنونی - که جامعه منتظر است - می تواند خودآیی زنان و بازشناسی توان رشد و بازیابی شخصیت آنان باشد. برای شرکت در آن دگرگونی و انقلاب بزرگ و جهانی، زنان از هم اکنون باید با معیارهای دقیق اسلامی و اخلاقی، شخصیت خود را بسازند و در بعد علم و عمل تکامل یابند و بدانند که هم اکنون و در آینده، مسؤولیت های بزرگی بر عهده دارند و در آینده نقش های اصولی تری را به انجام خواهند رسانید. پس ناگزیر از هم اکنون به شناخت دقیق و درست اسلام بپردازند و در تربیت خویش بکوشند تا پیش از ظهور، در جامعه زنان منتظر قرار گیرند و در دوران ظهور شایستگی شرکت در آن حرکت بزرگ و کمک رساندن به داعی حق را داشته باشند.

(عصر زندگی، ص ۷۶ - ۵۷.)

سیمای حضرت مهدی در قرآن

«سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن» عنوان ترجمه کتاب «المَحَجَّهُ فِیما نَزَلَ فِی القائِمِ الحُجَّهِ»، اثر ارزنده سید هاشم

بن سلیمان بحرانی (معاصر علامه مجلسی رحمه الله) است که به وسیله سید مهدی حائری قزوینی به فارسی برگردان شده است.

مطالب این کتاب شمارش و بیان آیات قرآنی است که مطابق نقل روایات، درباره حضرت مهدی علیه السلام نازل شده است. نویسنده با مراجعه به روایات نقل شده در جوامع روایی شیعی، آیاتی را که از نظر آن بزرگواران درباره حضرت ولی عصر علیه السلام و حکومت آن حضرت نازل شده و یا به وی تأویل گردیده، جمع آوری و به ترتیب سوره ها - از بقره تا عصر - گرد آورده است. علاوه بر این، روایاتِ مربوط را نیز در ذیل هرکدام از آیات ذکر کرده است. در پایان چهارده آیه دیگر نیز بدان افزوده شده است.

حرف «ش»

شاهدان ولادت مهدی

شیعه برای اثبات ولادت حضرت مهدی علیه السلام، ادله فراوانی اقامه نموده است؛ از جمله آنها گواهی افرادی است که در سخنان خود اشاره به حضور هنگام ولادت آن حضرت کرده اند. از جمله این افراد می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

امام حسن عسکری پدر بزرگوار حضرت

ایشان در روایات فراوانی، به ولادت فرزند خود تصریح فرموده اند.

(ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، ح ۱۲؛ کتاب الغیبه، ص ۲۳۴، ح ۲۰۳؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۴، ح ۴، ص ۴۳۱، ح ۸.)

حکیمه خاتون

حکیمه دختر امام جواد و عمه امام حسن عسکری علیه السلام، از زنان والا مقام نزد ائمه علیهم السلام بوده است وی به دستور مستقیم امام عسکری علیه السلام، در شب ولادت حضرت مهدی علیه السلام حضور داشت و بخش فراوانی از روایات ولادت حضرت مهدی علیه السلام از سوی این بانوی بزرگوار نقل شده است.

حکیمه خاتون)

(ر.ک:

الکافی، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۳؛ روضه الواعظین، ص ۲۵۷؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۴۵۵؛ اثبات الوصیه، ص ۲۷۲.)

شیخ صدوق رحمه الله یکی از روایات ایشان را اینگونه بیان کرده است:

«حکیمه دختر امام جواد علیه السلام گوید:

امام حسن عسکری علیه السلام مرا به نزد خود فرا خواند و فرمود:

ای عمه!

امشب افطار نزد ما باش که شب نیمه شعبان است و خدای تعالی امشب حجّت خود را - که حجّت او در روی زمین است - ظاهر سازد. گوید:

گفتم:

مادر او کیست؟

فرمود:

نرجس، گفتم:

فدای شما شوم اثری در او نیست، فرمود:

همین است که به تو می گویم - گوید:

آمدم و چون سلام کردم و نشستم، نرجس آمد کفش مرا بر دارد و گفت:

ای بانوی من و بانوی خاندانم حالتان چطور است؟

گفتم:

تو بانوی من و بانوی خاندان من هستی، گوید:

از کلام من ناخرسند شد و گفت:

ای عمه جان!

این چه فرمایشی است؟

گوید:

بدو گفتم:

ای دختر جان!

خدای تعالی امشب به تو فرزندی عطا فرماید که در دنیا و آخرت آقا است. گوید:

نرجس خجالت کشید و حیاء نمود و چون از نماز عشا فارغ شدم، افطار کردم و در بستر خود قرار گرفته و خوابیدم. در دل شب برای ادای نماز برخاستم و آن را به جای آوردم؛ در حالی که نرجس خوابیده بود و رخدادی برای وی نبود.

سپس برای تعقیبات نشستم و پس از آن نیز دراز کشیدم و هراسان بیدار شدم. او همچنان خواب بود، پس برخاست و نماز گزارد و خوابید.

حکیمه گوید:

بیرون آمدم و در جستجوی فجر به آسمان نگریستم و دیدم فجر اوّل دمیده است و او در خواب است. شک بر دلم عارض گردید، ناگاه ابومحمد

علیه السلام از محل خود فریاد زد:

ای عمه!

شتاب مکن که اینجا کار نزدیک شده است. گوید:

نشستم و به قرائت سوره «الم سجده» و سوره «یس» پرداختم. در این میان او هراسان بیدار شد و من به نزد او پریدم و بدو گفتم:

اسم اللّه بر تو باد آیا چیزی را احساس می کنی؟

گفت:

ای عمه!

آری.

گفتم:

خودت را جمع کن و دلت را استوار دار که همان است که با تو گفتم، حکیمه گوید:

مرا و نرجس را ضعفی فرا گرفت و به آواز سرورم به خود آمدم و جامه را از روی او برداشتم و ناگهان سرور خود را دیدم که در حال سجده است و مواضع سجودش بر زمین است. او را در آغوش گرفتم، دیدم پاک و نظیف است.

ابومحمد علیه السلام فریاد بر آورد که ای عمه!

فرزندم را به نزد من آور!

او را نزد وی بردم و او دو کف دستش را گشود و فرزند را در میان آن قرار داد و دو پای او را به سینه خود نهاد. پس زبانش را در دهان او گذاشت و دستش را بر چشمان و گوش و مفاصل وی کشید.

سپس فرمود:

ای فرزندم! سخن گوی.

گفت:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلاَّ اللّه وَحْدَهُ لا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ محمداً رَسُولُ اللّهِ صلی الله علیه و آله.»

سپس درود بر امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام فرستاد تا آنکه بر پدرش رسید و زبان در کشید.»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۱؛ همچنین ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۲۳۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۴۹.)

نسیم و ماریه

ایشان دو تن از خدمتگزاران بیت شریف امامت بوده اند و از روایات استفاده می شود که آنان در شب ولادت در

خانه امام عسکری علیه السلام حضور داشته اند.

شیخ طوسی رحمه الله و شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند می نویسند:

«نسیم و ماریه گویند:

چون صاحب الزّمان از رحم مادر به دنیا آمد، دو زانو بر زمین نهاد و دو انگشت سبابه را به جانب آسمان بلند کرد. آنگاه عطسه کرد و فرمود:

«اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العالَمینَ وَ صَلَی اللّهُ عَلی محمد وَ آلِهِ، ستمکاران پنداشته اند که حجّت خدا از میان رفته است، اگر برای ما اذن در کلام بود شک زایل می گردید.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۴۴، ح ۲۱۱؛ کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۵؛ همچنین ر.ک: الخرائج و الجرایح، ج ۱۰، ص ۴۵۷، ح ۲.)

شرایط ظهور

شرایط ظهور

«شرایط ظهور»؛ یعنی، زمینه هایی که امکان تحقق ظهور امام عصر علیه السلام را فراهم می آورد و آن را امری منطقی و لازم می نمایاند. شرایط ظهور با نشانه های ظهور تفاوت دارد؛ برای مثال وجود تعداد الکافی از پاکدلان برای آغاز انقلاب جهانی در شمار «شرایط ظهور» می گنجد؛ ولی ندای آسمانی و خروج سفیانی، از «نشانه های آن» شمرده می شود.

البته هر دو باید پیش از ظهور تحقق یابند؛ زیرا ظهور پس از آشکار شدن همه شرایط و نشانه های حتمی آن رخ می دهد؛ وگرنه به تحقّق مشروط قبل از وجود شرط و نیز دروغ بودن روایات نشانه های ظهور - که درستیشان به طور متواتر و قطعی احراز شده است - می انجامد.

(تاریخ الغیبه الکبری، ص ۳۹۵.)

پاره ای از تفاوت های شرایط و نشانه های ظهور عبارت است از:

۱. توقف ظهور بر شرایط، توقفی واقعی و از نوع توقف معلول بر علت است؛ ولی علامات تنها نزدیک شدن زمان ظهور را می نمایانند. از این رو، وقوع ظهور، بدون تحقق این نشانه ها ممکن

است.

البته پاره ای از نشانه ها - مانند خروج سفیانی و قتل نفس زکیه - با شرایط ظهور ارتباط عنصری دارند؛

یعنی، از نتایج عصر فتنه ها و انحرافانند و به آماده سازی یکی از شرایط ظهور می انجامند.

۲. تحقق هم زمان همه نشانه ها یا گردآمدن آنها در یک زمان، ضرورت ندارد. نشانه ها می توانند با فاصله های بسیار اتفاق افتند و در زمان واحد گرد نیایند؛ ولی شرایط چنین نیستند. در نهایت باید تمام شرایط با هم محقق شوند و در یک زمان اجتماع کنند تا ظهور پدید آید.

۳. علایم پیش از ظهور، پدید می آیند و از میان می روند؛ ولی شرایط کمی پیش از ظهور رخ می دهند و بعد از تحقّق ظهور نیز باقی اند.

(همان، ص ۴۰۰ - ۳۹۶.)

پاره ای از شرایط ظهور

شرایط ظهور امام عصر علیه السلام به طور کامل برای ما روشن نیست. بخشی از بنیادی ترین آنها عبارت است از:

۱. وجود برنامه و طرحی متعالی که بتواند با ساختار درست، عدل واقعی را در جهان بر پا سازد و سعادت و کمال آدمیان را به ارمغان آورد.

۲. وجود رهبر و هدایتگری بزرگ، شایسته و معصوم که از سوی خداوند منصوب شده است.

۳. وجود گروهی از انسان های پاک دل و فداکار که در اوج تقوا به سر می برند و برای دفاع همه جانبه از برنامه امام معصوم علیه السلام آمادگی دارند.

امام جواد علیه السلام در این باره فرمود:

«و از اصحابش ۳۱۳ تن به اندازه اصحاب بدر از دورترین نقاط زمین به گرد او فراهم آیند و این همان قول خداوند است که فرمود:

«أَیْنَ ما تَکُونُوا یَأْتِ بِکُمُ اللَّهُ جَمیعًا إِنَّ اللَّهَ عَلی کُلِّ شَیْ ءٍ قَدیرٌ»

(بقره (۲)، آیه ۱۴۸.)

و چون این تعداد از اهل اخلاص

به گرد او فراهم آینـد، خداونـد امرش را ظاهر سازد و چون عقد - عبارت از ده هزار نفر باشد - کامل شد به اذن خدای تعالی قیام کند.»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۳۷، ح ۲.)

بی تردیـد برای پدیـد آمـدن ظهور، باید این شـرایط محقق شود. وحی و روایات متواتر و قطعی بر تحقق یافتن شـرطهای اوّل و دوم گواهی می دهـد. شـرط نخست بـا بعثت پیـامبر خـاتم صـلی الله علیه و آله محقق شـد. شـرط دوم نیز بـا تولـد فرزنـد امـام عسـکری علیه السلام در سال ۲۵۵ ه. تحقق یافت. آنچه تا کنون به وقوع نپیوسـته، شـرط سوم است. برای تحقق این شـرط باید تلاش کرد و در جهت تربیت نفوس خویش و دیگران کوشید.

البته افزون بر شرطهای یاد شده، احتمال وجود پاره ای شرایط دیگر نیز قوی می نماید. بی تردید باید همه آن شرایط واقع شود تا زمینه ظهور به طور کامل فراهم آید. برای تسـریع در تحقق این شـرایط و رخ نمودن روزگار آرمانی ظهور، دعا و تضـرّع در درگاه احدیّت بسیار سودمند است. معصومان علیهم السلام مؤمنان را به دعا در این باره فرمان داده اند.

در پایان یادکردِ این نکته شایسته است که گاهی اموری چون وضعیت اسفبار و آکنده از ستم جهان نیز از شرایط ظهور شمرده می شود. ممکن است گروهی چنان پندارنـد که بایـد در جهت تحقّق این شـرط کوشـید و به ترویـج فساد دست یازید تا پرده های غیبت سریع تر کنار رود و ظهور امام عصر واقع شود!

در نادرستی این پندار تردید نیست؛ زیرا:

۱. بسیاری از این پدیده هایی که ممکن است از شرایط تلقی شوند، در شمار نشانه های ظهور جای دارند و ظهور بر آنها

متوقف نیست.

۲. ستم فراگیر و شرط ظهور بودنش، قابل تأمل می نماید و می توان این پدیده را از نشانه های ظهور به شمار آورد حتی اگر آن از شرایط ظهور باشد، می توان ادّعا کرد که در شمار شرایط به معنای مصطلح نمی گنجد؛ زیرا ارتباط آن با ظهور، از نوع ارتباط سبب و مسبب نیست. افزون بر این، حتی اگر ستم فراگیر «شرط اصطلاحی ظهور» به شمار آید؛ در همگونی آن با دیگر شرطها و لزوم تلاش برای تحقق آن تردید وجود دارد؛ زیرا به نظر می رسد شرط قهری و تکوینی است؛ یعنی، جهان به رغم تلاش مؤمنان دلسوز، به سمت ستم فراگیر پیش می رود. مؤمنان باید وظیفه خویش را انجام دهند و تکلیف الهی اهل ایمان را - بی آنکه در نتیجه بیندیشند - به جای آورند؛ زیرا نتیجه ندادن و توفیق نیافتن سبب سقوط تکلیف نمی شود.

شرید

یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «شَرید»، به معنای آواره است. از این جهت که آن حضرت در دوران غیبت، منزلی معیّن و خاصّ ندارد، به این لقب خوانده شده است. اصبغ بن نباته گوید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«صاحب این امر، شرید (آواره)، طرید (رانده)، فرید (تک) و وحید (تنها) است.»

(کمال الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح ۱۳.)

شریعیه

«شریعیه» از غلاه شیعه و پیرو مردی به نام شریعی بودند. او می گفت:

خدای تعالی در کالبد پنج تن اندر آمد که عبارت اند از:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام. شریعیه پندارند:

این پنج تن خدایانند و آن را اضدادی است؛ اما درباره آن اضداد اختلاف کرده اند.

برخی آن پنج ضد را نیکو شمرند؛ زیرا برتری و ارزش کسانی که خدای در آن «حلول» کرد جز به آن اضداد شناخته نشود. عده ای گویند:

آن ضدها زشت و نکوهیده اند. شریعی خودش نیز دعوی «حلول» می کرد و بعد از او مردی از پیروانش به نام نمیر، پنداشت که خدا در کالبد او اندر آمده است.

ابومحمد حسن شریعی از صحابه امام علی النقی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام بود و نخستین کسی بود که بعد

از شـهادت امام یازدهم، دعوی بابیّت کرد و به الحاد و کفر منسوب شد. توقیعی نیز درباره او صادر گشـته است. وی در حالی که هیچ گونه صـلاحیتی برای منصب نیابت نداشت، چنین ادعا می نمود. به علاوه بر خدای تعالی دروغ بست و اموری به ائمه علیهم السلام نسبت داد که در شأن آنان نبود و آن بزرگواران از آن امور و

نسبت ها بیزار بودند. توقیعی از سوی حضرت مهدی علیه السلام در لعن او به دست نائب سوم شرف صدور یافت.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۳۹۷؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.)

شعبان

«شعبان» نام ماه هشتم از ماه های قمری است که پس از ماه «رجب» و پیش از ماه «رمضان» قرار دارد. از آن جهت که دارای عظمت فراوانی است، از آن به عنوان «شعبان المعظم» یاد و در روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام از آن به بزرگی نام برده شده است.

(ر.ک: الاقبال، ص ۷۲۳.)

مناسبت های فرخنده ای در این ماه وجود دارد که بر عظمت آن افزوده است؛ مانند ولادت با سعادت حضرت حسین بن علی علیه السلام در روز سوم این ماه ولادت حضرت ابوالفضل عباس در روز چهارم آن. روز پنجم این ماه نیز پیشوای چهارم شیعیان پای به جهان گذاشته و طبق نقلی علی اکبر در روز یازدهم این ماه دیده به جهان گشوده است. در سحرگاه نیمه ماه شعبان، آخرین خورشید آسمان ولایت و امامت طلوع کرده و عظمت و جلالت خاصی به این ماه بخشیده است. شب نیمه ماه شعبان «لیله البرات» نیز نامیده شده است.

(ر.ک: صحیح ابن حبان، ج ۱۲، ص ۴۸۱؛ معجم الاوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۳۶؛ کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۷۴۵۱ و ۷۴۵۰.) چرا که در آن شب براتِ آزادی از آتش به اهل طاعت و بندگی عطا می گردد.

شلمغانی

«شلمغانی» به «ابن عزاقر» یا «ابن ابی عزاقر» معروف بود و چون از روستای شلمغان (از نواحی «واسط» عراق) برخاسته بود، به آنجا منسوب شد و او را «ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی» می گفتند.

(الکامل، ج ۸، ص ۲۹۰.)

شلمغانی از یاران امام حسن عسکری علیه السلام و از دانشمندان، دبیران و محدثان زمان خود در بغداد بود. کتاب های بسیاری داشت و در آنها، انبوه روایاتی را که

از امامان اهل بیت علیهم السلام شنیده بود، گردآوری و دسته بندی کرده بود.

(رجال نجاشی، ج ۲، ص ۲۳۹.)

هنگـامی که راه انحراف و ارتجاع را در پیش گرفت و از نظر انـدیشه، عقیـده و عملکرد تغییر یافت، در روایات تغییراتی ایجاد می کرد! هر چه می خواست بر آنها می افزود و هر چه دلخواه او بود کم می کرد!

نجاشی در رجال خود می نویسد:

ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی از پیروان مذهب امامیّه بود؛ اما رشک و حسد بر مقام ابوالقاسم حسین بن روح، وی را بر آن داشت که ترک مـذهب امامیّه گویـد و داخل کیش های مردود گردد؛ تا بدانجا که از طرف امام غایب توقیعاتی علیه او صادر گردید. سرانجام به امر سلطان (دولت) به دار آویخته شد.

(الفهرست، ص ۳۰۵؛ رجال نجاشی، ح ۲، ص ۲۹۴.)

حسـین بن روح از سال انتصاب خود به مقام نیابت سوم (جمادی الآخر ۳۰۶ ه) در بغـداد با عزّت و احترام می زیست و خاندان آل فرات - که وزارت بنی عباس به دست ایشان بود - از طرفـداران شـیعه بوده و از او حمایت می کردنـد. در ربیع الاول سال ۳۱۲ ه. وزارت به حامد بن عباس انتقال یافت و آل فرات و کسان ایشان از کار بر کنار شده و به زندان افتادند.

پس از آن حسین بن روح نیز به زندان افتاد و تا سال ۳۱۷ (مدت پنج سال) در حبس ماند. وی پیش از افتادن به زندان، مدتی پنهان می زیست و چون اعتمادی کامل به ابن ابی العزاقر داشت، او را به نیابت خود برگزید. شـلمغانی واسـطه بین او و شیعیان شد و توقیعات حضرت مهدی علیه السلام، از سوی حسین بن

روح به دست شلمغانی صادر می شد و مردم برای رفع حوایج و حل مشکلات به او رجوع می کردند.

(کتاب الغیبه، ص ۳۰۳.)

بعد از این زمان شلمغانی به دعوی های باطل پرداخت و از مذهب شیعه امامیّه اثنی عشریه انحراف جست. حسین بن روح در زندان، از انحرافش مطلع شد و از همان جا در ذی حجه سال ۳۱۲ ه توقیعی در لعن ابی العزاقر به شیخ ابوعلی محمد بن همام اسکافی بغدادی - که از بزرگان شیعه بود - فرستاد و از وی تبرّی جست.

متن آن توقیع شریف بدین قرار است:

«به نام خداوند بخشاینده بخشایشگر.

اعلان کن: خدا عمرت را طولانی ساخته و پاینده ات بدارد و همه خوبی ها و ارزش ها را به تو بشناساند و فرجام کارت را به نیکی پایان برد. اعلان کن به همه کسانی که به دینداری و دین باوری آنان اطمینان داری و به برادران ما که از نیّت خیر آنان آگاهی و خداوند نیکبختی آنان را تداوم بخشد، به آنان اعلام کن که:

«محمد بن علی» معروف به «شلمغانی» - که خداوند در کیفر او شتاب کرده و هرگز مهلتش ندهد - از دین اسلام برگشته و از آن جدا شده است! در دین خدا کفر و الحاد ورزیده و ادعاهایی دارد که باعث کفر به آفریدگار بزرگ است!»

او به دروغ تهمت می زند و بهتان می بندد و گناهان بزرگی مرتکب می شود. کسانی که از خدا برگشته دروغ گفته اند و به گمراهی بسیار دور و درازی افتاده زیانی آشکار کرده اند! ما به خدا و پیام آورش و خاندان او - که درود و رحمت خدا و برکاتش بر او و خاندانش باد - از او

بیزاری جسته و او را لعنت و نفرین نموده ایم، لعنت های خدا، یکی پس از دیگری، در ظاهر و باطن، آشکار و نهان و همیشه و همواره، بر او باد و بر هر کس که از او پیروی نموده و با او دست بیعت داده و پس از این هشدار ما باز هم به دوستی و پیروی از او برخیزد، ...»

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۴، ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۱۰.)

پس از آن ابن ابی العزاقر - که به سبب دوستی با محسن پسر ابوالحسن علی بن محمد فرات وزیر المقتدر بالله عباسی - در دستگاه وزارت در آمد و به کتابت و دبیری پرداخت.

در این هنگام قرامطه - که طایفه ای از اسماعیلیه بودند - بر کاروان حاجیان زده و گروهی را کشتند. مردم بغداد - که از ابوالحسن علی بن محمد فرات و پسرش محسن راضی نبودند - آنان را متهم به دستیاری با قرامطه کردند. محسن برای پیشگیری از دشمنان خود و مطالبات بقایای مالیات، شلمغانی را در دیوان وزارت وارد کرد و به تدبیر او، گروهی از دشمنان خویش را به جرم نپرداختن مالیات کشت.

اما ابن فرات و پسرش محسن، نتوانستند سوء ظن خلیفه را نسبت به خویش - درباره رابطه با قرامطه - رفع کنند؛ سرانجام خلیفه ایشان را در سال ۳۱۲ ه به قتل رسانید. شلمغانی پس از این واقعه، گریخته و تا حدود سال ۳۲۰ ه در موصل و اطراف آن می زیست. چون اوضاع را آرام یافت، به بغداد رفت و به دعوی های تازه پرداخت. مردم پس از صدور لعن شلمغانی، نزد حسین بن روح شتافتند و گفتند:

خانه های ما از آثار

شلمغانی انباشته است، چه کنیم؟

فرمود:

نظر من درباره کتاب های او همان چیزی است که امام عسکری علیه السلام درباره کتاب های بنی فضّال فرمود:

«... خُذُوا بِما رَوَوا وَ ذَرُوا ما رَأوُا»؛

یعنی، اعتقادات آنان را کنار گذارید و آنچه نقل کرده اند، بپذیرید.»

(شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۳۸۷.)

به نظر شیخ طوسی رحمه الله علت کشته شدن شلمغانی این بود:

زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح او را آشکارا لعن کرد و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند. تمام شیعیان از او بر حذر بودند؛ به طوری که نتوانست به حیله ها و نیرنگ های خود ادامه دهد. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می کردند، شلمغانی به حاضران گفت:

من و او (حسین بن روح) را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حق یکدیگر نفرین کنیم. اگر آتش نیامد و او را نسوزانید، هرچه او درباره من گفته، درست است.

این خبر در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا به گوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید. «راضی» هم دستور داد او را دستگیر کرده و به قتل رساندند، بدین گونه شیعیان از شرّ او راحت شدند.

(کتاب الغیبه، ص ۴۰۶.)

این اتفاق در سال ۳۲۳ ه. ق رخ داد.

(همان، ص ۴۱۲.)

شلمغانیه

پیروان ابو جعفر محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن العزاقر از فرقه های غلاه شیعه اند. وی نخست خود را باب مهدی اثنا عشری نامید، بعد دعوی حلول نمود و گاه خود را روح القدس و مسیح می خواند. عده ای از کاتبان دولت و ثروتمندان

و خواص بدو گرویدند. مقصد سیاسی این گروه، بر انداختن عباسیان و طالبیان بود تا مردم از دست حکمرانانی بالفعل و بالقوه خلاص شوند. گویند:

میان پیروان شلمغانی اباحه و آزادی جنسی رایج بود، قرآن را تأویل می کردند و بهشت را به معنای شناخت و گرایش به آیین شلمغانی و دوزخ را عکس آن می دانستند. تکالیف اسلامی را به جای نمی آوردند و همچون «سبعیّه» به هفت عالم و هفت آدم قائل بودند. گویند:

شلمغانی، دختر عثمان بن سعید را رجعت فاطمه علیها السلام می خواند و می گفت:

روح پیغمبر در عثمان بن سعید (از نواب اربعه) حلول کرده است. وی می گفت:

«من و حسین بن روح وقتی داخل این کار شدیم، می دانستیم در چه امری وارد می شویم.» حسین بن روح شیعیان را از او بر حذر داشت و توقیع صاحب الزمان علیه السلام در لعن شلمغانی و چند مدعی دیگر بابیت بیرون آمد. با اعدام شلمغانی در ۳۲۲ ق نحله او هم ظاهراً از میان رفت و حتی یکی از مریدانش در همان جلسه محاکمه، سیلی به صورتش نواخت!

اما عده ای از بقایای شلمغانیه گرد شخصی «بصری» نام - که مدعی بود روح شلمغانی در وی حلول کرده - جمع شدند و چون وی به سال ۳۴۰ ق وفات یافت، به دستور مهلبی وزیر، جانشین وی بازداشت و خانه های شان بازرسی شد.

کتاب هایی در عقاید آن جماعت به دست آمد و معلوم شد جوانی از ایشان مدّعی است روح علی علیه السلام در وی حلول کرده و زنی مدعی است روح فاطمه علیها السلام در وی حلول کرده است:

و یکی از وابستگان بنی بسطام نیز از آن جماعت مدعی است:

روح میکائیل در وی حلول

کرده است!

مهلبی می خواست آنها را مجازات کند؛ اما آنها نزد معزالدوله بویه ای چنین وانمودند که شیعه اند و مهلبی برای آنکه متهم به ضدیت با تشیع نشود، دیگر پیگیر آنها نشد.

(ر.ک: تشیّع و تصوّف، ص ۱۹۱؛ کتاب الغیبه، ص ۲۴۱؛ الفرق بین الفرق، ترجمه دکتر مشکور، ص ۱۹۱؛ خاندان نوبختی، عباس اقبال، ص ۲۳۷.) و (ر.ک: دایرهالمعارف تشیّع، ج ۱۰، ص ۴۴.)

شمایل حضرت مهدی

محدثان معتبر - از شیعه و اهل سنّت - بنابر احادیث بسیاری، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام شمایل و اوصاف حضرت مهدی علیه السلام را در کتاب های خویش بیان کرده اند.

مجموعه این روایات را می توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته نخست:

روایاتی است که شمایل حضرتش را پس از ولادت و در ایام کودکی و در ایام حیات امام عسکری علیه السلام، توصیف نموده اند.

دسته دوم:

حکایاتی است که ملاقات کنندگان با آن حضرت در طول دوران غیبت، شمایل آن حضرت را ذکر کرده اند.

دسته سوم:

احادیثی است که به نقل از معصومین علیهم السلام شمایل و ویژگی های جسمانی آن حضرت را هنگام ظهور و حکومت ایشان بیان کرده اند.

۱. روایات دسته اوّل:

یعقوب منقوش گوید:

«خدمت امام یازدهم حسن عسکری علیه السلام وارد شدم. درون حیات بر سکویی نشسته بود و سمت راستش اتاقی بود و بر آن پرده ای آویخته بود.

عرض کردم:

ای سید من!

صاحب امر امامت بعد از شما کیست؟

فرمود:

این پرده را بالا بزن، آن را بالا زدم، یک پسربچه به قامت پنج وجب - که به نظر می آمد هشت الی ده سال داشت - بیرون آمد. با پیشانی درخشان و روی سفید و دو چشم براق و دو کتف ستبر و دو زانوی برگشته.

در گونه راستش خالی و در سرش گیسوانی بود. بر زانوی پدر خود ابی محمد نشست؛ پس به من فرمود:

این است صاحب الامر شما.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱؛ ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴، ح ۲.)

۲. حکایات دسته دوم: شمایل حضرت در پاره ای از حکایت های ملاقات نیز ذکر شده است.

البته اینها همانند روایت های دسته اوّل و سوم اطمینان آور نیستند.

(ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام)

۳. روایات دسته سوم: روایاتی است که شمایل حضرت را در هنگام قیام و ظهور و عصر حکومت ذکر کرده است.

۳ - ۱. امام رضا علیه السلام فرمود:

«... وَ اِنَّ القائِمَ هُوَ الَّذی اِذا خَرَجَ کانَ فی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشُّبَّانِ قَوِیّاً فی بَدَنِهِ حَتّی لَوْ مَدَّ یَدَهُ اِلی اَعْظَمِ شَجَرَهٍ عَلی وَجْهِ الاَرْضِ لَقَلَعَها وَ لَوْ صاحَ بَیْنَ الجِبالِ لَتَدَکْدَکَتْ صُخُورُها ...»

(کمال الدین، ح ۲، ص ۴۸، ح ۷.)

(... قائم آن است که چون ظهور کند، در سن پیران است و سیمای جوان دارد. نیرومند باشد تا به جایی که اگر دست به بزرگ ترین درخت زمین اندازد، آن را از جا بکند و اگر میان کوه ها نعره کشد، سنگ های آنها از هم بپاشد.»

۳-۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام بالای منبر فرمود:

«یَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی فی آخِرِ الزَّمانِ اَبْیَضُ اللَّونِ مُشْرَبٌ بالحُمْرَهِ مَبْدَحُ البَطنِ عَریضُ الفَخِذَیْنِ عَظیمُ مَشاشِ المَنْکَبینِ بِظَهرِه شامَّتانِ:

شامَهٌ عَلی لَوْنِ جِلْدِه و شامَهٌ عَلی شِبهِ شامَهِ النَبیّ صلی الله علیه و آله ...»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۳۶۷، ح ۱۷.)

(مردی از فرزندانم در آخِرُ الزّمان ظهور می کند. رنگش سفید آمیخته به سرخی و شکمش بر آمده است. دو رانش ستبر و هر دو شانه اش قوی است. در پشتش

دو خال است، مانند مهر؛ یکی به رنگ پوستش و یکی چون مهر نبوّت پیغمبر صلی الله علیه و آله.»

۳ - ۳. آن حضرت فرمود:

«... وَ هُوَ رَجُلٌ اَجْلَی الجَبِینِ، اَقْنَی الاَنْفِ، ضَخْمُ البَطْنِ، اَزْیَلُ الفَخِذَیْنِ بِفَخِذِهِ الیُمْنی شامَهٌ، اَفْلَجُ الثَّنایا و یَملأُ الاَرضَ عَدلاً کَما مُلِئَتْ ظُلماً وَ جُوراً»

(الغیبه، ص ۲۱۴، ح ۲.)

(... او مردی است بلند پیشانی، دارای بینی باریکی که میانش اندک برآمدگی دارد. برآمده شکم، دارای ران های درشت و پهن است. خالی بر ران راست او است. میان دو دندان پیشین او گشاده است ...»

۳-۴. امام باقر علیه السلام نیز در وصف آن حضرت فرمود:

«... او شخصی است سرخ و سفید دارای چشمانی گرد و فرو رفته، ابروانی پر پشت و برجسته و شانه ای پهن ...»

(همان، ص ۲۱۵، ح ۳.)

۳-۵. امام علی علیه السلام فرمود:

«مهدی دارای چشمانی سیاه و درشت است. موهایی مجعد و خالی بر گونه دارد ...»

(همان، ص ۳۰۴، ح ۱۴.)

۳-۶. امام باقر علیه السلام فرمود:

«مهدی در حالی قیام خواهد کرد که یک تار موی سفید در سر و محاسن او دیده نمی شود.»

(شرح الاخبار، نعمان بن محمد بن منصور، ج ۳، ص ۳۸۰.)

و همین معنا در کلام نورانی امام مجتبی علیه السلام آمده است که حضرت مهدی در سن و سالی کمتر از چهل ظهور خواهد کرد.

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵.)

از روایات فوق و احادیث دیگر، می توان حضرتش را این گونه وصف نمود: چهره اش گندمگون، ابروانش هلالی و کشیده، چشمانش سیاه و درشت و جذاب، شانه اش پهن، دندان هایش براق و گشاده، بینی اش کشیده و زیبا، پیشانیش بلند و تابنده، استخوان بندی اش استوار و صخره سان، دستان و انگشتانش درشت،

گونه هایش کم گوشت و اندکی متمایل به زردی که از بیداری شب عارض شده، بر گونه راستش خالی مشکین، عضلاتش پیچیده و محکم، موی سرش بر لاله گوش ریخته، اندامش متناسب و زیبا، هیأتش خوش منظر و رباینده، رخساره اش در هاله ای از شرم بزرگوارانه و شکوهمند غرق، قیافه اش از حشمت و شکوه رهبری سرشار، نگاهش دگرگون کننده و خروشش دریا سان و فریادش همه گیر است.

(خورشید مغرب، ص ۲۷.)

شیعه

شیعه، فرقه یا گروهی را گویند که امر یگانه ای داشته باشند.

«شیعه الرجل»؛ یعنی، دوستان و یاران مرد. جمع آن «اَشْیاع» و «شِیَع» به معنای مثل و مانند و فرقه ها نیز آمده است.

(لسان العرب، ج ۸، ص ۱۸۸.)

واژه «شیعه» به صورت مفرد چهار بار در قرآن آمده است:

یک بار به تنهایی (مریم، ۶۹) و سه بار با اضافه (قصص، ۱۵؛ صافات، ۸۳). در آیه اوّل به معنای گروه و در بقیه به معنای پیرو آمده است.

«شیعه» در اصطلاح به پیروان حضرت علی علیه السلام و خاندانش و کسانی گفته می شود که معتقد به جانشینی بلافصل آن حضرت بعد از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و نص ولایت او در غدیر خم از طرف پیغمبر می باشند. در سخنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و دیگر امامان علیهم السلام و نویسندگان کتاب های ملل و نحل، این کلمه به کار رفته است. جابر بن عبداللّه انصاری می گوید:

«نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که حضرت علی علیه السلام از دور نمایان شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

سوگند به کسی که جانم به دست او است! این شخص و شیعیانش در

قیامت رستگار خواهند بود.»

(بحارالانوار، ج ۳۵، ص ۳۴۵، ح ۲۰.)

ابن عباس می گوید:

«وقتی آیه «إِنَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِکَ هُمْ خَیْرُ الْبَرِیَّهِ»

(سوره بینه (۹۸)، آیه ۷.) نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود:

مصداق این آیه تو و شیعیانت می باشید که در قیامت خشنود خواهید بود و خدا هم از شما راضی است.»

این دو حدیث در الدرالمنثور ۳۷۹ و ۱۱ و غایهالمرام، ۳۲۶ نقل شده است.

(ودیعه در اسلام، ص ۷.)

روایات متعدد دیگری نظیر روایت فوق از بزرگان اهل سنّت (مانند طبرانی، احمد بن حنبل و دار قطنی) به وسیله ابن حجر، ابن اثیر، سیوطی و دیگران نقل شده است. حضرت علی علیه السلام در نامه ای می نویسد:

«این نامه از بنده خدا علی امیرالمؤمنین است، به شیعه خود از مؤمنان و مسلمانان؛ چه خدا می گوید:

«وَاِنَّ مِنْ شِیعَتِهِ لَاِبْراهِیمَ»

(سوره صافات (۳۷)، آیه ۸۳.)

و آن نامی است که خدای متعال آن را در قرآن شرافت بیان داده است و شما شیعه پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله هستید، چنانکه ابراهیم نیز از شیعیان او است، نامی است غیر مختص و امری است سابقه دار.»

(بحارالانوار، ج ۳، ص ۷.)

شیخ مفید رحمه الله به سند خود تا امام باقر علیه السلام از قول ام سلمه نقل می کند که گفت:

«از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم می گوید:

«بی گمان علی و شیعه او رستگار می باشند»

و به اسناد خود سه حدیث دیگر در همان فصل در این باره نقل کرده است.

(الارشاد، ص ۲۵.)

از امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در منابع مختلف و از جمله نهج البلاغه چند روایت نقل شده است. به هر حال عنوان شیعه

برای پیروان علی علیه السلام مشهور گردید و این عنوان مخصوص کسانی شد که معتقد به امامت علی علیه السلام و جانشینی او پس از پیامبر بودند و به امامت یازده نفر از فرزندان معصومش اعتقاد داشتند و به کسانی که دارای چنین عقیده ای بودند، «شیعه اثنی عشریه» و «شیعه امامیّه» اطلاق شد.»

(الاسلام و الشیعه الامامیه، ۱، ص ۳۳۵.)

حرف «ص»

صاحب الامر

یکی از لقب های حضرت مهدی علیه السلام «صاحب الامر» است.

امام صادق علیه السلام درباره اتفاقات هنگام ظهور می فرماید:

«... یَومَئذٍ مَنْ کانَ بِالمَدینهِ مِنْ وُلدِ عَلیّ علیه السلام اِلَی مَکَّهَ فَیلحَقُونَ بِصاحِبِ الاَمرِ وَ یُقْبِلُ صاحبُ الاَمرِ نَحوَ العِراقِ ...»

(الغیبه، ص ۲۷۰، باب ۱۴، ح ۴۳.)

(... در این زمان هر کس از فرزندان علی علیه السلام که در مدینه است، به مکه می گریزد و به صاحب امر می پیوندد و صاحب امر به سوی عراق روی می آورد ...» اگرچه بقیه ائمه علیهم السلام نیز صاحب امر امامت بوده اند؛ ولی به خاطر عظمت امر امامت و قیام آن حضرت، این لقب درباره حضرت مهدی علیه السلام متداول تر است. ریّان بن صلت گوید:

«به امام رضا علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«اَنَا صاحِبُ هذَا الأمْرِ وَ لکِنّی لَسْتُ بِالَّذی اَمْلَأُها عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جَوراً و کَیْفَ اَکُونُ ذلِکَ عَلی ما تَری مِنْ ضَعْفِ بَدَنی و اِنَّ القائِمَ هُوَ الَّذی اِذا خَرَجَ کانَ فی سِنِّ الشُّیُوخِ وَ مَنْظَرِ الشَّبابِ ...»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۳۵، ح ۸.)

(من صاحب الامر هستم، امّا آن کسی که زمین را از عدل آکنده سازد، همچنان که پر از جور شده باشد و چگونه او باشم در حالی که ضعف بدن مرا می بینی و قائم کسی است

که در سن پیران و منظر جوانان قیام کند ...»

البته آنچه بیشتر در روایات آمده «صاحبُ هذا الامر» است؛ ولی رفته رفته این ترکیب در زبان مردم به «صاحب الامر» تبدیل شده و به عنوان یکی از القاب آن حضرت قرار گرفته است.

صاحب الدار

در برخی از روایات از «صاحب الدار» به عنوان لقب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. مقصود از «دار» (خانه) خانه پدری و جد آن حضرت است که در آنجا غایب شده است. از آنجایی که ذکر نام آن حضرت در آن روزگار جایز نبود، از انواع کنایه ها استفاده می کردند که از جمله آنها «صاحب الدار» است. از اسحاق بن یعقوب نقل شده است:

از محمد بن عثمان عمری خواستم تا نامه ای که در آن پرسش های سختی را مطرح کرده بودم، به حضرت مهدی علیه السلام برساند. پس توقیعی به خط مولایمان «صاحب الدار» صادر شد ...»

(کتاب الغیبه، ص ۲۹۰؛ ص ۳۶۲؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۳۴۹.)

ممکن است این لقب مانند برخی دیگر از القاب آن حضرت، در موارد تقیّه و ترس از دشمنان به کار می رفته است.

صاحب الزمان

یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «صاحب الزَّمان» است. اگرچه این لقب در متن روایات به ندرت ذکر شده؛ ولی در زبان راویان و اصحاب و شیعیان فراوان مورد استفاده قرار گرفته است.

(کتاب الغیبه، ص ۲۴۴، ح ۲۱۱ و ص ۲۷۱، ح ۲۳۷.)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«... وَ آخِرُهُمُ القائِمُ بِالحَقِّ بَقیَّهُ اللهِ فی الاَرْضِ وَ صاحِبُ الزَّمانِ.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۳.)

(و آخرین آنها قائم به حق بقیهاللّه در زمین و صاحب الزّمان است.» فضل ابن شاذان در کتاب فضایل روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

«مَنْ اَحَبَّ اَنْ یَلقِیَ اللّهَ وَ قَدْ کَمُلَ ایمانُهُ وَ حَسُنَ اِسلامُهُ فَلْیُوالِ الحُجَّهَ صاحِبَ الزَّمانِ القائمَ المُنْتَظَرَ المَهْدِیّ علیه السلام ...»

(الفضایل، شاذان بن جبرئیل، ص ۱۶۶.)

(هر آن کس که

دوست دارد خداونـد را در حـال کمـال ایمـان و حسن اسـلام ملاقـات کنـد، پس می بایست حجّت، صاحب الزّمان قائم منتظر مهـدی را دوست داشـته باشـد.» اگرچه هر یک از ائمه صاحب زمان خویش اند، ولی به اعتبار طول عمر فراوان آن حضـرت و اینکه مـدت زمانی بیشتر از بقیه ائمه علیهم السـلام زنـدگی خواهد کرد، ایشان بیشتر از بقیه آن بزرگواران به این لقب شـهرت یافته است.

صاحب الزمانی

سیـد حسن صاحب الزمانی (۱۳۵۵ – ۱۲۸۸ ه. ق) در اصـل اهـل یزد بود، ولی در تهران تحت تربیت و تعلیم حـاج شـیخ هادی نجم آبادی، ابوالحسن جلوه، شیخ فضل الله نوری و حاج میرزا حسن آشتیانی قرار گرفت. او در علوم متداول زمان خود از قبیل حکمت، کلام، فقه، حـدیث و تفسیر متبحر بود. وجه شـهرت او به صاحب الزمانی این بود که وی در آغاز جوانی به تحریک شیـخ احمد کرمانی، در حدود همدان و کرمانشاهان ادعا کرد که صاحب الزمان و موعود شـیعه است. چون علاوه بر سـیادت، منظری خـوش، هیئـتی مطبـوع و شـبیه بـه تصـاویر خیـالی نقاشـان داشـت که از بعضـی امامـان می کشـیدند، جمعی کـثیر بـدو گرویدنـد. لذا از طرف دولت وقت، او را با شـیخ احمد کرمانی توقیف و روانه تهران کردند. پس از ورود به تهران، آنان را به زندان افکندند.

شیخ احمد در زندان درگذشت، ولی سـید حسن به وساطت یکی از اعیان دولت آزاد شد و از دعاوی پیشـین خود توبه کرد و در اواخر عمرش در مشهد توطّن گزید.

(دایرهالمعارف دانش بشر، ص ۳۶۵؛ به نقل از:

فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۹۱.)

صاحب السیف

یکی از القـاب حضـرت مهـدی علیه السـلام – که در پـاره ای از روایات معصومین علیهم السـلام به آن اشاره شـده – «صاحب السـیف» (صاحب شمشـیر) است. اگرچه درباره سـلاح حضـرت مهـدی علیه السـلام هنگام ظهور صـراحتی وجود نـدارد؛ ولی ممکن است روایات مربوطه را حمل بر ظاهر کرد و به عنوان یک نظر مطرح نمود که آن حضـرت با همان سـلاح های متداول عصر بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله ظهور خواهد فرمود. در این صورت «صاحب السیف»

در معنای حقیقی خود به کار می رود؛ اگر چه در مقابل می توان آن را کنایه از «صاحب القدره والعظمه» دانست و «سیف» را در اینجا به معنای ابزار غلبه و قدرت معنا کرد. در کتاب شریف الکافی نقل شده است:

وقتی از امام صادق علیه السلام درباره قائم علیه السلام پرسیده شد، آن حضرت فرمود:

«کُلُّنا قائِمٌ بِاَمرِاللّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ واحِدٍ حَتَّی یَجِی ءَ صاحِبُ السَّیْفِ فَاِذا جَاءَ صاحِبُ السَّیْفِ جاءَ بِاَمرٍ غَیْرِالَّذی کانَ»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۲.)

(همه ما قائم به امر خداییم؛ یکی پس از دیگری تا زمانی که صاحب شمشیر بیاید. چون صاحب شمشیر آمد، امر و دستوری غیر از آنچه بوده می آورد.

(پدرانش مأمور به تقیّه و صبر بوده و او مأمور به جهاد و برانداختن ظلم است).» گفتنی است این لقب، همانند بسیاری از القاب دیگر حضرت مهدی علیه السلام اختصاص به آن حضرت ندارد و بقیه ائمه علیهم السلام نیز به این عنوان، ملقّب بوده اند. در این باره حَکم بن ابی نعیم گوید:

«در مدینه خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و عرض کردم:

من بین رکن و مقام نذر کرده و به عهده گرفته ام که اگر شما را ملاقات کنم، از مدینه بیرون نروم تا زمانی که بدانم شما قائم آل محمد صلی الله علیه و آله هستید یا نه؟

حضرت هیچ پاسخی به من نفرمود. من سی روز در مدینه بودم، سپس در بین راهی به من برخورد و فرمود:

ای حکم!

تو هنوز اینجایی؟

گفتم آری، من نذری که کرده ام، به شما عرض کردم و شما مرا امر و نهی ننموده و پاسخی نفرمودید.

فرمود:

فردا صبح زود منزل من بیا، فردا خدمتش رفتم، فرمود:

مطلبت را بپرس.

عرض

کردم:

من بین رکن و مقام نـذر کرده و روزه و صـدقه ای برای خـدا به عهـده گرفته ام که اگر شـما را ملاقات کردم از مـدینه بیرون نروم، جز آنکه بدانم شـما قائم آل محمد صـلی الله علیه و آله هستید یا نه؟ اگر شـما هستید ملازم خدمتتان باشم و اگر نیستید، در روی زمین بگردم و در طلب معاش برآیم.

فرمود:

ای حکم!

همه ما قائم به امر خدا هستیم.

عرض کردم:

شما مهدی هستی؟

فرمود:

همه ما به سوی خدا هدایت می کنیم.

عرض کردم:

شما صاحب شمشیری؟

فرمود:

همه ما صاحب شمشیر و وارث شمشیریم (شمشیر پیغمبر به ما به ارث رسیده و همراه ما است).

عرض کردم:

شما هستید آن که دشمنان خدا را می کشد و دوستان خدا به وسیله شما عزیز می شوند و دین خدا آشکار می گردد؟

فرمود:

ای حکم!

چگـونه من او بـاشم، در صـورتی که به ۴۵ سـالگی رسـیده ام؛ حـال آنکه صـاحب این امر [که تو می پرسـی] از من به دوران شیرخوارگی نزدیک تر و هنگام سواری چالاک تر است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶، ح ۱.)

صاحب الغیبه

در برخی روایات از این لقب، برای معرفی حضرت مهدی علیه السلام و اثبات غیبت برای ایشان استفاده شده است.

(همان، ج ۱، ص ۳۲۲.)

امام رضا علیه السلام فرمود:

«... وَ هُوَ صاحِبُ الغَیبَهِ قَبلَ خُرُوجِهِ.»

«و او است صاحب غیبت قبل از ظهورش ...»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲، ح ۵.)

همچنین از امام حسین علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«قائم این امت نهمین از فرزندان من است و او است صاحب الغیبه ...»

«قائِمُ هَذِهِ الاُمَهِ هُوَ التّاسِعُ مِنْ وُلْدی وَ هُوَ صاحِبُ الغَیبَهِ ...»

(همان، ج ۱، ص ۳۱۷.)

البته این احتمال نیز وجود دارد که مقصود از این ترکیب لقب نبوده؛ بلکه ترجمه آن مقصود باشد؛

یعنی، کسی که دارای غیبت است. احتمال دیگر اینکه این لقب نیز مانند بعضی از القاب، جهت تقیّه به کار می رفته است.

حرف «ط»

طالقان

در روایات مهدویّت آنجا که سخن از یاران حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور است، نام منطقه جغرافیایی «طالقان» به چشم می خورد. حال اینکه طالقان چه منطقه ای بین مرو و بلخ باشد و یا اینکه شهری میان قزوین و ابهر (معجم البلدان، ج ۴، ص ۶.)، از آن به عنوان خاستگاه برخی از یاران حضرت مهدی یاد شده است. در منابع اهل سنّت از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«خوش به حال طالقان!

خداوند متعال دارای گنج هایی در آنجا است که نه طلا است و نه از نقره؛ امّا در آن خطه مردانی وجود دارند که خدا را آن طور که شایسته معرفت است، شناخته اند و آنان، یاران مهدی علیه السلام در آخِرُ الزّمان می باشند.»

(الحاوی، سیوطی، ج ۲، ص ۸۲؛ کنزالعمال، ج ۷، ص ۲۶۲.)

همین روایت به گونه ای دیگر در منابع شیعه نیز آمده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«خدای متعال را گنج هایی است در طالقان که نه طلا است و نه نقره و درفشی که از آغاز تا کنون باز نشده و به اهتزاز در نیامده است.

این خطه دارای مردانی است که قلب های آنان مانند پاره های آهن محکم و نستوه است. نسبت به ذات مقدس خداوند تردیدی در آن قلب ها ایجاد نمی شود، شدیدتر از آتش اند. اگر بر کوه حمله ور شوند آن را از جای بر می کنند با به دست داشتن پرچم، آهنگ هر دیاری که نمایند آن را ویران و منهدم می سازند. بر اسب هایشان همچون عقاب سوارند. به عنوان تیمّن و تبرّک

زین مرکب امام علیه السلام را بوسه زده و با دست لمس می نمایند. آن بزرگوار را پروانه وار در وسط گرفته و به هنگام خطر، آن وجود مقدس را با جان خود حفظ می کنند. شب ها را با مناجات سپری می کنند و روز سوارانِ کارزارند. آنان زاهدانِ شب و شیرانِ روزند. در اطاعت از امام و رهبرشان مطیع تر از کنیزکان نسبت به مولای خویشند. درخشندگی آنان، مانند چراغ های پر نور است؛ مثل اینکه قلب هایشان چراغی از ایمان است. از بیم خدا می هراسند، شهادت طلبند و آرزوی کشته شدنِ در راه خدا را دارند. شعار آنان «خونخواهی سالار شهیدان حسین علیه السلام» است. هنگامی که به پیش می تازند. رعب و وحشتِ آنان به مسافت یک ماه راه رفتن در قلب های دشمنان جایگزین می شود، گروه گروه به سوی حضرت روانه می شوند. به واسطه این رادمردان، خداوند امامِ بر حق (مهدی علیه السلام) را پیروز می گرداند.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷.)

اگرچه برخی طالقان را منطقه خاصّ دانسته اند؛ ولی گروهی نیز آن را به منطقه بسیار وسیعی همانند ایران معنا کرده اند.

(ر.ک: عصر ظهور، ص ۲۶۰.)

از روایت ذکر شده در منابع اهل سنّت استفاده می شود که آنان اصحاب و یاران خاصّ آن حضرتند؛ زیرا در روایت، نوع آنان مشخص شده است؛ امّا در روایت بحارالانوار علاوه بر بیان چگونگی و کیفیت، سخن از کمّیت و لشکر و درفش های فاتح و پیروز به میان آمده است.

طرید

در برخی روایات از حضرت مهدی علیه السلام به عنوان «طرید» یاد شده است.

«طرید» به معنای طرد شده از طرف مردم است.

(لسان العرب، ج ۳، ص ۲۶۷.)

عیسی خشاب گوید:

«به امام حسین علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«لا وَ

لکنْ صَاحِبُ هَذا الاَمْرِ الطَّرِیدُ الشَّرِیدُ المَوْتُورُ بِاَبِیهِ المُکَنَّی بِعَمِهِ ...»

(کمال الدین وتمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۸، باب ۳۰، ح ۵.)

(خیر، لیکن صاحب الامر طرید (رانده شده) و شرید (آواره) است و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد ...»

طلوع خورشید از مغرب

در روایات آمده است:

یکی از نشانه های برپایی قیامت، «طلوع خورشید از مغرب» است. امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نقل از پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید:

«به ناگزیر ده چیز قبل از قیامت رخ خواهد داد:

سفیانی، دجّال، ودود و جنبنده، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب، نزول حضرت عیسی علیه السلام، خسف به مشرق، خسف به جزیره العرب و آتشی که از چاه عدن بیرون می آید و مردمان را به محشر سوق می دهد.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

البته طلوع خورشید از مغرب به عنوان امری حتمی معرفی شده است.

(همان، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵.)

شیخ مفید رحمه الله درباره چگونگی این اتفاق نوشته است:

«خورشید هنگام ظهر در آسمان راکد می شود و ساعتی چند تا به هنگام عصر پیدا نباشد، آنگاه از مغرب آشکار گردد.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۶۸.)

اگرچه عده ای این امر را بعید پنداشته و گفته اند:

مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و نتیجه گرفته اند که با اصول حاکم بر نظام طبیعت، ناسازگار است؛ ولی به نظر می رسد این امر همانند بسیاری دیگر از امور، از آیات الهی خواهد بود. به علاوه نظیر این اتفاقات قبلاً نیز در آسمان رخ داده که از جمله آنها «ردّ الشَّمس» برای یوشع بن نون بوده است.

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۵.)

در برخی دیگر از گفته ها آمده است:

مقصود از طلوع

خورشید از مغرب، ظهور حضرت مهدی علیه السلام است. بدین معنا که حضرت مهدی علیه السلام، همان خورشید است که در پایان عمر طولانی خویش، طلوع خواهد کرد.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند از نَزالِ بنِ سَبْرَه روایت مفصلی نقل کرده که بخشی از آن این چنین است:

«امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام برای ما خطبه خواند و بر خدای تعالی حمد و ثنا گفت و بر محمد و خاندانش درود فرستاد. آنگاه سه بار فرمود:

ای مردم!

پیش از آنکه مرا از دست بدهید، از من پرسش کنید ... پس افرادی برخاسته پرسش هایی مطرح کردند و آن حضرت جواب هایی فرمود تا اینکه در پاسخ به خروج «دابه الارض» فرمود:

... سپس آن دابه سربلند کند و به اذن خدای تعالی همه کسانی که بین مشرق و مغرب هستند، او را ببینند و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب خود برآید. در این هنگام توبه برداشته شود ... نَزال بنِ سَبْرَه گوید:

به صعصعه بن صوحان گفتم:

ای صعصعه!

مقصود امیرالمؤمنین از این کلام چه بود؟

صعصعه گفت:

ای سبره!

آن کسی است که عیسی علیه السلام پشت سر او نماز می خواند. او دوازدهمین امام از عترت و نهمین امام از فرزندان حسین بن علی علیه السلام است. او آفتابی است که از مغرب خود طلوع کند واز مابین رکن و مقام ظاهر شود و زمین را طاهر سازد و موازین عدالت را برپا کند و ...»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۴۷، ح ۱.)

اشکال این دیدگاه آن است که مطلب فوق در کلام معصوم علیه السلام نیامده است. علاوه بر آن در روایات، سخن از طلوع خورشید از مغرب در ردیف

قیام حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده است و اگر مقصود ظهور و خروج آن حضرت بود، نیازی به تکرار نداشت.

(ر.ک: الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۱، کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۵۹.)

بنابراین به نظر می رسد طلوع خورشید از مغرب، حادثه ای است خارق العاده که پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام و در آستانه قیامت اتفاق خواهد افتاد. اما بسیار بیشتر از آنچه در منابع روایی شیعه از آن سخن به میان آمده، در کتاب های اهل سنّت از آن یاد شده است:

۱. نسائی در السنن الکبری از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده که فرمود:

«لا تَقُومُ السّاعَهُ حَتّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغرِبِها ...»

(السنن الکبری، ج ۶، ص ۳۴۴.)

(هرگز قیامت بر پا نخواهد شد تا اینکه خورشید از مغرب خود طلوع کند ...»

۲. طبرانی در المعجم الکبیر از همان حضرت نقل کرده است:

«اِنَّ السَّاعَهَ لا تَقُومُ حَتی یَکُونَ عَشْرُ آیاتٍ طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغرِبِها ...»

(المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۷۱.)

۳. متقی هندی در کنزالعمال نقل کرده است:

«لا تَقُومُ السَّاعَهُ حَتَّی تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِن مَغْرِبِها فَاِذا طَلَعَتْ مِنْ مَغْرِبِها وَ رَآها النّاسُ آمَنُوا اَجْمَعُونَ فَذلِکَ لا یَنْفَعُ نَفْساً ایمانُها لَم تَکُنْ آمَنَتْ مِنْ قبلُ.»

(کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۰۶، ح ۳۸۶۴۶ و ۳۸۶۳۹ و ۳۸۴۱۱؛ همچنین ر.ک: تفسیر القرطبی، ج ۱۶، ص ۱۳۰؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۱، ص ۵۹۶.)

طول عمر

طول عمر

طبق روایات، حضرت مهدی علیه السلام - که در آخِرُ الزّمان ظهور کرده و جهان را پر از عدل و داد خواهد ساخت - فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است که در نیمه شعبان سال ۲۵۵ ه متولد شده است. معنای روشن این سخن آن

است که آن ذخیره الهی، دارای عمر طولانی است، تا کنون نزدیک به ۱۱۷۰ سال از عمر مبارک آن حضرت گذشته است. دانشمندان شیعه، آثار و تألیفات فراوانی در این باره نگاشته اند که به طور مشخص، می توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته یکم، آثاری است که به طور تقریب، قبل از سال ۳۷۰ ه. ق تألیف شده است. دسته دوم، آثاری است که پس از تاریخ یاد شده به رشته تحریر در آمده است. در آثار دسته نخست، هیچ اثری از مسأله «طول عمر حضرت مهدی علیه السلام» دیده نمی شود و این، بدان معنا است که عمر مبارک حضرت مهدی علیه السلام تا این زمان، طبیعی می نمود؛ لذا درباره طول عمر ایشان، پرسشی در اذهان جامعه آن روز وجود نداشت. از آثار این دوره می توان از بصائرالدرجات، نوشته محمد بن حسن صفار قمی و الکافی، اثر شیخ کلینی، الغیبه، اثر محمد بن ابراهیم نعمانی و ... نام برد.

شواهد موجود نشان می دهد که در دهه های آخر سده چهارم ه. ق دانشمندان و توده های مردم، مرز نهایی عمر متعارف را ۱۲۰ سال می دانسته اند و عمر مبارک امام زمان علیه السلام در سال ۳۷۵ ه. ق از این حد گذشته و حالت غیر متعارف پیدا کرده بود. از این زمان به بعد، در میان بخش هایی از مردم – و حداقل در میان افراد بهانه جو – پرسش هایی در مورد طول عمر آن حضرت پدید آمد.

بر اساس اسناد و مدارک موجود، نخستین دانشمندی که به طرح مسأله طول عمر امام زمان علیه السلام پرداخت، ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه قمی، معروف به «شیخ صدوق رحمه الله» (م

۳۸۱ ه. ق) است. وی در کتاب کمال الدین و تمام النعمه به تفصیل درباره طول عمر بحث کرده و به پرسش های مخالفان طول عمر امام مهدی علیه السلام پاسخ گفته است.

وی، فصل جامعی از کتاب یاد شده را به زندگی «معمّرین» (معمرین) اختصاص داده است و ده ها نفر از معمرین را - که عمری بیش از ۱۲۰ سال داشته اند - نام می برد و شرح حال و زندگی هر یک از آنان را به صورت مختصر ذکر می کند. صدوق رحمه الله مسأله طول عمر حضرت مهدی علیه السلام را تنها از طریق «تجربه تاریخی» و افراد دارای عمر طولانی، مورد بررسی قرار داده و متعرض سایر ادله نشده است.

این راه از سوی دانشمندانی همچون شیخ مفید رحمه الله، شیخ طوسی رحمه الله، طبرسی رحمه الله، خواجه نصیر الدین طوسی، علامه حلی، فیض کاشانی، علامه مجلسی رحمه الله و دیگر بزرگان شیعه ادامه یافت. آنچه این بزرگان در مباحث خود طرح کرده اند، به طور عمده حول محورهای ذیل است:

طول عمر از منظر قرآن کریم

شماری از افرادی که در قرآن، دارای عمری طولانی و غیرطبیعی شمرده شده اند، عبارت اند از:

نوح

قرآن، درباره نوح می گوید:

«وَلَقَدْ اَرْسَلْنا نُوحاً اِلی قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِیهِمْ اَلْفَ سَنَهٍ اِلاَّ خَمْسِینَ عاماً ...»

«و به راستی، نوح را به سوی قومش فرستادیم، پس در میان آنان ۹۵۰ سال درنگ کرد.»

(عنکبوت (۲۹)، آیه ۱۴.)

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«در قائم سنتی از نوح است و آن طول عمر است.»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۲، ح ۴.)

عیسی بن مریم

قرآن، در مورد حضرت عیسی علیه السلام می فرماید:

«وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسیحَ عیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ ما قَتَلُوهُ وَ ما صَلَبُوهُ

وَ لكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذينَ اخْتَلَفُوا فيهِ لَفى شَكٍّ مِنْهُ ما لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلاَّ اتِّباعَ الظَّنِّ وَ ما قَتَلُوهُ يَقينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ كانَ اللَّهُ عَزيزًا حَكيمًا و إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلاَّ لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيامَهِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهيدًا»

(نساء (۴)، آیه ۱۵۹ - ۱۵۷.)

(و گفته ایشان که:

«ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم» و حال آنکه آنان او را نکشتند و مصلوبش نکردند؛ لکن امر، بر آنان مشتبه شد و کسانی که درباره او اختلاف کردند، قطعاً در مورد آن دچار شک شده اند و هیچ علمی بدان ندارند، جز آنکه از گمان پیروی می کنند و یقیناً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود بالا برد و خدا توانا و حکیم است و از اهل کتاب کسی نیست مگر آنکه پیش از مرگ خود، حتماً به او ایمان می آورد و روز قیامت [عیسی نیز] بر آنان شاهد خواهد بود.» حال اگر تاریخ میلادی، از صحت و دقت کافی برخوردار باشد، عمر عیسی علیه السلام، اکنون افزون بر دو هزار سال است و بر این اساس، عمر ۱۱۷۰ سال برای حضرت مهدی علیه السلام امر بعیدی نخواهد بود.

حضرت خضر

یکی از کسانی که عمر طولانی دارد، حضرت «خضر» پیامبر است. معجزه این پیامبر، این بود که روی هیچ چوب خشک یا زمین بی علفی نمی نشست؛ مگر آنکه سبز و خرم می شد، او را به همین جهت «خضر» نامیده اند. در قرآن از وی به صراحت یاد نشده است؛ اما داستان ملاقات و همراهی موسای کلیم با این بنده دانا و با تجربه خداوند، در

سوره کهف آمده است.

(ر.ک: کهف (۱۸)، آیه ۶۵.)

اعتقاد به زنده بودن خضر، اختصاص به شیعیان ندارد؛ بلکه در میان اهل سنّت نیز عقیده ای پذیرفته شده است.

اصحاب کهف

جمع دیگری که قرآن کریم به عمر طولانی آنان تصریح کرده، «اصحاب کهف» اند. قرآن در مورد آنان می گوید:

«و سیصد سال، در غارشان، درنگ کرده و نه سال افزودند.»

«وَ لَبِثُوا فِی کَهْفِهِمْ ثَلاثَ مِائَهٍ سِنِینَ وَ ازْدادُوا تِسْعاً»

(کهف (۱۸)، آیه ۲۵.)

قرآن در این آیه به حیات و بقای اصحاب کهف به مدّت بیش از سه قرن - آن هم در خواب و بدون آب و غذا - تصریح می کند. به راستی کدام یک شگفت انگیزتر است:

کسی که سیصد سال بدون آب و غذا زنده مانده یا کسی که صدها سال باقی مانده، اما غذا می خورد، آب می آشامد، راه می رود، می خوابد و بیدار می شود؟!

از نگاه روایات

سنت رسول خدا نیز بر طول عمر انسان، صحه می گذارد و آن را امری ممکن می شمارد. یکی از کسانی که در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله - به ویژه در منابع اهل سنّت - به طول عمر او اشاره شده «دجّال» است. اهل سنّت، بر اساس همین روایات، عقیده دارند که دجّال در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شده و به زندگی خود ادامه می دهد تا در آخِرُ الزّمان خروج کند.

(ر.ک: احمد بن حنبل، مسند، ج ۴، ص ۴۴۴؛ صحیح بخاری، ج ۹، ص ۱۳۳.)

حال اگر این احادیث صحیح باشد - چنان که اهل سنّت بر این باورند - در این صورت، شایسته نیست که آنان در حیات و عمر طولانی امام مهدی علیه السلام، تردید کنند! از طرفی حال که دشمن

خدا، به جهت مصالحی، می تواند بیش از هزار سال زنده بماند، چرا بنده و خلیفه و ولی خدا نتواند عمر طولانی داشته باشد؟! (کتاب الغیبه، ص ۱۱۴.)

از نگاه عقل

افزون بر کتاب وسنت، عقل سلیم نیز طول عمر را برای انسان، ناممکن نمی داند؛ بلکه آن را امری کاملاً ممکن می شمارد. حکیمان و فیلسوفان گفته اند:

بهترین دلیل بر امکان هر چیزی، واقع شدن آن چیز است. همین که طول عمر در میان پیشینیان روی داده و تاریخ، افراد زیادی را به ما نشان می دهد که عمری دراز داشته اند، خود دلیل روشنی است بر اینکه طول عمر از دیدگاه عقل امری ممکن است. خواجه نصیر طوسی، در این باره گفته است:

«طول عمر، در غیر مهدی علیه السلام اتفاق افتاده و محقق شده است چون چنین است، بعید شمردن طول عمر در مورد مهدی علیه السلام جهل محض است.»

(ر.ک: خورشید مغرب، ص ۲۱۴.)

افزون بر دلایل یاد شده، راه دیگری نیز برای اینکه یک انسان بتواند عمر طولانی داشته باشد وجود دارد.

این راه، همان راه اعجاز و قدرت خداوند است. آری، حضرت مهدی علیه السلام با قدرت الهی زنده است و در میان مردم، به حیات خود ادامه می دهد، همان خدایی که آتش را برای ابراهیم سرد و وسیله سلامت قرار می دهد و گِل را برای عیسی علیه السلام تبدیل به پرنده می کند و عیسی و خضر را پس از قرن ها زنده نگه می دارد؛ می تواند مهدی علیه السلام را نیز با قدرت الهی خود زنده نگه دارد.

(ر.ک: امام مهدی و طول عمر، نوشته غلامحسین زینلی، فصلنامه انتظار، شماره ۶، ص ۲۵۰ - ۲۲۲.)

طی الارض

در روایات فراوانی مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، از چگونگی طی مسافت آن حضرت و یارانش به عنوان «طی الارض» تعبیر شده است. اگرچه کیفیت طی الارض به روشنی معلوم نیست و اختلافات فراوانی در آن

وجود دارد؛ ولی می توان از آن به عنوان یک جابه جایی بسیار سریع برای انسان نام برد.

امام رضا علیه السلام در روایتی پس از معرفی حضرت مهدی علیه السلام می فرماید:

«هُوَ الذی تُطْوی لَهُ الاَرضُ.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۱، ح ۵.)

از امام جواد علیه السلام نیز شبیه این سخن وارد شده است.

(همان، ص ۳۷۷، ح ۲.)

امام صادق علیه السلام درباره طی الارض یاران حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«... فَیَصیرُ اِلیهِ شیعَتُهُ مِنْ اَطْرافِ الاَرْضِ تُطْوی لَهُمُ الاَرْضُ حَتَّی یُبایِعُوهُ ...»

(روضه الواعظین، ص ۲۶۳.)

البته در برخی از حکایت های مربوط به اولیاء اللّه نیز از طی الارض آنها فراوان سخن به میان آمده است.

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۷۵.)

طیبه

در روایات فراوانی از طیبه به عنوان محل زندگی حضرت مهدی علیه السلام در طول غیبت، سخن به میان آمده است و همان گون که ذکر خواهد شد مقصود از آن «مدینه النبی صلی الله علیه و آله» است.

«مدینه» را طیبَه و طابه نامند؛ چرا که مدینه پیش از آن «یثرب» خوانده می شد. یثرب از ریشه ثرب به معنای فساد است؛ پس پیامبر صلی الله علیه و آله از بردن نام یثرب نهی فرمود و آن را طابه و طیبه نامید که به معنای طیّب و پاکیزه است.

گفته شده: طیبه از طیّب و طاهر است؛ به جهت خلوص آن و تطهیر آن از شرک.

(لسان العرب، ج ۱، ص ۵۶۷؛ معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۳.)

ابو بصیر از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«لابُدَّ لِصاحِبِ هَذا الاَمرِ مِنْ غَیْبَهٍ وَ لا بُدَّ لَهُ فِی غَیبَتِهِ مِنْ عُزْلَهٍ و نِعْمَ المَنْزِلُ طَیْبَهُ وَ ما بِثَلاثینَ مِنْ وَحْشَهٍ»

(الکافی، ج

۱، ص ۳۴۰؛ الغیبه، ص ۱۸۸، ح ۴۱؛ کتاب الغیبه، ص ۱۶۲، ح ۱۲۱.)

(صاحب این امر از غیبتی ناگزیر است و در غیبت خود ناچار از گوشه گیری و کناره جویی از دیگران است و طیبه (مدینه) خوش منزلی است و با وجود سی تن (یا به همراهی سی نفر) در آنجا وحشت و ترسی نیست.»

همچنین ابوهاشم جعفری می گوید:

«به امام حسن عسکری علیه السلام عرض کردم:

بزرگواری شما مانع آن است که من از شما پرسش کنم. اجازه بفرمایید، سؤال کنم!

حضرت فرمود:

بپرس.

گفتم:

آقای من!

آیا برای شما فرزندی هست؟

فرمود:

بله.

گفتم:

اگر اتفاق ناگواری برای شما رخ داد در کجا او را جستجو کنم؟

فرمود:

در مدینه.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۳۲، ح ۱۹۹، الکافی، ج ۱، ص ۳۲۸، ح ۲.)

حرف «ظ»

ظهور

یکی از اصطلاحات بسیار رایج در فرهنگ مهدویّت واژه «ظهور» است.

این کلمه از نظر لغت به معنای آشکار شدن چیز پنهان است.

(خلیل بن احمد، العین، ج ۴، ص ۳۷.)

نکته مهم در ظهور مسبوق بودن آن به غیبت است. اما در اصطلاح مهدویّت مقصود، ظاهر شدن حضرت مهدی علیه السلام پس از پنهان زیستن طولانی، جهت قیام و بر پایی حکومت عدل جهانی است. دوران ظهور را می توان به مراحل ذیل تقسیم کرد:

مرحله نخست ظهور و آشکار شدن که تنها در اراده و علم الهی است. مرحله بعد قیام و نهضت به امر الهی و خروج بر ستمگران و مبارزه با دشمنان است و مرحله پایانی، مرحله تثبیت و حکومت جهانی است.

یک:

روایات مرحله نخست:

۱. زراره می گوید از امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

«همانا برای قائم غیبتی است قبل از ظهورش ...»

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶، ح ۹؛ کتاب الغیبه، ص ۳۳۲، ح ۲۷۴.)

۲. امام

صادق علیه السلام نیز درباره ظهور آن حضرت فرمود:

«پس چون خداوند اراده فرمود امر او [حضرت مهدی علیه السلام] را ظاهر سازد، به قلب او الهام نماید، پس ظاهر می شود و آنگاه به امر الهی قیام می کند.»

(الغیبه، ص ۱۸۷، ح ۴۰.)

گفتنی است که مرحله قیام متأخر بر مرحله ظهور است؛ به این بیان که ابتدا ظهور حاصل می شود و پس از آن با جمع شدن یاران حضرت و آماده شدن دیگر شرایط، آن حضرت قیام می فرماید.

دو:

روایات قیام آن حضرت:

۱. امام سجاد علیه السلام فرمود:

«اِذا قَامَ قائِمُنا اَذْهَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْ شِیعَتِنا العاهَهَ وَ ...»

(کتاب الخصال، ج ۲، ص ۵۴۱، ح ۱۴.)

(در آن هنگام که قائم ما قیام کند، خداوند ترس را از دل شیعیان ما بردارد و ...»

۲. امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«قائم در حالی قیام خواهد کرد که بیعت احدی بر گردن او نیست.»

(الغیبه، ص ۱۹۱، ح ۴۵.)

آنچه گفته شد، بدین معنا نیست که تمام روایاتی که از کلمه قیام و مشتقات آن استفاده کرده، دقیقاً ناظر به مرحله قیام است؛ بلکه در مواردی قیام بر مرحله ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز تطبیق شده است. اما عمدتاً روایاتی که قیام و مشتقات آن را در بر گرفته، سخن از مرحله ای پس از آغاز ظهور دارد.

۳. از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله روایت شده است:

«هرگز رستاخیز به پا نگردد، مگر اینکه قبل از آن قائم برای حق از خاندان ما قیام کند.»

(عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰.)

۴. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِذا قَامَ قائِمُنا وَضَعَ اللّهُ یَدَهُ عَلَی رُؤُوسِ العِبادِ فَجَمَعَ بِهَا عُقُولَهُم وَ ...»

(الکافی، ج ۱،

ص ۲۵، ح ۲۱.)

(هنگـامی که قـائم ما قیام کنـد، خداونـد دسـتش را بر سـر بنـدگان گذاشـته، انـدیشه های ایشان جمع می گردد.» شایـد بتوان اختلاـف روایات زمان ظهور را نیز با این بیان رفع نمود؛ به این بیان که برخی روایات ناظر به زمان ظهور و برخی دیگر ناظر به زمان قیام باشد. (وقت ظهور) گفتنی است در پاره ای از روایات، از ظهور و قیام حضـرت مهدی علیه السـلام با عنوان «خروج» یاد شده است.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

«خروج قائم محتوم است.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۴، ح ۴۶۱.)) [اَشْراطُ السَّاعَه) آن حضرت همچنین فرمود:

«دنیا به پایان نرسد تا اینکه مردی از خاندان من خروج کند که به حکومت آل داوود حکم نماید ...»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۹۷، ح ۲.)

ظهور حضرت مهدی از دیدگاه اسلام و مذاهب جهان

کتابی تاریخی - عقیدتی، در ظهور مهدی موعود علیه السـلام به زبان فارسـی در یک جلد اثر سـید اسدالله هاشـمی شهیدی از محققان معاصر است. مؤلف پس از پیشگفتار کوتاه، اثر خویش را در دوازده بخش سامان داده است.

۱. در مسأله مهدویت و اصالت آن و اندیشه های انکار ظهور حضـرت مهدی علیه السـلام و سـپس نظر صحابه و تابعین و سایر مذاهب غیراسلامی (مانند یهود و نصاری و اقوام و ادیان دیگر).

۲. مهدی موعود از دیدگاه اسلام سپس تشیع و اهل سنّت و تعداد روایات و ویژگی های حضرت مهدی در روایات

۳. شناخت مهدی موعود

۴. اعتراف علمـای اهل سـنت به صـحت احادیث مهـدی و بیان مخالفان (ماننـد ابن حزم اندلسـی و خطیب بغـدادی و ابن کثیر دمشقی)

۵. گفتار دانشمندان اهل سنت (مانند ابن ابی ثلج بغدادی، بیهقی شافعی، محیی الدین عربی، ابن خلکان، قاضی جواد

ساباطی حنفی و ...)

۶. گفتار مستشرقان و مدعیان مهدویت و سوء استفاده از عنوان مهدی موعود

۷. در مورد انتظار در قرآن و روایات و اهمیت آن

۸. حضرت مهدی علیه السلام و نویدهای ظهورش در قرآن مجید

۹. نویدهای ظهور در کتاب های مقدس ادیان دیگر (مانند هندوها، تورات، انجیل) و سایر کتب مقدس ادیان دیگر

۱۰. دین آینده جهان و خاتمیت قرآن در روایات و اینکه قرآن خاتم کتب آسمانی است

۱۱. یأس و ناامیدی، گسترش فساد اخلاقی، اختراع سلاح های مرگبار، اعتراف دانشمندان و نقل اقوال علمای غربی مبنی بر لزوم حکومت جهانی

۱۲. برخی از ویژگی های حضرت مهدی، وقت ظهور، مدت حکومت حقه ایشان. مؤلف تسلط بسیاری به اخبار و احادیث فریقین سنی و شیعه و کتاب های جدید و آرای معاصرین - اعم از مسلمین و مستشرقین و هندوها و ... - دارد. لذا این کتاب در نوع خود بسیار مفید و جامع است.

ظهور نور

کتاب «ظهور نور» ترجمه «الشُّمُوسُ المُضیئه» اثر علی سعادت پرور است که به قلم سید محمد جواد وزیری فرد، بازگردان به فارسی شده است. در این اثر مؤلف به شیوه گزارشی، تاریخ زندگانی حضرت مهدی علیه السلام و مسأله رجعت را مورد بررسی قرار داده است. وی در ابتدا با ارائه سیمایی کلی از حضرت مهدی علیه السلام، به ذکر خصوصیات، خصایل و شمایل، حالات و علم آن حضرت در کودکی، روایات مربوط به امامت آن حضرت و علت مخفی بودن ولادت ایشان، منکران مهدی علیه السلام و علت انکار آنها، فضیلت انتظار فرج در زمان غیبت و برخی مسائل دیگر از هنگام ولادت تا غیبت صغری می پردازد.

سپس به بررسی روایات مربوط به غیبت صغری

و کبری تـا زمان ظهور آن حضـرت و مسائلی همچون نیابت خاصه، فلسـفه و علل غیبت و طولانی شـدن آن، اوضاع و وظایف شیعه در عصر غیبت و نحوه دیدار با ایشان در غیبت کبری همت می گمارد. آنگاه نشانه ها، وقایع و اوضاع زمین و آسمان در هنگـام ظهـور، حوادث ایـام حکومت و چگونگی عمر و رحلت آن حضـرت را بـا اسـتفاده از روایـات بررسـی کرده، به برخی پرسش ها در این زمینه پاسخ می دهد.

در پایان، با اشاره به تخلف ناپذیر بودن رجعت، علت، چگونگی، دفعات و رخدادهای زمان آن را مورد بررسی قرار می دهد.

حرف «ع»

عاشورا

«عاشورا» روز دهم محرم، روز شهادت سالار شهیدان حسین بن علی علیه السلام و فرزندان و اصحاب او در کربلا است.

(الکافی، ج ۱، ص ۴۶۳.)

در فرهنـگ شـیعی عـاشورا، به جهت واقعه شـهادت امام حسـین علیه السـلام در این روز، عظیم ترین روز سوگواری و ماتم به حساب می آید. در این روز بزرگ ترین فاجعه و سـتم در مورد خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله انجام گرفته است، دشـمنان اسـلام و اهل بیت این روز را خجسـته شـمرده، به شادی می پردازند؛ اما پیروان خاندان رسالت، به سوگ و عزا می نشینند و بر کشـتگان این روز می گریـند. امامان شـیعه، یاد این روز را زنـده می داشـتند و مجلس عزا بر پا می کردند و بر حسـین بن علی علیه السلام می گریستند.

آن حضرت را زیارت می کردند و به زیارت او تشویق و امر می نمودند و روز اندوهشان بود.

البته قبل از شـهادت امام حسـین علیه السـلام، رخدادهایی نیز در این روز اتفاق افتاده بود؛ چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده است:

برخی حوادث مهمی که در روز عاشورا

رخ داده، عبارت است از:

۱. روز توبه حضرت آدم و حوا.

«هَذا الیَوْمُ الَّذی تابَ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فیهِ عَلی آدَمَ وَ حَواء.»

۲. آرام گرفتن کشتی نوح پس از طوفان و بر زمین نشستن آن.

«لَزِقَتِ السَّفینَهُ یَوْمَ عاشُوراءَ عَلَی الجُودِیِّ»

۳. شکافته شدن دریا برای بنی اسرائیل و غرق شدن فرعون و همراهانش.

«وَ هَذا الیَوْمُ الَّذی فَلَقَ اللّهُ فِیهِ البَحْرَ لِبَنی اِسْرائیلَ فَاَغْرَقَ فِرْعَوْنَ وَ مَنْ مَعَهُ»

۴. روز پیروزی موسی علیه السلام بر فرعون.

«وَ هَذا الْیَوْمُ الَّذی غَلَبَ فِیه مُوسی علیه السلام فِرعَونَ»

۵. روز ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام؛ «وَ هَذا الْیَوْمُ الَّذی وُلِدَ فیهِ اِبراهیمُ علیه السلام»

۶. روز پذیرش توبه قوم یونس علیه السلام.

«وَ هَذَا الْیَومُ الَّذی تابَ اللّهُ فیهِ عَلی قَومِ یُونُسَ علیه السلام»

۷. روز ولادت عیسی بن مریم علیه السلام.

«وَ هَذا الیَوْمُ الَّذی وُلِدَ فیهِ عِیسَی ابنُ مَریَمَ علیه السلام» اما مهم تر از همه این موارد، عاشورا روزی است که قائم آل محمد در آن قیام خواهد فرمود:

«وَ هَذا الیَومُ الَّذی یَقُومُ فِیهِ القائِمُ علیه السلام»

(شیخ طوسی، التهذیب، ج ۴، ص ۳۰۰، ح ۱۴.)

امام صادق علیه السلام فرمود:

«یَقُومُ القائِمُ یَوْمَ عاشُورا.»

«قائم در روز عاشورا قیام می کند»

(الغیبه، ص ۲۸۲، ح ۶۸.)

امام باقر علیه السلام نیز فرمود:

«یَخْرُجُ القائِمُ علیه السلام یَوْمَ السَّبتِ یَوْمَ عاشُوراء یَوْمَ الَّذی قُتِلَ فِیهِ الحُسَینُ علیه السلام.»

«قائم در روز شنبه روز عاشورا روزی که در آن حسین بن علی علیه السلام کشته شد خروج می کند.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳، ح ۱۹.)

عبداللّه یا عبیداللّه مهدی

یکی از کسانی که ادعای مهدویّت داشت و شهرت فراوان به دست آورد، عبداللّه مهدی بنیان گذار سلسله فاطمیان (عبیدیان) شمال آفریقا است. درباره نسب وی اختلاف بسیار هست؛ برخی وی را

فرزند حسن بن امام هادی علیه السلام دانسته اند.

(وفیات الاعیان، ج ۳، ص ۱۱۶.)

گروهی او را فرزند محمد بن اسماعیل بن جعفر شمرده و جمعی یهودی زاده اش خوانده اند.

(معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۰.)

ابو عبداللّه شیعی در شمار پیروان عبیداللّه مهدی جای داشت. به سود وی تبلیغ می کرد و همواره مردم را به نزدیک بودن ظهور مهدی بشارت می داد. او معمولاً چنان ادعا می کرد که مهدی از مغرب (تونس) ظهور خواهد کرد. مهدی و ابوعبداللّه مدتی زندانی شدند.

ابوعبداللّه پس از آزادی، آشکارا عبیداللّه را همان مهدی موعود خواند. عبیداللّه، با این ادعا، در سال ۲۹۷ حکومت فاطمیان را بنیان نهاد. فاطمیان مصر با قرمطیان ارتباط نداشتند؛ هر چند بنی عباس، برای تضعیف فاطمیان، قرامطه و کردار، آنان را به فاطمیان نسبت می دادند.

(تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ۳۷۱.)

عبیداللّه در نامه ای به قرمطیان، آنان را نکوهش کرد و گفت:

کردار زشت شما سبب شده نام کفر و الحاد بر شیعیان و دوستان ما روا باشد. آنگاه آنان را تهدید کرد تا حجرالاسود را به محل اصلی اش باز گردانند.

(وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۴۸.)

وقتی ادعای مهدویّت عبیداللّه با موفقیت روبه رو شد، شهر «مهدیه» را در نزدیک قیروان بر پا ساخت.

«مهدیه» در سراسر افریقا بی نظیر می نمود و بسیار مستحکم بود.

(معجم البلدان، ج ۵، ص ۲۳۱.)

به تدریج موفقیت های عبیداللّه فزونی یافت و مردم بسیار پیرامونش گرد آمدند. او سرانجام در ۳۴۴ ق در گذشت. پس از عبیداللّه، فرزندش خود را «القائِمُ بِاَمْرِ اللَّهِ» نامید و با ادعای مهدویّت بر تخت فرمانروایی تکیه زد. پس از او فرزندش اسماعیل با ادعای مهدویّت حکومت پدر را استمرار بخشید. وقتی اسماعیل در گذشت، ابوتمیم معزّ بن

منصور بن قائم بن مهدی بر تخت مهدویّت نشست. پس از آنکه ابوتمیم مصر را فتح کرد، علمای مصر نزدش شتافته، نسبش را پرسیدند. معزّ دست بر شمشیرش نهاد و گفت:

این جد من است. آنگاه مقداری زر نزد آنان ریخت و ادامه داد:

این هم دلایل من.

به نوشته برخی از پژوهشگران، وقتی شیخ بزرگ مصر به حضور مهدی رسید، به او گفت:

ما درباره مهدویتت سخت تردید داریم. معجزه ای کن تا ایمانمان محکم گردد. مهدی بی درنگ شمشیر از نیام کشید؛ سر شیخ را بر زمین افکند و گفت:

این معجزه من است.

(مدعیان مهدویّت، ص ۳۹.)

در سال ۳۸۶ ق ابوعلی منصور حاکم بامراللّه بن عزیز بن معز، در یازده سالگی به حکومت رسید. او که ادعا می کرد از علم غیب بهره می برد، سرگذشتی شگفت دارد و هر روز دستور جدیدی صادر می کرد. در سال ۳۹۵ ق اعلام کرد:

در تمام مساجد و خیابان ها، صحابه را سبّ کنند و حتی بر دیوارها بنویسند!

در سال ۳۹۷ ق سبّ صحابه را ممنوع ساخت و کیفر سبّ یاران پیامبر را قتل دانست!

در یک سال فرمان داد:

تمام سگ ها کشته شوند. سال دیگر خرید و فروش کشمش را ممنوع ساخت و حتی فرمان نابودی تاکستان ها را صادر کرد.

زمانی به دستور وی عسل ها را جمع کردند و در رود نیل ریختند.

او همچنین فرمان داد:

کلیمیان و مسیحیان عمامه سیاه بر سر نهند؛ مسیحیان صلیب پنج رطلی بر گردن آویزند و یهودیان نیز چیزی به همان وزن در گردن قرار دهند.

منصور که در آغاز ادعای «مهدویّت» داشت. در اواخر عمر مدعی «الوهیت» شد.

(وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۹۲ و ج ۳، ص ۱۱۷ و ج ۵، ص ۲۹۲.)

او سرانجام

روزی بر الاغ نشست؛ از مصر بیرون رفت و دیگر باز نگشت. پیروانش ادعا کردند او به آسمان ها عروج کرده است!

هرچند پس از مدتی پیراهن خون آلودش یافت شد.

العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان

یکی از کتاب های مفصّل درباره حضرت مهدی علیه السلام، عبقری الحسان است که به وسیله علی اکبر نهاوندی در دو مجلد بزرگ به رشته تحریر در آمده است این مجموعه درباره زندگی ظاهری، غیبت و ظهور حضرت ولی عصر علیه السلام و حکایات ملاقات کنندگان و رفع شبهات وارد شده درباره مهدویّت است. نگارنده، کتاب را در پنج بخش عظیم تنظیم کرده و برای هر کدام نام خاصی گذاشته است. نخست آیات قرآن و بشارت های کتاب های آسمانی درباره ظهور آخرین حجّت خداوند و تشکیل حکومت واحد جهانی را مطرح و به بعضی از سخنان کاهنان و ساحران پیشین و نیز سخنان ارزنده معصومین علیهم السلام استناد کرده است.

سپس ولادت حضرت مهدی علیه السلام و کرامات وی و همچنین گواهی ۴۵ تن از بزرگان دانشمندان اهل سنّت را - که به ولادت آن حضرت و حضور بالفعل ایشان معتقدند - ذکر کرده است. در فصل بعد به پرسش ها و شبهات وارده درباره آن حضرت؛ همانند راز طول عمر، فلسفه و علل غیبت پاسخ داده و به ذکر تاریخ غیبت های بسیاری از پیامبران پیشین پرداخته است. در ادامه نام و یاد و خاطره جمع کثیری از کسانی را که مشرَّف به حضور آن حضرت شده اند - به استناد برخی منابع - متذکر شده است. در پایان نشانه های ظهور و قیام امام علیه السلام و مباحث کلامی مربوط به رجعت امامان را به استناد به احادیث و آیات قرآنی

بیان کرده است.

عثمان بن سعید عمری

اولین نایب خاصّ حضرت مهدی علیه السلام «ابوعمرو عثمان بن سعید عمری بود.

شیخ طوسی رحمه الله در «کتاب الغیبه» درباره سفرای حضرت و اولین ایشان چنین نوشته است:

«سفرایی که از جانب ائمه اطهار علیهم السلام به نیکی یاد شده اند، نخستین آنان مرد بزرگواری است که حضرت امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام او را توثیق فرموده اند و او شیخ موثق ابو عمر عثمان بن سعید عمری است.»

(کتاب الغیبه، ص ۳۵۳.)

نام وی «عثمان بن سعید»، کنیه اش «ابوعمرو» و لقبش «العمری»، «سمّان»، «اسدی» و «عسکری» می باشد. علت ملقب شدن به «سمّان» این بود که به تجارت روغن می پرداخت تا این کار، مسؤولیت اصلی او را بپوشاند و از شرّ حکومت حفظش نماید.

(ر.ک: همان، ص ۳۵۴.)

شیعه، اموال و نامه ها را به ایشان می رساندند و وی آنها را در پوست گوسفند و امثال آن - که به عنوان ظرف روغن به کار می برد - می نهاد تا کسی به آنها پی نبرد. آنگاه آنها را به سوی امام علیه السلام می فرستاد.

(همان، ص ۳۵۳، ح ۳۱۴.)

وی از یاران، اصحاب و شاگردان مورد وثوق امام دهم و امام یازدهم بود. او مردی جلیل القدر و مورد اطمینان بود که از یازده سالگی در محضر امام هادی علیه السلام به خدمت گزاری و کسب فقه و حدیث و تعالیم اسلامی اشتغال داشت و شاگردِ تربیت یافته، در زیر سایه ولایت و امامت بود.

شیخ عباس قمی در کتاب شریف سفینه البحار، در این باره چنین می نویسد:

«ابوعمرو عثمان بن سعید سمّان عمری، نخستین نایب از «نوّاب اربعه» است و مطالبی که در جلالت قدر و عدالت و امانت او بیان

شـده، به انـدازه ای زیاد است که قابل ذکر نیست. ایشان بزرگوارتر و مشـهورتر از آن است که مثل بنده، بتواند او را توصـیف کند.»

(سفینه البحار، ج ۶، ص ۱۴۳.)

شایـد یکی از دلایـلی که ایشـان در محضـر دو امام قبل از حضـرت مهـدی علیه السـلام قرار گرفته بود، برای این بود که دیگر کسی در شأن و عظمت او تردید نداشته و به راحتی نیابت او از طرف حضرت مهدی علیه السلام را بپذیرد. از احمد بن اسحاق نقل شده است:

«از حضرت هادی علیه السلام سؤال کردم:

با چه کسی معامله کنیم؟ و از چه کسی مطلب را بگیریم؟ و گفته چه کسی را بپذیریم؟

امام فرمود:

عمری مورد اعتماد من است؛ آنچه را از من به تو برساند قطعاً از من می رساند و آنچه را از قول من برای تو گوید، قطعاً از من می گوید. سخن وی را گوش کرده اطاعت نما؛ زیرا او مورد اعتماد و امین است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۰؛ کتاب الغیبه، ص ۳۵۴، ح ۳۱۵.)

وی پس از سپری شدن عمر شـریفش، به دستور حضرت مهدی علیه السلام، فرزندش محمد بن عثمان را پس از خود به عنوان نایب خاصّ منصوب کرد.

البته پیش از این، فرزند عثمان بن سـعید از سوی امام عسـکری علیه السـلام به عنوان فردی مورد وثوق برای فرزندش حضـرت مهدی علیه السلام معیّن شده بود.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۳۵۶.)

عدل و قسط

از مهم ترین اهـداف قیام حضـرت مهـدی علیه السـلام، بر پایی عـدل و قسط در جامعه بشـری و بسط و توسـعه آن بر کل کره زمین و بین تمام انسان ها است. معنای لغوی «عدل» آن است که از نظر انسان ها مستقیم است و

آن ضد جور است و حکم به حق را نیز گویند.

(لسان العرب، ج ۱۱، ص ۴۳۰؛ مجمع البحرین، ج ۵، ص ۴۲۰.)

(قسط» در لغت به معنای عدل است.

(لسان العرب، ج ۷، ص ۳۷۷.)

بدون تردید کمتر مسأله ای است که در اسلام به اهمیت عدالت باشد؛ زیرا مسأله «عدل» همانند مسأله «توحید» در تمام اصول و فروع اسلام ریشه دوانده است؛ یعنی، همان طور که هیچ یک از مسائل عقیده ای، عملی، فردی، اجتماعی، اخلاقی و حقوقی، از حقیقت توحید و یگانگی جدا نیست؛ همچنین هیچ یک از آنها را خالی از روح «عدل» نخواهیم یافت. بنابراین جای تعجب نیست که «عدل» به عنوان یکی از اصول مذهب و یکی از زیربناهای فکری مسلمانان شناخته شود. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله درباره عظمت عدل فرمود:

«بِالْعَدلِ قامَتِ السَّماواتُ وَ الاَرضُ»

(مفردات غریب القرآن، ص ۳۲۵.)

(آسمان ها و زمین بر اساس عدل استوارند.»

(عوالی الآللی، ج ۴، ص ۱۰۲.)

این تعبیر رساترین تعبیری است که ممکن است درباره عدالت بشود؛ یعنی، نه تنها زندگی محدود بشر در این کره خاکی، بدون عدالت بر پا نمی شود؛ بلکه سرتاسر جهان هستی و آسمان ها و زمین، همه در پرتو عدالت و تعادل نیروها و قرار گرفتن هر چیزی در مورد مناسب خود، برقرار است و اگر لحظه ای و به مقدار سر سوزنی، از این اصل منحرف شود، رو به نیستی خواهد گذاشت. از این رو خداوند متعال در آیات فراوانی، انسان ها را به اقامه عدل توصیه و امر فرموده است.

(مائده (۵)، آیه ۸.)

«عدالت»، عبارت است از اینکه انسان حق هر کس را بپردازد و نقطه مقابلش، آن است که ظلم و ستم کند و حقوق

افراد را از آنها دریغ دارد.

«قسط» مفهومش آن است که حق کسی را به دیگری ندهد و به تعبیر دیگر «تبعیض» روا ندارد و نقطه مقابلش آن است که حق کسی را به دیگری دهد. مفهوم وسیع این دو کلمه - مخصوصاً به هنگامی که جدا از یکدیگر استعمال می شوند - تقریباً مساوی است و به معنای رعایت اعتدال در همه چیز و همه کار و هر چیز را به جای خویش قرار دادن می باشد.

(تفسیر نمونه، ج ۶، ص ۱۴۳.)

در روایات فراوانی مهم ترین هدف قیام حضرت مهدی علیه السلام «اقامه عدل و قسط» بیان شده است. تنها به برخی از آنها اشاره می گردد:

۱. امام علی علیه السلام فرمود:

«... اَلْحادی عَشَرَ مِنْ وُلدی هُوَ المَهدِیُّ الَّذی یَمْلَأُ الاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جُوْرَاً وَ ظُلْماً.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸، ح ۷.)

(همانا یازدهمین فرزندم مهدی علیه السلام است، که زمین را پراز عدل و قسط می کند، آنگونه که پر از جور وظلم شده باشد.»

۲. امام باقر علیه السلام فرمود:

«اِنَّ القائِمَ یَمْلِکُ ثَلاثَ مِائَهٍ وَ تِسْعَ سِنینَ کَما لَبِثَ اَهْلُ الکَهْفِ فی کَهْفِهِمْ یَمْلَأ الاَرْضَ عَدْلاً وَ قِسْطَاً کَما مُلِئَتْ ظُلمَاً وَ جَوْراً.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۴.)

(همانا قائم ۳۰۹ سال به اندازه درنگ اصحاب کهف در غارشان حکومت خواهد کرد زمین را پر از عدل و قسط می کند، همان گونه که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۳. امام هادی علیه السلام فرمود:

«اِنَّ الاِمامَ بَعْدی الحَسَنُ ابنی وَ بَعْدَ الحَسَنِ اِبْنَهُ القائِمُ الذی یَمْلأُ الاَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً کَما مُلِئَتْ جُوراً وَ ظُلْماً.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۸۳، باب ۳۷، ح ۱۰.)

(پس از من فرزندم حسن است

و پس از حسن فرزندش قائم کسی که زمین را از عدل و داد آکنده سازد، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.»

۴. عبدالعظیم حسنی می گوید:

به امام جواد علیه السلام عرض کردم:

امیدوارم شما قائم اهل بیت محمد باشید کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید؛ همچنان که آکنده از ظلم و جور شده باشد.

فرمود:

«یـا اَبَـا القـاسِم مـا مِنَّا اِلاَّـ وَ هُوَ قائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ هادٍ اِلی دینِ اللَّهِ وَ لکِنَّ القائِمَ الَّذِی یُطَهِّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الأَرْضَ مِنْ اَهْلِ الکُفْرِ وَ الجُحُودِ و یَمْلَأُها عَدْلاً وَ قِسْطاً هُوَ الذی تُخْفی عَلَی النَّاسِ وِلادَتُهُ و یَغیبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ وَ یَحْرِمُ عَلَیهِمْ تَسْمِیَتُهُ وَ هُوَ سَمِیُّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ کَنِیُّهُ ...»

«ای ابوالقاسم!

هیچ یک از ما نیست جز آنکه قائم به امر خداوند و هادی به دین الهی است، اما قائمی که خدای تعالی به وسیله او زمین را از اهل کفر و انکار پاک سازد و آن را پر از عدل و داد نماید، کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و شخصش از ایشان نهان و بردن نامش حرام است. او هم نام و هم کنیه پیامبر صلی الله علیه و آله است و ...»

(همان، ج ۲، ص ۳۷۷، باب ۳۶، ح ۲؛ همچنین ر.ک: طبرانی، المعجم الصغیر، ج ۲، ص ۱۴۸؛ کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۷۰، ح ۳۸۶۸۹، ح ۳۸۷۰۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۱۲.)

عصائب

عصائب جمع «عصابه» به معنای گروهی بین ده تا چهل نفراست. گفته شده که «عصابه» گروهی از زاهدان و وارستگانند.

(لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۳؛ مجمع البحرین،

ج ۲، ص ۱۲۳.)

طبق برخی از روایات اینها یاران حضرت مهدی علیه السلام در عراق هستند که هنگام ظهور آن حضرت، خود را به مکه می رسانند و با او بیعت می کنند.

(بحارالانوار، ح ۵۱، ص ۸۸؛ الاختصاص، ص ۲۰۸؛ دلائل الامامه، ص ۲۴۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۴۷۹.)

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«وَ عَصائِبُ العِراقِ رُهْبانٌ بِاللَّیلِ لُیُوثٌ بِالنَّهارِ کانَ قُلُوبُهُمْ زُبَرَ الحَدیدِ فَیُبایِعُونَهُ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ ...»

(الاختصاص، ص ۲۰۸.)

(... و گروه هایی از عراق بیرون می آیند که راهبان شب و شیران روز هستند، دل هایشان چون فولاد سخت است، در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند ...»

عقد الدرر فی اخبار المنتظر

کتاب عقدالدرر فی اخبار المنتظر به وسیله یوسف بن یحیی مقدسی شافعی سلمی، به رشته تحریر در آمده است. همانگونه که از نام کتاب نیز می توان دریافت، این اثر پژوهشی روایی درباره نسب امام مهدی علیه السلام، ویژگی های ذاتی و اخلاقی ایشان و نیز علایم و نشانه های پیش از ظهور و دوران پس از ظهور است. بر مبنای این پژوهش، امام مهدی علیه السلام از نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او است و نام و کنیه وی، همانند نام و کنیه رسول خدا است. در بخش دیگر، از عدالت گستری و رفتار و سلوک ایشان بحث شده است.

سپس زمینه ها و نشانه های ظهور و تأسیس دولتی اسلامی برای زمینه سازی ظهور او بیان شده است. در فصل های دیگر، به ترتیب کرامات حضرت مهدی علیه السلام مقام و منزلت، کرامت و جوانمردی، فتوحات و شیوه های جنگی او، نزول حضرت عیسی علیه السلام و اقامه نماز به امامت او، مدت حکومت و حیات

او و بالاخره حوادث و فتنه های عصر ظهور و پس از شهادت ایشان، بازگو شده است.

عقیقه

واژه «عقیقه» در فرهنگ اسلامی به معنای کشتن گوسفند، گاو یا شتر و ... پس از ولادت کودک است و این کار از دیدگاه اسلام کاری پسندیده است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله پس از گذشت هفت روز از ولادت دو فرزند گرانمایه اش حضرت حسن و حسین علیهما السلام این کار را انجام داد و برای هر کدام یک قوچ، عقیقه کرد. عقیقه، با این بیان، کاری است که به جهت تقرّب به خدا و به منظور سلامت و طراوت کودک و تأمین حیات و آسایش او انجام می گردد. در روایتی پیامبر اسلام فرمود:

«هرکس در گرو عقیقه خویش است.»

(بحارالانوار، ج ۱۰۴، ص ۱۲۶.)

حضرت عسکری علیه السلام نیز پس از ولادت فرزند گرانمایه اش مهدی علیه السلام سیصد گوسفند به منظور سلامت و طراوت و امنیت کودک، در راه خدا عقیقه می دهد و این کودک در این امر مستحب، از همه گذشتگان و آیندگان ممتاز می گردد؛ چرا که تاریخ - جز آن گرامی - هیچ کودکی را نشان نمی دهد که پس از ولادتش سیصد مورد عقیقه داده شده باشد. به هر حال، حضرت عسکری علیه السلام این کار پسندیده را در راستای تقرّب به خدا و نیز به منظور تضمین و تأمین طول عمر و زندگی پر مخاطره حضرت مهدی علیه السلام، انجام داد و هم بدین وسیله دوستداران و شیفتگان اهل بیت علیهم السلام را از ولادت آخرین امام نور و آخرین حجّت خدا آگاه ساخت. او تنها به این شمار گسترده از عقیقه و قربانی بسنده نکرد؛

بلکه به «عثمان بن سعید» دستور داد:

ده هزار رطل نان و همین مقدار گوشت تهیه کند و آنها را میان «بنی هاشم» برای سلامتی آن کودک پر شکوه و اعلان ولادت او توزیع نماید.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۱.)

علی بن محمد سمری

ابوالحسن علی بن محمد سمری، چهارمین و آخرین سفیر حضرت ولی عصر علیه السلام است. وی بعد از رحلت حسین بن روح به مقام سفارت منصوب شد و مدت سه سال عهده دار این منصب بود. سمری از خاندانی متدین و شیعه بوده است که در خدمت گزاری به «سازمان امامیّه» از شهرت زیادی برخوردار بودند و همین اصالت خانوادگی او، باعث شد که در امر سفارت با مخالفت چندانی روبه رو نگردد.

(آخرین امید، ص ۱۰۹.)

سمری فرصت زیادی برای فعالیت نداشت؛ به همین دلیل مثل نوّاب قبلی نتوانست فعالیت های گسترده ای انجام دهد و تغییرات قابل ملاحظه ای در روابط خود و وکلا به وجود آورد؛ لیکن اعتقاد شیعیان به جلالت و وثاقت او، مثل سایر نواب بود و وی مورد قبول و تسالم عموم شیعیان قرار گرفت.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۷.)

شش روز قبل از رحلت او توقیعی از سوی امام دوازدهم صادر شد که در آن صاحب الامر علیه السلام مرگ نایب چهارم را پیشگویی و زمان مرگ او را نیز تعیین کرده بود. متن این توقیع شریف، نماینگر پایان غیبت صغری و انقطاع نیابت خاصه و آغاز غیبت کبری و نیابت عامه است.

این توقیع در بسیاری از کتاب های حدیثی با اختلاف اندکی آمده است. مرحوم طبرسی رحمه الله در الاحتجاج می نویسد:

«دربانان و سفرایی (نواب) که در غیبت صغری مدح

بسیاری از آنان شد و مورد رضایت امام زمان علیه السلام بودند، نخستین آنها شیخ موثق ابو عمرو عثمان ابن سعید عمری است که ابتدا امام هادی علیه السلام او را به این سمت منصوب کرد و سپس فرزندش امام حسن عسکری علیه السلام او را ابقا نمود و آن مرد بزرگ هم کارهای آن دو امام را در زمان حیات آنان به عهده گرفت و بعد از آن دو بزرگوار قیام به انجام کارهای امام زمان علیه السلام نمود، توقیعات و جواب مسائل شیعیان هم، به دست او صادر می گشت. زمانی که عثمان بن سعید به جوار حق پیوست، فرزندش محمد بن عثمان به جای وی نشست و رسیدگی به کارهای او را بر عهده گرفت. وقتی او هم وفات یافت، ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی جانشین وی گردید. بعد از درگذشت وی، ابوالحسن علی بن محمد سمری به جای او نشست. هیچ یک از اینان، بدین منصب بزرگ نرسیدند؛ مگر اینکه قبلاً از طرف صاحب الامر علیه السلام فرمان انتصاب آنان صادر می گشت و شخص قبل از او، جانشین خود را تعیین می کرد، شیعیان هم تا معجزه صاحب الامر - دلیل بر راست گویی و صحت نیابت آنها بود - از آنان آشکار نمی شد، گفتارشان را نمی پذیرفتند. هنگامی که زمان رحلت ابوالحسن سمری فرا رسید و مرگ وی نزدیک گردید، به وی گفتند:

چه کسی را جانشین خود قرار می دهی؟

او در جواب، توقیعی (توقیع) در آورد و به مردم نشان داد که متن آن بدین گونه است:

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

ای علی بن محمد سمری!

خداوند پاداش برادران دینی تو را در مصیبت مرگ تو بزرگ

دارد. تو اکنون تـا شـش روز دیگر خواهی مرد. پس کارهـای خود را جمع کن و درباره نیابت و وکالت به هیـچ کس وصـیت مکن تا جای تو بنشـیند؛ زیرا غیبت کامل (غیبت کبری) فرا رسیده است. دیگر تا آن روزی که خدای تبارک و تعالی بخواهد، ظهوری نخواهـد بود و آن پس از مدت درازی خواهد بود که دل ها را به سـختی و قساوت فراگیرد و زمین از سـتم و بیداد پر گردد. به زودی از شیعیان من کسانی ادعای مشاهده خواهند کرد، بدان هرکس که پیش از خروج سفیانی و بر آمدن صیحه و بانگی از آسـمان، ادعای دیـدن من را نمایـد، دروغگو و تهمت زننـده است. قدرت و توانایی از آن خداوند بلند پایه و بزرگ است و بس. حاضـران از توقیع شـریف نسـخه برداشـته و از نزد او بیرون رفتنـد و چون روز شـشم شـد، به سوی او بازگشـتند و دیدند نزدیک است جان به جان آفرین تسلیم کند. به وی گفتند:

جانشین شما کیست؟

فرمود:

خدا را مشیتی است که خود انجام خواهد داد.

این مطلب را گفت و در گذشت و آخرین سخنی که از او شنیده شد همین بود. خداوند متعال او را رحمت کند.

(الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۷۸؛ کتاب الغیبه، ص ۳۹۵، ح ۳۶۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶.)

این حادثه اسف بار در سال ۳۲۹ ه. ق رخ داد و قبر او در بغداد است.

حرف «غ»

غریم

«غریم» در لغت، هم به معنای طلبکار آمده است و هم به معنای بدهکار.

(مجمع البحرین، ج ۶، ص ۱۲۵؛ لسان العرب، ج ۱۲، ص ۴۳۶.)

در روایات فراوانی از آن به عنوان یکی

از القاب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. بیشتر به نظر می رسد مقصود، معنای نخست آن باشد که درباره حضرت به کار رفته است.

این لقب نیز مانند برخی القاب دیگر، از روی تقیّه بوده که هرگاه شیعیان می خواستند مالی را نزد آن حضرت یا نواب و وکلای آن حضرت بفرستند، یا وصیت کنند و یا از جانب آن حضرت مطالبه کنند، به این لقب حضرت را می خواندند.

شیخ مفید رحمه الله به این نکته تصریح کرده، می نویسد:

«کلمه غریم رمزی بود بین شیعه که وقتی حضرت مهدی علیه السلام را از روی تقیّه یاد می کردند، از آن استفاده می نمودند.»

(الارشاد، ص ۳۵۴.)

بنابراین، استفاده از این لقب عمدتاً در ارتباطات مالی شیعیان با حضرت مهدی علیه السلام - آن هم در طول غیبت صغری - بوده است.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۵، ح ۵.)

در اینجا به برخی از روایات اشاره می شود:

۱. محمد بن صالح گوید:

«وقتی پدرم از دنیا رفت و امر به من رسید، سفته هایی (حواله هایی) نزد پدرم بود که نشان می داد، مربوط به اموال غریم است.»

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۱، ح ۱۵.)

۲. اسحاق بن یعقوب گوید:

«از شیخ عمری شنیدم که می گفت:

با مردی شهری مصاحبت داشتم و به همراه او مالی برای غریم بود و آن را برای او فرستاد.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۵، ح ۶.)

۳. محمد بن هارون گوید:

«از اموال غریم پانصد دینار بر ذمه من بود.»

(همان، ح ۱۷.)

غلام

«غلام» در لغت به معنای پسربچه است.

(مجمع البحرین، طریحی، ج ۶، ص ۱۲۷.)

در برخی روایات از حضرت مهدی علیه السلام، با عنوان «غلام» یاد شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و

آله فرمود:

«لا بُدَّ لِلْغُلامِ مِنْ غَيْبَةٍ.

فَقيلَ لَهُ:

وَ لِمَ يا رَسُولُ اللّه؟

قال:

يَخافُ القَتْلَ»

(علل الشرايع، ج ۱ ص ۲۴۳، ح ۱؛ کافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵ و ص ۴۴۲، ح ۲۹.)

(به ناگزیر برای غلام غیبتی است. گفته شد:

یا رسول اللّه: برای چه؟

فرمود:

از ترس مرگ.»

این لقب نیز مانند برخی دیگر از القاب، گاهی در معنای لغوی خود به کار می رفته و مقصود همان پسر بچه و جوان بوده است و گاهی به جهت شرایط حاکم بر [زمان] صدور روایت، از روی تقیّه این گونه گفته می شده و به عنوان لقب به کار رفته است.

غلام احمد خان

میرزا غلام احمد خان قادیانی (ت ۱۸۲۳ م - م ۱۹۰۸ م.)

موسس فرقه احمدیه یا قادیانیه شمرده می شود. وی اهل پنجاب پاکستان بود. پدرش از مخالفان سرسخت انگلیس به شمار می آمد و با زبان های فارسی اردو و عربی آشنایی داشت. غلام احمد در چهل سالگی ادعای مهدویّت کرد و جمعی از مردم پنجاب را پیرامون خویش گرد آورد. او در اصول با اعتقادات اسلامی موافق بود؛ ولی به جمع مسیحیت و مهدویّت اعتقاد داشت و خود را مهدی موعود و مظهر عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله می دانست! در نظر غلام احمد، حضرت عیسی علیه السلام پس از خاک سپاری از گور برون آمد و در کشمیر اقامت گزید و در ۱۲۰ سالگی در شهر سرینگر وفات یافت. غلام احمد خان جهاد با شمیر را حتی علیه دشمنان اسلام حرام می دانست و مسالمت و صلح را شعار خود می شمرد. بدین سبب طرفدار دولت بریتانیا گردید و به تدریج پیروانش در لاهور، ایالت پنجاب و ربوه فزونی یافتند. آن ها بیمارستان

و مـدرسه های بسـیار پدید آوردند و با کارهای چنینی، شـمار طرفداران خویش را فزونی بخشـیدند! پس از مرگ غلام احمد خان، پیروانش به تدریج به فرقه های گوناگون تقسیم شدند.

(مدعیان مهدویّت، ص ۷۵، ملحقات ملل و نحل شهرستانی، آخر جلد دوم.)

غیبت (پنهان زیستی)

غیبت

با مراجعه به مجموعه های حدیثی روشن می شود که شـمار بسـیاری از روایات و احادیثی که درباره وجود گران مایه حضرت مهـدی علیه السـلام است و از خورشـید جهـان افروز او نویـد دارد، از غیبت غم بـار او نیز خبر می دهـد و مسأله «غیبت» دراین روایات به روشنی بیان شده است.

«غیبت» در اصـطلاح برای کسی استعمال می شود که مدتی در جایی حضور دارد و پس از آن در آن محل حاضر نمی شود و در فرهنگ «مهدویّت» به پنهان شدن حضـرت مهدی علیه السلام از دیدگان مردم گفته می شود. غیبت را می توان در اینجا به سه معنا تفسیر کرد:

۱. آن حضـرت در درون جوامع بشـری زنـدگی نمی کند و در دسترس مردم نیست که به سان دیگر انسان های عادی هرکس خواست او را ببیند و آشنا و بیگانه و دوست و دشمن او را ملاقات کنند.

۲. حضرت مهدی علیه السلام در میان همین جامعه و همین انسان ها است؛ اما به قدرت خدا، هرگاه اراده کند از برابر چشم ها ناپدیـد می گردد و دیـدگان مردم - بـا اینکه آن حضـرت موجود و حاضـر است - او را نمی بیننـد؛ همان گونه که موجودات دیگری چون فرشـتگان، ارواح و جن را نمی بینند؛ با اینکه به نص قرآن شـریف آنها در میان جامعه ها هسـتند و در این جهان موجودند. ممکن است این قدرت استتار و اختفا از برابر دیدگان را کرامتی از کرامت های

حجّت خدا و ولی او امام مهدی علیه السلام بدانیم.

آن حضرت در پرتو این قدرت خدادادی، می تواند هرگاه اراده فرمود در برابر دیدگان، ظاهر و آشکار گردد و هرگاه خواست نهان و ناپدید شود. احتمال دیگر این است که:

آن حضرت با همان قدرت اعجاز، در دیدگان نظاره گر، به گونه ای تأثیر و تصرف نماید که آنان نتوانند جمال دل آرای او را بنگرند و این کار از اولیای الهی - که از سوی خدا دارای قدرت در جهان آفرینش هستند - بعید نیست. از قرآن کریم نیز می توان امکان استتار و اختفای انسان از برابر دیدگان را - چه به صورت کوتاه مدت یا دراز مدت - دریافت کرد.

(ر.ک: یس(۳۶)، آیه ۹ و اسراء (۱۷) آیه ۴۵.)

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«یَفْقِدُ النَّاسُ اِمامَهُمْ یَشْهَدُ المَوسِمَ فَیَراهُمْ وَ لا یَرَوْنَهُ»

(کتاب الغیبه، ص ۱۶۱، ح ۱۱۹؛ الکافی، ج ۱ ص ۳۳۷، ح ۶؛ الغیبه، ص ۱۷۵ ح ۱۴.)

(مردم امام خویش را گم می کنند، پس آن امام در موسم حج حضور می یابد [و] مردم را می بیند، ولی مردم او را نمی بینند»

۳. معنای دیگر غیبت پنهان بودن حضرت از نگاه معرفتی انسان ها است، به این معنا که آن حضرت را می بینند ولی نمی شناسند. از این رو در روایات فراوانی آن حضرت به یوسف صدیق علیه السلام تشبیه شده که اگر چه بین مردم بود، ولی او را نمی شناختند. ناشناسی او به حدی رسید که حتی برادران او نیز، او را نشناختند.

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«فَما تَنْکِرُ هذِهِ الاُمَّهُ اَنْ یَفْعَلَ اللهُ جَلَّ وَ عَزَّ بِحُجَّتِهِ کَما فَعَلَ بِیوُسُفَ اَنْ یَمْشِیَ فی اَسْواقِهِم و یَطَأَ بُسُطَهُمْ حَتیّ یَأْذَنَ اللَّهُ

فِی ذلِکَ لَهُ کَمااَذِنَ لِیوُسُفَ»

(الغیبه، ص ۱۴۱، ح ۲؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶ ح ۴.)

(خوی و شأن این امت چه چیز را انکار می کنند، که خدای عزوجل در یک زمانی با حجّت خود همان کند که با یوسف علیه السلام کرد.»

به این معنا که خداوند بین او و بین بندگان حجاب و پرده ای قرار می دهد که مردم او را می بینند ولی نمی شناسند.

انواع غیبت

در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام اشاره شده که غیبت حضرت مهدی علیه السلام به دو بخش کوتاه مدت و دراز مدت تقسیم می شود. (غیبت صغری) (غیبت کبری) زراره می گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَیْبَتَینِ یَرْجِعُ فِی اِحداهُما وَ فِی الْاُخْری لا یُدری اَیْنَ هُوَ یَشْهَدُ المَواسِمَ یَری الناسَ وَ لا یَرْونَهُ.»

«همانا برای قائم دو غیبت است که در یکی از آنها [به خانواده اش] بر می گردد و در دیگری معلوم نیست کجاست هرسال در مناسک حج حاضر می گردد مردم را می بیند در حالی که مردم او را نمی بینند.»

(الغیبه، ص ۱۷۵، ح ۱۵.)

آن حضرت در روایتی به کوتاه و بلند بودن دو غیبت امام علیه السلام اشاره کرده است:

«لِلْقائِمِ غَیْبَتانِ اِحْداهُما قَصِیرَهٌ وَ الْاُخْری طَوِیلَهٌ الغَیْبَهُ الْاُولَی لا یَعْلَمُ بِمَکانِهِ فِیها اِلَّا خاصَّهُ شِیعَتِهِ وَ الْاُخْرَی لا یَعْلَمُ بِمَکانِهِ فِیها اِلَّا خَاصَّهُ مَوالیهِ.»

«برای قائم دو غیبت است:

یکی از آنها کوتاه مدت و دیگری دراز مدت.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.)

فلسفه غیبت

بدون شک غیبت آخرین حجّت الهی، حضرت مهدی علیه السلام، پدیده ای است که به این صورت هرگز در تاریخ اتفاق نیفتاده و طبیعی است که ذهن جست و جو گر انسان، همواره این پرسش را مطرح کند که چرا چنین رخدادی به وجود آمده

است؟!

در پاسخ به این پرسش به برخی از حکمت ها و علت های این رویداد، با استفاده از کلام معصومین علیه السلام اشاره می شود. در ابتدا گفتنی است که پنهان زیستی آخرین ذخیره الهی، به طور قطع از اسرار خداوندی است که پرنده اندیشه و فکر را توان پرواز تا آن

قله رفیع نیست و اگر در این راه توفیقی رفیق گردد، به یمن انفاس قدسی مقربان درگاه حق ائمه معصومین علیهم السلام است که گاه گوشه ای از آن پرده رازها را به کناری زده، در حد ظرفیت مخاطب و فهم او، حقایقی را آشکار ساخته اند.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله حقیقت سرّ بودن این امر را چنین بیان فرموده است:

«یا جابِرُ!

اِنَّ هَذا الاَمْرِ اللَّهِ وَ سِرٌّ مِنْ سِرِّ اللَّهِ مَطوِیٌ عَنْ عِبادِ اللَّهِ، فَاِیّاکَ وَ الشَّکَّ؛ فَاِنَّ الشَّکَّ فِی اللَّهِ کُفْرٌ.»

«ای جابر!

همانا این امر؛ امری است از امر خداوندی و سِرّی است از سِرّ خدا که بر بندگان او پوشیده است. پس بر حذر باش که دچار تردید نشوی. همانا شک درباره خدا کفر است.»

(شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۷.)

امام صادق علیه السلام این حقیقت را چنین تبیین فرموده اند:

«این امر، امری از امر خدا و سرّی از سرّ خدا و غیبی از غیب خدا است و زمانی که می دانیم خداوند بزرگ مرتبه حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کارهای او از روی حکمت است؛ گرچه علت آن کارها بر ما روشن نباشد.»

(شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱ ص ۲۴۵.)

اینک با استفاده از روایات معصومین علیه السلام برخی از دلایل غیبت امام زمان علیه السلام را بیان می کنیم.

حفظ جان امام زمان

نخستین فلسفه، حفظ جان حضرت مهدی علیه السلام به وسیله زندگانی مخفیانه است و خداوند با پنهان ساختن آن حضرت، ایشان را از شرّ دشمنان حفظ کرد.

امام صادق علیه السلام فرموده است:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَیْبَةً قَبْلَ اَنْ یَقُومَ اِنَّهُ یَخافُ (وَ اَوْمَأَ اِلی بَطْنِهِ یَعنی القَتْل.»

«همانا برای قائم قبل از

آنکه قیام فرماید غیبتی است؛ چرا که در هراس است (و حضرت اشاره به شکم خود کرد، یعنی بیم کشته شدن دارد).»

(الکافی، ص ۳۴۰؛ کتاب الغیبه، ص ۳۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۴۲.)

البته این نه به آن معناست که آن حضرت از شهادت و کشته شدن در راه خدا هراس دارد؛ بلکه آن حضرت چون آخرین ذخیره الهی در زمین است و آن حاکمیت فراگیر و جهانی که در تمامی ادیان وعده داده شده، تنها به دست او تحقق می یابد؛ بنابراین بر خداوند است که به هر وسیله ممکن، او را تا روز موعود حفاظت نماید و حکمت الهی نیز بر پنهان زیستی او تعلق گرفته است و این پنهان زیستی با ویژگی های خاصّ خود، در مورد برخی از پیامبران - هنگامی که بر جان خویش بیم داشتند - اتفاق افتاده بود که می توان به مخفی شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام هجرت در غار اشاره نمود.

امتحان و آزمایش انسان ها

یکی دیگر از حکمت های الهی در غیبت حضرت مهدی علیه السلام امتحان و آزمایش مردم است. از آنجایی که این نوع آزمایش به دلیل عدم حضور ظاهری امام، بسیار مشکل و طاقت فرسا است، در تکامل انسان ها نقش بسیار مهمی دارد و با این آزمایش سره از ناسره جدا شده، یاران راستین حق مشخص می گردند. پیشوای هفتم شیعیان امام کاظم علیه السلام فرموده است:

«إِذَا فُقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ فَاللَّهَ اللَّهَ فِی أَدْیَانِکُمْ لا یُزِیلُکُمْ عَنْهَا أَحَدٌ یَا بُنَیَّ إِنَّهُ لا بُدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَیْبَةٍ حَتَّی یَرْجِعَ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْ کَانَ یَقُولُ بِهِ إِنَّمَا هِیَ مِحْنَةٌ

مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ امْتَحَنَ بِهَا خَلْقَهُ.»

«هنگامی که پنجمین فرزند از امام هفتم ناپدید شود؛ پس خدا را خدا را [مواظب باشید] در دینتان! شما را احدی از آن دور نسازد. فرزندم!

صاحب این امر ناگزیر از غیبتی خواهد بود، تا کسی که به این امر قائل است از آن باز گردد. همانا آن آزمایشی از جانب خدا است که خداوند خلق خود را به آن وسیله می آزماید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۴؛ کتاب الغیبه، ص ۱۶۶؛ الغیبه، ص ۱۵۴، ح ۱۱.)

روشن است کسانی در این امتحان بزرگ سربلند خواهند بود که دارای مرتبه والایی از ایمان و عمل صالح باشند و کسانی که دراین امور دچار نقصان باشند، بیشتر در معرض لغزش و سقوط هستند.

امام صادق علیه السلام تبلور این حقیقت را چنین بیان کرده است:

«و این گونه است که غیبت قائم علیه السلام طولانی خواهد بود تا اینکه حق محض آشکار گردد و ایمان از کدورت ها [و پیرایه ها] صاف و زلال گردد و این [آشکار شدن] با بازگشت افرادی که دارای طینت ناپاکی هستند از پیروان ظاهری اهل بیت علیهم السلام؛ یعنی، همان ها که ترس نفاق بر آنها می رود صورت می گیرد.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۷۰، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۵۵.)

آزادگی از بیعت دیگران

مضمون برخی از روایات این است که آن حضرت با غیبت خود ناچار از بیعت با طاغوت های زمان نمی شود. امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید:

«اِنَّ القائِمَ مِنَّا اِذا قامَ لَمْ تَکُنْ لِاَحَدٍ فِی عُنُقِهِ بَیعَهُ فَلِذلکَ تُخفی وِلادَتُهُ وَ یَغیبُ شَخْصُهُ»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳؛ امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، ص ۴۲۶.)

(همانا

قائم از ما اهل بیت، هنگامی که قیام می کند، بیعت احدی بر گردن او نیست و به همین علت است که ولادتش مخفی نگه داشته می شود و شخص او غایب است.» همین معنا در کلامی از پیشوای دوم - آن هنگام که به جهت مصالح اسلام و مسلمین تن به مصالحه با معاویه داد و مردم زبان به ملامت حضرتش گشودند - انعکاس یافت:

«آیا ندانستید که هیچ یک از ما ائمه نیست، مگر اینکه بیعت با ستمگری بر گردن او قرار می گیرد؛ به جز قائم که عیسی بن مریم پشت سرش نماز می گزارد پس به درستی که خداوند - تبارک و تعالی - ولادتش را مخفی و شخصش را پنهان می سازد تا هنگامی که قیام می کند، بیعت هیچ کس بر گردنش نباشد.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۱۵؛ الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۸۹.)

حضرت مهدی علیه السلام در توقیعی شریف در پاسخ به برخی پرسش ها می فرماید:

«... وَ اَمّا عِلَّهُ الغَیْبَهِ فَاِنَّ اللّهَ یَقُولُ:

«یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَسْأَلُوا عَنْ اَشْیاءَ اِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤکُم»

اِنَّهُ لَمْ یَکُنْ اَحَدٌ مِنْ آبائی عَلَیهِمُ السَّلامُ اِلاَّ وَ قَدْ وَقَعَتْ فی عُنُقِهِ بَیْعَهٌ لِطاغِیَهِ زَمانِهِ وَ اِنّی اَخرُجُ حینَ اَخْرُجُ وَ لا بَیْعَهَ لِاَحَدٍ مِنَ الطَّواغیتِ فی عُنُقی»

(کتاب الغیبه، ص ۲۹۰، کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

(در خصوص علت غیبت [سؤال کرده بودید] خداوند در قرآن کریم می فرماید:

«ای اهل ایمان از چیزهایی سؤال نکنید که اگر برای شما روشن شود، ناراحت می شوید»

(مائده، آیه ۱۰۱.)

بدانید که هرکدام از پدران من بیعت یکی از طاغوت های زمان خویش را برگردن داشتند؛ ولی من وقتی قیام می کنم، بیعت

هیچ یک از گردنکشان و طاغوت های زمان را بر گردن ندارم.»

غیبت صغری

غیبت صغری

«غیبت صغری» عبارت است از پنهان زیستی کوتاه مدت حضرت مهدی علیه السلام. آغاز این غیبت را برخی از همان ابتدای ولادت دانسته اند؛ (الارشاد، ج ۲، ص ۳۴۰.)

با این حساب مدت آن ۷۴ سال می شود.

برخی نیز شروع آن را از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام دانسته اند؛ بنابراین پنج سال از مدت مذکور کاسته می شود.

البته نظریه دوم مؤیدات بیشتری دارد.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۵۹، الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، الغیبه، ص ۱۴۹.)

واقعیت این است که غیبت کوتاه مدت حضرت مهدی علیه السلام، نوعی آماده سازی برای غیبت طولانی بود و غیبت طولانی هم مقدمه ظهور و حضور تمام عیار آن حضرت در جامعه انسانی. غیبت صغری حالت میانه ای بود، میان غیبت کبری و عصر ظهور؛ با این توضیح که:

در غیبت کبری رابطه گسترده و کامل امت با امام راستین و معصوم خویش گسسته است و در عصر ظهور، این رابطه به طور کامل برقرار می گردد. اما در غیبت صغری نه آن است و نه این، بلکه شرایط و وضعیت میانه ای حاکم است. بنابراین برخی از ویژگی های غیبت صغری از این قرار است:

۱. زمان غیبت صغری محدود بوده از نظر زمانی ۶۹ سال طول کشید و به دلیل کوتاه بودن مدت آن «غیبت صغری» نامیده شد، به خلاف غیبت کبری که غیر از خدا کسی از مدت آن اطلاعی ندارد.

۲. در دوران غیبت صغری پنهان زیستی امام علیه السلام همه جانبه و عمومی نبود.

امام اگرچه از نظرها پنهان بود؛ لیکن این غیبت و پنهانی همگانی نبود؛ بلکه کسانی مانند نواب خاصّ و برخی از وکلای

آن حضـرت، می توانستند با آن حضرت در تماس باشند و سؤالات و نامه های مردم را خدمت امام ببرند و پاسخ او را به مردم برساننـد. اما در غیبت کبری امام علیه السـلام به طور کلی از نگاه ها پنهان است و باب مکاتبه و نامه نگاری بسـته است، یعنی، بنای غیبت کبری و اقتضای آن این است که:

حضرت دیده نشود.

البته این بدان معنا نیست که امکان ندارد دیده شود؛ بلکه ممکن است برخی افراد، حضرت را ببینند.

۳. در غیبت صـغری، حضـرت چهـار نماینـده داشت که آنهـا را به صـورت معیّن و مشـخص انتخـاب و تعیین کرده بـود. آنـان موظف بودند بین امام علیه السـلام و مردم ارتباط برقرار کنند. اقامتگاه و مکان حضرت را نیز می دانستند؛ ولی در غیبت کبری چنین نیست.

۴. در غیبت صغری ممکن بود کسی او را ببیند و بشناسد؛ ولی در غیبت کبری کسی او را نمی بیند واگر ببیند نمی شناسد.

فلسفه غیبت صغری

غیبت صـغری مرحله اوّل امامت حضـرت مهدی علیه السلام بوده است. از ابتدا چنین مقدر بوده که آن حضرت پس از رسیدن به امامت، بایستی بلافاصـله از دید عمومی پنهان شود و در ظاهر از آنچه در جامعه رخ می دهد، فاصله بگیرد؛ هر چند در واقع او از نزدیک همه وقایع را احساس و ادراک می کند. باید توجه داشت که اگر آن غیبت، یکباره رخ می نمود ضـربه سـنگینی به پایگـاه هـای مردمی و طرفـداران امـامت وارد می شـد؛ زیرا مردم قبـل از آن با امام خود ارتباط داشـتند، در مشـکلات به او رجوع می کردنـد و اگر ناگهان امام غایب می شد و مردم احساس می کردند که دیگر دسترسـی به رهبر فکری و معنوی خود ندارند، ممکن

بود - همه چیز از دست برود و آن جمع به تفرقه دچار شوند! بنابراین لازم بود که برای «غیبت تامه» زمینه سازی شود تا مردم به تدریج با آن خو بگیرند و خود را بر اساس آن بسازند. با غیبت صغری در واقع این زمینه سازی صورت گرفت، در این زمان امام مهدی علیه السلام از دیده ها پنهان بود؛ ولی ایشان از طریق نمایندگان، وکیلان و یاران مورد وثوق با شیعیان خود ارتباط داشتند.

(رهبری بر فراز قرون، ص ۱۰۱.)

ولی رفته رفته با به وجود آمدن آمادگی - پس از گذشت مدت ۶۹ سال - به دستور خداوند آن حضرت در پرده پنهان زیستی تمام و کامل قرار گرفتند.

غیبت کبری (تامه)

«غیبت کبری (غیبت تامه) با به پایان رسیدن غیبت صغری در سال ۳۲۹ ه و رحلت چهارمین سفیر امام علیه السلام آغاز شد و تا امروز نیز ادامه دارد و تا فرا رسیدن روز ظهور آن حضرت ادامه خواهد یافت. از جمله ویژگی های این غیبت عبارت است از:

۱. مدت غیبت کبری طولانی و پایان آن نامشخص است.

۲. ارتباط کلی با امام زمان علیه السلام قطع است؛ به گونه ای که ارتباط موجود در زمان غیبت صغری در این دوران وجود نخواهد داشت.

۳. نیابت در این دوران به صورت عام است. بر خلاف دوران غیبت صغری که ارتباط مردم با آن حضرت از طریق نواب خاصّ صورت می گرفت، در این دوران دیگر سفارت و نیابت خاصّ وجود ندارد و تنها مرجع مردم نایبان عام آن حضرت هستند که با ملاک هایی که در روایات ذکر شده، قابل تشخیص است. در این دوران مجتهدان جامع شرایط به عنوان نایب عام،

وظیفه اداره جامعه را بر عهده دارند.

۴. حاکمیت ظلم و جور در زمین فراگیر می شود.

۵. امتحانات الهی شدیدتر می شود. لغزشگاه های این نوع غیبت به مراتب از نوع کوتاه، بیشتر است و انسان های زیادی در این دوره به گمراهی خواهند افتاد و امتحانات سختی را پشت سر خواهند گذاشت.

امام علی علیه السلام فرمود:

«لِلقائِم مِنّا غَیْبَةٌ اَمَدُها طَویلٌ، کَاَنّی بِالشِّیعَهِ یَجُولُونَ جَوَلانَ النَّعَم فی غَیبَتِهِ، یَطلُبُونَ المَرْعی فَلا یَجِدوُنَهُ، اَلا فَمَنْ ثَبَتَ مِنْهُمْ عَلی دِینِهِ وَ لَمْ یَقْسُ قَلْبُهُ لِطُولِ اَمَدِ غَیبَهِ اِمامِهِ فَهُوَ مَعی فی دَرَجَتی یَوْمَ القِیامَهِ ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۱۴.)

(قائم ما را غیبتی است که زمانش طولانی خواهد بود. گویی شیعه را می بینم که در زمان غیبت او، به این سو و آن سو می روند. همانند گوسفندانی که چوپان خویش را گم کرده باشند؛ به دنبال چراگاه می روند و آن را نمی یابد. بدانید هر کس که در زمان غیبت او، بر دین خویش ثابت قدم بماند و در طول مدت ناپیدایی قائم ما سنگدل نشده باشد، در بهشت با من و در درجه من خواهد بود.»

الغیبه

اگرچه برخی از این کتاب به عنوان کتاب الغیبه یاد کرده اند ولی ما برای پرهیز از اشتباه با کتاب الغیبه طوسی طبق قول مشهور فقط از آن با عنوان «الغیبه» یاد می کنیم. کتاب ارزشمند «الغیبه» به وسیله ابوعبداللّه، محمد بن ابراهیم بن جعفر کاتب نعمانی، مشهور به ابن ابی زینب (از راویان بزرگ شیعه در اوایل قرن چهارم هجری) نگاشته شده است. موضوع کتاب، روایات غیبت امام زمان علیه السلام است که از ائمه معصومین علیهم السلام وارد شده است. همچنین

خصوصیات آن حضرت و عصر ظهور و ویژگیهای آن دوران بیان شده است. مؤلف محترم در آغاز کتاب، درباره انگیزه نگارش آن می نویسد:

من در جامعه می دیدم شیعیان و علاقه مندان به محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله به گروه های مختلفی تقسیم شده و نسبت به امام زمان علیه السلام و ولی امر و حجّت پروردگار، سرگردان گشته اند. پس از بررسی، دلیل آن را غیبت آن حضرت یافتم، چنان که رسول خدا و حضرت علی و ائمه معصومین علیهم السلام نیز به آن اشاره کرده اند. لذا به یاری خداوند، بر آن شدم تا روایاتی که مشایخ بزرگ روایی از امیر مؤمنان و ائمه معصومین علیهم السلام درباره غیبت امام عصر علیه السلام روایت کرده اند، جمع آوری نمایم. بسیاری از روایاتی که هم اکنون در اختیار من است، علمای اهل تسنن نیز آنها را روایت کرده اند.

البته روایات آنان در این باره، بسیار گسترده تر از روایاتی است که هم اکنون در اختیار من است.» مؤلف این کتاب، در سال ۳۴۲ ه، در اوایل غیبت کبری، در شهر حلب، این اثر ارزنده را به نگارش در آورده است.

این کتاب به وسیله ابوالحسین محمد بن علی شجاعی کاتب از آغاز تا پایان بر مؤلف آن، محمد بن ابراهیم قرائت شده و مؤلف نیز اجازه روایت آن را به وی داده است. دیگر راویان نیز در نزد شجاعی قرائت می کردند، پس فرزند او، حسین بن محمد شجاعی نسخه قرائت شده در نزد مؤلف و دیگر کتاب های پدرش را در اختیار نجاشی (از مشایخ بزرگ) قرار داد و از این طریق کتاب به دست ما رسیده است. کتاب مزبور شامل

۴۷۸ روایت در ۲۶ باب است. از جمله موضوعات کتاب «الغیبه» می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

وجوب حفظ اسرار آل محمد علیهم السلام، الهی بودن مسأله امامت، تعداد ائمه علیهم السلام، کسی که به دروغ ادعای امامت کند، روایات درباره غیبت امام زمان علیه السلام، درباره صبر و انتظار فرج، درباره امتحان، صفات امام منتظر علیه السلام، صفات لشکر آن حضرت و ... این کتاب تاکنون ده ها بار به زیور طبع آراسته شده و ترجمه های متعددی از آن صورت گرفته است.

حرف «ف»

فترت

«فترت» در اصطلاح دینی به مدت زمان بین دو پیامبر گفته می شود.

(لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۷۴.)

این کلمه تنها یک بار در قرآن کریم آمده و به فاصله زمانی بین حضرت عیسی علیه السلام و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله اشاره کرده است. در سوره «مائده» آیه ۱۹ می خوانیم:

«یا اَهْلَ الکِتابِ قَدْ جاءَکُم رَسُولُنا یُبَیِّنُ لَکُم عَلی فَتْرَهٍ مِنَ الرُّسُلِ اَنْ تَقُولُوا ما جاءَنا مِنْ بَشیرٍ وَ لا نَذیرٍ فَقَد جاءَکُم بَشیرٌ وَ نَذیرٌ وَ اللَّهُ عَلی کُلِ شَی ءٍ قَدیرٌ»

(سوره مائده (۵)، آیه ۱۹.)

(ای اهل کتاب، پیامبر ما به سوی شما آمده که در دوران فترت رسولان [حقایق را] برای شما بیان می کند، تا مبادا [روز قیامت بگویید:

«برای ما بشارتگر و هشدار دهنده ای نیامد پس قطعاً برای شما بشارتگر و هشدار دهنده ای آمده است و خدا بر هر چیزی تواناست.» در مباحث مهدویّت، در اغلب روایات به مدت زمان پنهان زیستی حضرت مهدی علیه السلام، غیبت تعبیر شده؛ اما در پاره ای از سخنان معصومین علیهم السلام از این دوران به عنوان «فترت» نیز یاد شده است.

ابو حمزه گوید:

«خدمت حضرت صادق علیه

السلام رسیدم و عرض کردم:

صاحب الامر شمایید؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پسر پسر پسر شما است؟

فرمود:

نه.

گفتم:

پس او کیست؟

فرمود:

همان کسی است که زمین را پر از عدالت کند؛ چنانکه پر از ستم و جور شده باشد، او در زمان فترت (پیدا نبودن امامان)

بیاید، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمان فترت (پیدا نبودن رسولان) مبعوث شد.»

(الکافی، ج ۲، ص ۱۴۱، ح ۲۱.)

یکی دیگر از روایاتی که اشاره به دوران «فترت» حضرت مهدی علیه السلام نموده، حدیث علی بن حارث بن مغیره است. وی از پدر خویش روایت کرده است:

«به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

آیا فترتی خواهد بود که در آن مسلمانان امام خویش را نشناسند؟

فرمود:

چنین گفته می شود.

عرض کردم:

پس ما چه کنیم؟

فرمود:

چون چنین شود، به همان امر نخستین بیاویزید و همان را که بر آنید، به دست داشته باشید تا آخر کار بر شما روشن گردد.»

(الغیبه، ص ۲۲۸، ح ۲.)

در روایتی دیگر نیز وقتی امام صادق علیه السلام به غیبت صالح پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره می کند، چنین می فرماید:

«اَللّهُ اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یَتْرُکَ الاَرْضَ بِلاعالِمٍ یَدُلُّ عَلَی اللّهِ عَزَّوَجَلَّ و لَقَدْ مَکَثَ القَوْمُ بَعْدَ خُرُوجِ صالِحٍ سَبْعَهَ اَیّامٍ عَلی فَتْرَهٍ لا یَعرِفُونَ اِماماً، غَیرَ اَنَّهُمْ عَلی ما فی اَیْدیهِمْ مِنْ دینِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ، کَلِمَتُهُمْ واحِدَهٌ، فَلَمّا ظَهَرَ صالِحٌ علیه السلام اِجْتَمَعُوا عَلَیهِ وَ اِنَّما مَثَلُ القائِمِ علیه السلام مَثَلُ صالِحٍ»

(کمال الدین، ج ۱، باب ۳، ح ۱.)

(... خدا عادل تر از آن است که زمین را بدون عالم گذارد تا مردم را به خدای تعالی راهبری کند. آن قوم بعد از خروج صالح، تنها هفت روز در حال فترت (بلاتکلیفی) به سر

بردند که امامی را نمی شناختند؛ ولی آنها به همان دین خدای تعالی که در دستشان بود عمل می کردند و با هم متحد بودند و چون صالح علیه السلام ظاهر شد، دور او جمع شدند و همانا مثل قائم علیه السلام، مثل صالح علیه السلام است.»

فراگیر شدن ظلم و جور

«فراگیر شدن ظلم و جور»، از نشانه های معروف ظهور حضرت مهدی علیه السلام است.

این نشانه در روایات بسیار، به چشم می خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته؛ چنانکه در روایت معروفی - با سندهای گوناگون - آمده است:

«یَمْلَأُ اللَّهُ بِهِ الاَرضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً بَعْدَ ما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً.»

(همان، ج ۱، ص ۲۸۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۸ و ...)

«خداوند به وسیله ظهور مهدی علیه السلام زمین را پر از عدل و داد می سازد، پس از آنکه از ظلم و ستم پر شده باشد.» گفتنی است در اینجا سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است؛ نه اینکه همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح اصلا وجود نداشته باشد! در همان زمان، که همه جا را تباهی فراگرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، باید افراد پاکباخته، متعهد و صالح، زمینه قیام آن حضرت را آماده سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ به جهاد برخیزند.

در روایات - در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شد - به این نکته نیز اشاره شده که جامعه منتظر مهدی علیه السلام، باید در به پا داشتن ارزش ها و مبارزه با ضد ارزش ها، تلاش جدّی کرده، به تهذیب نفس بپردازند و ...

فرید

«فرید» در لغت به معنای (تک) است. در روایات به عنوان یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام به کار رفته است.

اصبغ بن نباته گوید:

«از امیرمؤمنان علیه السلام شنیدم که می فرمود:

صاحب این امر شرید (آواره)، طرید (رانده)، فرید (تک) و وحید (تنها) است.

(کمال الدین، ج ۱، باب ۲۶، ح

.۱۳)

حرف «ق»

قائم

با مراجعه به روایات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام، می توان با صراحت تمام گفت:

هیچ لقبی به اندازه لقب «قائم» برای آن حضرت استعمال نشده است. گویا از آنجایی که قیام حضرت مهدی علیه السلام، درخشان ترین فصل حیات آن حضرت است؛ اتصاف به این صفت و لقب همواره در کلام معصومین علیهم السلام مورد تصریح قرار گرفته است. بنابراین مهمترین علت نامیدن آن حضرت به «قائم»، آن است که وی در برابر اوضاع سیاسی و انحرافات دینی و اجتماعی، بزرگ ترین قیام تاریخ انسانی را رهبری خواهد کرد.

(الارشاد، ص ۷۰۴، ح ۲.)

البته می توان تمامی ائمه علیهم السلام را قائم دانست؛ اما ویژگی های قیام امام مهدی علیه السلام، آن حضرت را از دیگر امامان علیهم السلام ممتاز ساخته است. درباره وجه قائم نامیدن حضرت مهدی علیه السلام به روایات زیر نیز می توان اشاره کرد:

ابوحمزه ثمالی می گوید:

«از امام باقر علیه السلام سؤال کردم ای فرزند رسول خدا!

آیا همه شما قائم [و به پا دارنده] حق نیستید؟

فرمود:

بلی.

عرض کردم:

چرا حضرت مهدی علیه السلام را قائم نامیده اند؟

فرمود:

هنگامی که جد من حضرت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام شهید شد، ملائکه به درگاه خداوند ضجه و ناله نمودند و نزد پروردگار شکایت کردند ... [تا آنکه فرمود] پس خدای عزوجل امامان از فرزندان حسین علیه السلام را به آنان نشان داد و ملائکه از دیدن آنها خوشحال شدند. در آن هنگام دیدند که یکی از ایشان در حال قیام است و نماز می خواند. پس

خداوند عزوجل فرمود:

به وسیله این قائم از آنان (قاتلان حسین) انتقام خواهم گرفت.»

(دلائل الامامه، ص ۲۳۹.)

از امام جواد علیه السلام پرسیده شد:

چرا او را قائم نامند؟

فرمود:

«لِاَنَّهُ یَقُومُ

بَعْدَ مَوْتِ ذِكْرِهِ وَ اِرْتِدادِ اَكْثَرِ القائِلينَ بِاِمامَتِهِ

(كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.)

(چون پس از آن قيام كند كه از يادها رفته است و بيشتر معتقدان به امامتش برگشته اند.»

اگرچه در پاره ای از موارد لقب «قائم» به تنهايی به كار رفته؛ ولی در بعضی از موارد، به كلماتی ديگر اضافه شده كه هر كدام گويای معنايی خاصّ است.

۱. قيام كننده از فرزندانم (القائِمُ مِنْ وُلْدی) برخی از معصومين عليهم السلام اصرار داشته اند كه آن قيام كننده را، از فرزندان خود معرفی كنند تا كسانی كه از غير ائمه عليهم السلام خود را قائم معرفی می كنند، رسوا شوند.

پيامبر اكرم صلی الله عليه و آله فرمود:

مَنْ اَنْكَرَ الْقَائِمَ مِنْ وُلْدی فِی زَمانِ غَيْبَتِهِ فَماتَ فَقَد ماتَ ميتَةً جاهِلِيَّةً»

(كمال الدين و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۹، ح ۱۲.)

(كسی كه قائم از فرزندان مرا در زمان غيبتش انكار كند به مرگ جاهلی مرده است.» امام صادق عليه السلام فرمود:

«اَلقائِمُ مِنْ وُلدی يَعْمُرُ عُمْرَ خَليلِ الرَّحْمنِ ...»

(دلائل الامامه، ص ۲۵۸؛ الغيبه، ص ۱۸۹، ح ۴۴.)

(قائم از فرزندان من عمر می كند، عمر خليل الرحمان را ...»

۲. قائم آنان (قائِمُهُم) اغلب در كلام رسول گرامی اسلام صلی الله عليه و آله آنگاه كه ائمه عليهم السلام را معرفی می كند و سخن از حضرت مهدی عليه السلام به ميان می آورد - از آن حضرت با بيان قيام كننده آنان (اهل بيت عليهم السلام) ياد می فرمايد.

آن حضرت خطاب به حسين بن علی عليه السلام فرمود:

«تو آقا فرزند آقا هستی. تو امام فرزند امام، حجّت فرزند حجّت و پدر حجّت های نه گانه هستی كه نهمين آنان قائم ايشان است.

(عيون اخبار الرضا

علیه السلام، ج ۲، ص ۵۲، ح ۱۷.)

گویا پیامبر صلی الله علیه و آله تنها قیام کننده فرزندان امام حسین علیه السلام را آخرین ایشان معرفی کرده و تنها قیام کننده راستین را از فرزندان امام حسین علیه السلام دانسته است.

۳. قیام کننده برای حق از ما (قائِمٌ لِلْحَقِ مِنَّا) رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در روایتی فرمود:

«قیامت بر پا نمی شود، مگر اینکه قیام کننده ای برای حق از ما (اهل بیت) قیام نماید.»

(همان، ج ۲، ص ۵۹، ح ۲۳۰.)

از حدیث فوق به دست می آید که تنها قیام برای اقامه حق مطلوب است و نیز قیامی که به تمامی صالحان وعده داده شده، تنها به وسیله فردی از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله تحقّق خواهد یافت.

۴. قائم ما اهل بیت (قائِمُنااَهْلَ البَیْتِ) امام باقر علیه السلام فرمود:

«بهترین لباس هر زمان، لباس اهل آن زمان است، مگر اینکه قائم ما اهل بیت آنگاه که قیام کند لباس علی علیه السلام را بر تن خواهد کرد و بر روش او حکومت خواهد نمود.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۱۱.)

۵. قیام کننده از آل محمد (قائِمُ آلِ محمد صلی الله علیه و آله) امام رضا علیه السلام فرمود:

«تَمامُ الاَمْرِ بِقائِمِ آلِ محمد صلی الله علیه و آله.»

(شیخ صدوق، التوحید، ص ۲۳۲، ح ۱.)

(تمام امر به دست قائم آل محمد است.»

قتل نفس زکیه

«نفس زکیه» یعنی، فرد بی گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد. در داستان حضرت موسی علیه السلام وقتی شخصی برخورد او را می بیند در اعتراض به کار وی می گوید:

«اَقَتَلْتَ نَفْساً زَکیَّهً بِغَیْرِ نَفْسٍ.»

(کهف (۱۸)، آیه ۷۴.)

(آیا جان پاکی را بی آن

که قتلی انجام داده باشد، می کشی؟»

گویا در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام درگیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی علیه السلام، فردی پاکباخته و مخلص، در راه امام علیه السلام می کوشد و مظلومانه به قتل می رسد.

این رخداد عظیم، طبق بیان روایات بین رکن و مقام - در بهترین مکان های زمین - اتفاق می افتد.

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

فرد یاد شده از اولاد امام حسن مجتبی علیه السلام است که در روایات، گاهی از او به عنوان «نفس زکیه» و «سید حسنی» یاد شده است.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۴۵، ح ۴۴۰.)

قتل نفس زکیه، از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است و هر چند در منابع اهل سنّت نامی از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است.

(الخصال، ج ۱، ص ۳۰۳، ح ۸۲؛ کتاب الغیبه، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵؛ الکافی، ج ۸، ص ۳۱۰، ح ۴۸۳؛ منتخب الاثر، ص ۴۵۹.)

از این رو، در اصل تحقق چنین حادثه ای - به عنوان علامت ظهور - شکی نیست؛ هر چند اثبات جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگی های مقتول، مشکل است.

برخی احتمال داده اند:

مراد از نفس زکیّه، محمد بن عبداللّه بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق علیه السلام در منطقه «احجار زیت» در نزدیکی مدینه کشته شد.

این احتمال درست نیست، به چند دلیل:

۱. لازمه اش این است که پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام؛ بلکه پیش از آن که امامان از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد.

۲. در روایات تصریح شده که «نفس زکیه»، بین رکن و مقام

کشته می شود و حال آنکه محمد بن عبداللّه بن حسن در منطقه «احجار زیت» (در نزدیکی مدینه) کشته شده است.

۳. همان گونه که در روایات اشاره شده قتل نفس زکیه از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است؛ حال آنکه محمد بن عبداللّه، سال ها پیش از تولد حضرت مهدی علیه السلام به قتل رسیده است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«لَیْسَ بَیْنَ قِیامِ قائِمِ آلِ محمد وَ بَیْنَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّکِیَّهِ اِلّا خَمْسَ عَشَرَهَ لَیلَه.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۴؛ کتاب الغیبه، ص ۴۴۵، کمال الدین، ج ۲، ص ۶۴۹.)

(بین ظهور مهدی علیه السلام و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست.»

محمد بن عبداللّه بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق علیه السلام و در سال ۱۴۵ ه. ق به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می گذرد و نمی تواند علامت متصل به ظهور باشد.

به نظر می رسد، اموری چون همنامی وی و پدرش با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندان شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام وجود برخی نشانه ها (چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست)، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهم تر، شیطنت ها و تحریف های بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند!

علاوه بر این، از بعضی قرینه ها استفاده می شود که خود «نفس زکیه» و پدرش عبداللّه محض، - که شیخ بنی هاشم در آن عصر به شمار می رفت - و نیز برادرش ابراهیم، به

ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می زدند و چنین وانمود می کردند، گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند.

امام صادق علیه السلام در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت.

(بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۳۱.)

قم

«قم» یکی از شهرهای مشهور ایران است که در طول تاریخ شیعه، همواره از اهمیت ویژه ای برخوردار بوده است. از آنجایی که در همان اوایل سلطه اعراب بر این شهر، دوستان و محبان اهل بیت علیهم السلام بدانجا مهاجرت کردند؛ سنگ نخستین اعتقاد مردمان آن، شیعی نهاده شد.

این شهر رفته رفته به عنوان یکی از پایگاه های شناخته شده ترویج فرهنگ شیعی در تاریخ ثبت شده است. به دنبال آن با تأسیس حلقه ها و مراکز علمی، این شهر به عنوان مرکز بسیار مهم نشر فرهنگ اهل بیت علیهم السلام ایفای نقش نموده ا ست. کما اینکه امروزه به عنوان عاصمه جهان تشیّع، علم و دانش و معارف از آن به تمام جهان نور افشانی می کند که مراجع و دانشمندان بزرگ جهان اسلام، از اینجا فیوضات وجودی خویش را به مشتاقان در سراسر گیتی می دهند. آنچه که این شهر را در فرهنگ «مهدویّت» از برجستگی خاصی برخوردار کرده.

روایاتی از معصومین علیهم السلام است که این شهر و اهالی آن را با موضوعات مربوط به حضرت مهدی علیه السلام پیوند زده است. برخی روایات، تصریح دارد که فلسفه نام گذاری این شهر مقدس به قم، مناسب با نام حضرت مهدی علیه السلام (قائم به حق) است و مناسب با قیام

و به پا خاستن اهل قم و منطقه جغرافیایی آن شهر، در زمینه سازی و یاری نمودنِ آن حضرت است. عفّان بصری روایت کرده است:

«امام صادق علیه السلام به من فرمود:

آیا می دانی از چه رو این شهر را «قم» می نامند؟

عرض کردم:

خدا و رسولش آگاه ترند؛ فرمود:

«اِنَّما سُمِّیَ قُمْ لِاَنَّ اَهْلَهُ یَجْتَمِعُونَ مَعَ قائِمِ آلِ محمد صلی الله علیه و آله وَ یَقُومُونَ مَعَهُ وَ یَسْتَقیمُونَ عَلَیهِ وَ یَنْصُرُونَهَ»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۸.)

(همانا قم نام گذاری شده برای اینکه اهل قم، اطراف قائم گرد آمده و با وی قیام می نمایند و کنار او ثابت قدم مانده و او را یاری می کنند.» ظاهر برخی روایات این است که امامان علیهم السلام نسبت به شهر قم، عنایت خاصی داشته و مفهومی را برتر و وسیع تر از یک شهر و توابع آن، به این شهر بخشیده اند. از این رو نام این شهر را به معنای خط و روش و اسلوب قم، نسبت به ولایت اهل بیت علیهم السلام و قیام آنان با مهدی آل پیامبر صلی الله علیه و آله به کار برده اند. در روایتی آمده است:

«عده ای از بزرگان ری به حضور امام صادق علیه السلام رسیدند و عرض کردند:

ما از اهل ری هستیم که خدمت رسیده ایم، حضرت فرمود:

خوش آمدند برادران قمی ما.

سپس عرض کردند:

ما اهل ری هستیم!

حضرت فرمود:

خوش آمدند برادران قمی ما. باز عرض کردند:

ما اهل ری هستیم!

حضرت فرمود:

خوش آمدنـد برادران قمی ما. مجدداً عرض کردند، ما اهالی ری هستیم، امام نیز کلام اوّل خود را تکرار کرد. آنان گفته خود را چند بار یادآور شدند، امام نیز مانند اوّل آنان را پاسخ داد و چنین فرمود:

خداوند

دارای حرمی است که عبارت است از مکه مکرمه و پیامبر صلی الله علیه و آله دارای حرمی است و آن مدینه منوره است و امیرالمؤمنین علیه السلام حرمی دارد که کوفه است. ما اهل بیت نیز دارای حرمی هستیم که آن شهر قم است. به زودی بانویی از سلاله من به نام فاطمه در این شهر دفن خواهد شد. کسی که آن بزرگوار را در قم زیارت کند اهل بهشت می باشد.

(همان، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۴۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۶۸، ح ۱۲۱۹۶.)

راوی گفت:

این سخن را امام صادق علیه السلام زمانی فرمود که هنوز حضرت کاظم صلی الله علیه و آله متولد نشده بود.» صاحب بحارالانوار دو روایت را، از امام صادق علیه السلام در مورد آینده شهر قم و نقش مکتبی آن پیش از ظهور حضرت مهدی علیه السلام نقل می کند:

۱. (خداوند به وسیله شهر کوفه بر سایر شهرها استدلال می کند، همچنین به مؤمنان آن شهر بر سایر مؤمنان و به شهر قم بر سایر شهرها و به واسطه اهل قم بر جهانیان؛ اعم از جن و انسان. خداوند متعال اهل قم را مستضعف فکری قرار نداده؛ بلکه همواره آنان را موفق و تأیید کرده است.

سپس فرمود:

دینداران در این شهر در مضیقه زندگی می باشند. اگر غیر این باشد، مردم به سرعت به آنجا روی می آورند و آنجا خراب می گردد و اهل آن تباه می شوند و آن گونه که باید نمی تواند بر سایر سرزمین ها حجّت باشد. زمانی که موقعیت قم بدینجا برسد، آسمان و زمین آرامش ندارد و ساکنان آنها لحظه ای باقی نمی مانند. بلا و گرفتاری از قم و اهل آن دفع

گردیـده است. به زودی زمانی خواهد رسـید که قم و اهل آن حجّت بر مردم خواهند بود و این در زمان غیبت قائم ما و ظهور وی می باشد. اگر چنین نباشد، زمین اهل خودش را فرو می برد. فرشته های الهی مأمور دور نمودن بلاها از این شهر و اهل آن می باشـند. هر سـتمگری که درباره آنان اراده بد داشـته باشد، خداوندِ در هم کوبنده ستم پیشگان، او را در هم می شکند و یا به گرفتـاری و مصـیبت و یا دشـمنی، مبتلا می گردانـد. خداونـد متعال نام قم و اهلش را در زمان فرمانروایی سـتمگران، از یاد آنان می برد؛ آن گونه که آنها یاد خدا را فراموش کردند.»

(بحارالانوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲، ح ۲۲.)

۲. (به زودی شهر کوفه از مؤمنان خالی می گردد و به گونه ای که مار در جایگاه خود فرو می رود، علم نیز این چنین از کوفه رخت بر می بندد و از شـهری به نام قم آشکار می شود. آن سامان معدن فضل و دانش می گردد؛ به نحوی که در زمین کسی در استضعاف فکری به سر نمی برد، حتی نو عروسان در حجله گاه خویش.

این قضایا نزدیک ظهور قائم ما به وقوع می پیوندد. خداوند سـبحان، قم و اهلش را برای رساندن پیام اسلام، قائم مقام حضرت حجّت می گردانـد. اگر چنین نشود زمین اهـل خودش را فرو می برد و در زمین حجـتی بـاقی نمی مانـد. دانش از این شـهر به شرق و غرب جهـان منتشـر می گردد. بـدین سـان بر مردم اتمام حجّت می شود و یکی باقی نمی مانـد که دین و دانش به وی نرسیده باشد. آنگاه قائم علیه السلام ظهور می کند و ظهور وی، باعث خشم و غضب خداوند بر

بنـدگان می شود؛ زیرا خداونـد از بنـدگانش انتقـام نمی گیرد، مگر بعـد از آنکه آنان وجود مقـدس حضـرت حجّت را انکار کنند.»

(همان، ح ۲۳.)

قیام های قبل از ظهور

در روایات فراوانی خاندان ائمه علیهم السلام، به پرهیز از قیام قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام توصیه شده اند. از جمله روایـاتی که برای مشـروع نبـودن تشـکیل حکـومت در عصـر غیبت، مورد اسـتفاده واقع شـده، روایـاتی است که به ظـاهر قیـام مسلحانه را پیش از ظهور مهدی علیه السلام منع می کند و تأکید دارد که این گونه قیام ها به ثمر نمی رسد.

روایات یاد شده را شـیخ حر عاملی در وسائل الشیعه و محدّث نوری در مستدرک الوسائل گرد آورده اند. برای پاسخ به شبهه فوق، به دسته بندی روایات یاد شده می پردازیم و از هر کدام نمونه ای نقل و سپس آنها را نقد می کنیم:

یک:

برخی از این روایـات، به طور عام، هر نوع قیام و برافراشـتن هر پرچمی را پیش از ظهور حضـرت حجّت علیه السـلام محکوم و پرچمدار آن را طاغوت و یا مشرک معرّفی می کنند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کُلُّ رایَهٍ تُرْفَعُ قَبْلَ قِیامِ القائِمِ فَصاحِبُها طاغُوتٌ یُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللّهِ عَزَّوَجَلَّ.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۹۵، ح ۴۵۲.)

(هر پرچمی پیش از قیام قائم بر افراشـته شود، صاحب آن طاغوتی است که در برابر خـدا پرسـتش می شود.» برافراشـتن پرچم، کنایه از اعلان جنگ با نظام حاکم و تلاش برای تأسـیس حکومت جدیـد است. واژه «طاغوت» و جمله «یُعْبَدُ مِنْ دوُنِ اللَّهِ» در این حـدیث به خوبی بیانگر آن است که مقصود از «پرچم برافراشـته شـده پیش از قیام قائم» پرچمی است که در مقابل خـدا و رسول و امام علیه السلام برافراشته گردد و برافرازنده در

مقابل حکومت خدا، حکومتی تأسیس کند و در پی آن باشد که به خواسته های خود جامه عمل بپوشاند.

بنابراین، نمی توان شخص صالحی که برای حاکمیت دین، قیام و اقدام کرده است؛ طاغوت خواند؛ زیرا در این صورت، چنین پرچمی، نه تنها در مقابل پرچم قائم برافراشته نشده که در مسیر و طریق و جهت او خواهد بود. افزون بر این، اگر با استناد به این روایات، هر گونه قیام و نهضتی را محکوم و غیر مشروع بدانیم، این گونه برداشت، با روایت های جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و نیز با سیره پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام تعارض دارد و در مقام تعارض، باید از این روایات صرف نظر کرد.

دو:

روایاتی که بیانگر ناکامی و موفق نشدن قیام های پیش از قیام مهدی علیه السلام است.

این دسته از روایات، در ضمن، به مشروع نبودن تلاش برای ایجاد حکومت اسلامی اشاره دارد؛ زیرا قیامی که بدون ثمر باشد، از دیدگاه عقل و عقلا ناپسند است.

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

«وَاللَّهِ لا یَخْرُجُ واحِدٌ مِنَّا قَبْلَ خُرُوجِ القائِمِ علیه السلام اِلّا کانَ مَثَلُهُ مَثَلَ فَرْخٍ طارَ مِنْ وَکْرِهِ قَبْلَ اَنْ یَسْتَوِیَ جَناحاهُ فَاَخَذَهُ الصِّبْیانُ فَعَبَثُوا بِهِ.»

(همان، ج ۸، ص ۲۶۴؛ الغیبه، ص ۱۹۹، ح ۱۴.)

(به خدا سوگند هیچ یک از ما پیش از قیام قائم خروج نمی کند؛ مگر اینکه مَثَل او، مانند جوجه ای است که پیش از محکم شدن بال هایش از آشیانه پرواز کرده باشد. در نتیجه کودکان او را گرفته و با او به بازی می پردازند.»

از این روایت نتیجه گرفته اند که قیام برای تشکیل حکومت اسلامی، نه تنها بی نتیجه است، که گرفتاری و ناراحتی اهل بیت

علیهم السلام را نیز در پی دارد. بنابراین باید از تشکیل حکومت اسلامی، پیش از قیام مهدی علیه السلام چشم پوشید!

استناد به این روایت و مانند آن از جهاتی باطل است:

۱. این روایت در صدد این نیست که اصل جواز قیام را ردّ کند؛ بلکه پیروزی را نفی می کنند. اگر نفی جواز کند، قیام امام حسین علیه السلام در برابر یزید و نیز قیام زید بن علی و حسین بن علی شهید فخ و ... را محکوم کرده است! با اینکه بدون تردید، این قیام ها مورد تأیید ائمه علیهم السلام بوده است.

۲. عدم پیروزی قیام، دلیل بر نفی تکلیف به قیام نیست؛ به عنوان نمونه «در جنگ صفین، شایع شد که معاویه مرده است.

این خبر باعث شادی مردم شد. اما حضرت علی علیه السلام در مقابل شادی مردم، فرمود:

سوگند به آن خدایی که جان من در قبضه قدرت او است! معاویه هلاک نمی شود تا مردم بر او هماهنگ شوند. از آن حضرت سؤال کردند:

بنابراین پس چرا با او می جنگید، امام فرمود:

«اَلْتَمِسُ العُذْرَ بَینی وَ بَیْنَ اللَّهِ» می خواهم بین خود و خدایم عذر داشته باشم.»

(ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۲، ص ۲۵۹.)

این روایت و مانند آن بیانگر این معنا است که انسان مسلمان، باید به تکلیف خود عمل کند و نباید انتظار داشته باشد، حتماً به نتیجه مطلوب برسد.

۳. امکان دارد مقصود از جمله «مِنّا اَهْلِ البَیْت» تنها ائمه معصومین علیهم السلام باشند؛ زیرا شیعیان از آنان انتظار خروج مسلحانه را داشتند و ایشان با توجّه به شرایط حاکم بر آن زمان، می خواستند با اخبار غیبی، آنان را قانع کنند که هر کس از ما پیش

از قیام قائم خروج کند، به علت نبود امکانات لازم، پیروز نخواهد شد و مصلحت اقتضا می کند که خروج مسلحانه نداشته باشند.

۴. در برخی از روایات، به قیام های پیش از قیام قائم بشارت داده شده است که زمینه ساز حکومت مهدی علیه السلام هستند. بدون تردید زمینه سازی آنها، به لحاظ موفقیت آن قیام ها است. افزون بر اینکه ایجاد آمادگی، خود بزرگ ترین ثمره این قیام ها می باشد.

۵. اگر بگوییم این روایات در صدد نهی از قیام و مبارزه با ستم و فساد است، با آیات جهاد و امر به معروف و نهی از منکر و نیز با سیره ائمه معصومین علیهم السلام ناسازگار است! از این رو باید به دور افکنده شود.

سه:

روایاتی که برای مشروع نبودن تلاش در راه ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت، بدان ها استناد شده است.

این روایات مردم را به سکوت و سکون، فرا می خواند و از مشارکت در هر قیام و مبارزه ای، پیش از تحقق نشانه های ظهور باز می دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«یا سَدیرُ اِلْزَمْ بَیْتَکَ و کُنْ حِلْساً مِن اَحْلاسِهِ وَ اسْکُنْ ما سَکَنَ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ فَاِذا بَلَغَکَ اَنَّ السُّفْیانِیَّ قَدْ خَرَجَ فَارْحَلْ اِلَیْنا وَ لَوْ عَلی رِجْلِکَ.»

(الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۳.)

(ای سدیر!

در خانه بنشین و به زندگی بچسب. آرامش داشته باش تا آن هنگام که شب و روز آرام هستند، اما هنگامی که خبر رسید که سفیانی خروج کرده به سوی ما بیا، اگرچه با پای پیاده باشد.» از دیدگاه برخی، مقتضای این روایات منحصر به سدیر، نیست؛ بلکه بر همه واجب است که تا خروج سفیانی و دیگر نشانه ها و بالاخره تا قیام قائم علیه السلام،

سکوت نموده و از قیام و خروج خودداری کنند.

در پاسخ گفتنی است که تعمیم حکم به همه افراد، در همه زمان ها متوقف است بر این که ما علم داشته باشیم به اینکه شخص خاصّ و یا مورد خاصی، مورد نظر امام نبوده است.

در روایات مذکور و مانند آن، نه تنها چنین علمی نداریم که خلاف آن برای ما ثابت است.

(ر.ک: همان، ج ۲، ص ۲۴۲.)

چهار:

از روایاتی که بر مشروع نبودن ایجاد حکومت اسلامی در دوره غیبت بدان استناد شده، روایاتی است که به صبر دعوت کرده و از شتاب، نهی نموده است. در برخی از این روایات آمده است که انسان مسلمان، پیش از فرا رسیدن موعد فرج و زوال ملک ظالم، نباید خود را به زحمت بیندازد و به دنبال برقراری حکومت عدل باشد.

امام علی علیه السلام می فرماید:

«به زمین بچسبید و بر بلاها صبر کنید. دست ها و شمشیرهایتان را در جهت خواست های زبانتان به حرکت در نیاورید و نسبت به آنچه خداوند برای شما در آن عجله قرار نداده، عجله نکنید. اگر کسی از شما در رختخواب بمیرد، اما نسبت به خدا و رسول و اهل بیت رسول، شناخت و معرفت داشته باشد، شهید از دنیا رفته و اجر او با خدا است و آنچه را از اعمال نیک نیّت داشته، پاداشش را خواهد برد و همان نیّت خیر او در ردیف به کار گرفتن شمشیر است. بدانید که برای هر چیز مدّت و سرآمدی است.»

(نهج البلاغه، خطبه ۲۳۳.)

بدون تردید سخنان امام علی علیه السلام در ارتباط با مورد خاصّ و شرایط ویژه است. از طرفی روایاتی نیز از ائمه علیهم السلام نقل شده که

در آن بسیاری از قیام های علویان و غیر آن مورد تأیید آنان قرار گرفته است. همچنین قیام هایی صورت گرفته که شیعیان و عالمان معروف درآن شرکت داشته اند. این دسته از روایات، روایات پیشین را توضیح می دهند و تفسیر می کنند؛ ازجمله:

۱. محمد بن ادریس، درکتاب «سرائر» آورده:

«فردی در محضر امام صادق علیه السلام سخن از قیام به میان آورد واز خروج کسانی که از اهل بیت قیام می کنند، سؤال کرد. حضرت فرمود:

«لا اَزالُ اَنَا وَ شِیعَتی بِخَیْرٍ مَا خَرَجَ الخارِجیُّ مِنْ آلِ محمد وَ لَوَدِدْتُ اَنَّ الخَارِجِیَّ مِنْ آلِ محمد خَرَجَ وَ عَلَیَّ نَفَقَهُ عِیالِهِ.»

(سرایر، ج ۳، ص ۵۶۹؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۵۴، ح ۱۹۹۷۵.)

(پیوسته من و شیعیانم بر خیر هستیم، تا هنگامی که قیام کننده ای از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند، چقدر دوست دارم که شخصی از آل محمد صلی الله علیه و آله قیام کند و من مخارج خانواده او را بپردازم.»

۲. روایاتی که دینداران را ستوده و دینداری را به آتش در کف گرفتن شبیه کرده است و ... (بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۵.)

و نیز روایاتی که درباره سنگینی مسؤولیت مسلمانان راستین و ارزش آنان در دوران غیبت وارد شده که روایات پیشین را – که در نهی از قیام مسلحانه وارد شده بود – رد می کند. علاوه بر آنچه گفته شد، تأیید برخی از قیام ها – از جمله قیام زید، قیام حسین بن علی شهید فخ و قیام توابین – خود دلیلی بر تأویل روایات ناهی از قیام است.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، مقاله حکومت اسلامی در عصر انتظار، محمد صادق مزینانی، ص ۱۳۸ – ۱۱۹.)

حرف «ک»

کتاب الغیبه

کتاب الغیبه للحجه اثر شیخ الطائفه، ابو جعفر محمد بن حسن طوسی از برجسته ترین چهره های علمی جهان تشیّع و شخصیت مورد اعتماد شیعه در قرن پنجم هجری است. کتاب الغیبه از بهترین، مهم ترین و کامل ترین منابع شیعه در مورد مسأله غیبت امام زمان علیه السلام است. در این کتاب به علت و انگیزه غیبت امام زمان علیه السلام و حکمت الهی - که موجب آن گردیده - اشاره شده است.

شیخ طوسی رحمه الله در نگارش این اثر ارزشمند و گران بها، شیوه های نو و ابتکاری به کار گرفته و به تمام جوانب غیبت امام زمان علیه السلام اشاره کرده است و استدلال به قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام و حکم عقل، به پاسخ گویی شبهات و اشکالات مخالفان پرداخته است.

این کتاب شامل بسیاری از فضایل امام زمان علیه السلام است و سیره و روش آن حضرت در زمان غیبت و هنگام ظهور را بیان کرده و بسیاری از علایم ظهور، خاتم الاوصیاء امام مهدی علیه السلام را ذکر نموده است.

این کتاب از زمان نگارش تا حال، در طول هزار سال پیوسته مورد توجه علما و فقهای شیعه بوده و بزرگان در تألیفات خود، بسیار به آن استناد نموده و از آن نقل کرده اند. علامه شیخ آغا بزرگ تهرانی درباره این کتاب می نویسد:

«کتاب الغیبه نوشته شیخ طوسی رحمه الله از کتاب های قدیمی است که بر بسیاری از کتاب های دیگر برتری دارد.

این کتاب شامل بهترین حجّت ها و محکم ترین برهان های عقلی و نقلی، بر وجود امام دوازدهم حجه بن الحسن العسکری صاحب الزّمان علیه السلام و غیبت آن حضرت در

این زمان و ظهورشان در آخِرُ الزّمان است.

آن حضرت کسی است که جهان را بعد از آنکه پر از ظلم و فساد شده باشد، پر از عدل و داد خواهد کرد.»

(آغا بزرگ طهرانی، ترجمه حیاه المؤلف، ص. ۲.)

شیخ طوسی در مقدمه کتاب، درباره انگیزه خود از نگارش آن می نویسد:

«من این کتاب را به درخواست شیخ بزرگوار - که خداوند عمر ایشان را طولانی گرداند - نگاشتم. ایشان درخواست فرمود تا کتابی درباره غیبت صاحب الزّمان املا کنم و در آن سبب غیبت آن حضرت و علت طول کشیدن آن و ... را بیان نمایم و اینکه:

چرا آن حضرت ظهور نمی کند؟ آیا مانعی در کار است؟ آن مانع چیست؟

چرا ما نیازمند به آن حضرت هستیم؟ من هم درخواست این شیخ بزرگوار را اجابت و امر ایشان را اطاعت کردم؛ اگرچه وقتم کم و فکرم مشغول و مشکلات و موانع زندگی نیز فراوان است و حوادث ناگوار در این دوران، یکی پس از دیگری اتفاق می افتد.

من در این کتاب به نکاتی اشاره خواهم داشت که هیچ جای شک و تردیدی باقی نگذارد و سخنم را نیز طولانی نمی کنم؛ چرا که اصحاب و اساتید و مشایخ ما در این باره کتاب های فراوانی نگاشته اند و در آن به شرح و بسط کامل مسأله امامت پرداخته اند. من در این کتاب در صدد پاسخ گویی به سؤالات گوناگون در این باره هستم و برای تأیید سخنان خود، به برخی از روایات نیز استناد خواهم کرد تا موجب تأکید و پذیرش آن از جانب علاقه مندان به روایات گردد و از خداوند متعال در انجام این مهم یاری می جویم.

(کتاب الغیبه، مقدمه مؤلف، ص

۲-۱.)

تاریخ نگارش این کتاب حدوداً ۴۴۴ تا ۴۴۷ هجری است؛ یعنی، سیزده سال قبل از وفات شیخ و دورانی که ایشان در بغداد به سر می بردند. با توجّه به تاریخ نگارش کتاب، می توان فهمید که نگارش آن قبل از آتش سوزی کتابخانه شیخ طوسی بوده و شیخ در هنگام نگارش آن به خیلی از منابع مهم و اصول قدما و کتاب های معتبر خطی و نسخه های اولیّه دسترسی داشته و این خود بر ارزش و اعتبار کتاب می افزاید.

کتابخانه شیخ طوسی، از بزرگ ترین کتابخانه های مهم آن دوران و از غنی ترین آنها به شمار می رفته و شامل بسیاری از نسخه های منحصر به فرد و اصول چهارصدگانه شیعه بوده است. بسیاری از آنها به دست یاران ائمه علیهم السلام نگاشته شده بود و سوختن آن کتابخانه، یکی از غم انگیزترین حوادث ناگوار جهان اسلام به شمار می آید. نکته مهم دیگر آنکه اکثر کتاب های شیخ طوسی و مهم ترین آنها، با استفاده از کتاب های این کتابخانه نگاشته شده و این هم موجب حفظ و بقای مطالب ارزشمند آن کتاب ها گردیده و هم موجب ارزش و اعتبار فراوان کتاب های شیخ طوسی گشته است. کتاب الغیبه – که حدود پانصد روایت را در بر گرفته – مشتمل بر هشت فصل است:

۱. الکلام فی الغیبه؛ (در این فصل مؤلف محترم به مباحث ذیل پرداخته است:

دلیل بر وجوب عصمت امام، دلیل بر فساد قول کیسانیه، ناووسیه، واقفه و سایر فرقه های منحرف در باب مهدویّت).

۲. ولادت حضرت حجّت علیه السلام.

۳. کسانی که حضرت مهدی علیه السلام را مشاهده کرده اند.

۴. بیان پاره ای از معجزات حضرت مهدی علیه السلام (در این فصل اشاره ای هم به توقیعات آن حضرت

شده است).

۵. برخی از موانع ظهور حضرت مهدی علیه السلام.

۶. روایات مربوط به بحث نیابت و وکالت (در این بخش هم درباره نواب و وکلای ممدوح و هم درباره نواب و وکلای مذموم حضرت مهدی علیه السلام سخن به میان آمده است. همچنین به مناسبت به برخی از توقیعات حضرت مهدی علیه السلام اشاره شده است).

۷. عمر طولانی حضرت مهدی (در ضمن آن اشاره ای نیز به وقت ظهور و پاره ای از نشانه های ظهور شده است).

۸. برخی فضایل و صفات و سیره آن حضرت.

البته در هر یک از فصل های یاد شده، به طور پراکنده به مباحث دیگر نیز اشاره شده است که لازم است علاقه مندان به اصل کتاب مراجعه نمایند.

کمال الدین و تمام النعمه

در بین کتاب های حدیث - که از پیشینیان به دست ما رسیده - کمتر کتابی است که از شهرتی به سان «کمال الدین و تمام النعمه» برخوردار باشد.

این کتاب در موضوع غیبت و طول عمر امام مهدی علیه السلام نوشته شده و بسیاری از نصوص و احادیث مربوط به این مبحث با ترتیبی خاصّ به همراه براهینی متین، درج گردیده است. مؤلف کتاب شیخ فقیهان و رئیس محدثان شیعی، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ه) معروف به شیخ صدوق رحمه الله است که اکثر علمای امامیّه کلام او را مانند نص منقول و خبر مأثور می دانند.

(بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۴۰۵.)

تألیفات شیخ صدوق رحمه الله بالغ بر سیصد مجلد کتاب و رساله بوده است که برخی از آنها اکنون در دسترس است.

(ر.ک: من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲ و ۳.)

«کمال الدین و تمام النعمه» نام کتابی است که شیخ صدوق

رحمه الله در اواخر عمر خود تألیف کرده است.

این کتاب در شهر نیشابور تألیف شده که در قرون اولیّه اسلامی از شهرهای بزرگ ممالک اسلامی به شمار می آمد و جمعیت آن بالغ بر یک میلیون تن بوده است. در آن روزگار بیشتر کسانی که نزد شیخ رفت و آمد می کردند، در امر غیبت متحیّر بوده و در امر قائم علیه السلام شبهاتی داشته اند!

شیخ صدوق رحمه الله همت خود را مصروف الارشاد آنان و بازگرداندن ایشان به راه حق و صواب می نمود تا آنکه شیخ نجم الدین ابوسعید محمد بن حسن بن محمد بن احمد بن علی بن صلت قمی را ملاقات می کند. او چندی در بخارا اقامت داشته و تحت تأثیر گفتار و ایرادات یکی از بزرگان فلاسفه و منطقیین بخارا، در موضوع غیبت و انقطاع اخبار قائم علیه السلام دچار حیرت و تردید شده بود!

شیخ صدوق رحمه الله در اثبات امام علیه السلام و غیبت او مباحث و فصولی را یاد آور شده و اخباری درباره غیبت امام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه هدی علیهم السلام نقل می کند که شک و ارتیاب وی را زایل می سازد.

شیخ نجم الدین از شیخ صدوق رحمه الله درخواست می کند که کتابی در این معنا تألیف کند و شیخ هم به او وعده می دهد که اگر خداوند اسباب رجوع وی را به وطن و محل استقرارش (ری) را فراهم سازد، آن کتاب را بنویسد. اما او در عالم رؤیا امام مهدی علیه السلام را می بیند که در طواف خانه خدا به وی خطاب می فرماید:

«چرا در باب غیبت کتابی نمی نویسی و غیبت های انبیا را در

آن ذکر نمی کنی؟» و او گریان از خواب بیدار می شود و در بامداد همان روز، به تألیف کتاب «کمال الدین» اقدام می کند. کتاب از یک مقدمه نسبتاً طولانی و ۵۵ فصل تشکیل شده است. مقدمه کتاب - که برخی آن را باب اوّل کتاب به حساب آورده اند - حدود یک پنجم کتاب را تشکیل داده است و شامل مباحثی کلامی در اثبات درستی عقیده امامیّه در باب امام قائم علیه السلام و پاسخ به شبهات زیدیه و اسماعیلیه و سایر فرق اثنی عشریه است.

این مقدمه برآن دلالت دارد که شیخ صدوق رحمه الله نه تنها در میدان روایت احادیث؛ بلکه در درایت حدیث و استدلال کلامی، عالمی کم نظیر بوده است. کتاب با عنوان غیبت ادریس پیامبر علیه السلام آغاز می شود و بعد از آن غیبت حضرت نوح علیه السلام، صالح، ابراهیم، یوسف و موسی علیهم السلام ذکر می گردد، بعد از آن غیبت حجج الهی - که مابین موسی کلیم و عیسی مسیح، بوده اند - سخن به میان آمده است. آنگاه بشارت عیسی مسیح به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بیان شده است. خبر سلمان فارسی، قیس بن ساعده ایادی و تبع، عبدالمطلب، ابوطالب، سیف بن ذی بزن، بحیرای راهب و خالد بن اسید، ابو المویهب راهب، سطیح کاهن، یوسف یهودی، داوس بن حواس و زید بن عمرو بن نفیل ابواب دیگر کتاب است. بعد از آن علت احتیاج مردم به امام و استدلال کلامی شیخ صدوق رحمه الله در این باب آمده است. یکی از ابواب طولانی کتاب با عنوان «اتصال وصیت از زمان آدم علیه السلام تا روز قیامت» حاوی ۶۵ حدیث

است که در پایان آن بحثی در معنای عترت و آل و اهل آمده است. نصوصی که بر اثبات دوازدهمین امام شیعه رسیده، ابواب دیگر کتاب را تشکیل داده است. در ادامه درباره کسی که منکر قائم علیه السلام باشد و اینکه امامت پس از حسن و حسین علیهما السلام در دو برادر جمع نمی شود و روایتی که درباره نرگس خاتون وارد شده است و میلاد قائم علیه السلام و کسانی که قائم علیه السلام را دیدار کرده اند و علت غیبت و توقیعات وارده از قائم و طول عمر و حدیث دجّال و معمرون ذکر شده است.

ابواب پایانی شامل ثواب منتظر، نهی از تسمیه، علامات ظهور و نوادر کتاب است و استدلال شیخ صدوق رحمه الله بر عدم فترت بین رسولان نیز در پایان کتاب و در همین باب آمده است. نام کتاب کمال الدین و تمام النعمه از آیه شریفه قرآن کریم گرفته شده که در آن آمده است:

«اَلیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَ اَتمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضِیتُ لَکُمُ الاِسْلامَ دِیناً»

(مائده (۵)، آیه ۳.)

(امروز دین را برایتان کامل ساختم و نعمتم را بر شما تمام کردم و از اسلام به عنوان دین بر شما خشنودم.»

و چون کمال دین در ولایت و امامت علی علیه السلام است و کمال امامت نیز در وجود مسعود دوازدهمین وصی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تحقق می یابد، از این رو شیخ صدوق رحمه الله نام کتاب گران قدر خود را کمال الدین و تمام النعمه، گذاشت و اینکه برخی از محدثان نام کتاب را «اکمال الدین و اتمام النعمه» گزارش کرده اند، از آن رو است که ارتباط نام کتاب و آیه

شریفه کاملاً نمایان باشد. اما از آن جهت که شیخ صدوق رحمه الله در صدد اکمال دین و اتمام نعمت نبوده، بلکه قصد او اخبار از کمال دین و تمام نعمت است و در بسیاری از نسخه های خطی و تمامی چاپ های کتاب نیز نام کمال الدین و تمام النعمه بر روی کتاب ثبت است، ما نیز آن را برگزیدیم.

در پایان گفتنی است که از اموری که در ارزش و اعتبار کتاب کمال الدین دخیل است، شأن و منزلت و عدالت و وثاقت و جایگاه ویژه نویسنده آن است؛ به گونه ای که شاید هیچ یک از علمای بزرگوار اسلام، در این جهات به پایه وی نمی رسند. گروه کثیری از علمای امامیّه – همچون علامه حلی، شهید اوّل و محقق داماد – مرسله های وی را محکوم به صحت می دانند و می گویند:

مراسیل صدوق کمتر از مراسیل ابن ابی عمیر نیست. دیگر آنکه بسیاری از محدثان شیعی، اعتبار و ارزش خاصی برای کمال الدین قائل بوده اند و بسیاری از احادیث آن را در کتاب های خود نقل کرده و بدان استناد جسته اند.

(کمال الدین و تمام النعمه، ترجمه منصور پهلوان، مقدمه مترجم.)

کوفه

شهر «کوفه» در سال ۱۷ هجری به دستور عمر خلیفه دوم و به دست سعد بن ابی وقاص فرمانده سپاه مسلمانان در جنگ با ایرانیان پی ریزی شد. هدف از تأسیس این شهر، بنیانگذاری یک پادگان نظامی در نزدیکی ایران، به منظور پشتیبانی نیروهای عمل کننده در داخل ایران بوده است.

(محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۴۵.)

عمر دستور داده بود که گنجایش مسجد این شهر، به گونه ای باشد که بتواند تمام جمعیت نظامی را در خود جای دهد و مسجدی

که طبق این دستور ساخته شد، می توانست چهل هزار تن را در خود جای دهد.

(یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۱.)

بنابراین می توانیم به این نتیجه برسیم که شهر کوفه، در آغاز تأسیس حدود چهل هزار جمعیت نظامی داشته است و با توجه به اینکه بسیاری از این جمعیت، زن و فرزند خود را نیز همراه داشته اند، با احتساب حداقل یک زن و یک فرزند برای هر سرباز، به جمعیتی معادل ۱۲۰ هزار تن برای این شهر هنگام تأسیس دست می یابیم.

امام علی علیه السلام در سال ۳۶ هجری این شهر را به عنوان محل خلافت خود برگزید. از آن پس این شهر در تاریخ پر فراز و نشیب خود، حوادث فراوانی را پشت سر گذاشته است.

(وقعه صفین، ص ۳.)

مردم این شهر در طول تاریخ - به رغم دارا بودن صفات برجسته و پسندیده - دارای صفات ناشایست و نکوهیده ای نیز بوده اند که در سخنان حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام به خوبی منعکس شده است.

از روایات استفاده می شود که کوفه، پس از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام پایتخت حکومتی و مرکز خلافت و مقر دولت آن بزرگوار خواهد بود.

«مفضل از امام صادق علیه السلام سؤال می کند:

سرور من، خانه حضرت مهدی علیه السلام و محل اجتماع مؤمنان کجا خواهد بود؟

آن حضرت می فرماید:

«دارُ مُلکِهِ الکُوفَه وَ مَجْلِسُ حُکْمِهِ جامِعُها وَ بَیْتُ مالِهِ وَ مَقْسَمُ غَنائِمِ المُسلِمینَ مَسْجِدُ السَّهْلَهِ وَ مَوضِعُ خَلَواتِهِ الذَکَواتُ البیضِ مِن الغَریینِ.»

«مقر حکومتش، کوفه و مجلس حکمفرمایی اش مسجد جامع آن و بیت المال و محل تقسیم غنایم مسلمانان، مسجد سهله خواهد بود و خلوتگاه او موضعی است که ریگ های

سفید سرزمین نجف است.»

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.)

در روایتی از مردم کوفه در زمان حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان خوشبخت ترین مردم یاد شده است.

(منتخب الاثر، ص ۴۸۸.)

«روزی از روزها امام صادق علیه السلام در نقطه ای پشت کوفه دو رکعت نماز گزارد و به یار با وفایش ابان بن تغلب فرمود:

اینجا محل خانه قائم علیه السلام است.»

(الکافی، ج ۴ ص ۵۷۶.)

اصبغ بن نباته گوید:

«روزی در مسجد کوفه گرد حضرت بودیم؛ آن حضرت درباره فضایل مسجد کوفه سخن بسیار فرمود و در پایان گفت:

زمانی خواهد رسید که اینجا نمازگاه مهدی از فرزندانم خواهد بود.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱.)

شیخ طوسی نیز درباره ورود حضرت مهدی علیه السلام به کوفه چنین نقل کرده است:

«یَدْخُلُ المَهْدِیُّ اَلْکُوفَهَ وَ بِها ثَلاثُ رایاتٍ قَدْ اِضْطَرَبَتْ بَیْنَها فَتَصْفُولَهُ فَیَدْخُلُ حَتَّی یَأتِیَ المِنْبَرَ وَ یَخْطِبَ وَ لا یَدرِی النّاسُ ما یَقُولُ مِنَ البُکاءِ ...»

(کتاب الغیبه، ص ۴۶۸.)) [مسجد کوفه) «در حالی که سه پرچم در کوفه به شدت درگیر است، او وارد کوفه می شود. پس کوفه برای او مسخّر می شود. او وارد کوفه شده بر فراز منبر قرار گرفته، به ایراد خطبه می پردازد. مردم آن قدر اشکِ شوق می ریزند که متوجه سخنان او نمی شوند.»

«از امام باقر علیه السلام پرسیدند:

پس از مکه و مدینه کدامین بقعه از بقاع پروردگار افضل است؟

فرمود:

«کوفه، سپس در ضمن شمارش ویژگی های کوفه فرمود:

عـدالت خداونـد در آنجا ظاهر می شود و قائم علیه السـلام و دیگر قائمان - قیام کنندگان به قسط که پس از او می آیند - در آنجا ساکن می شوند.»

(تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۱.)

علاوه بر اینکه کوفه مرکز حکومت مهدی علیه السلام خواهد بود، از

روایات مربوط به «رجعت» استفاده می شود که پایتخت دولت کریمه خاندان وحی نیز خواهد بود. مفضل در ضمن یک حدیث بسیار طولانی از امام صادق علیه السلام در زمینه رجعت امام حسین علیه السلام نقل می کند:

«امام حسین علیه السلام بااین علم ها و لشکرها حرکت نمود، وارد کوفه می شود. آن روز بیشتر مردمان در آنجا گرد می آیند. پس کوفه را شهر دفاعی و مرکز فرماندهی خود قرار می دهد.»

(مختصر البصائر، ص ۱۸۹؛ بحارالانوار، ح ۵۳، ص ۳۵.)

کوه رضوی

«رَضْوی» نخستین کوه از کوه های «تهامه»، در یک منزلی «ینبع» و هفت منزلی «مدینه» است.

(ر.ک: مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۸۸.)

از این کوه در روایات سخن به میان آمده و از آنجا به عنوان جایگاه ارواح مؤمنان در عالم برزخ یاد شده است.

(بحارالانوار، ج ۶، ص ۲۴۳.)

در برخی دیگر از روایات، به عنوان محل زندگی حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت نام برده شده است.

شیخ طوسی با ذکر سند از عبد الاعلی نقل کرده است:

«با امام صادق علیه السلام خارج شدم تا اینکه به «روحا» رسیدیم.

آن حضرت به کوه آن نگاه کرد و فرمود:

این کوه را که می بینی کوهی است که به نام «رضوی» نامیده می شود. از کوه های فارس است که چون ما را دوست می داشت، خداوند به نزد ما آن را منتقل کرد و در آن از درخت های میوه قرار داد. همانا برای صاحب الامر در آن دو غیبت است که یکی کوتاه و دیگری طولانی است.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۶۳.)

علاوه بر روایات، در فرازهایی از دعای ندبه نیز چنین می خوانیم:

«ای کاش می دانستم در کجا استقرار داری و در کدام سرزمین تو را بجویم؟ آیا در کوه رضوی هستی؟

یا غیر آن ...»

«لَیتَ شِعْری اَیْنَ اسْتَقَرَّتْ بِکَ النَّوی بَلْ اَیُّ اَرْضٍ تُقِلُّکَ أَوْ ثَری اَبِرَضْوی اَمْ غَیرِها ...»

(سید بن طاووس، الاقبال، ص ۲۹۸.)

همین ذهنیت ساخته شده درباره غیبت مهدی علیه السلام در این کوه، باعث شد تا کسانی که درباره مسأله «مهدویّت» دچار انحراف شده اند، مهدی موهوم خود را در این کوه غایب بدانند. بنابراین شیعه این کوه را از کیسانیه نگرفته؛ بلکه به جهت وجود این روایات در بین مسلمانان، آنان معتقد شده اند که مهدی خیالی خود، در آن کوه است!

کیسانیه

یکی از فرقه هایی که در مباحث انحراف در مهدویّت از آن یاد شده «کیسانیه» است. در مورد علت نامگذاری این فرقه به کیسانیه، اختلاف نظر هست؛ برخی نوشته اند:

اینان پیروان کیسان مولی امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. کیسان شاگرد محمد بن حنفیه بود، اما از امام حسن و امام حسین علیهما السلام و از محمد علوم مختلف - از جمله علم تأویل و باطن و علم آفاق و انفس - آموخت و سپس به امامت محمد قائل شد و برای محمد مراتب و درجاتی دانست که خارج از حدّ وی بود.

(شهرستانی، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۷.)

برخی نوشته اند:

کیسانیه پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی هستند؛ زیرا مختار ملقب به کیسان بود، از این رو کیسانیه خوانده شده اند. شماری هم نوشته اند:

فرمانده پلیس (شرطه) مختار، کیسان نام داشت و مکنی به ابو عمران بود و او در اعمال خود بسیار افراط می کرد و محمد را وصی حضرت علی علیه السلام می دانست و مختار را نایب او معرفی می کرد! او معتقد بود که جبرئیل بر مختار وحی می آورد:

(فرق الشیعه ۲۴ - ۲۳.)

عقاید مشترک کیسانیه. تمام فرق کیسانیه، دارای عقایدی

مشترک هستند که عبارت است از:

اعتقاد به امامت محمـد بن حنفیه فرزنـد علی بن ابی طالب علیه السـلام، عقیـده به مسأله بدا، اعتقاد به تناسخ و حلول، اعتقاد به رجعت و اعتقـاد به نوعی غلوّ درحق ائمه علیهم السـلام و پیشوایان خویش. غیر از این ها هر یک از این فرقه ها دارای اعتقادی خاصّ نیز هستند که ذیل هر فرقه به آن اشاره خواهد شد. کیسانیه پس از درگذشت محمد بن حنفیه، به دو شعبه تقسیم شدند:

دسته ای مرگ محمد را انکار کردند و گفتند:

وی نمرده و نمی میرد و زنـده است؛ امـا غـایب شـده و در کوه رضوی (کوه رضوی) پنهـان است تا روزی که به او امر شود و ظهور کند.

این دسته، وی را همان امام منتظر می دانند؛ از این رو هیچ کس را پس از وی امام نمی دانند!

گروه دیگر مرگ محمـد را بـاور کرده و پس از وی ابوهاشم عبـداللّه بن محمـد را به امامت برگزیدنـد و اعتقاد به حلول روح محمد در ابوهاشم پیدا نمودند. مهم ترین فِرَق کیسانیه عبارت است از:

۱. فرقه ای که اعتقاد دارند حضـرت علی علیه السلام به امامت محمد فرزند خود تصریح کرده و او را به جانشینی خود انتخاب نموده است. اینان معتقدند:

در جنگ جمل امام علی علیه السلام پرچم جنگ را به محمد سپرد؛ (مقالات الاسلامیین، ص ۱۸.)

در حالی که برادرانش حسن و حسین علیهما السلام نیز در آن جنگ بودند.

(اشعری، المقالات و الفرق، ص ۲۱.)

از این جهت او را جانشین بلافصل حضرت علی علیه السلام می دانند.

۲. فرقه دوم معتقدند:

محمد پس از برادرانش حسن و حسین علیهما السلام به امامت رسید؛ زیرا حسین در موقع خروج از مدینه محمد را به

عنوان وصی و جانشین خود انتخاب کرد.

(الفرق بین الفرق، ص ۲۰ - ۱۹.)

۳. برخی معتقدند:

محمد همان امام مهدی علیه السلام است و هیچ کس از اهل بیت علی علیه السلام نباید با او مخالفت کند. حتی حسن و حسین علیهما السلام نیز با اجازه او، صلح و یا جنگ کردند؛ وگرنه هلاک می شدند! او زنده است و در کوه رضوی پنهان است و سبب غیبت او از خلق را خدا می داند.

(ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۲۷.)

اینان به نام «کربیه»، پیروان ابو کرب ضرّیر می باشند.

۴. برخی دیگر معتقدند:

چون محمد بن حنفیه تسلیم عبدالملک بن مروان شد و با او بیعت کرد و نیز با ابن زبیر نیز بیعت کرد، از این رو در کوه رضوی زندانی است و شکنجه می بیند.

۵. مختاریه، پیروان مختار بن ابی عبیده ثقفی، هستند برخی نوشته اند:

مختار نخست از خوارج بود؛ سپس از طرفداران زبیر گردید. پس از آن شیعه شد و سپس کیسانی گردید و قائل به امامت محمد بن حنفیه شد. او مردم را به سوی او دعوت کرد و خود را از یاران محمد و از داعیان او شمرد. کلماتی مسجّع بر زبان می راند و علومی باطل را اظهار می کرد و چون محمد بن حنفیه از قضیه وی مطلع شد، ازاو بیزاری جست. امّا مردم به دو دلیل به او گرویدند:

یکی آنکه وی منتسب به محمد ابن حنفیه بود و دیگر آنکه به خونخواهی امام حسین علیه السلام، قاتلان وی را مجازات کرد.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸ - ۱۴۷.)

برخی نوشته اند:

محمد بن حنفیه، حکومت عراق را به مختار داد تا از قاتلان حسین علیه السلام انتقام بگیرد و او بود

که مختار را «کیسان» نامید؛ از این رو کیسانیه را مختاریه هم می نامند.

(فرق الشیعه، ص ۲۶.)

۶. هاشمیه، پیروان ابوهاشم عبداللّه بن محمد حنفیه هستند. اینان مرگ محمد بن حنفیه را باور کردند و پس از وی، به امامت فرزند او ابوهاشم معتقد شده و گفتند:

محمد همه اسرار را به ابوهاشم منتقل کرده است.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۵۱ - ۱۵۰.)

برخی نوشته اند:

عده ای از فرقه های غالیان، مانند سپید جامگان خراسان - که پیروان مقنع بودند - و فرق خرمدینیه و خرمیّه از کیسانیه پیدا شدند.

(فرق الشیعه، ۳۵.)

شماری از کیسانیه پس از مرگ محمد بن حنفیه، به امامت علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام اعتقاد پیدا نموده و مستبصر شدند.

(مقالات الاسلامیین، ص ۲۳.)

از آن جمله می توان سید اسماعیل حِمْیَری را نام برد که نخست کیسانی مذهب بود، اما بعداً مستبصر شده و به امام سجّاد علیه السلام پیوست.

حرف «ل»

لوح حضرت زهرا

در بین روایاتی که از معصومین علیهم السلام درباره حضرت مهدی علیه السلام نقل شده، «حدیث لوح حضرت زهرا علیها السلام» از اهمیت والایی برخوردار است.

این حدیث را بزرگان فراوانی در کتاب های روایی خود، نقل کرده اند که در اینجا تنها به بخشی از آن اشاره می شود.

شیخ صدوق رحمه الله با ذکر سند از جابر جعفی از امام باقر علیه السلام از جابر بن عبداللّه انصاری چنین نقل کرده است:

«جابر بن عبداللّه انصاری گفت:

بر مولای خود فاطمه زهرا علیها السلام وارد شدم و در مقابل ایشان لوحی بود که پرتو آن چشم را خیره می کرد و در آن دوازده نام بود ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۸، ح ۲.)

او روایتی دیگر نقل کرده بسیار مفصل که بخشی از آن چنین

است:

«ابو بصیر از ابوعبداللّه علیه السلام روایت کند که فرمود:

پدرم به جابر بن عبداللّه انصاری گفت:

نیازی به تو دارم، چه وقت بر تو آسان است تا با تو خلوت کنم و آن را از تو درخواست نمایم؟

جابر به او گفت:

هر وقت که شما بخواهید، امام باقر علیه السلام با او خلوت کرد و گفت:

ای جابر!

آن لوحی که در دست مادرم فاطمه زهرا علیها السلام دختر رسول خدا دیدی، چه بود و مادرم درباره آنچه در آن نوشته بود، چه فرمود؟

جابر گفت:

خدا را گواه می گیرم که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله برای تهنیت ولادت حسین علیه السلام بر مادرتان فاطمه علیها السلام وارد شدم و در دست ایشان لوح سبز رنگی را دیدم که پنداشتم از زمرد است و در آن نوشته ای سپید و نورانی - مانند نور آفتاب - دیدم و گفتم:

ای دختر رسول خدا!

پدر و مادرم فدای شما باد! این لوح چیست؟

فرمود:

این لوح را خدای تعالی به رسولش هدیه کرده است و در آن اسم پدر و شوهر و دو فرزندم و اسامی اوصیای از فرزندانم ثبت است. رسول خدا آن را به من عطا فرموده است تا بدان مسرور گردم. جابر گوید:

مادر شما آن را به من عطا فرمود و آن را خواندم و از روی آن استنساخ نمودم. پدرم امام محمد باقر علیه السلام فرمود:

آیا می توانی آن را به من نشان بدهی؟

گفت:

آری و پدرم با او رفت تا به منزل جابر رسیدند. او صحیفه ای از پوستی نازک نزد پدرم آورد، پدرم فرمود:

ای جابر!

تو در کتابت بنگر تا من آن را برایت بخوانم. جابر در کتابش نگریست و پدرم

آن را برایش خواند و به خدا سوگند که حرفی اختلاف نداشت. گفت:

به خدا سوگند!

گواهی می دهم که در لوح چنین مکتوب بود:

بسم اللّه الرحمن الرحیم.

این کتابی است از جانب خدای عزیز حکیم، برای محمد نور و سفیر و حجاب و دلیل او، آن را روح الامین از جانب رب العالمین فرو فرستاده است. ای محمد!

اسم های مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا شکر گزار و آلای مرا انکار مکن، من خدای یکتا هستم که هیچ معبودی جز من نیست ... در پایان روایت آمده است:

و از صلب او [امام هادی] داعی به سبیل و خازن علمم حسن را بیرون می آورم؛ سپس به خاطر رحمتی بر عالمیان سلسله اوصیا را به وجود فرزندش تکمیل خواهم کرد؛ کسی که کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب را دارا است و دوستانم در زمان [غیبت] او خوار شده و سرهای آنان را هدیه می دهند؛ همچنان که سرهای ترک و دیلم را اهدا می کنند. آنان را می کشند و آتش می زنند و آنان خائف و مرعوب و ترسان می باشند. زمین از خونشان رنگین شود و صدای فریاد و شیون از زنانشان برخیزد. آنان دوستان حقیقی من باشند و به واسطه آنها هر فتنه کور ظلمانی را بر طرف سازم و شداید و اهوال را زایل نمایم و بارهای گران و زنجیرها را از آنان بردارم. ایشان کسانی اند که صلوات و رحمت پروردگار بر آنان است و ایشان مهتدی واقعی هستند.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، باب ۲۸، ح ۱.)

این روایت با تفاوت هایی در منابع روایی ذکر شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۵۲۷، ح ۳؛ الغیبه، ص ۶۲، ح ۵؛ عیون اخبار الرضا علیه

السلام، ج ۱، ص ۴۱، ح ۲، ص ۴۶، ح ۵؛ قرطبی انصاری، القاب الرسول و عترته، ص ۱۳؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶۲؛ کتاب الغیبه، ص ۱۴۳، ح ۱۰۸.)

حرف «م»

مجموعه فرمایشات حضرت بقیه اللّه

کتاب مجموعه فرمایشات حضرت بقیهاللّه به وسیله محمد خادمی شیرازی گردآوری شده و همراه با ترجمه ارائه گردیده است.

این کتاب مجموعه ای از سخنان و توقیعات صادر شده از حضرت ولی عصر علیه السلام همراه با دعاهای آن حضرت است. نگارنده در فصل های کتاب، به نقل سخنان حضرت مهدی علیه السلام از لحظات قبل از ولادت و تا آغاز غیبت صغری، توقیعات صادره از ناحیه مقدسه در غیبت صغری و کبری و گفتارهای ایشان در روزهای اوّل ظهور می پردازد. ارزش این اثر در جمع آوری سخنان امام و ترجمه و شرح آنها در یک مجموعه مستقل است.

المحجه فیما نزل فی القائم الحجه

کتاب المحجّه فیما نزل فی القائم الحجّه نوشته سید هاشم بحرانی است. بحرانی، فقیه، مفسر، محدث و صاحب نظر در علم رجال بوده است.

(ریحانه الادب، میرزا محمد علی مدرس، ج ۱، ص ۲۳۳.)

وی گذشته از مرتبه علمی، امر حسبیه را نیز بر عهده داشته است. در انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستمگران و حاکمان ستم پیشه، هیچ گونه بیم و هراسی به خود راه نداده و عمر پر برکت خویش را در راه نشر علوم اهل بیت و خدمت به بندگان خدا به پایان برده است. وی، در سال ۱۱۰۸ - ۱۱۰۷ در قریه «نعیم» درگذشت و در قریه «توبلی»، به خاک سپرده شد. بحرانی از بزرگانی چون: سید عبدالعظیم بن سید عباس استرآبادی و شیخ فخرالدین بن طریحی النجفی (صاحب مجمع البحرین) بهره جسته است.

(ریحانه الادب، میرزا محمد علی مدرس، ج ۱، ص ۲۳۳.)

از وی نوشته های بسیاری - از جمله کتاب المحجه فیما نزل فی القائم الحجه - به جا مانده است.

موضوع مورد بحث این اثر، آیات قرآنی است که در روایات، به حضرت مهدی علیه السلام تفسیر و تأویل شده است.

این آیات، به ۱۲۰ عدد می رسد که از سوره «بقره» آغاز و به سوره مبارکه «عصر» پایان می پذیرد. مطالب کتاب به ترتیب سوره های قرآنی تنظیم شده است. نویسنده در مقدمه کتاب می نویسد:

«در این کتاب، آیاتی گرد آمده که در روایات معصومین علیهم السلام به مهدی علیه السلام تفسیر شده است و روایات مربوط به دیگر ائمه علیهم السلام را باید در تفسیر برهان جست.

روایات مورد استناد در تفسیر و تأویل آیات قرآن، از مصادر آنها نقل شده است.

این کتاب توسط محمد منیر میلانی تحقیق و تعلیق شده است. محقق محترم، افزون بر آیاتی که مؤلف گردآوری کرده، با پژوهش بسیار، به دوازده آیه از قرآن دست یافته که به گونه ای با امام عصر علیه السلام ارتباط دارد و آنها را به صورت استدراک در پایان کتاب، تحت عنوان «مستدرک المحجه» آورده است. وی برای تصحیح کتاب به نسخه های خطی موجود در کتابخانه آیت اللّه مرعشی نجفی مراجعه و کتاب را، اصلاح کرده است. از جمله کارهای ارزشمند محقق، تطبیق احادیث با مصادر اصلی آن و نمایاندن موارد اختلاف از نظر زیادی و نقص است. بعضی از روایات - که سند مشخصی نداشته - با جست و جو و تحقیق در منابع گوناگون، از مصادر دیگری آدرس داده است. گفتنی است که این کتاب به زبان فارسی نیز ترجمه شده و با عنوان سیمای حضرت مهدی علیه السلام در قرآن برای عموم قابل استفاده است.

محدث

محدّث اسم مفعول از ریشه حدَّث، یحدِّثُ به معنای کسی است

که حدیث و خبر تازه به او گویند و منظور از آن این است که ائمه علیهم السلام با فرشتگان رابطه دارند و اگرچه مانند پیامبر خود آنها را در سرشت اصلی نمی بینند؛ ولی سخن آنان را می شنوند و از آنها حقایقی را دریافت می کنند.

این کنایه از یک مقام معنوی است که یک درجه از مقام نبوّت فروتر است و این لفظ به این معنا، یکی از القاب مخصوص امام علیه السلام محسوب می شود.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«امیرمؤمنان علیه السلام به ابن عباس فرمود:

همانا شب قدر در هر سال وجود دارد و همانا در آن، امرِ یک ساله نازل می شود که این امر به ائمه بعد از پیامبر خواهد بود.

ابن عباس گفت:

آنان کیانند؟

فرمود:

من و یازده نفر از نسل من امامانی اند که همگی محدَّث می باشند.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۴۲، ح ۱۰۶.)

محمد بن مسلم گوید:

«کلمه محدَّث نزد امام صادق علیه السلام ذکر شد، حضرت فرمود:

محدَّث کسی است که صدا را بشنود و شخص را نبیند. به حضرت عرض کردم:

قربانت گردم!

امام از کجا می فهمد که آن کلام فرشته است؟

فرمود:

آرامش و وقاری به او عطا می شود که می فهمد آن کلام از فرشته است.»

(الکافی، باب ان الائمه محدثون مفهمون، ح ۴.)

سماعه بن مهران گوید:

«من و ابو بصیر و محمد بن عمران در مکه داخل یک منزل بودیم.

محمد بن عمران گفت:

من از امام ششم شنیدم که می فرمود:

ما دوازده محدَّث باشیم.

ابو بصیر گفت:

تو را به خدا این را از امام ششم شنیده ای؟

او دو بار سوگند خورد که آن را از وی شنیده است.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۸.)

محمد

یکی از نام های حضرت مهدی علیه السلام، «محمد» است که

در روایات فراوانی مورد اشاره قرار گرفته است. درباره نام بردن آن حضرت به این نام، اختلاف نظرهایی بین دانشمندان شیعه همواره مطرح بوده که هر کدام برای اثبات نظر خود، به بخشی از روایات استدلال کرده اند. در یک بررسی اجمالی می توان مجموع روایاتی را که در این باره وارد شده، به چهار دسته تقسیم کرد:

یک:

روایاتی که به صورت مطلق و بدون هیچ قیدی، نام بردن حضرت را به این نام نهی می کند.

۱. صفوان بن مهران از امام صادق علیه السلام روایت کند:

«کسی که به همه امامان اقرار کند، اما مهدی علیه السلام را انکار کند، مانند کسی است که به همه پیامبران اقرار کند؛ امّا نبوّت محمد صلی الله علیه و آله را انکار نماید. گفتند:

یابن رسول اللّه!

مهدی علیه السلام از فرزندان شما کیست؟

فرمود:

پنجمین از فرزندان هفتمین، شخص او از شما نهان می شود و بردن نام وی بر شما روا نیست.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۳، ح ۱.)

۲. امام هادی علیه السلام در این باره فرمود:

«برای شما حلال نیست که او را به اسم یاد کنید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۲، الارشاد، ج ۲، ص ۳۲۰؛ کتاب الغیبه، ص ۲۰۲.)

۳. امام صادق علیه السلام با لحنی شدیدتر از کسی که نام آن حضرت را ببرد، به عنوان کافر یاد کرده می فرماید:

«به جز کافر هیچ کس نام آن حضرت را نبرد.»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۵۶، ح ۱؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۳۳.)

دو:

روایاتی که از نام بردن آن حضرت نهی کرده است؛ ولی با این قید که تنها تا هنگام ظهور و با ظهور حضرت دیگر منعی

ندارد:

عبدالعظیم حسنی از امام هادی علیه السلام نقل کرده

است:

«به اسم یاد کردن آن حضرت حلال نیست تا زمانی که ظهور کند و زمین را از قسط و عدل آکنده سازد. پس از آنکه پر از ستم و بیداد شده باشد.»

(کمال الدین ج ۲، باب ۳۷، ح ۱ و ر.ک: فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ص ۳۱؛ الغیبه، ص ۵۸، ح ۲؛ کتاب الغیبه، ص ۴۷۰، ح ۴۸۷.)

سه:

روایاتی که علت نهی از ذکر نام شریف حضرت را بیان کرده است. در این روایات، ترس از کشته شدن آن حضرت، علّت عدم ذکر دانسته شده است:

در روایت ابوخالد کابلی آمده است:

«هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام وفات کرد، خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم و به آن حضرت عرض کردم:

فدایت گردم!

تو می دانی که من جز پدرت کسی را نداشتم و انس مرا با او و وحشت مرا از مردم می دانی.

فرمود:

ای ابا خالد!

راست می گویی؛ ولی چه می خواهی بگویی؟

عرض کردم:

فدایت شوم!

پدرت صاحب این امر را به گونه ای برایم تعریف کرده بود که اگر در راهی او را می دیدم، حتماً دستش را می گرفتم.»

فرمود:

ای ابا خالد!

دیگر چه می خواهی بگویی؟

عرض کردم:

می خواهم نام او را برایم بگویی تا او را به نامش بشناسم. پس فرمود:

به خدا سوگند ای ابا خالد!

سؤال سختی از من پرسیدی که مرا به تکلیف و زحمت می اندازد و همانا از امری سؤال کردی که [هرگز آن را به هیچ کس نگفته ام و] اگر آن را به کسی گفته بودم (گفتنی بود)، مسلماً به تو می گفتم، همانا تو از من چیزی را سؤال کردی که اگر بنی فاطمه او را بشناسند، حرص ورزند که او را قطعه قطعه کنند.»

(الغیبه، ص ۲۸۸، باب ۱۶، ح ۲؛ کتاب الغیبه، ص ۳۳۳.)

چهار:

روایاتی که

نه تنها از طرف راوی تصریح به نام حضرت شده؛ بلکه برخی از ائمه معصومین علیهم السلام نیز نام آن حضرت را بر زبان جاری ساخته اند:

۱. محمد بن ابراهیم کوفی می گوید:

«امام حسن عسکری علیه السلام گوسفند سر بریده ای را برای من فرستاد و فرمود:

این عقیقه پسرم «محمد» است.»

(کمال الدین، ج ۲، باب ۴۲، ح ۱۰.)

۲. به امام عسکری عرض شد:

«ای پسر رسول خدا!

حجّت و امام بعد از شما کیست؟

فرمود:

پسرم محمد، او است امام و حجّت بعد از من.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۸۱، ح ۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۸.)

۳. علان رازی گوید:

«یکی از اصحاب به من خبر داد که چون جاریه امام عسکری علیه السلام بار دار شد، به او فرمود:

تو حامل پسری هستی که نامش محمد است و او قائم پس از من می باشد.»

(کمال الدین، باب ۳۸، ح ۴.)

۴. ابوعلی بن همّام گوید:

«از محمد بن عثمان عمری - قدس اللّه روحه - شنیدم که می گفت:

از پدرم شنیدم که نقل می کرد:

«من نزد امام عسکری علیه السلام بودم که از آن حضرت درباره خبری که از پدران بزرگوارش روایت شده است (زمین از حجّت الهی بر خلایق) تا روز قیامت خالی نمی ماند و کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت در گذشته

است) پرسش کردند؟

فرمود:

این حق است همچنان که روز روشن حق است.

گفتند:

ای فرزند رسول خدا!

حجّت و امام پس از شما کیست؟

فرمود:

فرزندم محمد، او امام و حجّت پس از من است کسی که بمیرد و او را نشناسد به مرگ جاهلیت درگذشته است.»

(همان، باب ۳۸، ح ۹؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۲۸.)

۵. ابوغائم خادم گوید:

«برای امام حسن عسکری علیه السلام فرزندی به

دنیا آمد که نام او را محمد نامید.»

(کمال الدین، باب ۴۱، ح ۸.)

۶. جابر بن عبداللّه انصاری به نقل از لوح حضرت زهرا علیها السلام (لوح حضرت زهرا) در بخش پایانی می گوید:

«وَ الخَلَفُ محمد یَخرُجُ فی آخِرِ الزَّمانِ ...»

(شیخ طوسی، الأمالی، ص ۲۹۱.)

از آنجایی که روایات دسته نخست با دسته دوم هماهنگ هستند، در مجموع سه دیدگاه درباره حکم نام بردن حضرت مهدی علیه السلام به «محمد» وجود دارد:

۱. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت تا زمان ظهور.

۲. حرمت ذکر نام شریف آن حضرت به جهت تقیّه و خوف.

۳. حرمت ذکر نام آن حضرت تنها در دوران غیبت صغری.

البته بحث درباره این دیدگاه ها، مفصل است که به محل خود وا می گذاریم.

محمد بن تومرت

ابوعبداللّه محمد بن عبداللّه تومرت مغربی حسنی در عاشورای ۴۸۵ ق. متولد شد و در ۵۸۰ ق. در گذشت. او سلسله «الموحدین» را در آفریقا و اسپانیا بنیان نهاد.

ابوعبداللّه از قبیله مصامد مراکش به شمار می آمد و در آغاز کار، مردم را به نزدیک بودن ظهور مهدی علیه السلام بشارت می داد. در سال ۵۱۴ ق خود را مهدی خواند و گروهی را پیرامون خویش گرد آورد. او را «مهدی هرغی» و نیز «صاحب دعوت عبدالمؤمن» می خوانند، ابوعبداللّه مدتی در عراق درس خواند و مدتی نیز مجنون شمرده شد. محمد بن تومرت در کتاب «الجفر» چنان خواند که:

مردی در سوس مغرب ظهور می کند و به وسیله شخصی به نام «عبد مؤمن» تأیید می شود. آنگاه خود را مهدی و قائم به امر خداوند پنداشت و در پی «عبدالمؤمن» گشت تا از تأییدش بهره مند شود. روزی جوانی دید و نامش را پرسید، جوان پاسخ داد:

«عبدالمؤمن» هستم.

محمد بن تومرت

گفت:

اللّه اکبر!

آنگاه مقصدش را پرسید.

جوان گفت:

در پی دانشم.

ابن تومرت گفت:

آنچه می خواهی به دست من است.

سپس هدف نهایی اش را چون رازی سترگ نزد وی به ودیعت نهاد. آنگاه با عبداللّه و نشریسی آشنا شد، عبداللّه بسیار یاریش کرد و او را به پنهان ساختن ادعایش فرا خواند.

پس از مدتی عبداللّه گفت:

اکنون زمان آشکار ساختن دعوت من است؛ بامداد فردا پس از نماز چنان ادعا می کنم که دیشب دو فرشته نازل شدند و از علم و حکمت و قرآن برخوردارم ساختند ... عبداللّه چنان کرد. بر اساس نقشه پیشین، محمد بن تومرت از میان مردم برخاست و پرسید:

ما را چگونه می بینی؟

عبداللّه پاسخ داد:

تو مهدی قائم بامر اللّه هستی. هر که پیروت باشد، سعادتمند است و هر کس با تو مخالفت ورزد، هلاک می گردد. اصحابت را بیاور تا بگویم کدام بهشتی و کدام دوزخی است. با این نیرنگ مخالفان محمد بن تومرت را دوزخی معرفی کرد و به هلاکشان فرمان داد.

سپس با حدود ده هزار تن لشکری که فراهم آورد، چند جنگ انجام داد و با پیروانش به اسپانیا رفت.

(وفیات الاعیان، ج ۵، ص ۴۴ - ۵۵.)

محمد بن عثمان بن سعید عمری

محمد بن عثمان، دومین نائب از «نواب چهارگانه» امام زمان علیه السلام و فرزند نایب اوّل عثمان بن سعید است، در زمان

حیات پدرش از طرف امام عسکری علیه السلام به نیابت امام غایب معرفی شده بود. بدین صورت که آن حضرت وقتی گروهی از شیعیان یمن در شهر «سامرا» به حضورش شرفیاب شدند، ایشان عثمان بن سعید را نزد خود فرا خواند و بر وکالت و وثاقت او تصریح کرد. در ادامه فرمود:

گواه باشید که عثمان بن سعید عمری، وکیل

من است و فرزندش محمد بن عثمان وکیل فرزند من مهدی شما است.»

(کتاب الغیبه، ص ۳۵۶، ح ۳۱۷.)

عثمان بن سعید به هنگام مرگ خود، نیابت را به دستور حضرت مهدی علیه السلام به فرزند خود «محمد» سپرد. به علاوه خود حضرت ولی عصر علیه السلام نیز در توقیعاتی، تصریح به نیابت او فرمود.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۰، ح ۴۱؛ کتاب الغیبه ص ۳۶۱.)

آن حضرت در توقیعی چنین فرمود:

«ما برای خداییم و بازگشتمان به سوی او است، تسلیم فرمان خدا و راضی به قضای الهی هستیم. پدرت سعادتمندانه زیست و نیکو از این جهان دیده بر بست. خدای رحمتش کند و او را به اولیا و موالی خود ملحق سازد که همواره در راه آنان کوشا بود و در چیزهایی که او را به خدا نزدیک سازد، تلاش فراوانی داشت. خدای - تبارک و تعالی - رویش را سفید و درخشنده گرداند و لغزش هایش را ببخشد.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۱۸۸، ح ۳۸.)

در بخش دیگری از آن توقیع فرمود:

«از کمال سعادت او بود که خداوند چون تو فرزندی را روزی اش ساخت که جانشین او باشد و به امر او قیام کند.»

(همان.)

همچنین در توقیع دیگری فرمود:

«... و اما محمد بن عثمان عمری پس خداوند از او و پدرش خشنود و راضی باشد، همانا او مورد وثوق من و نوشته او نوشته من است.»

(کتاب الغیبه، ص ۳۶۲، ح ۳۲۶.)

محمد بن عثمان، به رغم مخالفت هایی که از طرف مدعیان دروغین نیابت با وی صورت می گرفت و با وجود فشارهایی که از طرف حکام و خلفای آن دوران اعمال می شد؛ توانست منصب نیابت ولی عصر علیه السلام را در امور

محوّله به او، به نحو احسن انجام دهـد و نگذاشت غالیان با ترفندهای دروغین خود، شـیعیان را متوجه خود سازند و نیابت او را متزلزل کنند. از این رو دوسـتداران ائمه علیهم السـلام هیچگاه درباره نیابت و وثاقت ایشان، دچار شک و تردید نگشتند. نایب دوم، بیشترین مـدت را از جهت بقـا در سـمت نماینـدگی امـام زمـان علیه السـلام به خود اختصاص داد و حـدود چهل سال به عنوان نایب و رابط بین امام و شـیعیان بود. لذا توفیق یافت مشـکلات و مسائل فقهی، کلامی، اجتماعی و ... بیشتری از محضـر مبارک حضرت مهدی علیه السلام استفسار کند و در اختیار عموم مردم قرار دهد.

ابو جعفر محمد بن عثمان طبق قول مشـهور در سال ۳۰۵ ه. ق در آخر ماه جمادی الاولی (علامه حلی، رجال، ص ۱۴۹؛ کتاب الغیبه، ص ۳۶۶.) وفات یافت. قبر او در کنار قبر مادرش، بر سر راه کوفه و در محلی که خانه اش آنجا بود، واقع است.

این محل در سمت غربی بغداد واقع است.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۳۶۶.)

محمد بن علی بن بلال

ابوطاهر محمد بن علی بن بلال در ابتدای کار، نزد امام حسن عسکری علیه السلام فردی مورد اعتماد بود و روایاتی چند از آن حضـرت نقـل کرده اسـت؛ ولی رفته رفته به جهت پیروی از هـوای نفس، راه انحراف در پیش گرفت و مـورد مـذمت خانـدان وحی واقع شـد. وی ادعا کرد که وکیل حضـرت مهـدی علیه السـلام است! او نیابت نایب دوم حضـرت مهـدی علیه السـلام را منکر گردید و در اموالی که نزد وی جمع شده بود تا به حضرت مهدی برساند، خیانت کرد.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۰۰.)

نایب دوم، راه

ملاقات وی را با حضرت مهدی علیه السلام آسان نمود و امام علیه السلام به وی فرمود:

اموال را به نایبشان رد کند؛ اما او در دشمنی و انحراف خود باقی ماند! پایان کارش آن شد که توقیعی از ناحیه مقدسه حضرت مهدی علیه السلام، مبنی بر لعن و نفرین و بیزاری از وی - در ضمن افرادی دیگر از جمله حلاج و شلمغانی - صادر گردید.

(الاحتجاج، ح ۲، ص ۴۷۴.)

محمد بن نصیر نمیری

یکی از رقبای محمد بن عثمان بود و نیابت وی را قبول نداشت و خود مدعی نیابت بود.

شیخ طوسی در رجال خود، در اصحاب امام جواد علیه السلام دو بار از او نام برده و هیچ شرحی درباره او نداده است.

(رجال، ص ۴۰۵، رقم ۷ و ص ۴۰۷، رقم ۲۳.)

علامه حلی رحمه الله در رجال خود، در دو جا از ایشان نام برده، می نویسد:

محمد بن نصیر نمیری کسی است که امام هادی علیه السلام او را لعن کرده است! در جایی دیگر می گوید:

ابن غضائری درباره او گفته است:

محمد بن نصیر از نظر علمی، از فضلای بصره بود [و از نظر عقیدتی] ضعیف بود. فرقه «نصیریه» را او تأسیس کرده و به او نسبت داده می شود.

(رجال، علامه حلی، ص ۲۵۷ - ۲۵۴.)

در رجال کشی نیز شرح حال ایشان مطرح است و به نظر ایشان امام هادی علیه السلام سه نفر را لعن کرده که یکی از آنها محمد بن نصیر نمیری است.

(اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵.)

و در جای دیگر از «عبیدی» نقل می کند که:

«امام حسن عسکری علیه السلام - بدون اینکه من سؤالی از او بکنم - نامه ای به سوی من فرستاد و در

آن نامه از محمد بن نصیر نمیری و حسن بن محمد بن بابا قمی، اعلان انزجار کرده، فرمود:

تو و جمیع دوستداران ما، از آنان دوری جویید و من آنها را لعن می کنم و لعنت خدا نیز بر آنها باد!

آنـان از نـام مـا سوء اسـتفاده کرده و اموال مردم را می خورنـد و فتنه انگیزی می کننـد! آنـان ما و شـیعیان ما را اذیت کردنـد! خداوند آنها را اذیت می کند و آنان را در فتنه ای که ایجاد کرده اند، مغلوب و نابود سازد!»

(اختیار معرفه الرجال، ح ۲، ص ۸۰۵.)

عقاید انحرافی محمد بن نصیر نمیری

وی عقایـد کفرآمیز و الحـادی داشت که سـعی می نمود آن را در بین عـامّه مردم منتشـر سازد. محمـد بن موسـی بن حسن بن فرات نیز اسباب کار او را فراهم و او را تقویت می کرد.

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۸.)

ابن فرات از خانـدان معروف بنو فرات بود. وی در بغـداد و کوفه محدثی معروف بود و به نظر می رسد نخستین فرد از خاندان بنو فرات است که مقامی در حکومت عباسی به دست آورد.

(تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم، ص ۱۶۹.)

از اینجا نقش حکومت در حمایت و پشتیبانی از خطوط انحرافی روشن می شود و عقاید نمیری در کتاب الغیبه، رجال کشی و فرق الشیعه بیان شده است. سعد بن عبداللّه اشعری گوید:

«محمـد بن نصـیر نمیری مدعی بود که پیغمبر است و امام هادی علیه السـلام او را مبعوث کرده است. عقیده به تناسخ داشت و معتقـد به خـدایی امـام هادی علیه السـلام بود، نزدیکی با زنان محارم را جایز می دانست و عمل همجنس بازی را حلال کرده بود! نمیری این را موجب تواضع، فروتنی و تذلل مفعول و لذت و کامرانی فاعل می دانست

و می گفت:

خدا هیچ یک از اینها را بر بندگانش حرام نکرده است!»

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۸، ح ۳۷۱؛ اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۸۰۵؛ فرق الشیعه، ص ۱۰۳؛ معجم الرجال الحدیث، ح ۱۷، ص ۲۹۹.)

طرفداران او قومی بودند که عبادات و شرعیات را ترک کردند و منهیات و محرمات را حلال شمرده، گفتند:

دین یهود بر حق است و ما از آنها نیستیم و دین نصارا بر حق است و ما از آنها نیستیم!

سعد بن عبداللّه می گوید:

نمیری در آخر عمر بیمار شد و در آن حال مرد. در آن بیماری از وی پرسیدند:

جانشین تو کیست؟

او با زبان ضعیف و گرفته ای گفت:

احمد؛ ولی کسی نفهمید احمد کیست! به همین جهت این حرف موجب انشعاب پیروان او شد.

عده ای گفتند:

مقصود نمیری، احمد فرزندش بوده است.

جمعی گفتند:

احمد بن محمد بن موسی بن فرات است

و فرقه ای گفتند:

منظور وی احمد بن موسی بن فرات است

و فرقه ای گفتند:

منظور وی احمد بن ابوالحسین بن بشر بن یزید است.

این انشعاب باعث پراکندگی اتباع او گردید.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۳۹۹، ح ۳۷۳.)

محمد یه

«محمـد یه» طرفداران امامت محمد بن علی بن محمد بن علی بن موسـی الرضا علیه السـلام و یکی از گروه هایی بودند که در بحث مهـدویّت دچار انحراف شدنـد. وی از سادات جلیل القـدر علوی بود که در زمان حیات پـدرش درگذشت. قبرش امروز در نزدیکی «بلد» در دو فرسنگی سامرا و زیارتگاه است و سید محمد خوانده می شود. گویند:

محمد نه پسـر داشت، که چهار تن از ایشان به خوی و سـلماس در آذربایجان مسافرت کرده و کشـته شدند و پنج تن دیگر نیز به شهر لار رفتند و در آنجا به قتل رسیدند. طرفداران

امامت او گفتند:

وی نمرده و زنـده است؛ زیرا پـدرش او را به امـامت نامزد کرد و یاران را به امامت وی پس از خود آگاه ساخت. چون نسـبت دروغ بر امام جایز نیست و نیز نتوان گفت که بـدا رخ داده، پس او جانشـین پـدر است. اگرچه در دیده و چشم مردمان نمودار گشت که او در گـذشت؛ ولی او نمرده است و پدرش علی بن محمد از ترس مردم که ممکن بود به وی گزندی رسانند، او را ناپدید و غایب ساخت و او مهدی قائم است.

(ر.ک: نوبختی، فرق الشیعه، ص ۱۰۱ - ۱۰۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۹۴.)

مدت حکومت جهانی مهدی

احادیث بسیار متفاوتی درباره طول مـدت حکومت حضـرت مهـدی علیه السـلام وارد شده است که در مجموع ده ها قول می توان از آنها استخراج نمود:

۱. پنج یا هفت یا نه سال، (کنزالعمال، ج ۱۴، ص ۲۶۲ و ۲۷۳.)

۲. شش یا هفت یا هشت یا نه سال، (همان، ص ۲۶۲.)

۳. شش یا هفت یا نه سال، (المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۳۳۰.)

۴. هفت سال، (ملاحم سید بن طاوس، ص ۷۰ و ۷۸ و ۱۳۸؛ الارشاد، ص ۳۴۲.)

۵. هفت سال و دو ماه، (ملاحم، ص ۷۹.)

۶. هفت یا هشت سال، (المهدی الموعود المنتظر، ج ۱، ص ۳۳۵.)

۷. نه سال، (همان، ص ۳۳۹.)

۸. چهارده سال، (ملاحم، ص ۷۹.)

۹. نوزده سال، (الغیبه، ص ۳۳۲.)

۱۰. نوزده سال و چند ماه، (همان، ص ۴۷۳، ح ۱؛ کتاب الغیبه، ص ۲۸۵ الارشاد، ص ۳۴۵.)

۱۱. بیست سال، (منتخب الاثر، ص ۲۳۹، ح ۱.)

۱۲. چهل سال، (ملاحم، ص ۷۸ و ۷۹.)

۱۳. هفتاد سال، (کتاب الغیبه، ص ۴۷۴، ح ۴۹۷؛ الارشاد، ص ۳۴۵، منتخب الاثر،

ص ۱۴۳.)

۱۲۰. ۱۴ سال (به قدر عمر حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام)، (الغیبه، ص ۱۸۹، ح ۴۴.)

۳۰۹. ۱۵ سال (به اندازه توقف اصحاب کهف در غار)، (کتاب الغیبه، ص ۲۸۳؛ الغیبه، ص ۱۸۱.)

۳۱۳. ۱۶ سال؛ (الغیبه، ص ۴۷۳، ح ۳.)

۱۷. در روایاتی نیز گفته شده جز خداوند، کسی مدت حکومت حضرت مهدی علیه السلام را نمی داند.

برخی از محققان این تفاوت را اشاره به مراحل و دوران های حکومت آن حضرت می دانند و معتقدند آغاز شکل گرفتن و پیاده شدنش پنج یا هفت سال و دوران تکاملش چهل سال و دوران نهایی اش بیش از سیصد سال است.

(حکومت جهانی مهدی علیه السلام، مکارم شیرازی، ص ۳۱۴.)

قضاوت نهایی درباره مدت حکومت آن حضرت - به دلیل نبود اخبار و منابع الکافی - امکان پذیر نیست؛ اما با این حال می توان چنین نتیجه گرفت: قطع نظر از روایات اسلامی، مسلم است که این همه آوازه ها و مقدمات برای یک دوران کوتاه مدت نیست؛ بلکه قطعاً برای مدتی است طولانی که ارزش این همه تحمل زحمت و کوشش را داشته باشد.

(همان.)

البته این مدت - هر قدر باشد - در مقایسه با کل تاریخ، بسیار ناچیز است. در این موقعیت پرسش جدید رخ می نماید: آیا مدتی چنین کوتاه در مقایسه با کل تاریخ، دردها و رنج های انسان ها را در طول تاریخ جبران می کند؟

در پاسخ می توان گفت:

فلسفه امام مهدی علیه السلام همانند فلسفه بعثت انبیا و رسولان الهی است. منظور از برانگیخته شدن رسولان الهی ابلاغ دستورهای خداوند و نصب مشعل فروزان هدایت بر سر راه کاروان بشریت است. طولانی یا کوتاه بودن مدت ابلاغ رسالت، به اصل آن آسیب نمی رساند. دوران پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله ۲۳ سال بود؛ ولی واپسین پیام الهی را ابلاغ کرد و این مشعل هدایت را بر افروخت. از سوی دیگر، می توان به مدت نبوّت حضرت نوح علیه السلام اشاره کرد که به دلیل عدم تحقق شرایط مساعد، نتیجه قابل توجهی به بار نیاورد. دوران امامت و حکومت حضرت مهدی علیه السلام نیز چنین است. مقصود اصلی ابلاغ رسالت الهی و تحقق بخشیدن به حکومت جهانی خداوند و حاکمیت مستضعفان است؛ هر چند در مقایسه با کل تاریخ، سالیانی محدود باشد.

مدعیان دروغین نیابت

مدعیان دروغین نیابت

امام هادی علیه السلام و امام حسن عسکری علیه السلام، به جهت شرایط خاصّ اجتماعی، کمتر در مجامع عمومی حضور می یافتند و در زمان حیات خود، نمایندگانی انتخاب کرده بودند تا مردم بیشتر اوقات به واسطه آنان، با این دو امام بزرگوار ارتباط برقرار کنند و مسائل شرعی و حوایج اجتماعی و مشکلات زندگانی خود را مطرح سازند. مردم تقریباً در آن زمان به این روش عادت کرده بودند. علت اساسی پیش گرفتن چنین روشی، زمینه سازی برای دوران غیبت صغری بود که باید مردم بدون ارتباط مستقیم با امام خویش، زندگی کنند و مشکلات خود را از طریق نمایندگان مطرح سازند. بعد از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و آغاز غیبت صغری (۲۶۰ ه. ق)، ارتباط مستقیم مردم با امام خویش قطع گردید.

«نواب خاصّ» به ترتیبی که بیان خواهد شد، (نواب خاصّ) کار و فعالیت خود را آغاز نمودند و به صورت پنهانی، تلاش های خود را برای اثبات وجود امام زمان علیه السلام برای خواص و رفع شک و تردید از قلوب آنان و راهنمایی مردم به سوی امام

و اخذ وجوهات شرعی و موقوفات و هبه های شخصی به امام علیه السلام ادامه دادند. از تفرقه شیعیان جلوگیری کرده و رهبری و هدایت عمومی دوستداران اهل بیت علیهم السلام را به دست گرفتند. شیعیان کم کم با این شیوه انس گرفته و کارهای خود را از طریق «نوّاب» انجام دادند و از سراسر سرزمین های اسلامی اشخاص و اموال به سوی آنها سرازیر گردید. در این میان برخی از افراد ضعیف الایمان و کج اندیش - که زمینه انحراف از قبل در آنان وجود داشت - پیدا شده و مدعی دروغین نیابت صاحب الامر علیه السلام شدند. سرچشمه ادعای دروغین این افراد در سه چیز خلاصه می شود:

۱. ضعف ایمان و زمینه انحراف

۲. طمع کردن به اموالی که از سراسر بلاد اسلامی به سوی «نواب» سرازیر می شد؛ آنان می خواستند با ادعای نیابت، این اموال را به سوی خود جلب نموده و بدون مجوز شرعی در آن تصرف کنند و به خوشگذرانی بپردازند.

۳. رسیدن به شهرت و ریاست در جامعه؛ آنان دوست داشتند بر عموم شیعیان ریاست کنند و امر و نهی از سوی آنان صادر گردد.

(تاریخ الغیبه الصغری، ص ۴۹۰.)

آغاز فعالیت مدعیان دروغین

شروع این تفکر به دوران نایب دوم محمد بن عثمان بر می گردد. در زمان نایب اوّل، (عثمان بن سعید)، به علل مختلفی، منحرفان نتوانستند فعالیت کنند و لذا در دوران نیابت نایب اوّل خبری از ادعای دروغین نیابت نیست. اگر هم باشد به صورت خیلی کم رنگ مطرح بوده که مشهود و ملموس نبوده است. علل عدم وجود این دروغ گویان در دوره نایب اول عبارت است از:

۱. عثمان بن سعید از اشخاص مشهور و مورد

اطمینان در میان شیعیان بود. همان طوری که گفته شد در زمان های پیش از غیبت صغری، از طرف امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام و به نظر برخی حتی از طرف امام جواد علیه السلام نیز وکالت داشته است. سوابق طولانی او با ائمه علیهم السلام، باعث شده بود که شهرت و منزلت خاصی در میان شیعیان داشته باشد. از این رو منحرفان در دوره نیابت وی، نتوانستند ابراز وجود کنند.

۲. شرایط سیاسی و اجتماعی مساعد نبود که کسی ادعای دروغین بکند. در اوایل غیبت صغری، دولتمردان عباسی شدیداً مراقب اوضاع بودند و با تمام قوا تلاش می کردند رد پایی از مهدی علیه السلام و یاران او پیدا کنند و آنها را نابود سازند. بدین جهت کسی غیر از عثمان بن سعید، جرأت نمی کرد خود را به چنگال مرگ گرفتار کند؛ لذا فعالیت و نیابت او در آن دوره، یک جهاد بزرگ به شمار می رفت.

۳. عدم عادت مردم؛ هنوز برای مردم به روشنی ارتباط با امام علیه السلام از طریق «نواب» جا نیفتاده بود؛ از این رو عادت مردم احتیاج به زمان داشت.

این کار در دوره اوّل صورت گرفت. وقتی منحرفان دیدند مردم به چنین کارهایی عادت کرده اند، خواستند با ادعای دروغین، خود را نایب خاصّ امام زمان علیه السلام معرفی نمایند.»

(همان، ص ۴۹۴.)

برخی از کسانی که در دوره محمد بن عثمان - نایب دوم امام زمان علیه السلام - به دروغ ادعای نیابت امام علیه السلام را داشتند، عبارت اند از:

ابومحمد حسن شریعی، محمد بن نصیر نمیری، احمد بن هلال عبرتایی، ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، ابوبکر محمد بن احمد بن عثمان

معروف به ابوبکر بغدادی، برادرزاده محمد بن عثمان، اسحاق احمر و باقطانی و حسین بن منصور حلاج. اگرچه حسین بن منصور معروف به صوفی گری است. لیکن مکاتباتی که شیخ در کتاب الغیبه بیان کرده است، نشان می دهد که وی ادعای نیابت هم داشته است. از دیگر مدعیان دروغین نیابت «شلمغانی» است که در زمان نایب سوم حسین بن روح بوده و شخص دیگری به نام «ابودلف کاتب» که بعد از وفات چهارمین نایب ادعای نیابت نموده است.

(زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۱۷۹ - ۱۷۶.)

البته گروهی از مدعیان نیابت به تدریج گام را فراتر نهاده، از «مهدویّت» خویش سخن گفتند. برای اثبات دروغ بودن ادعاهای بابیّت در غیبت کبری و بخشی از غیبت صغری، دلیل های فراوانی ذکر شده است؛ اما بهترین دلیل زندگی این افراد است. زندگی خصوصی این افراد نشان می دهد در آتش حسد و آزمندی و باورهای کفرآمیز می سوختند و بی تردید صاحبان این رذیلت های اخلاقی و فکری، در گستره پرشکوه معنویت جایی نمی یابند. افزون بر این، دلیل های گوناگون دیگری نیز بر نادرستی این ادعا گواهی می دهد که به اختصار ذکر می شود.

یک:

وقتی علی بن محمد سمری، نایب چهارم، در بستر وفات افتاد، مردم از او خواستند نایب پس از خود را معرفی کند؛ او فرمود:

«لِلّهِ اَمرٌ هُوَ بالِغُه.»

«خدا را امری است که باید به اتمام رساند.»

این سخن علی بن محمد نشان می دهد هنگام غیبت کبری فرا رسیده است و دیگر نایبی معرفی نمی شود. چنان که در محل خود ثابت شد هر نایبی باید به وسیله نایب قبل از خود، مشخص شود! بنابراین، معرفی نکردن نایب به وسیله علی بن محمد سمری،

نشان دهنده نبودن نایب و نادرستی همه ادعاهای نیابت است.

دو:

امام زمان علیه السلام در توقیعی به علی بن محمد سمری چنین نگاشت:

«... وَ لا تُوصِ اِلی اَحَدٍ یَقُومُ مَقامَکَ بَعْدَ وَفاتِکَ، فَقَدْ وَقَعَتِ الغَیْبَهُ الثانِیَهُ.»

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۵؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۵۱۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۳.)

سه:

با آنکه این مسأله، مورد ابتلای مردم است و ائمه اطهار علیهم السلام تمام آنچه مردم بدان نیاز داشتند بیان می کردند؛ در هیچ روایتی به تصریح یا اشاره از وجود نایب و باب امام زمان علیه السلام پس از نواب اربعه سخن به میان نیامده است.

البته روایات بسیاری از جزئیات احکام و مباحث اعتقادی را به طور کامل بیان کرده اند؛ ولی درباره نیابت چیزی مشاهده نمی شود.

چهار:

وجود نص خاصّ و کرامت، از شرطهای اثبات نیابت امام زمان علیه السلام است. نواب اربعه از این شرطها برخوردار بودند؛ اما مدعیان بابیّت توان ارائه نص و معجزه را نداشتند.

پنج:

در روایات، غیبت امام زمان علیه السلام به صغری و کبری یا تام و غیر تام تقسیم شده است. بی تردید غیبت صغری را بدان سبب غیر تام می نامند که در آن دسترسی به امام علیه السلام - به صورت غیرمستقیم و از طریق نایب - ممکن است، اگر در زمان غیبت کبری نیز امام زمان علیه السلام نایب یا باب داشته باشد، اصل این تقسیم درست نیست و حتی در زمان غیبت کبری، غیبت تام محقق نمی شود.

شش:

یکی از بهترین راه های اثبات دروغگو بودن مدعیان نیابت، آن است که این گروه مردم را به طرف دین خدا و امام زمان علیه السلام دعوت نمی کردند. آنان مردم را به خویش فرا می خواندند؛ بر خلاف

نواب اربعه که کسی را به خود دعوت نمی کردند. به عبارت دیگر، آن که هوای نفس دارد، نمی تواند نایب امام زمان علیه السلام باشد. هواپرستی بسیاری از مدعیان دروغین، چنان بود که به ادعای نیابت بسنده نمی کردند و به تدریج به سمت ادعای «مهدویّت» و «نبوّت» پیش می رفتند!

در پایان گفتنی است که اجماع شیعه بر آن است که پس از علی بن محمد سمری، هیچ کس نایب خاصّ امام زمان علیه السلام نخواهد بود. افزون بر اجماع، ضرورت مذهب شیعه نیز بر این است که با وفات علی بن محمد سمری، رشته وکالت و نیابت خاصّ منقطع شد.

(مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۵۷.)

مدعیان مهدویت

مدعیان مهدویت

بدون تردید «مهدویّت» همواره برای جامعه اسلامی یک مسأله قرآنی و روایی شناخته شده و قطعی بود. به جهت استواری این واقعیت عقیدتی - دینی در جامعه اسلامی، در تاریخ اسلام با شخصیت هایی روبه رو می شویم که طرفداران افراطی آنان، برای پیشرفت دنیوی و سیاست خویش، آنها را به عنوان مهدی نجاتبخش مطرح ساختند!

از دگر سو با عناصری آشنا می شویم که بر اثر انگیزه های جاه طلبانه، وسوسه قدرت و شهرت و دنیاطلبی، به دروغ ادعای مهدویّت نمودند و خود را همان مهدی نجات بخش - که قرآن و روایات نوید آمدن او را داده است - معرفی کردند.

این افراد به اعتباری بر چهار دسته قابل تقسیم اند:

۱. گروهی از اینان از نظر نسب، هویت، هدف و مذهب ناشناخته اند.

۲. جمعی با کارهای جنون آمیز خویش، خود را از نظرها ساقط کردند.

۳. برخی نام و نشان و دعوت و پیروانشان از صفحه روزگار به گونه ای محو شده که نشانی از آنها نیست.

۴. عده ای نیز مرده اند؛ اما نام

و یادی از آنان هست.

سه گروه مدعی مهدویت

کسانی که در تاریخ بدین عنوان شهرت یافته اند، به اعتباری بر سه گروه قابل تقسیم اند:

یک:

کسانی که دیگران روی انگیزه های خاصی، آنان را «مهدی» نجات بخش خواندند.

دو:

کسانی که به انگیزه جاه طلبی و قدرت خواهی، چنین ادعای دروغینی کردند.

سه:

کسانی که طبق نقشه استعمار و به اشاره بیدادگران، به چنین دجالگری و فریب دست یازیدند و بی شرمانه خود را مهدی نجات بخش، معرفی کردند. گروه اول از تاریخ این واقعیت دریافت می گردد که برخی از کسانی که مهدویّت بدانان نسبت داده شده، نه از سوی خود آنان سرچشمه گرفته و نه خود بدان ادعا راضی بودند؛ بلکه یاران و پیروان آنان چنین عنوانی را به آنها نسبت داده و این اندیشه را در آن روزگاران در میان گروه ها و مراکزی گسترش دادند.

البته به جا بود که خود آنان، چنین ادعاهای دروغین و نسبت های نادرست را به شدّت نفی کنند؛ اما روشن نیست که چرا خود آنان در برابر این عنوان ساختگی، فریاد اعتراض بلند نکردند و پیروان آنها کوشیدند تا برخی علایم و نشانه های حضرت مهدی علیه السلام را - که در انبوه روایات آمده - به این چهره ها تطبیق و تفسیر نمایند!!

برای نمونه از این گروه می توان بدین چهره ها اشاره کرد:

۱. محمد حنفیه (کیسانیه)

۲. زید فرزند امام سجاد علیه السلام

۳. محمد بن عبداللّه محض گروه دوم اینان کسانی بودند که به انگیزه های فریبکارانه و جاه طلبانه، ادعای مهدویّت نمودند و برای جلب عواطف و احساسات، تسخیر دل ها و قلب ها و به دست آوردن قدرت و عظمت، به دروغ و دجالگری، خود را مهدی نجات بخش معرفی کردند!

این گروه بسیارند؛ از جمله آنان

«مهدی عباسی» است. پدرش منصور دوانیقی ادعا کرد که پسرش «مهدی عباسی» همان مهدی موعود است! با اینکه این عنصر فریبکار پیش از این ادعا، به محمد بن عبداللّه محض - به عنوان مهدی نجات بخش است - دست بیعت داده بود و او را مهدی نجات بخش می دانست!

گروه سوم اینان عناصری بودند که بر اساس نقشه استعمار و به اشاره استعمارگران، ادعای مهدویّت نمودند! استعمار پلید برای درهم کوبیدن اسلام و فروپاشی جامعه بزرگ اسلامی و افشاندن بذر اختلاف، کینه توزی و جدایی؛ نقشه های خائنانه بسیاری کشید تا به هدف خویش برسد و جهان اسلام را ببلعد. از جمله نقشه های شیطانی آن در این میدان، ساختن مرام ها و مسلک های رنگارنگ در میان مسلمانان و بازی با مفاهیم و ارزش های مقدس و اعتقادات دینی آنان بود تا بدین وسیله، بذر بی ایمانی و سست باوری و تزلزل دل ها و قلب ها را در جامعه اسلامی، پدید آورد! از چیزهایی که از آن در این میدان سوء استفاده کرد، اندیشه و عقیده به مهدی موعود بود، در این راه برخی عناصر را به دلخواه خویش تربیت کرد و به آنان دستور داد تا ادعای مهدویّت کنند و آنان را با همه امکانات در این راه یاری کرد که برای نمونه می توان به «علی محمد باب» اشاره کرد.

(ر.ک: امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۵۶۵ تا ۵۷۲.)

مرجع تقلید

یکی از اموری که در دوران غیبت کبری اهمیت ویژه ای دارد، تقلید از مجتهد جامع شرایط است.

علمای شیعه امامیّه می گویند:

عمل به تقلید به دلایل عقلی و نقلی لازم است. عقل دستور می دهد که فرد نادان، از عالمی دانا راهنمایی بجوید و از

او تقلید کند. دانشمندترین علمای هر ناحیه شیعه نشین، عنوان مرجع تقلید دارند و او محل مراجعه مقلدان خود است. مرجع تقلید، مجتهدی است که قوانین اسلام را بر اساس «قرآن»، «سنت»، «اجماع» و «عقل» استنباط می کند. سلسله مراجع بزرگ تقلید از رحلت چهارمین نایب ویژه (ابوالحسن علی بن محمد سمری) در سال ۳۲۹ ه به بعد آغاز شد.

در این سلسله نام محمد بن یعقوب کلینی، محمد بن علی بن بابویه قمی و ابو جعفر محمد بن حسن طوسی تا امام خمینی رحمه الله - که همه از مجتهدان شیعه و مراجع تقلید می باشند - قابل ذکر است. نجف اشرف از زمان شیخ طوسی رحمه الله مرکز علمی شیعه قرار گرفت و مجتهدان بزرگ بیشتر در آنجا به تحصیل علم پرداختند. به نظر نمی رسد که نهاد مرجع تقلید، تا پیش از زمان شیخ محمد حسن اصفهانی نجفی (م ۱۲۶۶ ه.)

جنبه مرکزیت عام یافته باشد. جانشین بلا فصل او شیخ مرتضی انصاری (م ۱۲۸۱ ه) بزرگ ترین مجتهد زمان خود به شمار می رفت.

از آخرین مراجع تقلید که به رحمت ایزدی پیوسته و در زمان خود قبول عام داشتند، سید ابوالحسن اصفهانی، حاج آقا حسین بروجردی (م ۱۳۴۰ ش) و سید روح اللّه موسوی خمینی (م ۱۳۶۸ ش) را می توان نام برد.

(ر.ک: فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۸۶.)

مرگ جاهلی

در روایات فراوانی وارد شده است:

«هر کس از دنیا برود و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلی از دنیا رفته.»

این روایات در مورد شناخت و معرفت تمامی ائمه علیهم السلام صادق است؛ ولی در باره حضرت مهدی علیه السلام به خصوص روایاتی وارد شده است. درباره شناخت همه ائمه علیهم السلام می توان

به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. معاویه بن وهب گوید:

«شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مَنْ ماتَ لا یَعرِفُ اِمامَهُ مَاتَ مِیتَهً جَاهِلِیَّهً»

(الغیبه، ص ۱۲۹؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۰۹، ح ۹.)

(هر کس در حالی که امام خودش را نمی شناسد بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.»

۲. یحیی بن عبداللّه گوید:

«امام صادق علیه السلام به من فرمود:

ای یحیی بن عبداللّه هر که شبی را سپری کند که در آن شب امام خود را نشناسد (نداند امامش کیست)، به مرگی چون زمان جاهلیت از دنیا رفته است.»

(همان، ص ۱۲۷، ح ۱.)

روایات دسته دوم - که در خصوص معرفت حضرت مهدی علیه السلام ذکر شده - از این قرار است:

۱. ابوعلی بن همام گوید:

«از محمد بن عثمان عمری شنیدم که می گفت:

از پدرم شنیدم که می گفت:

من در حضور ابومحمد حسن بن علی علیه السلام بودم از آن حضرت درباره این خبر که از پدران خود روایت کرده است (زمین تا روز قیامت از حجّت خداوند بر خلقش خالی نیست و هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مردن جاهلیت مرده است.)

پرسیده شد؛ فرمود:

به راستی این درست است؛ چنان که روز درست است. به او عرض شد:

ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ حجّت و امام بعد از شما کیست؟

فرمود:

پسرم محمد. او است امام و حجّت بعد از من. هر کس بمیرد و او را نشناسد، به مردن جاهلیت مرده است.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۸۱، ح ۸.)

۲. نشناختن حضرت مهدی علیه السلام، می تواند منجر به انکار آن حضرت شود؛ چنان که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه

و آله انکار حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت را سخت مذمت نموده، می فرماید:

«مَنْ اَنْکَرَ القائِمَ مِنْ وُلْدِی فِی زَمانِ غَیْبَتِهِ فَماتَ فَقَدْ ماتَ میتَةً جاهِلِیَّةً»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۴۱۲، ح ۱۲.)

(هر کس قائم از فرزندانم را در زمان غیبتش منکر باشد، به مرگ جاهلیت مرده است.» در مقابلِ روایات فوق، سخنانی از ائمه علیهم السلام رسیده که پاداشی بس بزرگ برای کسانی که از امام زمان خود شناخت دارند، بیان نموده است. حمران بن اعین از امام صادق علیه السلام روایت کرده است:

«اِعرِفْ اِمامَکَ فَاِذا عَرَفتَهُ لَمْ یَضُرَّکَ تَقَدَّمَ هَذا الاَمرُ اَمْ تَأَخَّرَ فَاِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ یَقُولُ:

«یَومَ نَدعُوا کُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِم»

(سوره اسراء (۱۷)، آیه ۷۱.)

فَمَنْ عَرَفَ اِمامَهُ کانَ کَمَنْ هُوَ فِی فُسْطاطِ القائِمِ علیه السلام»

(الغیبه، ح ۱، ص ۳۳۱، ح ۷؛ همچنین ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، کتاب الغیبه، ص ۴۵۹.)

(امام خود را بشناس؛ چون او را شناختی، دیگر تو را زیانی نخواهد رسید که این امر پیش افتد یا تأخیر کند؛ زیرا خدای تعالی می فرماید:

«روزی که هر گروهی را با امامشان فرا می خوانیم.» پس هر کس امام خود را شناخت، همانند کسی است که در خیمه قائم باشد.»

مرگ سرخ

در روایات فراوانی گفته شده است:

درآستانه ظهور جنگهای خونین فراوانی رخ خواهد داد که جمعیت بسیاری از مردم به قتل خواهند رسید. از این مرگ به عنوان «مرگ سرخ» یاد شده است.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرمود:

«بَیْنَ یَدَیَّ القائِمِ مَوْتٌ اَحْمَرٌ وَ مَوْتٌ اَبْیَضٌ وَ جَرادٌ فی حینِهِ وَ جَرادٌ فِی غَیرِ حینِهِ اَحْمَرٌ کَاَلْوانِ الدَّمِ فَاَمّا المُوتُ الاَحْمرُ فَالسَّیفُ وَ اَمّا المَوتُ الاَبیَضُ فَالطّاعُونُ.»

«در آستانه قیام قائم، مرگ سرخ، مرگ

سفید و ملخ هایی بهنگام و ملخ هایی نا بهنگام سرخ، همچون خون خواهد بود. اما مرگ سرخ پس [کشته شدن با] شمشیر است و مرگ سفید به وسیله طاعون است.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰.)

مرگ سفید

در روایات از آن به بیماری طاعون - که باعث مرگ انسان های فراوانی می شود - یاد شده است.

امام علی علیه السلام فرمود:

«در آستانه قیام قائم علیه السلام، ... مرگ سفید است ...، اما مرگ سفید پس آن طاعون است.»

(همان، ص ۴۳۸، ح ۴۳۰.)

مستضعف

واژه «مستضعف» از ماده «ضعف» است و در باب استفعال، به معنای کسی است که او را به ضعف کشانده و در بند و زنجیر کرده اند. در فرهنگ دینی عمدتاً مقصود از مستضعف دو گروه هستند:

مستضعف فکری و عقیدتی

از بررسی آیات قرآن و روایات استفاده می شود، افرادی که از نظر فکری، بدنی یا اقتصادی آن چنان ضعیف باشند که قادر به شناسایی حق از باطل نشوند و یا اینکه تشخیص عقیده صحیح بر اثر ناتوانی جسمی یا ضعف مالی و دیگر عوامل برای آنها ممکن نباشد، مستضعف هستند.

مستضعف عملی

اینها کسانی اند که حق را تشخیص داده؛ اما خفقان محیط از آنان اجازه عمل و اقدام را سلب کرده است. به تعبیر دیگر اینها کسانی اند که نیروهای بالفعل و بالقوه دارند، اما از ناحیه ظالمان و جباران، سخت در فشار قرار دارند. با این حال در برابر بند و زنجیر - که بر دست و پای آنان نهاده اند - ساکت و تسلیم نیستند و پیوسته تلاش می کنند تا دست جباران و ستمگران را کوتاه سازند و آیین حق و عدالت را برپا کنند. خداوند به چنین گروهی، وعده یاری و حکومت در زمین داده است:

«وَ نُریدُ اَنْ نَمُنَ عَلی الَّذینَ استُضْعِفُوا فِی الاَرْضِ وَ نَجْعَلهم اَئمهً وَ نَجْعَلَهُم الوارثین»

«اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفان نعمت بخشیم و آنان را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم.»

(قصص (۲۸)، آیه ۵.)

بدون تردید هرگز در این آیات، سخن از یک برنامه موضعی و خصوصی مربوط به بنی اسرائیل نیست؛ بلکه بیانگر قانون کلی برای همه عصرها و قرن ها و همه اقوام و جمعیت ها است.

این بشارتی برای همه انسان های آزاده و خواهان حکومت عدل و داد و برچیده شدن بساط ظلم و جور است. نمونه ای از تحقّق این مشیت الهی، حکومت بنی اسرائیل و زوال حکومت فرعونیان بود و نمونه کامل تر آن حکومت پیامبر اسلام

صلی الله علیه و آله و یارانش بعد از ظهور اسلام بود. حکومت پابرهنه ها و تهی دستان با ایمان و مظلومان پاکدل که پیوسته از سوی فرعون های زمان خود، مورد تحقیر و استهزا و تحت فشار وظلم و ستم بودند. سرانجام خداوند به دست همین گروه، دروازه های قصرهای کسراها و قیصرها را گشود و آنان را از تخت قدرت به زیر آورد و بینی مستکبران را به خاک مالید. نمونه «گسترده تر» آن ظهور حکومت حق و عدالت در تمام کره زمین، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام است.

این آیه از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور چنین حکومتی را می دهد. از این رو در روایات اسلامی می خوانیم:

ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر این آیه شریفه، اشاره به آن ظهور بزرگ کرده اند. در این باره امام علی علیه السلام می فرماید:

«دنیا پس از چموشی و سرکشی به ما روی می کند؛ چونان شتر ماده بدخو که به بچه خود مهربان گردد.

[پس آن حضرت آیه مذکور را تلاوت فرمود].

(نهج البلاغه، حکمت، ۲۰۹.)

در حدیث دیگر آن امام بزرگوار در تفسیر آیه فوق فرمود:

«هُمْ آلُ محمد یَبْعَثُ اللَّهُ مَهْدِیَّهُمْ بَعْدَ جَهْدِهِم فَیَعِزَّهُمْ وَ یُذِّلُ عَدُوَّهُم.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۸۴؛ بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۴.)

(این گروه آل محمد هستند، خداوند مهدی آنان را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود، بر می انگیزد و به آنها عزّت می دهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند.»

مسجد سهله

در احادیث فراوانی، به صراحت، اعلام شده که اقامت گاه شخصی حضرت بقیهاللّه علیه السلام در دوران ظهور «مسجد مقدس سهله» است. اینک شماری از این روایات آورده می شود.

۱. محدثان عالی مقام شیعه،

با اسناد معتبر، در مجامع حدیثی خود، روایت کرده اند:

«روزی در محضر مقدس رئیس مذهب، حضرت امام صادق علیه السلام از مسجد سهله گفت و شنود شد، آن حضرت فرمود:

آنجا اقامت گاه صاحب ما است، هنگامی که با خانواده اش قیام کند.»

(الکافی، ج ۳، ص ۴۹۵؛ تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۵۲.)

(أَما اِنَّهُ مَنْزِلُ صاحِبِنا اِذا قامَ بِأَهْلِهِ»

در برخی از منابع، به جای «قام»، «قدم» تعبیر شده است.

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰؛ کتاب الغیبه، ص ۴۷۱.)

یعنی هنگامی که تشریف بیاورد. در نقل برخی از محدثان، به جای «اما انَّهُ»، «مسجدُ السهله» آمده است.

(مزار شیخ مفید، ص ۲۵.)

۲. امیرمؤمنان علی علیه السلام به هنگام ترسیم خط سیر حضرت ولی عصر علیه السلام در آستانه ظهور، می فرماید:

«گویی او را با چشم خود می بینم که از وادی السلام عبور کرده، بر فراز اسبی که سپیدی پاها و پیشانی اش همی درخشد، به سوی مسجد سهله در حرکت است و زیر لب زمزمه دارد و خدا را این گونه می خواند:

لااله الا اللّه حقاً حقاً ...»

(دلائل الامامه، ص ۲۴۳.)

۳. در روایتی آمده است:

«امام صادق علیه السلام خطاب به یار با وفایش ابو بصیر فرمود:

ای ابا محمد!

گویی فرود آمدن قائم علیه السلام را با اهل و عیالش در مسجد سهله، با چشم خود می بینم.»

ابو بصیر عرضه داشت:

آیا محل اقامت دائمی آن حضرت، در مسجد سهله خواهد بود؟

حضرت فرمود:

«آری.»

سپس فرمود:

مسجد سهله، اقامت گاه حضرت ادریس علیه السلام بود.

مسجد سهله اقامتگاه حضرت ابراهیم علیه السلام بود.

خداوند، پیامبری را مبعوث نکرده، جز اینکه در مسجد سهله نماز گزارده است.

مسجد سهله، پایگاه حضرت خضر علیه السلام است. کسی که در مسجد سهله اقامت کند، همانند کسی است که

در خیمه رسول اکرم صلی الله علیه و آله اقامت کند. مرد و زن با ایمانی یافت نمی شود، جز اینکه دلش به سوی مسجد سهله پر می زند.

در مسجد سهله، تخته سنگی است که تمثال همه پیامبران بر آن نقش بسته است. احدی در مسجد سهله نماز نمی گزارد که با نیّت راستین خدا را بخواند، جز اینکه خداوند او را با حاجت برآورده شده از آنجا بر می گرداند.

احدی نیست که در مسجد سهله به خدا پناهنده شود. جز اینکه خداوند او را از آنچه بیم دارد پناه دهد.

ابو بصیر عرض کرد:

فضیلت بسیار بزرگی است!

امام صادق علیه السلام فرمود:

آیا برایت بیفزایم؟

عرض کرد:

بلی.

فرمود:

مسجد سهله از آن بقعه هایی است که خداوند دوست دارد او را در آنجا بخوانند. شب و روزی نیست که فرشتگان به زیارت مسجد سهله نشتابند و در آنجا به عبادت حق تعالی نپردازند. اگر من در آن سامان سکونت داشتم، هیچ نمازی را جز در مسجد سهله نمی خواندم.

ای ابا محمد!

اگر مسجد سهله هیچ فضیلتی جز فرود آمدن فرشته ها و اقامت پیامبران را نداشت. همین فضیلت بس بود؛ در حالی که این همه فضیلت دارد. آنچه از فضایل مسجد سهله برای تو بازگو نکردم، بیش از فضایلی است که برایت گفتم.

ابو بصیر عرض کرد:

آیا مسجد سهله، اقامتگاه دائمی حضرت قائم علیه السلام خواهد بود؟

فرمود:

«آری.»

(المزار الکبیر، ص ۱۳۴؛ بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۳۶.)

۴. (مفضّل در ضمن حدیثی از محضر امام صادق علیه السلام پرسید:

«منزل حضرت مهدی علیه السلام و مرکز اجتماع شیعیان کجا خواهد بود؟

امام صادق علیه السلام در پاسخ او فرمود:

«مرکز حکومت او، کوفه و مرکز قضاوتش، مسجد اعظم کوفه و مرکز بیت المال و محل

تقسیم غنایم مسلمانان، مسجد سهله و محل خلوت و مناجاتهایش تپه های سپید و نورانی نجف اشرف است.»

(تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۷.)

در این احادیث از «مسجد سهله» به عنوان اقامت گاه حضرت مهدی علیه السلام به هنگام ظهور سخن رفته است. در احادیثی چند، به ابعاد دیگری از ویژگی های مسجد سهله اشاره شده که جهت اختصار صرف نظر می شود.

(ر.ک: شیخ طوسی، الأمالی، ج ۱، ص ۱۶۸؛ الکافی، ج ۳، ص ۴۸۹.)

علاوه بر ویژگی های فوق، آنچه قابل یادآوری است اینکه از آغاز غیبت کبری تا کنون هزاران کس از شیعیان شیفته و منتظران دل سوخته، به قصد دیدار یار، از اقطار و اکناف جهان به سوی مسجد مقدس سهله می شتابند! شب هایی را در آنجا بیتوته می کنند و با کعبه مقصود و قبله موعود مناجات می کنند.

(برگرفته از مقاله: اماکن زیارتی منتسب به امام زمان علیه السلام در ایران و جهان (مسجد سهله) نوشته علی اکبر مهدی پور، فصلنامه انتظار، شماره ۶، ص ۳۵۱ - ۳۳۰.)

مسجد صاحب الزمان (مسجد جمکران)

مسجد مقدس صاحب الزّمان علیه السلام (جمکران)، در حدود شش کیلومتری جنوب شرقی قم واقع شده است.

برخی بنای این مسجد را به وسیله حسن بن مثله جمکرانی و به دستور مستقیم حضرت ولی عصر علیه السلام در سال ۳۹۳ قمری دانسته اند؛ در حالی که عده ای دیگر بنای آن را صدها سال قبل از آن ذکر کرده اند. به گفته مولف تاریخ قم: مسجد جمکران به دست خطاب بن اسدی نامی از اسدیان کوفه بنا گردید و خطاب به تنهایی در آنجا نماز می گزارد. در ۶۶ ق - که مختار بن ابی عبیده ثقفی در کوفه به خونخواهی حضرت امام حسین علیه السلام

قیام کرد - گروهی از اسدیان که در شمار کشندگان امام و یارانش بودند، از کوفه به جمکران گریختند و پیش خطاب اقامت گزیدند. گویند:

چون در شب سه شنبه ۱۷ رمضان ۳۹۳ ق، امام قائم علیه السلام در این مسجد دیده شد، از آن پس مسجد جمکران به مسجد صاحب الزّمان علیه السلام آوازه یافت.

این مسجد در سده های اخیر بارها نوسازی و بازسازی گردید و به تازگی مسجد قدیمی یکسره ویران و مسجد بسیار بزرگی با گنبد و گلدسته بر جای آن ساخته شد. در بیرون مسجد، سردابی کنده اند که به تبعیت از سرداب سامرا (سرداب سامرا) نیازمندان و دردمندان از راه دریچه مشبکی به بیان نیاز خود می پردازند و یا خواسته های خود را در نامه ای نوشته از راه دریچه به درون آن می اندازند.

این مسجد دارای یک کتابخانه ای بسیار غنی از کتاب های «مهدویّت» است که در زمان های خاصی، به محققان و مهدی پژوهان خدمات رسانی می کند.

این مسجد دارای آدابی خاصّ و نمازهای ویژه ای است که عمدتاً زائران بدان عمل می کنند.

مسجد کوفه

از مکان های منسوب به حضرت مهدی علیه السلام، مسجد کوفه است.

این مکان بیشتر در روایات مربوط به عصر ظهور و حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام وارد شده است.

از روایات استفاده می شود که این مسجد، در عصر ظهور کارکردهای فراوانی خواهد داشت که برخی از آنها از این قرار است:

۱. مرکز قضاوت و دادرسی امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«دارُ مُلْکِهِ الکُوفَهُ وَ مَجْلِسُ حُکْمِهِ جامِعُها ...»

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱.)

(مرکز حکومت مهدی علیه السلام کوفه و مرکز قضاوت و دادرسی او مسجد اعظم کوفه است.»

۲. مرکز تبلیغ دینی حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

«کَاَنِّی اَنْظُرُ

اِلَی الْقائِمِ علیه السلام عَلی مِنْبَرِ الکَوفَهِ وَ حَولَهُ اَصْحابُهُ ثَلاثُمِائَهٍ وَ ثَلاثَهُ عَشرَ رَجُلاً عِدَّهُ اَهْلِ بَدْرٍ وَ هُمْ اَصْحابُ الأَلْوِیَهِ وَ هُمْ حُکّامُ اللَّهِ فی اَرْضِهِ عَلی خَلْقِهِ ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۵۸، ح ۲۵.)

(گویی به سوی قائم علیه السلام می نگرم که بر فراز منبر مسجد کوفه قرار گرفته، تعداد ۳۱۳ تن یارانش در اطراف او حلقه زده اند. آنان پرچم داران و فرمانروایان خداوند بر فراز گیتی در میان بندگان خدایند.»

امام باقر علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«مهدی علیه السلام وارد کوفه می شود سه گروهِ درگیر، در یک صف بر وی گرد آیند. او بر فراز منبر می رود، خطبه می خواند و مردم آن قدر اشک شوق می ریزند که متوجه سخنان او نمی شنوند.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۶۸.)

۳. محل اقامه جمعه و جماعت امام علی علیه السلام در یک خطبه طولانی، ویژگی های مسجد کوفه را چنین برشمرده است:

«ای اهل کوفه!

خداوند به شما نعمت هایی عطا فرموده که به هیچ کس عطا نکرده است. از برتری محل برگزاری نماز شما این است که اینجا خانه آدم، خانه نوح، خانه ادریس، عبادتگاه حضرت ابراهیم خلیل و عبادتگاه برادرم حضرت خضر علیه السلام بود و امروز محل عبادت و مناجات من است ... برای مسجد کوفه زمانی فرا می رسد که محل برگزاری نماز حضرت مهدی علیه السلام از تبار من و محل عبادت هر مؤمن می شود. هیچ مؤمنی در روی زمین نمی ماند، جز اینکه به این مسجد بیاید، یا قلبش برای این مسجد پر بزند.»

(من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۶۹۶.)

۴. امام صادق علیه السلام نیز در این باره فرمود:

«هنگامی که قائم آل محمد

صلی الله علیه و آله قیام کند، در پشت کوفه مسجدی تأسیس می کند که هزار در دارد و خانه های کوفه به دو رود کربلا متصل می شود.»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۰.)

علاوه بر برگزاری جمعه و جماعت، این مسجد در عصر ظهور محل برگزاری کلاس های آموزش قرآن خواهد بود.

۵. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«کَیْفَ اَنْتُمْ لَوْ ضَرَبَ اَصْحابُ القائِمِ علیه السلام الفَساطیط فِی مَسْجِدِ کُوفانَ»

(الغیبه، ص ۳۱۹، ح ۶.)

(چگونه خواهید بود، هنگامی که اصحاب قائم علیه السلام در مسجد کوفه خیمه زده باشند.»

۶. حضرت علی علیه السلام نیز فرمود:

«کَاَنّی اَنْظُرُ اِلی شِیعَتِنا بِمَسْجِدِ الکُوفَهِ، قَدْ ضَرَبُوا الفَساطِیطَ یُعَلِّمُونَ الناسَ القُرآنَ کَما اُنْزِلَ»

(الغیبه، ص ۳۱۷، ح ۳.)

(گویی شیعیان خود را می بینم که در مسجد کوفه خیمه زده، به مردم قرآن را آن گونه که نازل شده آموزش می دهند.»

از موارد فوق، به راحتی استفاده می شود که مسجد کوفه در عصر ظهور از جایگاه بسیار والایی برخوردار است. به علاوه دارای وسعت بسیار زیادی است که کارکردهای فوق به راحتی در آن قابل تحقّق خواهد بود. (کوفه)

مضطر

«مضطر» در لغت به معنای کسی است که بیماری، فقر و یا سختی های روزگار او را ناگزیر به تضرّع به درگاه خداوند نموده است.

(مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۷۳.)

در برخی روایات از آن به عنوان یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام یاد شده است. در قرآن مجید نیز مورد اشاره قرار گرفته است:

«اَ مَنْ یُجِیبُ المُضْطَرَّ اِذا دَعاهُ وَ یَکْشِفُ السُوءَ ...»

(نمل (۲۷)، آیه ۶۲.)

(یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را بر طرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد.» در برخی از روایات، این آیه تفسیر

به حضرت مهدی علیه السلام و قیام ایشان شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«این آیه درمورد مهدی از آل محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است. به خدا سوگند مضطر اوست؛ هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جا می آورد و دست به درگاه خداوند متعال بر می دارد؛ خداوند دعای او را اجابت می کند، ناراحتی ها را بر طرف می سازد و او را خلیفه روی زمین قرار می دهد.»

(تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۹۴؛ ر.ک: الغیبه، ص ۱۸۱، ح ۳۰.)

بدون شک منظور از این تفسیر – همان گونه که نظایر آن را فراوان دیده ایم – منحصر ساختن مفهوم آیه به وجود مبارک حضرت مهدی علیه السلام نیست؛ بلکه آیه معنای گسترده ای دارد که یکی از مصداق های روشن آن وجود حضرت مهدی علیه السلام است. در آن زمان که همه جا را فساد گرفته، درها بسته می شود، کارد به استخوان می رسد، بشریت در بن بست سختی قرار می گیرد و حالت اضطرار در کل عالم نمایان می شود؛ در این هنگام حضرت مهدی علیه السلام در مقدس ترین نقطه روی زمین دست به دعا بر می دارد و تقاضای کشف سوء می کند و خداوند این دعا را سرآغاز انقلاب مقدس جهانی او قرار می دهد و به مصداق «یَجْعلکم خلفاء الارض» او و یارانش را جانشینان روی زمین می کند.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۲۱ و ۵۲۲.)

معجم احادیث الامام المهدی

کتاب معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام از سوی هیئت علمی مؤسسه معارف اسلامی قم – که مرکب از عده ای از افاضل و فرهیختگان است – با اشراف حجهالاسلام علی کورانی و تحت ریاست آیهاللّه سید عباس مهری جمع آوری شده و در سال ۱۴۱۲

ق در پنج جلد انتشار یافته است.

این کتاب، تقریباً دارای دو هزار حدیث در موضوعات مختلف و متنوع مربوط به امام زمان علیه السلام است. با نگاه به چهارصد منبع قدیم و جدید، مطبوع و مخطوط و سنّی و شیعی گردآوری شده است. در مقدمه کوتاه کتاب شش مطلب یادآوری شده است:

۱. ضرورت نگارش کتاب و توضیح آن

۲. معرفی مجلدات کتاب

۳. ضرورت استفاده از رایانه در علوم حدیث

۴. میزان ارزش احادیث مهدویّت (که در میان آنها صحیح و ضعیف وجود دارد و این کتاب در مقام قضاوت نیست، بلکه تنها در پی جمع آوری است)

۵. بیان تفاوت بین نسخه های کتب حدیث و شکوه از دست بردن نااهلان در کتاب های حدیث

۶. روش استفاده از این معجم در مقدمه کتاب آمده است هزار جلد کتاب را بر چهل تن از پژوهشگران توزیع کردیم تا آنچه مربوط به امام مهدی علیه السلام است، استخراج کنند و حدود چهل هزار فیش تهیه شد.

سپس با تنظیم و تبویب فیش ها نگارش کتاب آغاز گردید. نویسندگان محترم درباره هدف خود از تدوین کتاب گفته اند:

«ما می خواهیم کتابی پدید آوریم که هر بحث کننده در موضوع امام مهدی علیه السلام بی نیاز از آن نبوده؛ ولی آن کتاب او را از هر کتاب دیگر بی نیاز کند.» از امتیازات چشم گیر کتاب این است که نشان می دهد:

شیعه و اهل سنّت هر دو بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام در آخِرُ الزّمان توافق دارند و اختلاف این دو مذهب، در دو چیز است:

۱. شیعه حضرت مهدی علیه السلام را فرزند امام حسن عسکری علیه السلام و از نسل امام حسین علیه السلام می دانند؛ ولی اهل سنّت حضرت مهدی علیه

السلام را از نسل امام حسن مجتبی علیه السلام می پندارند.

۲. شیعه معتقد است:

حضرت مهدی علیه السلام در سال ۲۵۵ ق متولد شده و اکنون در حال غیبت به سر می برد؛ ولی اهل سنّت می گویند:

آن حضرت هنوز متولد نشده است. مطالعه معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام مستندات اهل سنّت را نشان داده و پاسخ آن و نقاط ضعف استدلال آنها را روشن کرده است.

این کتاب روایات بسیاری در بیان اوصاف و نسب و شمایل حضرت مهدی علیه السلام نقل کرده که دیگر جایی برای شبهات اهل سنّت باقی نمی گذارد. از دیگر ویژگی های این کتاب، گستردگی و تنوّع موضوعات آن است. علاوه بر احادیث ائمه دوازده گانه علیهم السلام و احادیث لزوم شناخت امام زمان علیه السلام و ...، روایات مقدمات و اَشْراطُ السَّاعَه، یأجوج و مأجوج، دابهالارض، رجعت و ... نیز به صورت مفصل ذکر شده است. احادیث بیان کننده تاریخ آخِرُ الزّمان و پیش از ظهور، شخصیت حضرت مهدی علیه السلام و شمایل آن حضرت، حرکت و کیفیت ظهور و ... از مهم ترین موضوعات کتاب است.

شاید مهم ترین امتیاز این کتاب تتبع زیاد و استخراج هر حدیث از مصادر مختلف و متنوع است.

(عابدی، احمد، مقاله معرفی انتقادی کتاب معجم احادیث الامام المهدی علیه السلام، مشعل جاوید، صص ۳۵۱ - ۳۶۱.)

معمرین

«مُعمّرین» جمع معمّر به معنای دراز زی، انسان دراز عمر و کسی است که عمر دراز دارد. در منابع معتبر تاریخی، افراد فراوانی معرفی شده اند که از عمر بسیار طولانی برخوردار بوده اند و روزگاران درازی زیسته اند و از آنان به عنوان «معمرین» یاد می شود.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۱۱۳، روایت ۸۶ به بعد.)

امام صادق علیه السلام

برخی از این افراد را این گونه بر شمرده است:

یک:

حضرت نوح (۲۵۰۰ سال زندگی کرد):

۱. پیش از بعثت ۸۵۰ سال.

۲. پس از بعثت میان قوم خود ۹۵۰ سال.

۳. پس از نزول از کشتی (که آب طوفان فرو کشید و شهرسازی کرد و اولاد خود را در شهرها جا داد) ۷۰۰ سال.

سپس ملک الموت آمد و او در آفتاب بود و عرض کرد:

السَّلامُ عَلَیْکَ. جواب سلامش را داد و به او گفت:

ای ملک الموت!

برای چه آمده ای؟

- آمده ام جانت را بستانم. - به من مهلت می دهی از میان آفتاب زیر سایه بروم؟

- آری این اندازه مهلت داری، نوح نقل مکان کرد و سپس گفت:

ای ملک الموت!

به درستی که آنچه از عمر من در دنیا گذشته، مثل همین یک لحظه است که از آفتاب به سایه آمدم. اکنون به دستوری که داری عمل کن و جان او را گرفت.

دو:

در روایتی دیگر آن حضرت فرمود:

«عمرهای قوم نوح سیصد سال بود.»

سه:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«... سلیمان بن داوود ۷۱۲ سال زندگی کرد.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۵۰.)

چهار:

روایت شده است:

«دجّال موجود است و در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز موجود بوده است و تا هنگام ظهور نیز زنده خواهد بود. در این باره روایات اهل سنّت کمتر از شیعه نیست؛ حال چه استعبادی دارد که منکر طول عمر حضرت مهدی علیه السلام شده اند! خدا داند و این در حالی است که دجّال دشمن خدا و مهدی علیه السلام دوست او است.

(ر.ک: شیخ طوسی، کتاب الغیبه، ص ۱۱۳، ح ۸۶.)

پنج.

همچنین در روایات است که لقمان بن عاد، دراز عمر ترین انسان بوده است. او

۳۵۰۰ سال زندگی کرده است.

(ر.ک: همان، ص ۱۱۴، ح ۸۷.)

در کتاب های مربوطه از افراد فراوانی که دارای طول عمر زیاد بوده اند سخن به میان آمده است. بنابراین هیچ گونه استعبادی ندارد که حضرت مهدی علیه السلام نیز دارای طول عمری غیرعادی باشد. به علاوه روایات فراوانی از معصومین علیهم السلام در دست است که وقتی شباهت حضرت مهدی علیه السلام به پیامبران گفته شده است یکی از این شباهت ها، شباهت آن حضرت به نوح علیه السلام است. سعید بن جبیر می گوید از امام سجاد علیه السلام شنیدم می فرمود:

«در امام قائم روشی است از نوح که آن طول عمر است» البته این بدان معنا نیست که عمر حضرت مهدی علیه السلام لزوماً به اندازه عمر نوح باشد.

(کمال الدین، ج ۲، ص ۲۰۲، باب ۵۰.)

مغیریِه

از جمله فرقه های شیعی - که انحراف آنها به نوعی مرتبط با بحث مهدویّت است - «مغیریه» یا «محمد یه» است.

این فرقه از پیروان محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب اند که ملقب به «نفس زکیه» و «مهدی» و «ارقط» (دارای لکه سپید و سیاه در صورت) بود. آنان کشته شدن او را باور ندارند و می گویند:

وی در کوه حاجر در نجد پنهان است و تا فرمان خدا به وی نرسد، از آنجا بیرون نمی آید.

(ر.ک: الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۹۴.)

مغیره بن سعید عجلی به یاران خویش می گفت:

محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن بن علی مهدی آینده است؛ زیرا وی همنام رسول خدا و پدرش نیز هم نام پدر پیامبر بود. آنها گمان کرده اند در حدیثی از پیغمبر روایت شده که درباره مهدی فرموده است:

«اِنَّ اِسْمَهُ اِسْمی

وَ اِسْمَ اَبیهِ اِسْمُ اَبی.»

یعنی، مهدی هم نام من و پدرش هم نام پدر من است.

محمد بن عبداللّه بن حسن در مدینه دعوت خویش را آشکار کرد و بر مکه و مدینه چیره شد. برادرش ابراهیم بن عبداللّه بصره را گرفت و برادر دیگرش ادریس بن عبداللّه به برخی از شهرهای مغرب دست یافت؛ پس ابو جعفر منصور خلیفه عباسی عیسی بن موسی را با سپاهی انبوه به جنگ او فرستاد. در مدینه نبردی روی داد و محمد در آن جنگ کشته شد. پس از آن منصور عیسی بن موسی را به جنگ ابراهیم بن عبداللّه بن حسن بن حسن گسیل داشت ... گروهی کشته شدن او را راست دانستند و از مغیره بن سعید عجلی روی گردانیده، بیزاری جستند و گفتند:

سخن وی - درباره محمد بن عبداللّه بن حسن بن حسن مهدی آینده است و خداوند و پادشاه جهان گردد - دروغ است؛ زیرا که او کشته گردید و پادشاهی روی زمین را نیافت. گروهی دیگر در دوستی و پیروی از مغیره بن سعید عجلی، استوار مانده، گفتند:

محمد بن عبداللّه هرگز کشته نشده و او مهدی آینده است. وی از دیدگان مردمان ناپدید گشته و در کوه حاجر - که در ناحیه نجد است - پنهان زندگی می کند. روزی که خدا فرمان دهد، از آنجای بیرون می شود و پادشاه روی زمین می گردد و مردمان در میان رکن و مقام دست بیعت به او می دهند و از مردگان هفده مرده زنده می کند و هر یک از ایشان را حرفی از حروف اسم اعظم می بخشد و آنان لشکرها می کشند.

(الفرق بین الفرق، ص ۳۲ - ۳۰ ر.ک:

فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۹۳.)

مقتدای مسیح

از زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره یکی از ویژگی های حضرت مهدی علیه السلام - که در روایات فراوانی نیز به آن تصریح شده - اقتدای حضرت عیسی بن مریم علیه السلام به آن حضرت هنگام ظهور است.

برخی از این روایات چنین است:

۱. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«و از جمله ذریه من مهدی است؛ در آن هنگام که ظهور کند، عیسی بن مریم برای یاری او نازل خواهد شد. پس مهدی را مقدم داشته، پشت سر او نماز می گذارد.»

(الأمالی صدوق، ص ۱۸۱، ح ۴.)

۲. همچنین آن حضرت به دختر بزرگوار خود فاطمه زهرا علیها السلام فرمود:

«وَ مِنّا وَ اللَّهِ الَّذی لا اِلهَ اِلاّ هُوَ مَهْدِیُّ هذِهِ الاُمَّهِ اَلَّذی یُصَلّی خَلْفَهُ عیسَی بْنُ مَرْیَمَ.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۹۱، ح ۱۵۴.)

(ای دخترم!

و به خداوندی که جز او پروردگاری نیست سوگند! مهدی این امت از ما است؛ همو که عیسی بن مریم پشت سر او نماز خواهد گذاشت.»

این معنا علاوه بر سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله در فرمایش امامان معصوم علیهم السلام نیز به چشم می خورد.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۵، ح ۲.)

گفتنی است که یکی از حکمت های این اقتدا، متابعت تمامی مسیحیان از آن پیامبر الهی در اقتدا به حضرت مهدی علیه السلام است.

مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم

علامه متقی مرحوم حاج میرزا محمد تقی موسوی اصفهانی، مشهور به «فقیه احمدآبادی» و «احمدآبادی» در سال ۱۳۰۱ ق در اصفهان تولّد یافت و عمر خود را در تهذیب نفس، فراگیری و نشر علوم آل محمد صلی الله علیه و آله سپری کرد. اگرچه عمر

نسبتاً کوتاهی داشت، آثار علمی ارزنده ای از خود به یادگار گذاشت. که

از جمله آنها کتاب مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم است. موسوی اصفهانی رحمه الله در سال ۱۳۴۸ ق وفات یافت و در تخت فولاد اصفهان در جوار پدرش مدفون گردید. اگرچه عنوان کتاب، نشان می دهد موضوع آن، بررسی فواید دعا برای حضرت مهدی علیه السلام است، اما تنها بخش عمده کتاب به این موضوع اختصاص دارد و نویسنده به بحث های دیگر در مورد حضرت مهدی علیه السلام نیز پرداخته است. وی درباره انگیزه نگارش این اثر نوشته است:

«به نظرم آمد که کتاب مستقلی در این موضوع (فواید دعا برای امام زمان علیه السلام انتظار فرج، ابزار قرب به او و ...) بنویسم. اما مشکلات روزگار مرا از این کار بازداشت؛ تا اینکه در خواب حضرت مهدی علیه السلام را دیدم که به من فرمود:

این کتاب را بنویس و عربی هم بنویس و نام آن را مکیال المکارم فی فواید الدعاء للقائم بگذار. وقتی از خواب بیدار شدم تصمیم به نگارش آن گرفتم که توفیق یارم نشد، تا اینکه در سال ۱۳۳۰ ق به مکه مشرف شدم و وبا در آنجا گسترش یافت. با خداوند عهد کردم که اگر به سلامت بازگشتم، شروع به تصنیف این کتاب کنم. به لطف خدا با سلامتی بازگشتم و تدوین آن را آغاز کردم.»

نویسنده مطالب کتاب را در هشت باب به تعداد درهای بهشت، تنظیم کرده است:

۱. وجوب شناخت امام مهدی علیه السلام.

۲. امام زمان ما حضرت مهدی علیه السلام است.

۳. بخشی از حقوق امام مهدی علیه السلام بر ما.

۴. ویژگی های حضرت که مستوجب دعای مردم در حق او است.

۵. فواید دعا برای فرج صاحب الزّمان علیه السلام.

۶. اوقات

و حالاتی که در آنها دعا برای حضرت و تعجیل فرج تأکید شده است.

۷. چگونگی دعا برای تعجیل فرج و پاره ای از دعاهای مأثور.

۸. در بقیه اموری که سبب قرب به حضرت می شود و حضرت را خوشحال می کند و نزد او پر ارزش است.

ملاقات با حضرت مهدی

ملاقات با حضرت مهدی

یکی از واژگانی که در فرهنگ عمومی «مهدویّت» بسیار مورد توجه است، بحث «ملاقات» است که در طول غیبت حضرت مهدی علیه السلام همواره محل بحث و گفتگو بوده است:

آیا ملاقات با آن حضرت در طول غیبت امکان دارد یا خیر؟

البته مقصود از امکان در اینجا امکان عقلی نیست؛ بلکه تحقّق خارجی است. درباره ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت - به ویژه غیبت کبری - دو دیدگاه وجود دارد:

۱. دیدگاهی که نه تنها ملاقات که ارتباط با آن حضرت را تأیید نمی کند و لزومی برای آن نمی بیند.

۲. دیدگاهی که بر امکان ارتباط و ملاقات و وقوع آن اصرار می ورزد. هر دو نظر نیز برای خود مستنداتی از روایات ذکر کرده اند که در محل خود قابل بررسی است. ملاقات با حضرت مهدی علیه السلام در دو دوران قابل بررسی است:

دوران غیبت صغری

از روایات استفاده می شود دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام، به دو دوره کاملاً متمایز از یکدیگر تقسیم شده است. دوران غیبت صغری (غیبت صغری) و دوران غیبت کبری. (غیبت کبری) برخی از دانشمندان شیعی اگرچه آغاز غیبت صغری را از هنگام تولد آن حضرت دانسته اند؛ ولی بیشتر علمای شیعه آغاز آن را شهادت امام حسن عسکری علیه السلام و پایان آن را تا آغاز غیبت کبری (سال ۳۲۹ ه.) دانسته اند. بدون تردید در زمان حیات امام

حسن عسکری علیه السلام، گروهی از شیعیان خاصّ و نزدیکان آن حضرت، به شرف دیدار فرزند بزرگوار ایشان حضرت حجّت علیه السلام نائل شده اند. اما آنچه محل بحث واقع شده اینکه آیا پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام نیز امکان ملاقات بوده یا خیر.

از روایات و حکایات استفاده می شود اگرچه دیدار با حضرت حجّت، مانند دوران حیات پدر بزرگوارشان نبوده است؛ ولی در عین حال گروهی با آن حضرت دیدار داشته اند که شیخ صدوق رحمه الله، در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه و دیگران اسامی آنان را ذکر کرده اند.

شیعیان، از مناطق گوناگون جهان اسلام، برای درک حضور حضرت، به عراق و حجاز سفر می کردند. گروهی موفق به دیدار حضرت حجّت علیه السلام می شدند و گروهی نیز، با رسیدن به محضر نمایندگان ویژه حضرت، یقین به وجود مبارک امام علیه السلام پیدا می کردند و وجوهاتی را که برای آن حضرت آورده بودند، به نمایندگان ایشان می دادند. در این زمان، ارتباط با حضرت، معمولاً از طریق نایبان خاصّ، برقرار می شد. (توقیع) این دوره، با مرگ آخرین سفیر امام عصر، ابوالحسن سمری (در شعبان ۳۲۹ ه) به پایان رسید.

دوران غیبت کبری

حضرت مهدی علیه السلام در آخرین پیام خود به آخرین نایب خاصّ - پس از اعلام پایان غیبت صغری و آغاز غیبت تامه (کبری) - در بخشی از آن چنین فرمود:

«و به زودی از شیعیان من می آیند کسانی که ادعای مشاهده خواهند کرد. آگاه باشید، هر کس پیش از خروج سفیانی و صیحه (آسمانی)، ادعای مشاهده کند، او دروغگوی افترا زننده است.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶ و کتاب الغیبه، ص ۳۹۵.)

چنان که

گذشت نظر دانشمندان شیعی درباره ارتباط با مهدی علیه السلام در دوران غیبت به دو دسته تقسیم شد:

امکـان و عـدم امکـان. پیش از نقـل دلیل های هر یک از این دو دیـدگاه و بررسـی آنها، لازم است در معنای رؤیت، ملاقات، فیض حضور و شهود - که مراتب رؤیت هستند - اندکی به بحث بپردازیم و درباره معنای «مشاهده» بحث کنیم.

۱. (رؤیت» به معنای دیدن است؛ دیدن بدون شناخت حضرت.

این معنا دو صورت پیدا می کند:

الف. گاهی ایشان در جمعی و مراسـمی شـرکت می کنـد، مردم وی را می بیننـد، ولی نمی داننـد که او، حضـرت حجّت علیه السـلام است و بعـد هم، متوجه این امر نمی شونـد. ب. در هنگام مشاهـده حضـرت، متوجه نباشـند؛ ولی بعد متوجه و یا معتقد گردند شخصیتی را که دیده اند، حضرت حجّت علیه السلام بوده است.

۲. (ملاقات» به معنای دیدن با شـناخت است؛ یعنی، کسـی حضـرت را ببیند و معتقد بشود شخصـی را که دیده، امام عصر علیه السلام است و به این امر، اطمینان داشته باشد.

۳. (فیض حضور»، به معنـای دیـدن حضـرت و شـناخت ایشـان، همراه با سؤال و جواب است؛ یعنی، افزون بر اینکه حضـرت را دیده و شناخته است، از ایشان نیز سؤال کرده و با وی به گفتگو پرداخته است.

این مرحله و رتبه از همه مراحل بالاتر و ارزنده تر است.

۴. (شـهود» به معنای آگاهی به وجود حضـرت. از راه سیر و سلوک است؛ یعنی، اهل معرفت، با شناخت و درکی که از حقایق عالم دارنـد، پی به حقیقت وجود حضـرت می برنـد و ایشان را می شناسـند. گاهی ممکن است مدعی شوند که با مکاشـفه، با حضرت، ارتباط برقرار کرده اند.

۵. (دیدار در خواب»؛

این، از مقوله بحث ما خارج است. محور اصلی بحث ما، در بخش دوم معنای اوّل و معنای دوم و سوم است؛ زیرا بر معنای اوّل «رؤیت»، امری مترتب نیست و کسی ادعایی نمی تواند داشته باشد. سخن از رؤیت در خواب نیز نیست؛ چرا که دیگر امامان علیهم السلام نیز امکان دارد به خواب افراد صالح، بیایند.

البته با خواب مسأله دینی و مشکل فقهی قابل حل نیست و افراد نمی توانند با استناد به آن، حکم شرعی صادر کنند و گاهی شاید زمینه باشد برای راهنمایی و هدایت به سوی یک برهان و دلیل شرعی، یا حل مشکل اجتماعی و یا اتفاقی که در آینده خواهد افتاد.

این بحث، دیدار از راه مکاشفه را از جهت امکان و عدم امکان شامل نمی گردد؛ ولی حکم مدعی دیدار را مشخص می کند که قابل اثبات و پذیرش نیست و حق اظهار نظر ندارد.

۶. مشاهده؛ مشاهده را به معنای دیدن با حواس همراه با حضور و شناخت دانسته اند که گاهی امکان دارد با گفتگو و سؤال همراه باشد و مدعی مشاهده می گوید:

حضرت را دیده و شناخته؛ گرچه شناخت وی بعد از دیدن باشد. همانطور که اشاره شد در این باره چند دیدگاه وجود دارد:

یک:

در دوران غیبت کبری، امکان ارتباط و مشاهده، وجود ندارد.

دو:

برای اولیای الهی، امکان دیدن و بهره بردن از محضر آن بزرگ، وجود دارد.

عدم امکان ارتباط

گروهی از بزرگان شیعه، بر این باورند که در زمان غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام برای شیعیان وجود ندارد و برابر دستور حضرت، مدعی دیدار را باید تکذیب کرد. کسانی که به روشنی این نظر را پذیرفته اند، عبارت اند از:

الف. محمد بن

ابراهیم، معروف به نعمانی، از علمای قرن چهارم و نویسنده کتاب الغیبه معروف به غیبت نعمانی.

ب. فیض کاشانی در کتاب وافی

ج. کاشف الغطا، در رساله حق المبین و ...

د. شیخ مفید رحمه الله، ایشان، امکان دیدار با حضرت را در غیبت کبری، برابر روایات، مخصوص خادمان حضرت می داند.

(شیخ مفید، المسائل العشره فی الغیبه، ص ۸۲.)

روایاتی که بر دیدگاه نخست دلالت می کند، بسیار است که اینک به بررسی آنها می پردازیم:

۱-۱. توقیع آن حضرت به علی بن محمد سمری.

۱-۲. روایاتی که بر ناشناخته بودن حضرت، در میان مردم، دلالت می کنند.

۱-۳. روایاتی که دلالت می کند، امام علیه السلام در مراسم حج دیده نمی شود.

۱-۴. روایاتی که دلالت دارد بر امتحان شیعه در دوران غیبت.

توقیع شریف

مهم ترین و معتبرترین دلیل بر نفی رؤیت و مشاهده امام زمان در عصر غیبت، توقیعی است که شش روز پیش از مرگ علی بن محمد سمری، آخرین سفیر خاصّ امام زمان علیه السلام از ناحیه آن حضرت صادر شده است. برابر این توقیع، مدعی مشاهده دروغگو است و ادعای وی قابل پذیرش نیست.

این توقیع را بسیاری از علما در کتاب های روایی خود آورده اند.

(کمال الدین؛ کتاب الغیبه و ...)

شیخ صدوق رحمه الله در کمال الدین و تمام النعمه، توقیع را چنین نقل می کند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان.

ای علی بن محمد سمری!

خداوند پاداش برادرانت را درباره تو بزرگ نماید. تو در فاصله شش روز می میری. کارهای خود را انجام بده و به هیچ کس وصیت نکن که پس از تو، جانشینت باشد که غیبت دوم و تام واقع شد و ظهوری نیست، مگر پس از اذن خداوند.

این اجازه پس از مدتی طولانی است که دل ها قسی و سخت شود

و زمین از ستم پر گردد. به زودی از شیعیان من، خواهند آمد، کسانی که ادعای مشاهده و دیدن مرا بکنند، آگاه باشید، هر کس قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعا کند که مرا دیده است، او دروغگوی افترا زننده است و نیست توان و نه نیرویی مگر از جانب خداوند بزرگ.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۱۶.)

از توقیع فوق استفاده می شود کسانی که پیش از خروج سفیانی و صیحه آسمانی، ادعای رؤیت و مشاهده کنند، «کذاب مفتر» خواهند بود و تکذیب آنان لازم است.

این سخن، ربطی به ادعای مشاهده همراه با نیابت ندارد؛ زیرا ختم نیابت و سفارت، پیش از این مطرح شد و اینجا مسأله ادعای مشاهده حضرت از سوی شیعیان مطرح است. به علاوه مدعی، اعم از این است که اطمینان به ادعای خویش داشته باشد و یا به دروغ ادعایی را مطرح کند و یا بپندارد حق است.

البته عده ای به جهت نقل حکایت های زیاد از مدعیان دیدار، اشکالاتی به توقیع وارد ساخته اند. محدث نوری در نجم الثاقب این اشکال ها را این گونه مطرح کرده است:

«این خبر ضعیف و غیر آن خبر واحد است که جز ظنی از آن حاصل نشود و مورث جزم و یقین نباشد، پس قابلیت ندارد که معارضه کند با وجدان قطعی که از مجموع آن قصص و حکایات پیدا می شود. هر چند از هر یک آنها پیدا نشود؛ بلکه از جمله ای از آنها دارا بود کرامات و خارق عاداتی را که ممکن نباشد صدور آنها از غیر آن جناب علیه السلام «پس چگونه رواست اعراض از آنها به جهت وجود خبر ضعیفی که ناقل

آن - که شیخ طوسی است - عمل نکرده به آن در همان کتاب.»

(نجم الثاقب، ص ۴۸۴.)

پس از محدث نوری برخی دیگر نیز اشکال ها را به گونه ای دیگر مطرح ساخته اند.

(منتخب الاثر، ص ۴۰۰.)

در مجموع، ایشان چهار اشکال بر توقیع وارد ساخته است:

یکم. توقیع خبر واحد و غیر قابل اعتماد است. دوم. خبر مرسل و ضعیف است. سوم.

شیخ طوسی که توقیع را نقل کرده به آن عمل نکرده است.

۴. توقیع معرض عنه است؛ چرا که اصحاب حکایات زیادی نقل کرده اند که اشخاص با امام زمان علیه السلام دیدار داشته اند.

پاسخ از اشکال بر سند:

به نظر ما، این توقیع نه مرسل و نه ضعیف؛ بلکه خبر واحد است که حجیت آن در اصول ثابت شده است و می توان به آن اعتماد کرد. بزرگان ما نیز به آن، جامه عمل پوشانده اند. افزون بر این، تردید در توقیع، به معنای انکار یکی از معجزات حضرت حجّت علیه السلام است؛ زیرا در این توقیع، خطاب به سمری بیان شده است:

«تو، تا شش روز دیگر از دنیا می روی» و راوی گوید:

روز ششم، وی از دنیا رفت. از این روی، شیخ حر عاملی در کتاب اثبات الهداه، این توقیع را در باب معجزات حضرت می آورد.

(اثبات الهداه، ج ۳، ص ۶۹۳.)

پاسخ اشکال سوم:

اما اینکه گفته اند «راوی آن، شیخ طوسی، به توقیع عمل نکرده»، درست نیست؛ چرا که آنچه شیخ طوسی نقل کرده، به دوران غیبت صغری مربوط می شود و توقیع، نفی مشاهده در دوران غیبت کبری را مورد نظر دارد و مدعی دیدار در این زمان را باید تکذیب کرد.

پاسخ اشکال چهارم:

اینکه گفته اند:

«از توقیع اعراض شده است» درست نیست؛ زیرا علمای بزرگوار ما - که

پس از شیخ صدوق رحمه الله، به نقل توقیع پرداخته اند - به آن، باور داشته و در سند و دلالت آن، تردیدی نکرده اند؛ از جمله:

شیخ طوسی، در کتاب غیبت، طبرسی رحمه الله در اعلام الوری، اربلی در کشف الغمه و ابن طاووس در ربیع الشیعه. آنان با اینکه داستان های دیدار افراد را با حضرت نقل کرده اند، امّا در درستی توقیع تردیدی روا نداشته اند.

ناشناخته بودن حضرت

بخشی از روایات، تصریح دارند که حضرت در میان مردم است و آنان را می بیند و می شناسد؛ ولی مردم آن حضرت را نمی شناسند و به طور مطلق نفی رؤیت می کنند.

امام صادق علیه السلام از حضرت امیر علیه السلام نقل می کند:

«اگر زمین، یک ساعت از حجّت خالی باشد، ساکنان خود را فرو خواهد برد. حجّت، مردم را می شناسد؛ لیکن مردم او را نمی شناسند، همان گونه که یوسف مردم را می شناخت و آنان او را نمی شناختند.»

(الغیبه، ص ۱۴.)

در مراسم حج، دیده نمی شود

از مراکزی که امام عصر علیه السلام در غیبت صغری مشاهده می شد، مراسم حج است. اما در غیبت کبری، برابر روایاتی که وارد شده، حضرت در مراسم حج شرکت می کند و مردم را می بیند؛ اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«امام قائم دو غیبت دارد:

در یکی، در مراسم حج شرکت می کند، مردم را می بیند، اما مردم او را نمی بینند و نمی شناسند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۹.)

امتحان شیعیان در دوران غیبت

روایات بسیاری از ائمه علیهم السلام وارد شده که بر اثر طولانی شدن غیبت امام عصر علیه السلام گروهی از مردم منکر وجود مبارک حضرت می شوند و از عقیده خود باز می گردند!

این دسته از روایات چنان فراوان است که می توان

گفت:

به حد تواتر رسیده است و اینها خود دلیل بر عدم امکان ارتباط در عصر غیبت است؛ زیرا اگر چنین ارتباطی ممکن بود، معنا نداشت که مردم در این آزمایش ناموفق باشند و ایمان و اعتقاد خود را از دست بدهند. اساساً فلسفه انتظار در این نکته نهفته است که افراد با عدم مشاهده حضرت، ایمان به پیروزی و موفقیت حق داشته باشد.

امکان ارتباط

گروهی از علمای شیعه بر این باورند که در غیبت کبری، امکان ارتباط با امام زمان علیه السلام وجود دارد، این دیدگاه در بین متأخران شهرت دارد.

این دیدگاه از سید مرتضی شروع می شود و پس از وی شهرت می یابد، این گروه بر امکان ارتباط با حضرت حجّت در غیبت کبری دلیل هایی اقامه کرده اند که در مجموع به سه دلیل می رسد:

روایات

این روایات امکان دیدار با حضرت را بیان می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«صاحب این امر ناگزیر غیبتی دارد و در دوران غیبت، از مردم کناره می گیرد و نیکو منزلی است مدینه طیبه و با سی تن وحشتی نیست.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۰.)

به این حدیث استدلال شده که همیشه سی تن با حضرت همراهند و آنان حضرت را می بینند. بدیهی است که با مردن یکی، دیگری در خدمت حضرت درخواهد آمد. به هر حال، اگر «خاصه موالی» را شامل شیعیان مخلص غیر خادم و شخصیت های وارسته و ابدال بدانیم، می توان گفت که ممکن است برخی از شخصیت های بزرگ، درک حضور را بیابند؛ بدون اینکه ادعایی داشته باشند.

اجماع

از دیگر شواهدی که بر امکان ارتباط در عصر غیبت ذکر کرده اند، «اجماع» است؛ یعنی، عالمی، سخنی از حضرت مهدی علیه السلام شنیده و آن را به جهت اینکه تکذیب نشود، در قالب اجماع بیان کرده است.

داستان ها

در کتاب های بسیاری، داستان های گوناگونی نقل شده که امکان ارتباط به حضرت را در غیبت کبری نشان می دهد. به نظر

می رسد، نخستین حکایت مربوط به ابن قولویه باشد (درباره نصب حجرالاسود در سال ۳۳۹ که توسط قرامطه، دزدیده شده بود). قطب الدین راوندی (م ۵۷۳ ه) آن را در الخرائج و الجرائح نقل کرده است. بعدها سید بن طاووس (م ۶۴۴ ه) به این کار اهتمام ورزید و داستان های گوناگونی در کتاب های خود نقل فرمود. رفته رفته این داستان ها زیاد شد و برخی تحت تأثیر این داستان ها قرار گرفتند و روایات عدم امکان رؤیت را کنار گذاشتند و یا نادیده گرفتند و چنین پنداشتند که رؤیت حضرت حجّت در دوران غیبت کبری، امری مسلم و خدشه ناپذیر است. باید توجه داشت پاره ای از داستان های نقل شده، سال ها بعد به کتاب ها راه یافته که جای تأمل دارد و در درستی آنها باید شک کرد.

(ر.ک: ارتباط با امام زمان علیه السلام در عصر غیبت، علی اکبر ذاکری، چشم به راه مهدی علیه السلام.)

منتخب الاثر

کتاب منتخب الاثر، نوشته حضرت آیت اللّه شیخ لطف اللّه صافی گلپایگانی یکی از مراجع تقلید حاضر است. وی این کتاب را با ذوق سرشار و حسن سلیقه تحسین برانگیز خود، در ده فصل و یکصد باب به رشته تحریر در آورده و احادیث وارده از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام را با اسلوبی بدیع، تنظیم کرده است. ایشان متن کامل احادیث را بدون تقطیع، به صورت کامل و مستند از کتاب های چاپی و خطی مورد اعتماد و استناد، با دقت هر چه تمام تر نقل کرده است. امتیاز بزرگ

این اثر ماندگار، به اسلوب کاملاً ابتکاری آن مربوط می شود. بدین گونه که به هنگام نقل هر حدیثی، قسمت های مختلف آن را بررسی کرده، یکی از آنها را - که گویاتر، رساتر و مهم تر تشخیص داده است - برگزیده و متن کامل حدیث را در بابی که رابطه نزدیک تر با محتوای قسمت برگزیده حدیث دارد، درج کرده است.

سپس سند و متن و منبع آن را در آنجا ذکر کرده و قسمت های دیگر هر حدیثی را با ابواب صد گانه تطبیق داده است. در پایان هر بابی نیز تذکر داده که احادیث یاد شده در فلان فصل و فلان باب نیز بر این موضوع دلالت دارد.

این شیوه زیبا از آسیب های تقطیع حدیث محفوظ مانده، حجم کتاب نیز افزایش نیافته و چیزی ناگفته نمانده است.

این اسلوب سودمند و دیگر امتیازات فراوان کتاب، موجب شده که در طول پنجاه سالی که از تألیف آن گذشته، همواره مورد توجه پژوهشگران قرار بگیرد و در کنار آثار ارزشمندی چون: غیبت نعمانی، غیبت طوسی و کمال الدین صدوق از کتاب های پایه و مرجع به شمار آید و به عنوان یک منبع مورد اعتماد و استناد شناخته شود. دیگر ویژگی های کتاب

۱. جامعیت کم نظیر کتاب (در حجم محدود و صفحات معدود، به ۶۲۱۷ عنوان اشاره نموده است).

۲. تتبع بسیار گسترده مؤلف (۸۳۰ حدیث در این اثر ارزشمند گرد آمده است).

۳. دسترسی به منابع فراوان (به رغم محدودیت ایام تألیف، از ۹۴ منبع حدیثی شیعه و ۶۳ منبع حدیثی عامّه استفاده شده است).

۴. مراجعه مستقیم به منابع و پرهیز از اعتماد به نقل دیگران.

۵. مراجعه به منابع مختلف برای درج متقن حدیث (معمولاً به

نقل منبع اصلی بسنده نکرده و اختلاف نسخ را تذکر داده است).

۶. مراجعه به نسخه های خطی (مانند نسخه های مختلف کفایهالاثر که در آن هنگام به چاپ نرسیده بود).

۷. توضیح احادیث مشکل در پاورقی

۸. توضیح نکات ادبی، لغوی، تفسیری، کلامی و رجالی فراوان در پاورقی ها.

عناوین فصل های کتاب:

۱. اشاره به احادیثی که به صراحت بر تعداد امامان دلالت می کند و تصریح دارد که امامان معصوم علیهم السلام به تعداد نقبای بنی اسرائیل دوازده تن بودند.

۲. احادیث مشتمل بر نوید ظهور آخرین مصلح غیبی، از عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از تبار حضرت زهرا علیها السلام از نسل امام علی علیه السلام از اولاد امام حسین علیه السلام و از صلب امام حسن عسکری علیه السلام.

۳. تاریخ ولادت حجّت یزدان، سرگذشت امام گرامی، معجزات حضرت ولی عصر علیه السلام و داستان نیک بختانی که در عهد امام عسکری علیه السلام توفیق تشرف به محضر قبله موعود را پیدا کردند.

۴. معجزات حضرت بقیه اللّه علیه السلام در غیبت صغری، زندگانی نواب خاصّ و داستان بار یافتگان به پیشگاه آن حضرت، پس از شهادت امام حسن عسکری علیه السلام.

۵. معجزات حضرت ولی عصر علیه السلام در غیبت کبری و سرگذشت سعادتمندانی که در عصر غیبت کبری به محضر مقدس آن حضرت شرفیاب شده اند.

۶. کیفیت ظهور، نشانه ها و فتنه های پیش از ظهور، سال و ماه و محل ظهور، خروج سفیانی و دجّال، صیحه آسمانی، کیفیت بیعت و ممنوعیت تعیین وقت.

۷. فتوحات بی نظیر، ظاهر شدن گنج های زیر زمین، فرود آمدن حضرت عیسی علیه السلام؛ کشتن دجّال، پیکار با سفیانی، تکامل عقل ها، آبادانی جهان و پر شدن زمین با عدل

و داد.

۸. فضایل و مناقب اصحاب خاصّ مهدی علیه السلام (۳۱۳ نفر) و رشادت و صلابت آنان.

۹. مدت حکومت، دعوت، سیرت، خوراک، پوشاک و شیوه زندگی آن حضرت.

۱۰. انتظار فرج، وظایف شیعیان در عهد غیبت، فضیلت درک محضر، پیروی و اعتقاد به آن حضرت، حرمت انکار، کیفیت تسلیم بر آن حضرت و برخی از دعاهای صادره از ناحیه مقدسه.

این کتاب در مدت پنجاه سال گذشته، ده ها بار در تهران، قم و بیروت تجدید چاپ شده و مورد استفاده، استشهاد و استناد پژوهشگران قرار گرفته است. توجه خاصّ پژوهشگران به این اثر ارزشمند، مؤلف بزرگوار را بر آن داشت که بار دیگر مجامع حدیثی آن را بررسی کند و یافته های جدیدی را در جای جای کتاب قرار دهد و آن را با گسترش و افزایش چشمگیری، به پژوهشگران تقدیم دارد.

این کتاب اینک در سه مجلد با امتیازهای فراوانی منتشر شده است.

(ر.ک: مقاله برگزیده آثار در طول قرون و آثار، مشعل جاوید، علی اکبر مهدی پور، ص ۱۸۲ – ۱۷۵.)

منتخب الانوار المضیئه

کتاب منتخب الانوار المضیئه اثر سید علی بن عبدالکریم نیلی نجفی، از علمای قرن نهم هجری است. موضوع این کتاب اثبات امامت امام عصر علیه السلام و بیان ظهور و شرایط آن است. مؤلف محترم در کتاب خویش، از روش عقلی و نقلی بهره برده است؛ بدین شکل که قیاس های منطقی از انواع مختلف را در لابه لای مطالب کتاب و همراه روایات آورده است تا هیچ اشکالی از طرف غیر شیعیان و حتی غیر مسلمانان بر کتاب وارد نشود.

این کتاب در دوازده فصل مرتب شده است:

۱. اثبات امامت و وجود و عصمت آن حضرت از راه عقل

۲. اثبات

آن حضرت از قرآن

۳. اثبات آن از روایات خاصه

۴. اثبات آن از روایات اهل سنّت

۵. ولادت آن حضرت

۶. سبب غیبت آن جناب

۷. طول عمر ایشان

۸. وکلای آن جناب و راویان از او

۹. توقیعات شریف آن حضرت

۱۰. ملاقات کنندگان آن حضرت

۱۱. علامات ظهور

۱۲. وضعیت جهان و اجتماع در ایام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

منتظِر

در فرهنگ مهدویّت «منتظِر» به انسانی گفته می شود که با تمام وجود، در انتظار آمدن آخرین حجّت الهی به سر می برد.

در روایات معصومین علیهم السلام به منتظر از دو بعد توجه شده است:

ابتدا وظایف او مورد توجه قرار گرفته آنگاه در برخی روایات، به فضایل و برتری های او اشاره شده است. پاره ای از وظایف منتظران:

۱. صبر بر سختی ها امام حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«اَما اِنَّ الصَّابِرَ فِی غَیبَتِهِ عَلَی الاَذی وَ التَّکْذِیبِ بِمَنزِلَهِ المُجاهِدِ بِالسَّیْفِ بَیْنَ یَدَیْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.»

«... اما صبر کننده بر اذیّت و تکذیب در غیبت او، به سان مجاهدی است که با شمشیر در رکاب پیامبر اکرم با دشمنان مبارزه کند.»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶.)

۲. دستگیری از ضعفا و فقیران امام باقر علیه السلام فرمود:

«لِیُعِنْ قَویُکُم ضَعیفَکُم وَلْیَعْطِفْ غَنِیُّکُمْ عَلی فَقیرِکُمْ وَلْیَنْصَحْ اَلرَّجُلُ اَخاهُ النَّصیحَهَ لِنَفْسِهِ وَ اُکْتُمُوا اَسْرارَنا ... وَ اِذا کُنتُم کَما اَوْصَیْناکُمْ لَمْ تَعْدُوا اِلی غَیْرِهِ فَماتَ مِنکُم قَبْلَ اَنْ یَخْرُجَ قائِمُنا کانَ شَهیداً ...»

(بشارهالمصطفی، ص ۱۱۳.)

(هر آینه کمک نماید قوی شما ضعیفتان را و عطوفت نماید ثروتمندتان بر فقیرتان و خیرخواهی نماید فرد برای برادر دینی خود ... پس اگر شخص در این حال از دنیا رفت قبل

از آنکه قائم ظهور نماید، شهید از دنیا رفته است.»

۳. پایداری بر حبّ اهل بیت علیهم السلام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«... وَ لَیَکُونَنَّ فی آخِرِ الزَّمانِ قَومٌ یَتَوَلَوْنَکَ یا عَلیُّ یَشْنَأُهُمْ اَلنَّاسُ وَ لَوْ اَحَبَّهُمْ کانَ خَیْراً لَهُمْ لَوْ کانُوا یَعلَمُون یُؤثِرُونَکَ وَ وُلْدَکَ عَلَی الآباءِ وَ الاُمَّهاتِ وَ الاِخْوَهِ وَ الاَخَواتِ وَ عَلی عَشائِرِهِم وَ القُرُباتِ صَلواتُ اللّهِ عَلَیهِمْ اَفْضَلَ الصَّلَواتِ اُولئِکَ یُحْشَرُونَ تَحتَ لِواءِ الحَمدِ یُتَجاوَزُ عَن سَیِّئاتِهِمْ وَ یُرْفَعُ دَرَجاتُهُمْ جَزاءً بِما کانُوا یَعمَلُون»

(کتاب الغیبه، ص ۱۳۶، ح ۱۰۰.)

(ای علی!

هر آینه در آخِرُ الزّمان گروهی خواهند بود که به جرم دوست داشتن تو، مورد سرزنش مردمان قرار می گیرند ... تو را و فرزندان تو را بر پدران، مادران، برادران و خواهران خود ترجیح می دهند و بر عشیره و نزدیکان خود. پس بهترین صلوات های خداوند بر آنها باد!

آنان فردای قیامت، زیر لوای حمد محشور خواهند شد.»

۴. دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان حضرت مهدی علیه السلام امام باقر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کند که فرمود:

«طُوبی لِمَنْ اَدْرَکَ قائِمَ اهل بیتی وَ هُوَ یأتَمُّ بِهِ فی غَیْبَتِهِ قَبْلَ قِیامِهِ وَ یَتَوَلّی اَوْلِیاءَهُ وَ یُعادِی اَعْداءَهُ، ذلِکَ مِنْ رُفَقایی وَ ذَوِی مَوَدَّتی وَ اَکْرَمُ اُمَّتی عَلَیّ یَوْمَ القِیامَهِ.»

«خوشا بر احوال کسی که قائم اهل بیت مرا درک کرده و در غیبت و پیش از قیامش پیرو او باشد، دوستانش را دوست بدارد و با دشمنانش دشمن باشد، چنین کسی در روز قیامت از رفقا و دوستان من و گرامی ترین امت من خواهد بود.»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۲.)

۵. دعا

برای فرج حضرت مهدی علیه السلام خود آن حضرت در بخشی از توقیع شریف فرمود:

«وَاَکثِرُوا الدُّعاء بِتَعجیلِ الفَرَجِ»

(همان، ج ۲، ص ۴۸۳، ح ۴.)

(و برای تعجیل فرج بسیار دعا کنید.»

۶. پرهیزگاری و تقوای الهی امام صادق علیه السلام فرمود:

«همانا برای صاحب الامر غیبتی هست، پس بنده تقوای الهی پیشه نماید و به دین او چنگ زند.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۶؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۵۱.)

۷. پیروی از دستورات ائمه علیهم السلام امام صادق علیه السلام در جواب کسی که گفت:

شنیده ایم که صاحب الامر غایب خواهد شد پس چه کنیم؟

فرمود:

«چنگ بزنید به آنچه [از ائمه قبل] در دستتان است تا اینکه امر بر شما آشکار گردد.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۵۹، ح ۵ و ۴.)

۸. انتظار شبانه روزی امام صادق علیه السلام فرمود:

«... وَ انتَظِرِ الفَرَجَ صَباحاً وَ مَساءً.»

«و صبح و شام منتظر فرج باش.»

(همان، ص ۱۵۸، ح ۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۴۱، ح ۲۴.)

۹. شناخت امام علیه السلام امام صادق علیه السلام فرمود:

«ای فضیل!

امام خود را بشناس که اگر امام خود را شناختی، دیر و زود این امر آسیبی به تو نخواهد رسید ...»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲.)

۱۰. خواندن دعا از امام صادق علیه السلام منقول است که این دعا در دوران غیبت خوانده شود:

«اَللّهُمَّ عَرِّفْنِی نَفْسَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی نَفْسَکَ لَمْ اَعْرِفْ نَبِیَّکَ

اَللّهُمَ عَرِّفْنِی رَسُولَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفنی رَسُولَکَ لَمْ اَعرِف حُجَّتَکَ،

اَللّهُمَّ عَرِّفْنی حُجَّتَکَ فَاِنَّکَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنی حُجَّتَکَ ضَلَلْتُ عَنْ دینی.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۳۷، ح ۵.)

البته این دعا به گونه ای دیگر نیز روایت شده است.

(ر.ک: الغیبه، ص ۱۶۶، ح ۶.)

فضایل منتظران

اگر شخصی در عصر غیبت به وظایف یاد شده عمل

کند، دارای برتری هایی خواهد بود که تعدادی از آنها از نگاهِ روایات چنین است:

۱. منتظران راستین، به سان حاضران در خیمه آن حضرت هنگام ظهور خواهند بود؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

«مَنْ مَاتَ مِنْکُمْ عَلی هَذا الْاَمْرِ مُنتَظِراً کانَ کَمَنْ هُوَ فِی الفُسْطَاطِ الَّذِی لِلْقائم علیه السلام.»

(ر.ک: الکافی، ج ۵، ص ۲۲، ح ۲؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۳۵۷؛ الغیبه، ص ۲۰۰، ح ۱۵.)

۲. ثواب انتظار همانند پاداش نماز و روزه است.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«وَاعْلَمُوا اَنَّ المُنتَظِرَ لِهذا الاَمْرِ لَهُ مِثْلُ اَجْرِ الصَّائِمِ القائِمِ ...»

(الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲، ح ۴.)

(آگاه باشید که پاداش منتظر این امر به سان پاداش روزه دار شب زنده دار است.»

۳. گرامی ترین امت و رفیق پیامبر صلی الله علیه و آله است. خود آن حضرت علیه السلام فرمود:

«... اُولئِکَ رُفَقائی وَ اکْرَمُ اُمَّتی عَلَیَّ»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۶، ح ۳.)

(ایشان همراهان من و گرامی ترین امت من بر من هستند.»

۴. به سان مجاهدان در راه خدا در رکاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۶ و ۶۸؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۷، ح ۳؛ ر.ک: الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱، ح ۲.)

۵. پاداش او برابر با هزار شهید از شهدای صدر اسلام است.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

«مَن ثَبَتَ عَلی مُوالاتِنا فِی غَیْبَهِ قائِمِنا اَعْطاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ اَجْرَ اَلْفَ شَهیدٍ مِنْ شُهَداءِ بَدْرٍ وَ اُحُدٍ.»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۳، ح ۶.)

(کسی که در غیبت قائم ما بر موالات ما پایدار باشد، خدای تعالی اجر هزار شهید از شهدای بدر و احد به وی عطا فرماید.»

توجه به این نکته نیز لازم است

که تنها انسان ها نیستند که منتظر ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام هستند؛ بلکه تمامی موجودات و نظام هستی در انتظار برپایی حاکمیت عدل و قسط به سر می برند؛ زیرا تنها در آن جامعه نظام آفرینش دقیقاً طبق خواست الهی و به دور از هر گونه ظلم و تعدی، اداره خواهد شد. گروهی از این منتظران – که در روایات به آنها تصریح شده است – فرشتگانی اند که برای یاری امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به زمین آمدند و خداوند به آنان امر فرمود تا هنگام قیام حضرت مهدی علیه السلام بمانند و آن حضرت را یاری کنند.

امام صادق علیه السلام این انتظار را این گونه بیان فرموده است:

«فَهُمْ عِندَ قَبرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ یَبْکُونَ اِلی یَومِ القِیامَهِ وَ هُمْ یَنتَظِرُونَ خُرُوجَ القائِمِ علیه السلام.»

(الغیبه، ص ۳۰۹، ح ۴.)

(و آنان نزد قبر او پریشان و گردآلود تا روز رستاخیز گریانند و ایشان در انتظار خروج قائم به سر می برند.» در برخی روایات نیز گفته شده است:

ساکنان زمین و آسمان از قیام و حکومت آن حضرت راضی می شوند و این رضایت بیانگر انتظار ایشان از برپایی آن حکومت است.

منتَظَر

یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام «منتظَر» است؛ که در روایات فراوانی به آن اشاره شده است. حضرت مهدی علیه السلام هر چند خود همانند دیگر انسان ها، منتظر است که روزی فرا رسد و اراده خداوند متعال به برپایی حاکمیت جهانی عدل و قسط تعلق گیرد؛ اما تنها کسی است که انتظار ظهورش کشیده می شود؛ از آن رو «منتظَر» نیز نامیده شده است.

از امام جواد علیه السلام سؤال شد:

ای فرزند رسول خدا!

[مهدی ۲] به

چه دلیلی منتَظَر نامیده شده است؟

فرمود:

«لِاَنَّ لَهُ غَیبَهً یَکْثُرُ اَیّامُها وَ یَطُولُ اَمَدُها فَینتَظِرُ خُرُوجَهُ المُخلِصُونَ وَ یُنکِرُهُ المُرْتابُونَ ...»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۸، ح ۳.)

(به این علت که برای حضرت مهدی علیه السلام غیبتی است که روزهایش زیاد می شود و مدتش بسیار طول می کشد، پس مخلصان انتظار ظهورش را می کشند و شکاکان او را منکر خواهند شد ...»

زراره بن اعین نیز می گوید:

از امام صادق علیه السلام شنیدم که می فرمود:

«اِنَّ لِلْقائِمِ غَیْبَهً قَبْلَ اَنْ یَقُومَ.

قُلتُ لَهُ:

وَ لِمَ؟

قالَ:

یَخافُ - و اَوْمأَ بِیَدِهِ اِلی بَطْنِهِ

ثُمّ قال:

یا زُرارَهُ!

وَ هُوَ المُنتَظَرُ الَّذی یَشُکُّ النَّاسُ فِی وِلادَتِهِ ...»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۴.)

(به درستی که برای قائم پیش از آنکه قیام کند غیبتی است.

عرض کردم:

قربانت شوم! برای چه؟

فرمود:

می ترسد - و به شکم و گردن خود اشاره کرد - سپس فرمود:

او است منتظری که مردم در تولدش شک کنند ...»

منتقم

«منتقم»، به معنای انتقام گیرنده و یکی از القاب حضرت مهدی علیه السلام است.

آن حضرت می فرماید:

«اَنَا بَقِیَّهُ اللَّهِ فِی اَرْضِهِ وَ المُنتَقِمُ مِنْ اَعْدائِهِ.»

«من باقی مانده خدا در روی زمین و انتقام گیرنده از دشمنان او هستم.»

(همان، ج ۲، ص ۳۸۴، ح ۱.)

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

«چون حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید، فرشتگان الهی ضجه سر دادند و گفتند:

پروردگارا!

با حسین علیه السلام چنین شد؛ درحالی که او صفیّ تو و فرزند پیامبرت است؟

پس خداوند نور قائم را به آنان نشان داد و فرمود:

به وسیله این انتقام او را خواهم گرفت.»

(الکافی، ج ۱، ص ۴۶۵، ح ۶؛ الأمالی، طوسی، ج ۲، ص ۳۳.)

البته در پاره ای از روایات نیز گفته شده است:

«آن حضرت منتقم خون تمامی ائمه علیهم السلام

و مظلومان است.»

(ر.ک: الغیبه، ص ۱۴۰، ح ۱؛ الکافی، ج ۲، ص ۸، ح ۱.)

منصور بِالرعب

در احادیث فراوانی رسیده است که «مهدی»

«مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ وَ مُؤَیَّدٌ بِالنَّصْرِ» است؛ یعنی، به هنگام ظهور، رعب او در دل های قدرتمندان می افتد و نیروهای غیبی و غیر مرئی به کمک او و یاران او می شتابند.

البته آنچه درباره یاری آن حضرت به وسیله نیروهای غیبی گفته شده، منافاتی با لزوم حضور مردم در صحنه ندارد و بایسته است که مردم آن حضرت را تا رسیدن به اهداف متعالیش یاری کنند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«انقلاب مهدی را سه سپاه یاری می کنند و در پیروزی آن حضرت شرکت دارند:

سپاهی از فرشتگان، سپاهی از مؤمنان و سپاهی از رعب و وحشت.»

(الغیبه، ص ۱۹۸، ح ۹، ص ۲۴۳، ح ۴۳؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۱۳۹.)

محمد بن مسلم ثقفی از امام باقر نقل می کند که فرمود:

«اَلْقائِمُ مِنَّا مَنْصُورٌ بِالرُّعْبِ»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۳۰، ح ۱۶.)

(قائم ما به ترس در دل دشمنان یاری شده است.»

مواریث انبیا

حضرت مهدی علیه السلام هنگام ظهور، بسیاری از میراث های پیامبران گذشته را به همراه خواهد داشت. درباره اینکه این امور دقیقاً به چه منظور نزد حضرت جمع شده، سخن صریحی وجود ندارد؛ ولی با توجه به اینکه نقش حضرت مهدی علیه السلام، همان نقش همه انبیا و اولیا است و آن حضرت آرزوی تمام انبیا را تحقق خواهد بخشید، می توان نتیجه گرفت که تمامی ابزار آنان در اختیار آن حضرت قرار خواهد گرفت. دیگر اینکه آن حضرت وظیفه دارد تا تمامی پیروان تمامی ادیان را به دین مقبول الهی (اسلام) دعوت کند و این مواریث نشانه هایی از حقانیت آن حضرت است. از این رو همان گونه که در روایات از زنده ماندن حضرت مسیح علیه السلام، به عنوان

هـدایت مسـیحیان و ارجاع ایشان به پیروی از حضـرت مهـدی علیه السـلام یاد شـده، می توان میراث های دیگر پیامبران علیهم السلام را به عنوان وسیله ای برای اتمام حجّت بر آنان دانست.

برخی از آنچه در روایـات مورد اشـاره قرار گرفته - که هنگام ظهور همراه حضـرت مهـدی علیه السـلام خواهـد بود - عبارت است از:

۱. پیراهن رسول گرامی اسـلام صـلی الله علیه و آله، یعقوب بن شـعیب از امام صادق علیه السـلام روایت کرده که آن حضرت فرمود:

«آیا پیراهن قائم را که با [بر تن داشتن] آن قیام می کند، نشانت ندهم؟

عرض کردم:

چرا، گوید:

سپس جعبه ای را خواست و آن را گشود و از آن پیراهن کرباسـی را بیرون آورد. آن را بـاز کرد که ناگهـان دیـدم در آستین چپ آن آثار خون مشاهده می شود.

سپس فرمود:

این پیراهن پیـامبر گرامی خداونـد است، در روزی که دنـدان هـای پیشـین آن حضـرت ضـربه دیـد. آن خـون را بوسـیدم و بر صورت خویش نهادم.

سپس امام صادق علیه السلام آن را در هم پیچید و برداشت.»

(الغیبه، ص ۳۵۰، ج ۴۲.)

۲. عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله به نام سحاب.

(الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

۳. زره رسول خدا صلی الله علیه و آله.

(همان.)

۴. سلاح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله.

(الغیبه، ص ۳۴۹، ح ۴۰؛ الکافی، ج ۸، ص ۲۲۴، ح ۲۸۵.)

۵. پرچم پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله.

(الغیبه، ۳۴۳، ح ۲۸ و ۴۳۵، ح ۱.)

۶. سنگ حضرت موسی علیه السلام.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۳.)

۷. عصای حضرت موسی علیه السلام.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱؛ الغیبه، ص ۲۳۸، ح ۲۸، کمال الدین، ج ۲، ص ۳۷۶، ح ۷.)

امام صادق

علیه السلام فرمود:

«عصای موسی علیه السلام چوب آسی از یک نهال بهشتی بود. هنگامی که رو به سوی مدین نمود، جبرئیل آن را برایش آورد و آن عصا همراه با تابوت آدم، در دریاچه طبریه (در شمال فلسطین) است و هرگز آن دو نمی پوسند و تغییر نمی یابند تا اینکه حضرت قائم علیه السلام هنگامی که قیام می کند، آن دو را بیرون می آورد.»

۸. انگشتری سلیمان علیه السلام.

(الغیبه ص ۳۴۳، ح ۲۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۲۳۱، ح ۱.)

۹. طشتی که حضرت موسی در آن قربانی می کرد.

(الکافی، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۱.)

امام علی علیه السلام فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است:

«المَهْدِیُّ مِنْ وُلْدِی، تَکُونُ لَهُ غَیْبَهٌ وَ حَیْرَهٌ تَضِلُّ فِیها الْاُمَمُ، یَأتِی بِخَبَرِهِ الاَنبیاءِ علیهم السلام فَیَمْلَؤُها عَدْلاً وَ قِسْطاً کَما مُلِئَتْ جَوْراً وَ ظُلْماً»

(کمال الدین، ص ۲۸۷، ح ۵.)

(فرزندم مهدی یک غیبت و حیرتی دارد که گمراه شوند امت ها [در آن]. او با ذخیره پیغمبران آید و زمین را پر از عدل و داد کند؛ چنانکه پر از جور و ظلم شده باشد.» همانگونه که اشاره شد شاید یکی از حکمت های این میراث دارای این است که پیروان تمامی ادیان، با دیدن میراث پیامبر خود به حضرت مهدی علیه السلام ایمان آورند و شاید دلیل دیگر این باشد که اهداف حضرت مهدی علیه السلام و قیام ایشان در بر گیرنده تمامی اهداف پیامبران بزرگ است. از این رو در آن هنگامه عظیم، حضرتش با در اختیار گرفتن میراث آن پیامبران بزرگ، به هدف خود - که در واقع هدف جمیع انبیا بوده است - تحقق می بخشد.

الموتور بِابیه

«موتور» از نظر لغت به کسی گویند

که یکی از کسانش کشته شده؛ ولی خونبهای او گرفته نشده است.

(مجمع البحرین، ج ۳، ص ص ۵۰۹.)

در برخی از روایات از حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان «موتور بوالده» و یا «موتور بابیه» یاد شده است؛ یعنی، کسی که پدرش کشته شده و از خون او مطالبه و خونخواهی نشده است. مراد از «پدر» در این روایت، ممکن است امام حسن عسکری علیه السلام باشد و ممکن است مقصود امام حسین علیه السلام باشد و یا اینکه جنس پدر است که شامل تمامی ائمه معصومین علیهم السلام باشد.

امام باقر علیه السلام فرمود:

«صاحِبُ هَذا الاَمْرِ هُوَ الطَّریدُ الشَّریدُ المَوتُورُ بِاَبیهِ.»

(الغیبه، ص ۱۷۹؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۲۲.)

و نیز از آن حضرت نقل شده است:

«... المَوتُورُ بِوالِدِهِ ...»

(الغیبه، ص ۱۷۸، ح ۲۲.)

عیسی خشّاب گوید:

«به امام حسین علیه السلام گفتم:

آیا شما صاحب الامر هستید؟

فرمود:

«لا وَ لکِنْ صاحِبُ الاَمرِ الطَّریدُ الشَّریدُ المَوتُورُ بِاَبیهِ المُکَنَّی بِعَمِّهِ ...»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۳۱۸، ح ۵.)

خیر ولکن صاحب الامر طرید و شرید و خونخواه پدرش و دارای کنیه عمویش می باشد ...»

موسویه یا موسائیه

یکی از فرقه های منحرف در باب مهدویّت، «موسویه» یا «موسائیه» هستند طرفدار امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام و منتظر رجعت او بودند. از دیدگاه این گروه موسی بن جعفر علیه السلام نمرده و زنده است تا اینکه شرق و غرب عالم از آن او

گردد و جهان را پر از عدل و داد کند و او مهدی قائم است. آنان می گفتند:

هارون الرشید و یاران او، به دروغ بر مردم وانمود کردند که آن حضرت مرده است! حال آنکه وی زنده و روی از مردم نهفته است.

روایتی از پدرش حضرت

جعفر بن محمد درباره «مهدویّت» او آورده اند که:

«هُوَ القائِمُ المَهْدِیّ فَاِنْ یُدَهْدِه رَأسَهُ عَلَیْکُمْ مِنْ جَبَلٍ فَلا تُصَدِقُوا فَاِنَّهُ القائِمُ.»

(ر.ک: الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۷۱.)

یعنی، او مهدی قائم است و اگر ببینید سر او غلتان غلتان از کوهی فرود می آید، باور نکنید و بدانید که او زنده و مهدی قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است. گروهی گفتند:

او امام قائم است و بمرد و هیچ امامی جز وی نباشد؛ ولی پس از مرگ بازگشته و رجعت می کند و در جایی پنهان می شود. یاران او با وی دیدار می کنند و او به ایشان امر و نهی می کند و در این باره روایتی از پدرش آورده اند که فرمود:

«سُمِیَّ القائِمُ قائِماً لِاَنَّهُ یَقُومُ بَعْدَ ما یَمُوتُ»

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۸۳ و ص ۲۱۸ و ص ۴۷۱.)

یعنی بدان جهت قائم را قائم خوانند که پس از مرگ بر می خیزد. عده ای گفتند:

او مرد؛ ولی دیگر باره بر می خیزد و رجعت می کند و همانند عیسی بن مریم است؛ جز اینکه عیسی علیه السلام باز نگشت. اما او به هنگام خود باز گردد و قیام کند و گیتی را پر از داد فرماید؛ زیرا پدرش درباره وی فرمود:

او به عیسی ابن مریم علیه السلام همی ماند و به دست بنی عباس کشته شود و چنان که گفته بود به دست ایشان کشته شد.

گروهی دیگر گفتند:

وی کشته نشد و خداوند او را به نزد خود به آسمان برد و در هنگام قیامش دیگر باره او را باز می گرداند. همه این فِرَق «واقفه» نامیده شوند.

گروهی دیگر که «بشریه» و پیروان محمد بن بشیر کوفی بودند، گفتند:

موسی بن جعفر علیه السلام نمرد و

هرگز به زندان نرفت و مهدی قائم است. باید دانست که امام موسی بن جعفر علیه السلام در سال ۱۲۸ یا ۱۲۹ ه زاده شد و در سال ۱۷۹ ه زمانی که هارون الرشید از عمره ماه رمضان باز می گشت، او را از مدینه با خود به حج برد و پس از آن، از راه بصره بازگشت، وی را در نزد عیسی بن جعفر ابی منصور باز داشت کرد.

سپس وی را به بغداد طلبید و به زندان سندی بن شاهک افکند.

امام موسی بن جعفر علیه السلام پنج روز از رجب سال ۱۸۳ ه باقی مانده در حالی که ۵۴ و یا ۵۵ سال داشت، در همان زندان به شهادت رسید.

آن حضرت را به قبرستان قریش بردند و بنا بر وصیت خودش با بند و زنجیر به خاک سپردند.

(فرق الشیعه نوبختی، ص ۸۵ - ۷۹؛ المقالات و الفرق، ص ۲۳۷ و ۲۳۵ و ۱۷۳ و ۹۳؛ المقالات الاسلامیین، ص ۲۸.

به نقل از:

فرهنگ فرق اسلامی، ۴۳۱ - ۴۳۰.)

مهدی

«مهدی» اسم مفعول و به معنای هدایت شده است. مهدویّت نیز از همین ریشه است. مهدی علیه السلام مشهورترین نام آن حضرت نزد شیعه و سنّی است.

البته گاهی نیز در معنای فاعلی به معنای «هدایت کننده» به کار می رود.

محمد بن عجلان از امام صادق علیه السلام نقل کرده است:

«... و قائم را از آن جهت مهدی گفته اند که مردم را به آیینی که از دست داده اند، هدایت می کند ...»

(الارشاد، ج ۲، ص ۳۸۳، ح ۲.)

اما آنچه بیشتر در روایات آمده، همان معنای نخست است.

امام باقر علیه السلام در این باره فرمود:

«به درستی که مهدی نامیده شد به جهت اینکه

به امر مخفی هدایت می شود. او تورات و سایر کتاب های الهی را از غاری در انطاکیه بیرون خواهد آورد.»

(علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۶۱، ح ۳؛ الغیبه، ص ۲۳۷، ح ۲۶.)

از امام صادق نیز وقتی پرسیده می شود:

چرا مهدی نامیده شده است؟

فرمود:

«لِاَنَّهُ یُهْدی اِلی کُلِّ اَمْرٍ خَفیٍ.»

«به جهت اینکه به تمامی امور پنهان هدایت می شود.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۱؛ الغیبه، ص ۲۳۷.)

نکته جالب توجه اینکه لقب «مهدی»، بیشتر درباره آن حضرت بعد از ظهور و قیام و لقب قائم بیشتر درباره آن حضرت قبل از ظهور و قیام استفاده می شود.

امام صادق علیه السلام درباره برخی از موارد مربوط به حضرتش پس از ظهور فرمود:

«... ثُمَّ یَأمُرُ مُنادِیاً فَیُنادِی: هَذا المَهْدِیُّ ...»

(الغیبه، ص ۳۱۳، ح ۵.)

(به منادی دستور داده خواهد شد؛ پس ندا در می دهد که این است مهدی.»

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز فرمود:

«[پس از ظهور] کسی نزد او آمده می گوید:

ای مهدی!

به من عطا کن و آن حضرت می فرماید:

بگیر»

(همان، ص ۹۲.)

لقب مهدی اگرچه اختصاص به آخرین امام ندارد و بقیه ائمه علیهم السلام نیز مهدی هستند؛ ولی تنها از آخرین پیشوا به عنوان «مهدی» یاد شده است.

این لقب از همان ابتدای شکل گیری بحث «مهدویّت» بر زبان معصومین علیهم السلام رایج بوده و در روایات فراوانی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله این لقب به چشم می خورد. بنابراین در کتاب های اهل سنّت نیز فراوان این لقب آمده است.

(ر.ک: الصنعانی، المصنف، ج ۱۱، ح ۲۰۷۷۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۰، ح ۴۰۸۸ و ۴۰۸۷ و ۴۰۸۶ و ۴۰۸۵؛ سنن ابوداوود، ج ۴، ص ۱۰۷، ح ۲۴۸۵.)

امام حسین بن علی علیه السلام فرمود:

«دوازده

مهدی از ما است:

اول ایشان امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و آخرین ایشان نهمین فرزند از نسل من است ...»

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۸، ح ۳۶.)

محمد بن عمران گفت:

من از امام ششم شنیدم که می فرمود:

«ما دوازده مهدی باشیم.»

(کمال الدین، ج ۲، ص ۴.)

مهدی سودانی

محمد احمد فرزند عبداللّه در سال ۱۸۴۸ م در جزیره «بنت» سودان متولد شد. در کودکی نزد علمای خارطوم دانش اندوخت.

سپس به جزیره «آبا» شتافت و پانزده سال در قعر چاهی به ریاضت پرداخت. محمد پیوسته بر فساد مردم می گریست و از شدّت ریاضت و روزه، بسیار نحیف گردید. او شیرین زبان و با عاطفه می نمود و سودانیان استعمار زده را به فتح جهان و گسترش عدالت نوید می داد.

اعضای قبیله «بگارا» - که مقتدرترین قبیله آنجا بود - او را تقدیس می کردند. محمد همواره از مردی که جهان را از عدالت می آکند، سخن می گفت و ستمدیدگان را بشارت می داد. در چهل سالگی روزی کسی به او گفت:

ای بزرگوار!

شاید تو خود مهدی موعودی؟

محمد نخست انکار کرد؛ ولی به تدریج خود را مهدی خواند. مردمی که از برده فروشی و ستم مصریان و انگلیسیان به، ستوه آمده بودند، ادعایش را پذیرفتند. محمد احمد با دخترانی از قبایل مختلف ازدواج کرد و پیوندهای بسیار پدید آورد.

پیروان محمد احمد، وی را تا حدّ پرستش گرامی می داشتند. در سال ۱۳۰۰ ق داعیانی نزد شیوخ قبایل فرستاد و از آنان خواست به او که مهدی منتظر است و رسول خدا آمدنش را بشارت داده ایمان آورند.

حاکم خارطوم نماینده ای نزد وی فرستاد. وقتی فرستاده حاکم آمادگی پیروان محمد را مشاهده کرد، به پایتخت بازگشت و

بـا پنجـاه جنگاور به نبرد با مهـدی روی آورد در این جنگ، نماینـده حاکم خارطوم و همراهانش هلاک شدنـد و کار مهـدی سودانی رونق فزون تر یـافت. ژنرال گوردن از سوی دولت بریتانیـا سـمت محمـد احمـد شـتافت؛ اما او نیز به قتل رسـید. بـدین ترتیب، خارطوم و تمام سودان به دست مهـدی سودانی افتاد. او بارها با محمد سـعید پاشا و عبدالقادر پاشا و افسـران انگلیسـی نبرد کرد. در تمام این جنگ ها پیروز شد و غنیمت بسیار به دست آورد. مهدی سودانی سـرانجام در ۲۱ ژانویه ۱۸۸۵ م بر اثر تبی شدید در گذشت.

او هنگـام مرگ عبـداللّه نعاشـی را جانشـین خـود سـاخت، امـا عبـداللّه برای ایـن مقـام شایسـتگی نـداشت و بـه زودی تمـام دستاوردهای مهدی را از کف داد.

(مدعیان مهدویّت، ص ۸۰.)

مهدی شخصی و مهدی نوعی

مقصود از مهـدی شخصـی، آن است که حضـرتش فردی معین، زنـده، موجود و شـناخته شـده از نظر تبار و خاندان و شـخص است. مقصود از مهـدی نوعی، آن است که فردی است نامعین که در زمانی مناسب زاده خواهـد شـد و قیام کرده، جهان را پر از عـدل و داد خواهـد کرد و آن مفهومی است کلی که یـک مصـداق دارد و بس. از نظر منطق و برهان، «نوعی بودن مهـدی» باطـل و نـادرست است؛ چرا که نقض غرض از قیـام مهـدی می شود؛ زیرا غرض از قیام او پرکردن جهان از عـدل و داد است؛ ولی نوعی بودن مهـدی، جهان را از ظلم و سـتم پر خواهد کرد. در این صورت هر قدرتمند دروغ گویی می تواند این جامه را در بر کرده و ادعا کند که من مهدی هستم و به نام اقامه عدل،

به جهانگیری پردازد. پس مـدعیان مهـدویّت بسـیار خواهـد شد و در هر زمانی و در هر سـرزمینی، ممکن است چند تن ادعای مهدی بودن کنند و ساده دلان و نادانانی گرداگردشان جمع شوند و به ظلم و ستم بپردازند. جنگ، سراسر جهان را فرا گیرد و عالم از خونریزی و فتنه و آشوب، آکنده گردد. بالاتر از این، ظلم و ستم، به نام عدل و داد به خورد جهانیان داده شود!

بنابراین، وجود مهـدی نوعی، از نظر اجتماعی محال است. از طرفی وعـده های قرآن و انبیا نیز باطل و دروغ خواهـد بود. عقل نیز این نظریه را باطل می شمارد. همچنین وجود مهدی پس از ظهور قابل انکار و تردید است؛ چون دلیلی برای آنکه او مهدی موعود است، وجود ندارد. در تاریخ اسـلام، می بینیم که مدعیان مهدویت، بسیار آمدند و رفتند؛ ولی خون ها ریختند و ظلمها و ستمها برپا کردند!

پس بایستی، مهدی، شـخص معینی باشد که شناختش برای خلق آسان باشد و اشتباهی در تشخیص او رخ ندهد. مهدی نوعی، با اسـلام منافات دارد؛ چون روایات متواتری وارد شـده که آن حضـرت، شخصـی معیّن، موجود و زنـده است. از طرفی مهدی نوعی مسـتلزم آن است که سـال هـا زمین خـالی از حجّت باشـد و این هم بر خلاـف اصول و مبـانی اسـلام است. بـا این حال، مـدعیان مهدویّت، همگی از میان مسـلمانان برخاسـته اند؛ کسانی که از اصول و مبانی اسـلام خبر نداشـته اند و یا آگاه بوده و حقیقت را به مسلمانان نگفته اند!

(راه مهدی علیه السلام، ص ۶۳ و ۶۴.)

یکی از دانشمندان شیعه در این باره نوشته است:

«موضوع مهدی علیه السلام نه اندیشه چشم به راه نشستن کسی

است که باید زاده شود و نه یک پیشگویی است که باید در انتظار مصداقش ماند؛ بلکه واقعیت استوار و فرد مشخصی است که خود نیز، در انتظار رسیدن هنگام فعالیتش به سر می برد. در میان ما - با گوشت و خون خویش - زندگی می کند؛ ما را می بیند و ما نیز او را می بینم. در فضای دردها، رنج ها و آرزوهای ما است و در اندوه و شادی ما شریک است، شکنجه های آزردگان و تیره روزی ناکامان زمین و بیداد ستمگران را - دور یا نزدیک - می بیند و به انتظار لحظه ای است که فرا رسد و دست پر توان خویش را سوی همه رنج کشیدگان، محرومان و سیه روزان دراز کند و طومار ستمگران را بریده و در هم پیچید.

البته تقدیر این رهبر منتظر، چنین است که خود را آشکار نسازد، با اینکه همراه با دیگران، لحظه موعود را انتظار می کشد، خود را به آنان ننمایاند ... در احادیث نیز، پیوسته «انتظار فرج» و در خواست ظهور مهدی علیه السلام ترغیب و توصیه شده است تا مؤمنان همواره چشم به راه او باشند.

این تشویق، تحقق همان همبستگی روحی و وابستگی وجدانی منتظران ظهور و رهبرشان است. چنین بستگی و پیوندی، جز با اینکه مهدی علیه السلام را هم اکنون انسانی تجسم یافته بشماریم، پدید نمی آید. تجسم یافتن مهدی علیه السلام تحرک تازه ای به «فکر انتظار منجی» می بخشد و آن را از توانایی و آفرینندگی بیشتری برخوردار می کند. گذشته از آن، در انسانی که به طرد ستم ها پرداخته و رهبر منتظر خود را نیز هم درد، هم رنج، همسان و وابسته به خویش احساس می کند، نوعی

مقاومت و شکیبایی - در برابر دردهایی که در اثر محرومیت به او رسیده - ایجاد می شود.

(سید محمد باقر صدر، جستجو و گفتگو پیرامون امام مهدی علیه السلام، ص ۸ - ۶.)

مهدی موعود

این کتاب ارزشمند ترجمه جلد سیزدهم کتاب بحارالانوار اثر گرانسنگ علامه مجلسی رحمه الله است که به وسیله دانشمند محترم علی دوانی به فارسی برگردان شده است.

این اثر حاوی گزارش تفصیلی با محتوای تاریخی - حدیثی در زندگانی حضرت مهدی علیه السلام است. ترجمه فارسی کتاب با مقدمه و پاورقی های مبسوط مترجم همراه است. مقدّمه و اضافات مترجم با افزودن قصائد و قطعاتی چند از آثار ادب فارسی، نگارش یافته است. مترجم در جای جای کتاب در رد شبهات فرقه بهائیه و بابیه، نهایت سعی خویش را به کار برده است. اهم عناوین کتاب از این قرار است:

۱. عناوین مقدمه های کتاب:

شرح کامل زندگانی علامه مجلسی رحمه الله و آثار و آرای او، مواضع شرق شناسان انگلیسی و صوفیه نسبت به علامه مجلسی رحمه الله، فرقه های صوفیه شیعه و سنی، نکوهش دانشمندان بزرگ شیعه از صوفیه، مهدویّت در اسلام و دیگر ملل و ادیان، بهائی گری و منشأ پیدایش آن و کتاب های این فرقه.

۲. پاورقی ها:

شامل ده ها موضوع متنوع تاریخی، کلامی، حدیثی، ملاحم، اشعار و مدایح است.

۳. متن کتاب:

تاریخ ولادت، نام و کنیه حضرت مهدی علیه السلام، آیاتی که در روایات اهل بیت علیهم السلام به حضرت مهدی علیه السلام و ظهور آن حضرت تأویل شده است.

روایاتی که از طریق شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام راجع به حضرت مهدی علیه السلام نقل شده است. همچنین

اخباری که به وسیله کاهنان ذکر شده است، طرح بسیاری از مسائل کلامی به صورت پرسش و پاسخ، ارائه نظریات برخی از علمای بزرگ در موضوع مهدویّت، مقایسه شباهت های آن حضرت با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ودیگر پیامبران الهی، اخبار معمرین دنیا و تحلیل غیبت طولانی آن حضرت، کرامات آن حضرت، نواب خاصّ ایشان، مدعیان دروغین نیابت، تشرف یافتگان محضر آن بزرگوار، انتظار فرج، نشانه های ظهور، شیوه حکومت داری حضرت مهدی علیه السلام، رویدادهای زمان آن حضرت، رجعت، جانشینان حضرت و بالاخره وقایع بعد از آن حضرت و پایان تاریخ ... تنها برخی از موضوعات مذکور در این اثر ارزشمند است.

مهدیه

با روز افزون شدن اقبال عمومی مردم نسبت به حضرت مهدی علیه السلام، مکان هایی تحت عنوان «مهدیه» فراهم شده است. جایی که عموماً مراسم مربوط به حضرت مهدی علیه السلام - به ویژه دعای ندبه - در آن از جایگاه بیشتری برخوردار است.

این مکان با انتسابش به حضرت مهدی علیه السلام، همواره محل تجمع دلدادگان آخرین معصوم علیه السلام و زمزمه های عاشقانه آنان با آن یار سفر کرده است. اکثر شهرها کم و بیش دارای این مکان ارزشمند هستند که در عصر غیبت می تواند محلی ارزشمند در ایجاد ارتباط روحی با حضرت مهدی علیه السلام باشد.

یکی از مهدیه های بسیار معتبر در جهان تشیّع، مهدیه تهران است که با زحمات طاقت فرسای مرحوم شیخ احمد کافی امروزه جزو فعالترین مراکز مهدوی به حساب می آید.

حرف «ن»

ناحیه مقدسه

«ناحیه» در لغت به معنای جانب و جمع آن «نواحی» است. در غیبت صغری از حضرت مهدی علیه السلام به آن تعبیر شده است.

(مجمع البحرین، ج ۱، ص ۴۱۰.)

گاهی نیز از آن حضرت و نائب خاصّ ایشان با تعبیر ناحیه یاد شده است. گویا این اصطلاح همانند برخی از القاب حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان کنایه از آن حضرت به کار رفته و اغلب موارد به جهت تقیّه مورد استفاده قرار گرفته است. این کلمه بیشتر در کلام کسانی که به آن حضرت توقیع نوشته اند و جواب دریافت کرده اند، ذکر شده است، اگرچه در برخی از بیانات نورانی حضرت مهدی علیه السلام نیز این کلمه استعمال شده است.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۵۲۰، ح ۴۹؛ بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۱۸۴، ج ۱۰۰، ص ۱۸۲.)

مرحوم ابوالحسن اربلی از آن

به عنوان رمزی بین شیعیان و آن حضرت و اطرافیان نزدیک او یاد نموده، می نویسد:

«... و یلقَّب علیه السلام بالحجه والقائم والمهدی والخلف الصالح و صاحب الزّمان، و الصاحب و کانت الشیعه فی غیبته الاولی تعبر عنه و عن جنبته بالناحیه المقدسه و کان ذلک رمزاً بین الشیعه یعرفونه به ...»

(کشف الغمه، ج ۲، ص ۵۱۹.)

«... و آن حضرت ملقب است به حجّت و قائم و مهدی و خلف صالح و صاحب الزّمان و صاحب و شیعه از آن حضرت در دوران غیبت صغری به ناحیه مقدسه تعبیر می کرده و این رمزی بود که شیعیان آن حضرت را با آن می شناختند.»

ناووسیه

«ناووسیه» از شیعیان «امامیّه»، به زندگی جعفر صادق علیه السلام اعتقاد داشته و منتظر ظهور آن حضرت بودند.

(الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۸۴.)

می گویند:

او همان قائم مهدی است.

«ناووس» از اهالی بصره و منسوب به دهی به همین نام بود.

برخی گفتند:

او عبداللّه ابن ناووس یا عجلان بن ناووس نام داشت. وی می گفت:

حضرت علی علیه السلام برترین فرد امت اسلام بود و هر که او را تفضیل ندهد، کافر است. آنان امامت را در حضرت جعفر بن محمد صلی الله علیه و آله متوقف می دانند و موسوم به «صارمیه» شدند.

ناووسیه گفتند:

جعفر بن محمد زنده است و نمرده و نمیرد و مهدی آخِرُ الزّمان او است. آشکار شود و بر مردمان فرمانروایی کند. آنان می پنداشتند:

از وی روایتی رسیده که گفت:

«اگر کسی بر شما فراز آید و بگوید که مرا بیمار یافته و مرده مرا شسته، باور نکنید و بدانید که من سرور شما و دارنده شمشیر هستم.» به جهت همین شمشیر داشتن، این طایفه را «صارمیه» نیز

خوانده اند.

(ر.ک: الفرق بین الفرق، ص ۳۳؛ فرهنگ فِرق اسلامی، ص ۴۳۶.)

نجبا

طبق روایتی که از حضرت علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام نقل شده «نجبا» یاران مهدی از سرزمین مصر هستند:

«فَیَخْرُجُ النُّجَباءُ مِنْ مِصْرَ ... رُهبانٌ بِاللَّیلِ لُیوثٌ بِالنَّهارِ کانَ قُلُوبُهُمْ زُبَرَ الحَدیدِ فَیابِعُونَهُ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ»

(الاختصاص، ص ۲۰۸.)

(نجبا از مصر بیرون می آیند ... که راهبان شب و شیران روز هستند، دل هایشان چون فولاد سخت است. در میان رکن و مقام با او بیعت می کنند.»

امام باقر علیه السلام فرمود:

«یُبایعُ القائِمَ بَینَ الرُّکنِ وَ المَقامِ ثَلاثمائه وَ نَیِّف عِدَه اَهْلِ بَدْر فِیهِم النُّجَباءُ مِنْ اَهْلِ مِصْر ...»

(کتاب الغیبه، ص ۴۷۶، ح ۵۰۲.)

(سیصد و چند نفر به تعداد اهل بدر با قائم بین رکن و مقام بیعت می کنند. در بین آنان نجبا از اهل مصر، ... وجود دارند ...»

نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب

کتاب نجم الثاقب فی احوال الامام الغائب نوشته میرزا حسین نوری طبرسی رحمه الله (محدث نوری) است. محدث نوری، در یکی از قرای نور، در سال ۱۲۵۴ ه. ق دیده به جهان گشود. در تهران از محضر شیخ عبدالرحیم بروجردی، مایه علمی گرفت و در سال ۱۲۷۸ ه. ق برای کسب دانش بیشتر، به عراق هجرت کرد و از خرمن پر فیض شیخ عبدالحسین تهرانی و شیخ اعظم انصاری بهره جست، به هنگام مهاجرت میرزا حسن شیرازی به سامرا، با وی مهاجرت کرد. چند سال در سامرا بود و آنگاه به نجف اشرف، بازگشت و در آنجا اقامت گزید و در همان جا به سال ۱۳۲۰ ه. ق دیده از جهان فرو بست. وی آثار بسیار دارد.

(شیخ عباس قمی، فوائد الرضویه، ص ۱۴۹.)

ایشان درباره انگیزه خود از تألیف این اثر می نویسد:

«در سال ۱۳۰۳ ه. ق در

خدمت میرزای بزرگ بودم. میرزا فرمود:

خوب است، کتابی مستقل درباره حضرت مهدی علیه السلام به زبان فارسی نگاشته شود و شما شایستگی انجام این مهم را دارید.

عرض کردم:

مقدمات امر فراهم نیست؛ ولی از آنجا که در سال گذشته، رساله ای درباره کسانی که در غیبت کبری، به زیارت حضرت مهدی علیه السلام مشرف شده اند (تحت عنوان جنهالمأوی نگاشته ام)، اگر مصلحت باشد و همان رساله را، با افزودن مطالبی بر آن ترجمه کنم. پیشنهاد پذیرفته شد؛ لکن میرزا فرمود:

شمّه ای از حالات حضرت مهدی علیه السلام هر چند به اختصار بر آن افزوده شود. حسب الامر مطاع میرزا، به انجام این اثر اقدام شد و در نهایت یأس، با استمداد از عسکریین علیهما السلام، بحمداللّه در اندک زمانی این خدمت به انجام رسید، کتاب حاضر در دوازده باب، به شرح زیر تنظیم شده است:

۱. چگونگی ولادت، شمه ای از احوال شخصی حکیمه خاتون

۲ و ۳. اسامی، القاب و کنیه ها، شمایل و توجهات الهی به حضرت

۴. اختلاف مسلمانان نسبت به امر غیبت، پس از اتفاق بر درستی صدور اخباری که از پیامبر صلی الله علیه و آله بر آمدن حضرت مهدی رسیده است، کتاب هایی که عالمان اهل سنّت، در باب حضرت مهدی موعود، تألیف کرده اند، مطالب مورد اختلاف، نسب، اسم پدر تشخیص و تعیین آن حضرت و دیدگاه های علمای فرقه های اسلامی در مورد هر یک از مباحث فوق و نقد و بررسی هر یک و ارائه دیدگاه مورد قبول خود.

۵ و ۶. حضرت مهدی موعود، فرزند امام حسن عسکری علیه السلام است.

۷ و ۸. کسانی که در عصر غیبت کبری، به محضر حضرت شرفیاب شده اند، یا بر معجزات حضرت آگاهی

یافته اند و جمع بین روایاتی که می فرماید:

«مدعی دیدار با حضرت را باید دروغگو خواند» و داستان هایی که بیانگر دیدار بزرگان و اولیا با حضرت هستند و ... (ملاقات)

۹. برای هر حاجت، به امامی خاصّ باید توسل جست و اثبات این نکته که یکی از مناصب خاصه امام زمان علیه السلام، پناه دل سوختگان است.

۱۰. در بیان گوشه ای از تکالیف و آداب مسلمانان، نسبت به آن جناب

۱۱. روزهای ویژه آن حضرت و تکلیف پیروان حضرت در آن روزها در پایان گفتنی است که در مطالعه این کتاب، باید کمال دقّت و توجّه را نشان داد و در پذیرفتن همه مطالب آن، وسواس به خرج داد.

ندای آسمانی

«ندا» بلند شدن صدا و ظهور آن است و گاهی فقط به صدا اطلاق می شود.

(راغب، المفردات.)

در اینجا منظور از ندای آسمانی، ظاهراً صدایی است که در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام از آسمان شنیده می شود.

(ر.ک: الغیبه، ص ۲۵۳، ح ۱۳.)

و همه مردم، آن را می شنوند.

در روایات، تعبیرهای «ندا»، «صیحه» و «صوت» بیانگر این نشانه ظهور است؛ اگرچه ممکن است به نظر رسد هر یک از آنها، نشانه جداگانه ای باشد که پیش از ظهور واقع می شود؛ (همان، ص ۲۸۹، ح ۶.)

لکن به نظر می رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشکال گوناگون یک حادثه است. مراد از همه آنها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است؛ ولی به اعتبار اینکه صدای عظیم بیدار باشی است که همه را متوجه خود می کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می گردد؛ به آن «صیحه»، «فزعه»، «صوت» و «نداء» - که هر یک بیانگر ویژگیِ از

آن حادثه است. اطلاق می شود.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها، سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می رسد و همه را متوجه خود می کند (صیحه). به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می شود که دل های مردم را به وحشت می اندازد (فزعه). آنگاه از آسمان صدایی شنیده می شود که مردم را به سوی مهدی علیه السلام فرا می خواند (ندا).

روایاتی که در مورد این نشانه ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان؛ بلکه متواتر است.

(ر.ک: منتخب الاثر، ص ۴۵۹.)

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«یُنادِی مُنادٍ مِنَّ السَّماءِ بِاسْمِ القائِمِ علیه السلام، فَیَسْمَعُ مَنْ بِالْمَشْرِقِ وَ مَنْ بِالمَغْرِبِ، لا یَبْقی راقِدٌ اِلّا اِسْتَیْقَظَ و لا قائِمٌ اِلَّا قَعَدَ و لا قاعِدٌ اِلَّا قامَ عَلی رِجْلَیْهِ فَزِعاً مِنْ ذلکَ الصَّوتِ ... وَ هُوَ صَوتُ جَبْرَئیل الرُّوحُ الاَمِین.»

«ندا کننده ای از آسمان، نام قائم را ندا می کند، پس هر که در شرق و غرب است، آن را می شنود. از وحشت این صدا، خوابیده ها بیدار، ایستادگان نشسته و نشستگان بر دو پای خویش می ایستند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و آن را اجابت کند؛ زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است.» آنگاه می فرماید:

«این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و بشنوید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می زند که «فلانی مظلومانه کشته شد» تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

(الغیبه، ص ۲۳۵، ح ۱۳.)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«یُنادِی مُنادٍ مِنْ السَّماءِ اَوّلَ النَّهارِ:

اَلا انَّ الحَقَّ فِی

عَلیٍّ وَ شیعَتِهِ.

ثُمَّ یُنادِی اِبْلیسُ لَعَنَهُ اللَّهُ فِی آخِرِ النَّهارِ:

اَلا انَّ الحَقَّ فِی عُثمانَ وَ شیعَتِهِ، فَعِنْدَ ذلِکَ یَرتابُ المُبْطِلُونَ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۴، ح ۴۶۱.)

(در ابتدای روز، گوینده ای در آسمان ندا می دهد:

آگاه باشید که حق با علی علیه السلام و شیعیان او است. پس از آن، در پایان روز، شیطان - که لعنت خدا بر او باد - از روی زمین فریاد می کند:

حق با عثمان (ممکن است مقصود سفیانی باشد) و پیروان او است. پس در این هنگام، باطل گرایان به شک می افتند.» افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون وجود دارد که از مجموع آنها، می توان چند نکته را استفاده کرد:

۱. (صیحه»، از نشانه های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، نعمانی، شیخ مفید رحمه الله، شیخ صدوق رحمه الله و ... به حتمی بودن آن اشاره کرده اند.

(ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۰.)

۲. این صدا از آسمان شنیده می شود؛ به گونه ای که همه مردم روی کره زمین - در شرق و غرب - آن را می شنوند و به خود می آیند. از برخی روایات استفاده می شود که هر جمعیتی آن صدا را به زبان خود خواهد شنید.

(کتاب الغیبه، ص ۲۶۶، ح ۵۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۰، ح ۸.)

۳. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی علیه السلام است؛ یا تعبیرهای:

«اِنَّ الْحَقَ فِی عَلیٍّ وَ شِیعَتِهِ»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۵؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۶۵۲، ح ۱۴.)

و «اِنَّ الحَقَّ فِی آلِ محمد.»

(الصراط المستقیم، ج ۲، ص ۲۵۹.)

۴. هم زمان با شنیده شدن این صدا

از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می خواند و تلاش می کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی علیه السلام و اجابت دعوت آسمانی، باز دارد.

۵. جبرئیل، مردم را به حق فرا می خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، هم زمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.

(ر.ک: چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۸۶.)

از ظاهر روایات، با توجه به ویژگی هایی که برای آن بیان شده، فهمیده می شود که تحقّق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آنکه شروع این انقلاب جهانی را اعلان کند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل گیری است و حق بودن حضرت مهدی علیه السلام را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد؛ صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می رساند.

(همچنین ر.ک: کنزالعمال، ح ۱۴، ص ۵۸۸، ح ۳۹۶۶۵.)

نرجس

مشهورترین نام مادر حضرت مهدی علیه السلام «نرجس» و کنیه ایشان «ام محمد» است. محدثان برای آن بانوی بزرگوار، نام های متعددی ذکر کرده اند:

«نرجس»، «سوسن»، «صقیل» (یا «صیقل)»، «حدیثه»، «حکیمه»، «ملیکه»، «ریحانه» و «خمط.» از دیدگاه یکی از پژوهشگران علت تعدّد نام های آن بانو، می تواند چند چیز باشد:

۱. علاقه و محبت فراوان مالک او به وی بود. روی این جهت با بهترین اسما و زیباترین نام ها او را صدا می زد. از این رو تمام نام های آن بانو، از اسامی گل ها و شکوفه ها است. چون مردم این صداها و نام های مختلف را شنیده

بودند، می پنداشتند که تمام اینها نام های آن بانوی بزرگوار است.

۲. این بانوی گرامی از وقتی وارد کانون خانواده امام علیه السلام گردید، خط مشی و مسیر دیگری - بر خلاف کنیزان دیگر - دارد؛ زیرا او مادرِ بزرگ انسان ملکوتی و سلب کننده آرامش ستمگران، حضرت مهدی علیه السلام است. او فشار و ظلم ستمگران و حکومت ها را می دید و می دانست که مدتی باید در زندان به سر برد. او می دانست که باید برای حفظ خود و فرزند گرامی اش، نقشه هایی بیندیشد، تا حاکمان وقت، ندانند صاحب کدام نام را باید زندانی کنند و حامل نور مهدی کدام است. روی تمام این جهات، هر روز نامی تازه برای خود می نهاد و کانون خانواده امام علیه السلام او را به نامی تازه می خواندند تا آنان خیال کنند که این نام های مختلف، مربوط به چند نفر است و نفهمند که این اسامی همه مربوط به یک زن می باشد.

(پژوهشی در زندگی امام مهدی علیه السلام و نگرشی به غیبت صغری، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.)

شیخ صدوق رحمه الله در داستان مفصلی، حکایت مادر حضرت مهدی علیه السلام را این گونه نقل کرده است:

بشر بن سلیمان نخّاس گفت:

من از فرزندان ابوایّوب انصاری و یکی از موالیان امام هادی علیه السلام و امام عسکری علیه السلام و همسایه آنها در «سرّ من رای» بودم. مولای ما امام هادی علیه السلام مسائل بنده فروشی را به من آموخت و من جز با اذن او، خرید و فروش نمی کردم. از این رو از موارد شبهه ناک اجتناب می کردم تا آنکه معرفتم در این باب کامل شد و فرق میان حلال و حرام را نیکو

دانستم. یک شب که در «سرّ من رای» در خانه خود بودم و پاسی از شب گذشته بود، کسی در خانه را کوفت. شتابان به پشت در آمدم، دیدم کافور فرستاده امام هادی علیه السلام است که مرا به نزد او می خواند. لباس پوشیدم و بر آن حضرت وارد شدم. دیدم با فرزندش ابومحمد و خواهرش حکیمه خاتون از پس پرده گفتگو می کند. وقتی نشستم، فرمود:

ای بشر!

تو از فرزندان انصاری و ولایت ائمه علیهم السلام پشت در پشت، در میان شما بوده است و شما مورد اعتماد ما اهل بیت هستید. من می خواهم تو را مشرّف به فضیلتی سازم که بدان بر سایر شیعیان در موالات ما سبقت بجویی. تو را از سرّی مطلع می کنم و برای خرید کنیزی گسیل می دارم. آنگاه نامه ای به خط و زبان رومی نوشت و آن را به هم پیچید و با خاتم خود مهر کرد. دستمال زرد رنگی را - که در آن ۲۲۰ دینار بود - بیرون آورد و فرمود:

آن را بگیر و به بغداد برو و ظهر فلان روز، در معبر نهر فرات حاضر شو و چون زورق های اسیران آمدند، جمعی از وکیلان فرماندهان بنی عباس و خریداران و جوانان عراقی دور آنها را بگیرند. وقتی چنین دیدی، سراسر روز شخصی به نام عمر بن یزید برده فروش را زیر نظر بگیر و چون کنیزی را که صفتش چنین و چنان است و دو تکه پارچه حریر در بر دارد، برای فروش عرضه بدارد و آن کنیز از گشودن رو و لمس کردن خریداران و اطاعت آنان سرباز زند، تو به آن مکاشف مهلت بده و تأملی

کن. بنده فروش آن کنیز را بزند و او به زبان رومی ناله و زاری کند و گوید:

وای از هتک ستر من!

یکی از خریداران گوید:

من او را سیصد دینار خواهم خرید که عفاف او باعث فزونی رغبت من شده است و او به زبان عربی گوید:

اگر در لباس سلیمان و کرسی سلطنت او جلوه کنی، در تو رغبتی ندارم، اموالت را بیهوده خرج مکن!

برده فروش گوید:

چاره چیست؟

گریزی از فروش تو نیست.

آن کنیز گوید:

چرا شتاب می کنی باید خریداری باشد که دلم به امانت و دیانت او اطمینان یابد.

در این هنگام برخیز و به نزد عمر بن یزید برو و بگو:

«من نامه ای سربسته از یکی از اشراف دارم که به زبان و خط رومی نوشته و کرامت و وفا و بزرگواری و سخاوت خود را در آن نوشته است.»

نامه را به آن کنیز بده تا در خُلق و خوی صاحب خود تأمل کند. اگر بدو مایل شد و بدان رضایت داد، من وکیل آن شخص هستم تا این کنیز را برای وی خریداری کنم. بشر بن سلیمان گوید:

همه دستورات مولای خود امام هادی علیه السلام را درباره خریده آن کنیز به جای آوردم و چون در نامه نگریست، به سختی گریست و به عمر بن یزید گفت:

مرا به صاحب این نامه بفروش!

و سوگند اکید بر زبان جاری کرد که اگر او را به صاحب نامه نفروشد، خود را خواهد کشت.

در بهای آن گفتگو کردم تا آنکه بر همان مقداری که مولایم در دستمال زرد رنگ همراهم کرده بود، توافق کردیم و دینارها را از من گرفت و من هم کنیز را خندان و شادان تحویل گرفتم و

به حجره ای که در بغداد داشتم، آمدیم و چون به حجره در آمد، نامه مولایم را از جیب خود در آورده، آن را می بوسید و به گونه ها و چشمان و بدن خود می نهاد و من از روی تعجّب به او گفتم:

آیا نامه کسی را می بوسی که او را نمی شناسی؟

گفت:

ای درمانده و ای کسی که به مقام اولاد انبیا معرفت کمی داری! به سخن من گوش فرا دار و دل به من بسپار که من ملیکه دختر یشوعا فرزند قیصر روم هستم. مادرم از فرزندان حواریون (شمعون وصیّ مسیح) است. برای تو داستان شگفتی نقل می کنم:

جدّم قیصر روم می خواست مرا در سنّ سیزده سالگی به عقد برادر زاده اش در آورد و در کاخش محفلی از افراد زیر تشکیل داد:

سیصد تن اولاد حواریون و کشیشان و رهبانان.

هفتصد تن از رجال و بزرگان

و چهار هزار تن از امیران لشکری و کشوری و امیران عشائر.

تخت زیبایی که با انواع جواهر آراسته شده بود، در پیشاپیش صحن کاخش و بر بالای چهل سکّو قرار داد و چون برادر زاده اش بر بالای آن رفت و صلیب ها افراشته شد و کشیش ها به دعا ایستادند و انجیل ها را گشودند؛ ناگهان صلیب ها به زمین سرنگون شد و ستون ها فرو ریخت و به سمت میهمانان جاری گردید و آن که بر بالای تخت رفته بود، بیهوش بر زمین افتاد. رنگ از روی کشیشان پرید و پشتشان لرزید و بزرگ آنها به جدّم گفت:

ما را از ملاقات این نحس ها - که دلالت بر زوال دین مسیحی و مذهب ملکانی دارد - معاف کن!

جدّم از این حادثه فال بد زد و به کشیش ها گفت:

این ستون ها را بر

پا سازید و صلیب ها را بر افرازید و برادر این بخت برگشته بدبخت را بیاورید تا این دختر را به ازدواج او در آورم و نحوست او را به سعادت آن دیگری دفع سازم. چون دوباره مجلس جشن برپا کردند، همان پیشامد اوّل برای دوّمی نیز تکرار شد و مردم پراکنده شدند و جدّم قیصر اندوهناک گردید و به داخل کاخ خود درآمد و پرده ها افکنده شد. من در آن شب در خواب دیدم که مسیح و شمعون و جمعی از حواریون در کاخ جدّم گرد آمدند و در همان موضعی که جدّم تخت را قرار داده بود، منبری نصب کردند که از بلندی سر به آسمان می کشید. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله به همراه جوانان و شماری از فرزندانش وارد شدند. مسیح به استقبال او آمد و با او معانقه کرد.

آنگاه محمد صلی الله علیه و آله به او گفت:

ای روح اللّه!

من آمده ام تا از وصیّ تو شمعون دخترش ملیکا را برای این پسرم خواستگاری کنم و با دست خود اشاره به ابومحمد صاحب این نامه کرد. مسیح به شمعون نگریست و گفت:

شرافت نزد تو آمده است با رسول خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندی کن. گفت:

چنین کردم، آنگاه محمد صلی الله علیه و آله بر فراز منبر رفت و خطبه خواند و مرا به پسرش تزویج کرد. مسیح علیه السلام و فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و حواریون همه گواه بودند و چون از خواب بیدار شدم، ترسیدم اگر این رؤیا را برای پدر و جدّم بازگو کنم، مرا بکشند. آن را در دلم نهان ساخته و

برای آنها بازگو نکردم. سینه ام از عشق ابومحمد لبریز شد تا به غایتی که دست از خوردن و نوشیدن کشیدم و ضعیف و لاغر شدم و سخت بیمار گردیدم. در شهرهای روم طبیبی نماند که جدّم او را بر بالین من نیاورد و درمان مرا از وی نخواست و چون ناامید شد، به من گفت:

ای نور چشمم!

آیا آرزویی در این دنیا داری تا آن را بر آورده سازم؟

گفتم:

ای پدربزرگ!

همه درها به رویم بسته شده است، اگر شکنجه و زنجیر را از اسیران مسلمانی که در زندان هستند، بر می داشتی و آنان را آزاد می کردی، امیدوارم که مسیح و مادرش شفا و عافیت به من ارزانی کنند. چون پدربزرگم چنین کرد، اظهار صحّت و عافیت نمودم و اندکی غذا خوردم. پدربزرگم بسیار خرسند شد و به عزّت و احترام اسیران پرداخت. پس از چهار شب دیگر سیده النساء را در خواب دیدم که به همراهی مریم و هزار خدمتکار بهشتی از من دیدار کردند. مریم به من گفت:

این سیده النساء مادر شوهرت ابومحمد است. من به او در آویختم و گریستم و گلایه کردم که ابومحمد به دیدارم نمی آید، سیده النساء فرمود:

تا تو مشرک و به دین نصارا باشی، فرزندم ابومحمد به دیدار تو نمی آید.

این خواهرم مریم است که از دین تو به خداوند تبرّی می جوید. اگر تمایل به رضای خدای تعالی و رضای مسیح و مریم داری و دوست داری که ابومحمد تو را دیدار کند، پس بگو:

«اَشْهَدُ اَنْ لا اِلهَ اِلا اللّه وَ اَشْهَدُ اَنَّ محمداً رَسُولُ اللّهِ.»

چون این کلمات را گفتم، سیده النساء مرا در آغوش گرفت و مرا خوشحال کرد و فرمود:

اکنون

در انتظار دیدار ابومحمد باش که او را نزد تو روانه می سازم. پس از خواب بیدار شدم و گفتم:

واشوقاه به دیدار ابومحمد!

و چون فردا شب فرا رسید، ابومحمد در خواب به دیدارم آمد.

گویا به او گفتم:

ای حبیب من!

بعد از آنکه همه دل مرا به عشق خود مبتلا کردی، در حق من جفا نمودی!

او فرمود:

تأخیر من برای شرک تو بود. حال که اسلام آوردی، هر شب به دیدار تو می آیم تا آنکه خداوند وصال عیانی را میسر گرداند. از آن زمان تا کنون هرگز دیدار او از من قطع نشده است. بِشر گوید از او پرسیدم:

چگونه در میان اسیران در آمدی؟

او پاسخ داد:

یک شب ابومحمد به من گفت:

پدربزرگت در فلان روز لشکری به جنگ مسلمانان می فرستد و خود هم به دنبال آنان می رود و بر تو است که در لباس خدمتگزاران در آیی و به طور ناشناس از فلان راه بروی و من نیز چنان کردم. طلایه داران سپاه اسلام بر سر ما آمدند و کارم بدان جا رسید که مشاهده کردی. هیچ کس جز تو نمی داند که من دختر پادشاه رومم که خود به اطلاع تو رسانیدم. آن مردی که من در سهم غنیمت او افتادم، نامم را پرسید و من آن را پنهان داشتم و گفتم:

نامم نرجس است و او گفت:

این نام کنیزان است.

گفتم:

شگفتا تو رومی هستی؛ امّا به زبان عربی سخن می گویی!

گفت:

پدربزرگم در آموختن ادبیات به من حریص بود و زن مترجمی را بر من گماشت و هر صبح و شامی به نزد من می آمد و به من عربی آموخت تا آنکه زبانم بر آن عادت کرد. بِشر گوید:

چون او را به «سُرّ

من رای» رسانیدم و بر مولایمان امام هادی علیه السلام وارد شدم، بدو فرمود:

چگونه خداوند عزّت اسلام و ذلّت نصرانیت و شرافت اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را به تو نمایاند؟

گفت:

ای فرزند رسول خدا!

چیزی را که شما بهتر می دانید، چگونه بیان کنم؟

فرمود:

من می خواهم تو را اکرام کنم، کدام را بیشتر دوست می داری: ده هزار درهم؟ یا بشارتی که در آن شرافت ابدی است؟

گفت:

بشارت را، فرمود:

بشارت باد تو را به فرزندی که شرق و غرب عالم را مالک شود و زمین را پر از عدل و داد نماید، همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد. گفت:

از چه کسی؟

فرمود:

از کسی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در فلان شب از فلان ماه از فلان سال رومی، تو را برای او خواستگاری کرد. پرسید:

از مسیح و جانشین او؟

فرمود:

پس مسیح و وصی او تو را به چه کسی تزویج کردند؟

گفت:

به پسر شما ابومحمد!

فرمود:

آیا او را می شناسی؟

گفت:

از آن شب که به دست مادرش سیده النساء اسلام آورده ام، شبی نیست که او را نبینم.

امام هادی علیه السلام فرمود:

ای کافور!

خواهرم حکیمه را فرا خوان و چون حکیمه آمد ... او را زمانی طولانی در آغوش کشید و به دیدار او مسرور شد، بعد از آن مولای ما فرمود:

ای دختر رسول خدا او را به منزل خود ببر و فرایض و سنن را به وی بیاموز که او زوجه ابومحمد و مادر قائم علیه السلام است.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۴۱، ح ۱.)

لازم به یادآوری است که در منابع معتبر هیچگونه اشاره ای به سرگذشت مادر حضرت مهدی علیه السلام پس از ولادت آن حضرت

نشده است و تنها سخنی که در این باره گفته شده اینکه:

«ابوعلی خزیزرانی کنیزی داشت که او را به امام حسن عسکری علیه السلام اهدا کرد و چون جعفر کذّاب خانه امام را غارت کرد وی از دست جعفر گریخت و با ابوعلیّ ازدواج نمود.

ابوعلی می گوید که او گفته است در ولادت سیّد علیه السلام حاضر بود و مادر سیّد صقیل نام داشت و امام حسن عسکری علیه السلام صقیل را از آنچه بر سر خانـدانش می آید آگاه کرد و او از امام درخواست نمود که از خدای تعالی بخواهد تا مرگ وی را پیش از آن برساند و در حیات امام حسن عسکری علیه السلام در گذشت و بر سر قبر وی لوحی است که بر آن نوشته اند:

این قبر مادر محمد است..»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۳۱، ح ۷.)

نزول حضرت عیسی

فرود آمدن پیامبر بزرگ خدا عیسی بن مریم از آسمان به هنگام قیام امام مهدی علیه السلام، از دیدگاه همه مسلمانان - با وجود اختلاف در مذهب - یک واقعیت ثابت و از اموری است که تردید در آن راه ندارد.

شاید تنها حکمت فرود آمدن آن حضرت در قیام امام مهدی علیه السلام، تقویت حرکت جهانی آن حضرت و اعتراف و تصدیق به حقانیت آن وجود گران مایه و امامت او است. به ویژه که حضرت عیسی علیه السلام به امام مهدی علیه السلام اقتدا می کند و به امامت او نماز می گزارد و امامت جهانی و آسمانی او را تصدیق و تأیید می کند.

فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان به زمین، از شگفت انگیزترین حوادث تاریخ، مهم ترین رخدادها، بزرگ ترین نشانه ها و پر شکوه ترین دلایل

بر حقانیت امام مهدی علیه السلام است. آیا شگفت انگیز نیست که انسانی، مدتی در روی زمین زندگی کند، آنگاه به آسمان ها عروج نماید و در آنجا هزارها سال زندگی کند و هم گام با قیام جهانی حضرت مهدی علیه السلام به خواست خدا و دستور او، فرود آید و ضمن تصدیق و اقرار به امامت آن حضرت، با او نماز بگزارد و حرکت نجات بخش و آسمانی آن حضرت را یاری کند؟

ابو بصیر گوید:

[به امام صادق علیه السلام] عرض کردم:

ای پسر رسول خدا!

قائم شما اهل بیت کیست؟

فرمود:

«یا اَبا بَصیرٍ هُوَ الخامِسُ مِنْ وُلْدِ ابنی مُوسی، ذلِکَ ابنُ سَیِّدَهِ الاِماءِ، یَغیبُ غَیْبَهً یَرْتابُ فیها المُبْطِلُونَ، ثُمَّ یُظْهِرُهُ اللّهُ عَزَّوَجَلَّ فَیَفْتَحُ اللهُ عَلی یَدِهِ مَشارِقَ الاَرضِ وَ مَغارِبَها و یَنزِلُ رُوحُ اللهِ عیسَی بنُ مَرْیَمَ علیها السلام فیُصَلِّی خَلْفَهُ وَ تُشْرِقُ الاَرضُ بنورِ رَبِّها ...»

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، باب ۳۳، ح ۳۱.)

(ای ابوبصیر!

او پنجمین از فرزندان پسرم موسی است. او فرزند سیده کنیزان است و غیبتی کند که باطل جویان در آن شک کنند. پس خدای تعالی او را آشکار کند و بر دست او شرق و غرب عالم را بگشاید و روح اللّه عیسی بن مریم علیه السلام فرود آید و پشت سر او نماز گزارد و زمین به نور پروردگارش روشن گردد ...»

لازم به ذکر است که حضرت عیسی علیه السلام این انسان والا و بزرگ، از دیگر انسان ها، به جهاتی ممتاز است:

۱. نخست اینکه او پیامبری از پیامبران بزرگ الهی است.

۲. او صاحب شریعت و کتاب آسمانی است؛ گرچه دست تحریف و خیانت پس از او به شریعت و مکتب او

دراز شده و آن را با بافته های جاه طلبانه و ... آمیخته است.

۳. او را خدای جهان آفرین بدون پدر و تنها از مادری پاک و پاکیزه و به عنوان نشانه، به دنیا آورده است.

۴. امت او اینک در سراسر جهان از دو میلیارد نفر می گذرد که در میان آنان از همه قشرها و طبقات - از انسان های عادی گرفته تا شاهان، رؤسای جمهور و دیگر چهره های مشهور - هستند و قدرت بزرگ و وزنه سنگینی می باشند.

۵. میلیون ها تمثال از آن حضرت و به نام او، در معابد، کلیساها، مدارس، خانه ها و ... نصب شده و بر سینه پیروانش آویخته است. با دقت به همه این امور، روشن است که عیسی بن مریم علیها السلام نزد مسیحیان مقدس ترین موجود است و طبیعی است که دیگر مکتب ها و ادیان نیز در برابر شخصیت آن حضرت سر تعظیم فرود می آورند.

مسلمانان نیز به پیروی از قرآن کریم او را آن گونه که هست - بنده وارسته و شایسته خدا و پیامبر بزرگ او - می شمارند و همان گونه که قرآن بارها او را به پاکی، طهارت و قداست و احترام یاد می کند، وی را تجلیل می کنند.

به نظر می رسد به جهت اهمیت این موضوع و شکوه و شخصیت والای آن حضرت است که او - به اراده خدا و برای تقویت حرکت جهانی و نجات بخش امام مهدی علیه السلام - در عصر ظهور و قیام آن حضرت، از آسمان فرود می آید و نیز به دلیل اهمیت بسیار موضوع است که روایات بسیاری در این مورد از پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندان وحی و رسالت علیه

السلام رسیده و در آن به فرود آمدن عیسی علیه السلام و اقتدای او به امام مهدی علیه السلام و تصدیق و تأیید آن اصلاح گر بزرگ عصرها و نسل ها، تصریح شده است.

(امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۶۷۸ - ۶۸۰؛ همچنین ر.ک: الامالی للصدوق، ص ۲۷۱، ح ۸؛ الاحتجاج، ج ۱، ص ۴۷۰؛ الخصال، ج ۱، ص ۳۲۰، ح ۱؛ الکافی، ج ۸، ص ۴۹، ح ۱۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۲۸۰، ح ۲۷، ج ۲، ص ۳۴۵، ح ۳۱.)

نشانه های ظهور

نشانه های ظهور

«نشانه های ظهور» عبارت است از آن دسته از رخدادها که بر اساس پیش بینی معصومین علیهم السلام، قبل و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی علیه السلام پدید می آید و تحقّق هر یک از آن نشانه ها نویدی از نزدیک تر شدن آن قیام جهانی است؛ به گونه ای که با تحقق مجموعه رخدادهای پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی علیه السلام قیام خواهد کرد. از آنجایی که در منابع دینی، قیام حضرت مهدی علیه السلام، به عنوان یکی از نشانه های برپایی قیامت شمرده شده است؛ پاره ای از نشانه های ظهور به عنوان نشانه های قیامت نیز شمرده می شود. (اشراط الساعه) امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

«پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

به ناگزیر ده چیز قبل از برپایی قیامت خواهد بود:

سفیانی، دجّال، دود، دابه، خروج قائم علیه السلام، طلوع خورشید از مغرب خود، نزول حضرت عیسی علیه السلام، فرو رفتن در مشرق و فرو رفتن در جزیره العرب و آتشی که از قعر عدن بیرون خواهد آمد تا مردم را به سوی محشر سوق دهد.»

(کتاب الغیبه،

ص ۴۳۶، ح ۴۲۶.)

شمار نشانه ها

در منابع دینی انبوهی از رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی و دگرگونی های سیاسی - اجتماعی، به عنوان نشانه های ظهور یاد شده است. روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه ها یکسان نیست.

برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوار است. بعضی نیز در کتاب های غیرمعتبر و به وسیله افراد غیر موثق یاد شده است.

برخی از این نشانه ها، تنها نشانه ظهور است و بعضی هم نشانه ظهور و هم نشانه برپایی قیامت می باشد.

برخی نشانه ها، کلی و محوری است و بعضی بیانگر مسائل ریز و جزئی است که گاه، همه آنها را می توان در عنوان واحدی گرد آورد. بنابراین به طور قطع نمی توان مشخص کرد که نشانه های ظهور چه مقدار است؟

فرض که چنین کاری ممکن باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما اطمینان می دهد که در آستانه ظهور مهدی موعود علیه السلام، حوادثی رخ خواهد داد که برخی چشمگیر و فراگیر و بعضی نه چندان مهم و قابل توجه است.

البته برخی از روایات با عناوین مختلف، به تعدادی از نشانه ها اشاره کرده است.

انواع نشانه های ظهور

نشانه های ظهور گوناگون است و بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آنکه بسیاری از آنها، نشانه های قطعی ظهور نمی باشد. افزون بر این، از نظر سند و محتوا نیز دارای اشکال است و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این رو در تقسیم نشانه ها تنها به موارد ذیل بسنده می گردد:

یک:

نشانه های حتمی و غیر حتمی در میان نشانه های ظهور، شماری از آنها به روشنی به عنوان «علایم حتمی ظهور» یاد شده است. منظور از «نشانه های حتمی» - در

مقابل نشانه های غیر حتمی - آن است که پدیـدار شدن آنها - بدون هیچ قید و شـرطی - قطعی و الزامی خواهد بود؛ به گونه ای که تا آنها واقع نگردد، حضرت مهدی علیه السلام ظهور نخواهد کرد.

البته باید توجه نمود که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه ها، به این معنا نیست که پدید نیامدن آنها، محال است؛ بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن باز دارنده ها، پدید آمدن آنها - اگر خداوند اراده کند - قطعی خواهد بود.

از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد حتمی بودن نشانه های پنج گانه ذیل استفاده می شود:

خروج سفیانی، قیام یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«پنج امر قبل از قیام قائم از نشانه ها است:

صیحه و سفیانی و خسف در بیداء و خروج یمانی و قتل نفس زکیه.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۳۶، ح ۴۲۷.)

در پاره ای روایات از حتمی بودن آن نشانه ها، چنین تعبیر شده است:

امام صادق علیه السلام فرمود:

«امور حتمی که قبل از قیام قائم به ناگزیر خواهد بود [عبارت است از:]

خروج سفیانی، خسف در بیداء، قتل نفس زکیه و منادی که از آسمان ندا سر خواهد داد.»

(الغیبه، ص ۲۶۴، ح ۲۶.)

در برابر نشانه های حتمی، نشانه های غیر حتمی قرار دارد؛ یعنی، مقید و مشـروط به اموری است که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه پدیـد می آیـد. به عبارت دیگر نشانه های غیر حتمی شایـد پدیـد آیـد و شاید پدید نیاید و امام زمان علیه السـلام ظهور کند. پاره ای از نشانه هایی که به حتمی بودن آنها تصریح نشده، از این قرار است:

۱. مرگ و

میرها، زلزله ها و جنگ ها و آشوب های فراگیر

۲. خسوف و کسوف نا بهنگام

۳. بارش باران های فراوان و ...

دو:

نشانه های متصل به ظهور و غیر متصل به ظهور بر اساس روایاتی چند، شماری از نشانه های ظهور، متصل به آن خواهد بود؛ به گونه ای که بین آنها و ظهور حضرت مهدی علیه السلام فاصله زیادی نباشد.

البته اینکه فاصله آن نشانه ها تا ظهور چه مدت و یا چند روز است، به طور دقیق روشن نیست؛ ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً، مجموعه نشانه های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن، رخ می دهد. بر این اساس تردیدی نیست که شماری از نشانه های ظهور، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می شود. در مقابل نشانه های غیر متصل است که در طول تاریخ در دوران غیبت کبری، اتفاق افتاده و خواهد افتاد.

سه:

نشانه های غیر عادی تحقق نشانه های ظهور - همچون واقع شدن سایر پدیده ها - به روال طبیعی و عادی است؛ ولی پیشگویی برخی از آنها، به گونه ای در روایات بازتاب یافته که به نظر می رسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیرممکن می نماید و تحقق آنها به صورت غیرطبیعی در چهار چوب معجزه خواهد بود؛ مثلاً طلوع خورشید از مغرب و صیحه آسمانی، اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهد؛ زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست.

البته شاید بعضی از این نشانه ها، معنای کنایی و رمزی داشته باشد و به رخدادهایی اشاره کند که پیدایش آنها عادتاً امکان دارد.

در پایان گفتنی است که حدیث های فراوانی در مورد نشانه های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این

روایات، بیشتر ضعیف و غیرقابل اعتماد است. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم بین آنها نیست و پاره ای از آنها مصحف و مخلوط می باشد. به نظر می رسد، اهمیت بسیار مسأله «مهدویّت» از یک سو و علاقه مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و پدیدار شدن نشانه های ظهور مهدی علیه السلام، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان - به ویژه حاکمان ستمگر - وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییراتی در روایات به وجود آورند.

(نور مهدی، مقاله علی دوانی، ص ۷۰.)

اینک با انبوهی از روایات صحیح و غیر صحیح در زمینه نشانه های ظهور، روبه رو هستیم که دست کم شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه کتاب هایی نیز وجود دارد که در آنها از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی غرض، به این امر دامن زده شده است.

البته برخی با گردآوری این روایات، خواسته اند اصل آنها محفوظ بماند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی علیه السلام اتفاق نظر دارند. بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه های دست های پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت.

البته وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین به عنوان نمونه نشانه ها، هیچ گاه دلیل این نمی شود که همه روایات از اعتبار بیفتد و یا اصل همه نشانه ها زیر سؤال برود؛ زیرا دسته ای از این نشانه ها مسلّم و قطعی است. همچنین وجود پاره ای اشکالات و ضعف ها در نشانه های ظهور و احتمال تحریف

و تغییر در آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیّادان درباره اصل مهدویّت، هیچ گاه به اصل مهدویّت و اعتقاد به ظهور قائم علیه السلام آسیبی نمی رساند؛ زیرا اعتقاد به مهدویّت و ظهور حضرت مهدی علیه السلام مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده است و هرگز خدشه ای در آن وارد نمی گردد.

(چشم به راه مهدی علیه السلام، ص ۲۵۸.)

نماز امام زمان

از برخی روایات استفاده می شود هر یک از معصومین علیهم السلام به نمازی خاصّ تأکید نموده و بدان سفارش می کردند. یکی از این نمازها، نماز حضرت مهدی علیه السلام است.

در روایتی منسوب به حضرت مهدی علیه السلام است، که ایشان فرموده:

«هر کس که از خداوند خواسته ای دارد، پس شب جمعه غسل کند، بعد از نیمه شب به نمازگاه خود رفته، دو رکعت نماز بدین ترتیب بخواند:

در رکعت اوّل وقتی به «اِیّاکَ نَعْبُدُ» رسید یکصد مرتبه بگوید:

«اِیّاکَ نَعْبُدُ وَ اِیّاکَ نَسْتَعِینُ» و سوره توحید را یک مرتبه خوانده سپس ذکر رکوع و دو سجده را هفت بار تکرار کند

و رکعت دوم را نیز به همین ترتیب بخواند؛ خداوند حاجتش را برآورده خواهد کرد.

(مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۷۵.)

البته در برخی نقل ها آمده است:

پس از این نماز مستحب است تسبیحات حضرت زهرا علیها السلام را بخواند و آنگاه به سجده رفته، یکصد مرتبه صلوات بفرستد.

(بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۲۳۰.)

همچنین گفته شده است:

در پایان دعای «اَللّهُمَ عَظُمَ البَلاءُ وَ بَرِحَ الخَفاءُ تا آخر آن خوانده شود.

(وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۸۴.)

نمیریه

«نمیریه» از «غلاه» شیعه و پیروان محمد بن نصیر نمیری بودند که در روزگار امام علی بن محمد علیه السلام قائل به امامت او گردیدند. پس از وی به پیامبری مردی که محمد بن نصیر نمیری نام داشت، اعتقاد پیدا کردند!

(محمد بن نصیر نمیری)

شیخ طوسی در رجال خود، وی را از یاران امام محمد تقی علیه السلام و در «کتاب الغیبه» او را از یاران امام حسن عسکری علیه السلام شمرده است و چون امام علیه السلام درگذشت، دعوی بابیّت و مقام محمد بن عثمان را -

که از نواب اربعه و اصحاب امام زمان بود - کرد.

ابو جعفر محمد بن عثمان وی را لعنت نمود و از وی تبرّی جست. علامه حلی در قسمت دوم از رجال خود گوید:

محمد بن نصیر از بزرگان بصره بود و مردی دانشمند به شمار می رفت، ولی در حدیث و روایت او را از ضعفا شمرده است. آنان می پندارند:

خدای تعالی برخی اوقات در جسد حضرت علی علیه السلام حلول می کرد. محمد بن نصیر نمیری دعوی نبوّت می کرد و می گفت که:

امام حسن عسکری علیه السلام وی را بدان کار برانگیخت و او خدا است. وی درباره «تناسخ» سخن می گفت و در مورد ابوالحسن امام عسکری علیه السلام گزافه گویی می کرد. دارای عقاید بسیار فاسدی بود و برخی از حرام ها را حلال می شمرد.

برخی فرقه «نصیریه» را منسوب به محمد بن نصیر نمیری دانسته اند.

(فرق الشیعه نوبختی، ص ۹۴ - ۹۳؛ مقالات الاسلامیین، ص ۵۸۴؛ فرهنگ فرق اسلامی، ۴۵۱ - ۴۵۰.)

محمد بن موسی بن حسن فرات - که از وزرای عباسیان بود - او را تقویت می کرد. وقتی هنگام مرگ محمد بن موسی فرا رسید، کسی از یارانش پرسید:

پس از تو چه کسی جانشین خواهد بود؟

چون از رنج بیماری زبانش بند آمده بود، چیزی جز کلمه «احمد» نگفت. وقتی او درگذشت، پیروانش بر سر نام «احمد» گفتگوی بسیار کردند و ندانستند که خواست وی از آن نام، کدامین احمد بود!

پس بر سه گروه شدند:

عده ای گفتند:

احمد پسر وی است. گروهی گفتند:

احمد بن محمد بن موسی بن حسن فرات است که از رجال بد نام امامیّه بود. دسته سوم گفتند:

محمد بن محمد بن بشر بن زید بود. سرانجام پراکنده شدند.

نوائب الدهور فی علائم الظهور

فی علائم الظهور درباره نشانه های ظهور است که به وسیله سید محمد حسن میر جهانی طباطبایی در چهار جلد به رشته تحریر در آمده است.

این کتاب مجموعه ای است روایی - تاریخی در بیان نشانه های آخِرُ الزّمان، ظهور و قیام حضرت مهدی موعود علیه السلام و فتنه ها و آشوب هایی که در آن مرحله به وقوع خواهند پیوست. نویسنده برای آشنایی مردم فارسی زبان، پس از نوشتن دو اثر به نام های لوامع النور فی علائم الظهور و گنجینه سرور در علائم ظهور این اثر جامع را گردآوری کرده است. در این مجموعه همه گونه مطالب و اخبار از کتاب ها - که به گونه ای به نشانه های آخِرُ الزّمان مربوط باشد - گردآوری شده و در ادامه هر حدیث، خطبه و یا مطلبی، لغات و مطالب مشکل آن توضیح داده شده است.

در بخش اوّل، فهرستی از نشانه های ظهور ذکر شده و در بخش های بعدی نشانه های ظهور حضرت مهدی علیه السلام از قرآن (به ترتیب سوره های قرآن) و مستند به روایات ائمه معصومین علیهم السلام علایم ظهور از نظر امامان معصوم علیهم السلام و احادیث آنها، نشانه های آخِرُ الزّمان از اقوال اصحاب و تابعین، اخبار کاهنان و صاحبان علوم جفر و غریبه و نشانه های ذکر شده در کتاب های آسمانی ادیان پیشین آمده است.

نواب اربعه (سفرای چهارگانه)

در مدت غیبت صغری، چهار سفیر یا نایب خاصّ، نامه ها و توقیعات حضرت مهدی علیه السلام را به مردم می رساندند و خود به زیارت ایشان نایل می شدند.

این سفیران یا نواب چهارگانه، به ترتیب عبارت اند از:

۱. ابو عمر عثمان بن سعید عمری اسدی عسکری:

او از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام بود و مراسم غُسل، کفن

و دفن امام یازدهم را بنا به وصیت آن حضرت انجام داد. او به حکم امام عسکری علیه السلام پیشکاری حضرت مهدی علیه السلام را بر عهده گرفت و تا زنده بود، این خدمت را ادامه داد.

۲. ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید:

وی بعد از مرگ پدر عهده دار سفارت امام علیه السلام گردید. در زمان حضرت عسکری علیه السلام نیز دستیار پدر بود. او کتاب هایی در فقه تألیف نموده که مطالب آن را از امام یازدهم و امام دوازدهم شنیده و پاکنویس کرده بود.

ابو جعفر روز آخر جمادی الاولی ۳۰۴ ه یا ۳۰۵ ه در بغداد در گذشت و همان جا مدفون شد. او مدتی حدود پنجاه سال پیشکار و سفیر امام زمان علیه السلام بود.

۳. ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی:

ابو جعفر محمد بن عثمان دو سال پیش از مرگ، مشایخ و اعیان شیعه را جمع کرد و حسین بن روح را - که سال ها دستیار مورد اعتمادش بود - به جانشینی خود معرفی نمود. وی از عقلای زمان خود بود، وفاتش در شعبان ۳۲۶ ه در بغداد اتفاق افتاد و در گورستان نوبختیه مدفون گردید.

۴. ابوالحسن علی بن محمد سمری:

وی بنا به وصیت حسین بن روح و به امر امام زمان علیه السلام به سفارت و نیابت خاصه امام برگزیده شد و مدّتی نزدیک به دو سال یا سه سال رابط بین امام غایب و شیعیان بود - وفاتش در نیمه شعبان ۳۲۸ ه یا ۳۲۹ ه در بغداد اتفاق افتاد و در آنجا به خاک سپرده شد. بعد از وفات او، مدت غیبت صغری و عصر سفارت و نیابت خاصه پایان

پذیرفت.

(دایرهالمعارف تشیّع، ج ۲، ص ۳۷۴.)

عملکرد نواب خاص

برخی از وظایف نایبان خاصّ - که از طرف امام مهدی علیه السلام بر عهده آنان گذاشته شده بود - عبارت است از:

یک:

پنهان نگه داشتن نام و مکان حضرت مهدی علیه السلام و رفع شک و تردید درباره آن حضرت از احادیث نقل شده توسط نوّاب خاصّ و توقیعات صادر شده از طرف امام زمان علیه السلام به دست آنان، معلوم می شود که نوّاب یک وظیفه دو جانبه داشته اند:

از یک طرف نام و محل زندگی امام را نه تنها از دشمنان؛ بلکه از شیعیان مخفی نگه می داشتند و به وکلای خود آموزش می دادند که مبادا اسمی از آن حضرت به میان آورند. از این رو توانستند شیعیان را از خطر عباسیان مصون دارند. از سوی دیگر، بر آنان لازم بود که وجود مبارک امام را برای هواداران مورد اعتماد به اثبات رسانند تا خط انحراف نتواند شک و تردیدی در میان آنها به وجود آورد. ایشان در موقعیت های مختلف، به افراد مورد اطمینان می گفتند که حضرت را دیده اند و مکان های حضور او را یادآوری می شدند تا غبار شک از قلوب آنها زدوده شود.

دو:

جلوگیری از فرقه گرایی و انشعابات شیعیان فعالیت های سفیران، به این هدف صورت می گرفت که جماعت امامیّه را از انشعابات بیشتر با اثبات امامت پسر امام عسکری علیه السلام مصون دارد. برای وصول به این هدف، اینان آن دسته از گفتارهای پیامبر و ائمه علیهم السلام را - که دلالت دارد مجموع امامان به دوازده ختم می شود و آخرین آنان غیبت خواهد نمود - بیان می کردند. نوّاب در این مرحله، به موفقیت چشمگیری دست یافتند و

توانستند انشعابات به وجود آمده در مکتب تشیّع را کمتر کرده و در نهایت به صفر برسانند.

سه:

پاسخگویی به سؤالات فقهی و مشکلات علمی و عقیدتی نایبان خاصّ، سؤالات فقهی و شرعی شیعیان را خدمت امام علیه السلام می رساندند و پاسخ آنها را به مردم ابلاغ می کردند. در دوره نیابت نایب دوم، محمد بن عثمان، سؤالات فقهی بسیاری مطرح گردید و امام علیه السلام در ضمن توقیعات متعدد و طولانی به آنها جواب داد. فعالیت های نایبان خاصّ به مسائل فقهی محدود نمی شد؛ بلکه وظیفه دیگر آنان حل مشکلات علمی و شرکت در بحث ها و مناظرات عقیدتی بود.

چهار:

مبارزه با مدعیان دروغین نیابت

پنج:

اخذ و توزیع اموال متعلق به امام نوّاب خاصّ امام علیه السلام، هر کدام در دوران سفارت خود، وجوه و اموال متعلق به حضرت را تحویل می گرفتند و به هر طریق ممکن، به امام می رساندند و در مواردی که امام دستور می داد، مصرف می کردند.

شش:

سازماندهی وکیلان «سیاست تعیین وکیل برای اداره امور نواحی گوناگون و ایجاد برقراری ارتباط میان شیعیان و امامان، از دوران های ائمه پیشین وجود داشت. در عصر غیبت، این تماس با امام زمان علیه السلام، قطع گردید و محور ارتباط وکیلان با امام علیه السلام، نایبی بود که امام زمان علیه السلام تعیین می کرد. مناطق شیعه نشین تقریباً مشخص بود و بنا به ضرورت در هر منطقه ای، وکیلی تعیین می شد و گاهی چند وکیل در مناطق کوچک تر، تحت سرپرستی وکیلی بودند که امام و یا نایب خاصّ برای آنها تعیین می کردند.

این وکلا اموالی را که بابت وجوهات می گرفتند، به شیوه های گوناگونی به بغداد، نزد نوّاب می فرستادند و آنان نیز طبق دستور امام علیه السلام

در موارد بایسته به کار می گرفتند. در مواردی ممکن بود که برخی از وکیلان برای یک بار امام زمان علیه السلام را ملاقات کنند؛ چنان که «محمد بن احمد قطّان» (از وکیلان ابو جعفر نایب دوم) به ملاقات امام علیه السلام نایل آمد.

(کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۴۴۲.)

اما معمولاً آنان تحت نظر نایب خاصّ امام، انجام وظیفه می کردند. به نقل از احمد بن متیل قمی، ابو جعفر ده وکیل در بغداد داشته که نزدیکترین آنان به وی «حسین بن روح» بود - که بعداً نایب سوم شد.

(الغیبه، ص ۲۲۵.)

از دیگر نزدیکان وی، «جعفر بن احمد بن متیل» بوده که از دید بسیاری وی جانشینی ابو جعفر خواهد بود. از روایتی دیگر، معلوم می شود که در برابر اموال داده شده به وکیلان، قبوضی از آنان دریافت می شد؛ امّا از نائب خاصّ، چنین قبوضی دریافت نمی گردید و زمانی که ابوالقاسم حسین بن روح را به جانشینی برگزید، دستور داد که از وی قبوضی نخواهند.

(همان، ص ۲۲۵ و ۲۲۶؛ حیات فکری و سیاسی امامان شیعه علیه السلام، ص ۲۳۶، پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۸۵.)

حضرت در انتخاب نواب خاصّ، به افرادی توجه داشت که از درجه اخلاص بالاتری بهره مند باشند و به هیچ عنوان، اسرار نیابت و محل و مکان امام را نشان ندهند، این طور نبود که بگوییم این نایبان «فقیه ترین و دانشمندترین» افراد زمان خود بودند و البته نیاز هم به این مسأله نبود؛ چون مهم ترین وظیفه آنان، وساطت بین امام و مردم بود و همه مسائل فقهی، شرعی و مشکلات علمی را از امام علیه السلام می گرفتند و

در اختیار مردم قرار می دادند، پس آن چیزی که در «وکالت» و نیابت مهم و رکن اساسی محسوب می شد، اخلاص، رازداری و بردباری بود.

(تاریخ غیبت صغری، ص ۳۷۲.)

نیابت خاص

نیابت خاصّ، آن است که امام شخص معیّن و مشخصی را نایب خود قرار دهد و به اسم و رسم او را معرفی کند؛ همان طوری که امام حسن عسکری علیه السلام این کار را انجام داد و فرمود:

«اَلعَمْرِیُّ وَ اِبنُهُ ثِقَتانِ فَما اَدَّیا اِلَیکَ عَنّی فَعَنّی یُؤَدِّیانِ وَ ما قالا لَکَ فَعَنی یَقُولان.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۲۹، ح ۱؛ کتاب الغیبه، ص ۲۴۳، ص ۳۶۰.)

(عمری و پسرش (عثمان بن سعید، نائب اوّل و محمد بن عثمان نائب دوم) مورد اعتماد هستند، هر چه آنان به تو برسانند، از من می رسانند و آنچه به تو بگویند از جانب من می گویند.» و در جای دیگر فرمود:

«وَاشْهَدُوا عَلی اَنَّ عُثمانَ بنِ سَعیدِ العَمْرِیّ وَکیلی وَ اَنَّ اِبْنَهُ محمداً وَکیلُ اِبْنیَ مَهْدِیِّکُمْ»

(کتاب الغیبه، ص ۳۵۵.)

(گواه و شاهد باشید که عثمان بن سعید عمری (نایب اول) وکیل من و فرزندش محمد بن عثمان (نایب دوم) وکیل فرزند من مهدی شما است.» حضرت حجه بن الحسن المهدی علیه السلام، نایبان بعد از عثمان بن سعید (نایب اوّل) را به وسیله نایب قبلش معیّن می کرد و به مردم معرفی می نمود.

(ر.ک: پژوهشی پیرامون زندگانی نواب خاصّ امام زمان علیه السلام، ص ۳۴.)

نیابت و سفارت حضرت مهدی علیه السلام در دوران غیبت صغری، از پست ها و مسؤولیت های بسیار خطیر و پر اهمیت شناخته شده است.

این مقام والا، تنها برازنده کسی است که کران تا کران وجودش از ویژگی ها و ارزش های آراسته باشد؛ چون: ایمان خلل

ناپـذیر، امـانت داری به مفهوم واقعی آن، تقوا پیشـگی و پرهیزکاری، راز داری و پوشـیده داشـتن اموری که بایـد نهان بمانـد، دخالت ندادن رأی و نظر شخصی خویش در امور مخصوص به آن حضرت، اجرای دستورات و تعلیمات رسیده از جانب مقام والای امامت و ولایت راستین و ... روشن است که «نیابت خاصّ» آن حضرت، از «نیابت عام» - که مجتهد جامع شرایط از آن برخـوردار اسـت - مسؤولیـتی بس برتر و خطیر اسـت؛ گرچه در دوّمی نیز اجتهـاد به مفهـوم حقیقی کلمه، همراه ویژگی هـای دیگر ضروری است؛ مانند:

عـدالت در میـدان عمل، مخالفت واقعی با هوای نفس، التزام و تمسّک خالصانه به معیارها و موازین شـرعی در ابعاد گوناگون حیـات، پروا پیشـگی، درست اندیشـی، ژرف نگری، شـناخت عمیق و ... در نیـابت خـاصّ - بر خلاـف نیـابت عام - حضـرت اشـخاص معیّن و مشخصـی را نـایب خود قرار داده و به اسم و رسم آنـان را معرفی کرده است. اگرچه در نیابت خاصّ ویژگی هایی مد نظر بود، ولی آنچه در درجه اهمیّت ویژه ای بود سرّ نگهداری نواب خاصّ بود.

شیخ در کتاب الغیبه نوشته است:

عده ای از ابوسهل نوبختی پرسیدند:

چطور شد که امر «نیابت» به ابوالقاسم حسین بن روح واگذار شد، ولی به تو واگذار نگردید؟

او پاسخ داد:

آنـان (ائمه اطهار علیهم السـلام) بهتر از هر کس می داننـد چه کسـی را به این مقام برگزیننـد. من آدمی هسـتم که با دشـمنان رفت و آمد دارم و با ایشان مناظره می کنم. اگر آنچه را که ابوالقاسم بن روح درباره امام می داند، می دانستم؛ شاید در بحث هایم با دشمنان و جدال با آنان، می کوشیدم تا دلایل بنیادی را بر وجود امام

علیه السلام ارائه دهم و در نتیجه محل اقامت او را آشکار سازم!

اما اگر ابوالقاسم امام را در زیر جامه خود پنهان کرده باشد و بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند تا او را نشان دهد، هرگز چنین نخواهد کرد.»

(کتاب الغیبه، ص ۳۹۱، ح ۳۵۸.)

اهداف نیابت خاصّ نمایندگی و نیابت امام زمان علیه السلام، دو هدف اساسی داشت:

یک:

آماده کردن اذهان عمومی برای «غیبت کبری» و عادت دادن تدریجی مردم به پنهان زیستی امام علیه السلام و جلوگیری از غافلگیر شدن در موضوع غیبت. اگر امام مهدی علیه السلام به طور ناگهانی غیبت می کرد، چه بسا موجب انکار مطلق وجود آن حضرت و انحراف افکار عمومی می شد. نمایندگان خاصّ امام زمان علیه السلام در دوران غیبت صغری، به این هدف و غرض نایل آمدند و افکار و اذهان عمومی برای «غیبت کبری» آماده ساختند.

دو:

رهبری دوستداران و طرفداران امام زمان علیه السلام و حفظ مصالح اجتماعی شیعیان. خلأ و کمبودی که از ناحیه عدم حضور و فقدان امام علیه السلام در اجتماع شیعیان پیدا شده بود، پر شد و امام زمان علیه السلام توانست به وسیله نایبان خاصّ رهبری خویش را در جامعه اعمال کند و خسارت های ناشی از عدم حضور مستقیم خود را جبران نموده و مصالح اجتماع آن زمان و دوستداران را - در سخت ترین و پیچیده ترین شرایط اجتماعی و سیاسی - حفظ کند و نگذارد شیعیان منحرف شده و متلاشی گردند.

(تاریخ الغیبه الصُغری، ص ۴۲۶.)

نیابت عام

پس از پایان یافتن دوران غیبت صغری و نیابت خاصه و با آغاز «غیبت کبری» هدایت شیعیان تحت عنوان «نیابت عامّه» از طرف حضرت مهدی علیه السلام به

خود شکل گرفت. به این صورت که امام علیه السلام ضابطه ای کلی و صفات و مشخصاتی عام به دست داد که در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه - از هر جهت و در همه ابعاد - بر او صدق کند، نایب امام شناخته شود و به نیابت از او در امر دین و دنیا، ولی جامعه باشد. سخنش سخن امام و اطاعتش واجب و مخالفش حرام خواهد بود.

در این باره دلایل فراوانی نقل شده است؛ از جمله:

۱. اسحاق بن یعقوب درباره تکلیف شیعیان در غیبت کبری از امام مهدی علیه السلام سؤال کرد و توقیع ذیل در پاسخ او صادر گردید:

«... وَ اَمَّا الْحَوادِثُ الوقِعَهُ فَارجِعُوا فیها اِلی رُواهِ حَدیثِنا فَاِنَّهُمْ حُجَّتی عَلیکُمْ وَ اَنَا حُجهُ اللهِ علیهم.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴.)

(در پیشامدهایی که برای شما رخ می دهد، باید به راویان اخبار ما (علما) رجوع کنید، ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدایم.»

۲. امام حسن عسکری علیه السلام درباره علما فرموده است:

«... وَ اَمّا مَنْ کانَ مِنَ الفُقَهاءِ صَائِنا لِنَفْسِهِ حافِظاً لِدینِهِ مُخالِفاً لِهَواهُ مُطیعاً لِاَمرِ مَولاهُ فَلِلْعَوامِ اَنْ یُقَلِّدُوهُ ...»

(وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۳۳۴۰۱.)

(هر یک از فقها که بر نفس خود مسلّط باشند و دین خود را حفظ کنند و با هوای نفس خود مخالفت ورزد و امر خدا را اطاعت کند، بر همگان واجب است که از او تقلید نمایند.»

۳. کلینی، صدوق و طوسی روایتی را - که معروف به «مقبوله عمر بن حنظله» است - از امام صادق علیه السلام به

مضمون ذیل نقل کرده اند:

«... مَنْ کـانَ مِنکُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَی حَـدیثَنا و نَظَرَ فی حَلالِنـا وَ حَرامِنـا و عَرَفَ اَحْکامَنـا فَلْیَرْضَوا بِهِ حَکَمـاً فَاِنّی قـد جَعَلْتُهُ عَلَیْکُم حاکماً ...»

(الکافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰؛ التهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶.)

(... هر کـدام از شـما کـه حـدیث مـا را روایت کنـد و در حلال و حرام مـا صـاحب نظر باشـد و احکـام مـا را بدانـد، او را به حکومت برگزینند که من او را بر شما حاکم قرار دادم ...»

۴. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

«عُلَماءُ اُمَّتی کَاَنبیاءِ بَنی اِسرائیل.»

(مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۰.)

یعنی، همـان طور که انبیـای بنی اسـرائیل حافظ دین موسـی بودنـد و اطاعت آنان بر بنی اسـرائیل واجب بود، علمای اسـلام نیز حافظ دین پیغمبراند و اطاعت از آنان دراحکام شرع واجب است.

امام عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده که فرمود:

«لَو لا مَنْ یَبقی بَعـدَ غَیبَهِ قائِمِکُم علیه السـلام مِنَ العُلَماءِ الـدّاعین اِلَیهِ وَ الـدّالین عَلَیهِ وَالـذّابّین عَنْ دینِهِ بِحُجَـجِ اللّهِ وَ المُنقِـذینَ لِضُـعَفاءِ عِبادِ اللّهِ مِنْ شُبَّاکِ اِبلیس وَ مَرَدَتِهِ وَ مِنْ فخاخ النَّواصِبِ لَما بَقِیَ اَحَدٌ اِلّا اِرْتَدَّ عَنْ دینِ اللهِ وِلکِنَّهُم الذینَ یمسِکُونَ ازمه قُلوبِ ضُعفاءِ الشیعهِ کَما یُمسِکُ صاحِبِ السَّفینَهِ سُکّانها اُولئکَ هُم الاَفضَلُونَ عِندَاللهِ عَزَّوَجَلَّ»

(الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۴۵۵؛ منتخب الاثر، ص ۲۲۳.)

(اگر نبود دانشـمندانی که بعـد از غیبت قائم شـما به سوی او دعوت می کننـد و به سوی او رهنمون می شوند و از دین او دفاع می کننـد و بنـدگان ناتوان را از دام های شـیطان و مریـدهای شـیطانی نجات می دهند، احدی باقی نمی ماند جز اینکه از دین خدا

مرتد می شدند، ولی این دانشمندان، زمام دل ضعفا را به دست می گیرند، همان گونه که ملوان ها زمام کشتی را به دست می گیرند و سرنشین های کشتی را از خطر مرگ حفظ می کنند. اینها در نزد خدای - تبارک و تعالی - برترین هستند. به راستی همین نایبان عام حضرت مهدی علیه السلام هستند که در طول غیبت کبری، دین مقدس اسلام را از انحراف حفظ نموده، مسائل مورد نیاز را برای مسلمانان بیان کرده اند و دل های شیعیان را بر اساس عقاید صحیح، استوار ساخته اند. به راستی تمامی موفقیت ها و پیروزی های مختلف، با مجاهدت و تلاش خستگی ناپذیر محدثان و فقیهان شیعه - از اواخر غیبت صغری تا به امروز - بوده و حیات و نشاط و پویایی تشیّع را تضمین نموده است.

نیمه شعبان

«نیمه شعبان» در نزد شیعه و محبان اهل بیت علیهم السلام، به عنوان روز میلاد نجات بخش موعود مطرح است. نیمه شعبان اگرچه شرافتش را وامدار مولود خجسته ای است که در این روز زمین را با قدوم خویش متبرک ساخته است؛ اما در تقویم عبادی اهل ایمان، نیز از جایگاه و مرتبه والایی برخوردار است.

در روایاتی که از طریق شیعه و اهل سنّت (ر.ک: کنزالعمال، ج ۳، ص ۴۶۴، ح ۷۴۶۱ و ۷۴۵۱ و ۷۴۵۰؛ تفسیر القرطبی، ج ۱۲، ص ۱۶۷ و ...) نقل شده، فضیلت های بسیاری برای عبادت و راز و نیاز در شب و روز خجسته نیمه شعبان بر شمرده شده است.

این خود تمثیل زیبایی است از این موضوع که برای رسیدن به صبح وصال موعود، باید شب وصل را با خدا پشت سر گذاشت و تا زمانی که منتظر، عمر خویش را

در طریق کسب صلاح طی نکند، میتواند شاهد ظهور مصلح موعود باشد. رسول گرامی اسلام فرمود:

«مَنْ اَحْیا لَیلَهَ العِیدِ وَ لَیلَهَ النِّصفِ مِنْ شَعبانَ لَمْ یَمُتْ قَلْبُهُ یَوْمَ تَمُوتُ القُلوبُ.»

(وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۴۷۸، ح ۹۹۰۳.)

(هر که شب عید و شب نیمه شعبان را با عبادت زنده بدارد، در روزی که قلب ها همه بمیرند، قلب او نخواهد مرد.»

امیرمؤمنان در فضیلت شب نیمه شعبان می فرماید:

«یُعجِبُنی اَنْ یُفَرِّغَ الرَّجُلُ نَفْسَهُ فِی السَّنَهِ اَرْبَعَ لَیالٍ لَیلَهَ الفِطرِ وَ لَیْلَهَ الاَضْحی وَ لَیلَهَ النِصفِ مِنْ شَعبانَ وَ اَوَّلَ لَیلَهٍ مِنْ رَجَبٍ.»

(وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۰۹، ح ۱۰۱۸۹.)

(در شگفتم از کسی که چهار شب از سال را به بیهودگی بگذراند:

شب عید فطر، شب عید قربان، شب نیمه شعبان و اولین شب از ماه رجب.»

از امام صادق علیه السلام روایت شده که پدر بزرگوارشان – در پاسخ کسی که از فضیلت شب نیمه شعبان پرسیده بود – فرمود:

«این شب برترین شب ها بعد از شب قدر است. خداوند در این شب فضلش را بر بندگان جاری می سازد و از منّت خویش گناهان آنان را می بخشد. پس تلاش کنید که در این شب به خداوند نزدیک شوید. همانا این شب، شبی است که خداوند به وجود خود سوگند یاد کرده که در آن درخواست کننده ای را – مادام که درخواست گناه نداشته باشد – از درگاه خود نراند.

این شب شبی است که خداوند آن را برای ما خاندان قرار داده است؛ همچنان که شب قدر را برای پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داده است. پس بر دعا و ثنای خداوند تعالی بکوشید، که هر کس در این شب صد

مرتبه او را «تسبیح» گوید و صد مرتبه «حمد» الهی را بر زبان جاری سازد و صد مرتبه زبان به «تکبیر» گشاید و صدمرتبه بگوید:

«لااله الاّاللّه»، خداوند از سر فضل و احسانی که بر بندگان دارد، همه گناهان او را بیامرزد و درخواست های دنیوی و اخروی او را برآورده سازد؛ چه درخواست هایی که بر خداوند اظهار کرده و چه درخواست هایی که اظهار نکرده وخداوند با علم خود بر آنها واقف است.»

(بحارالانوار، ج ۹۴، ص ۸۵، ح ۵؛ همچنین ر.ک: الدرالمنثور، ج ۶، ص ۲۷.)

بنابراین شایسته است علاوه بر برپایی جشن و سرور در شب با عظمت نیمه شعبان، از بزرگی و عظمت آن شب غافل نشد اعمال عبادی را به دقت انجام داد. مطابق روایت های بسیاری که شیعه و برخی از اهل سنّت نقل شده، میلاد خجسته امام عصر علیه السلام در شب نیمه شعبان ۲۵۵ واقع و باعث مزید فضیلت این شب مبارک شده است.

(الکافی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۴۲۴؛ کتاب الغیبه، ص ۱۴۷.)

حرف «و»

واقفه

اگرچه واقفه اسم عام برای هر گروهی است که بر خلاف جمهور در یکی از مسائل امامت در قبول رأی اکثریت توقف می کردند ولی در مباحث مهدویّت مقصود فرقه ای از شیعه هستند که امام موسی بن جعفر علیه السلام را آخرین امام می دانند و می گویند:

او زنده است و همو مهدی منتظر می باشد. بنیان گذاران این مذهب، از قبیل علی بن ابی حمزه بطائنی، زیاد قندی، عثمان بن عیسی رواسی و احمد بن ابی بشر سرّاج نمایندگان آن حضرت در کوفه، مصر، خراسان و ... بودند. در دورانی که امام علیه السلام در

زندان هارون بود، اموال فراوانی از خمس به نزد آنان گرد آمده بود و چون امام وفات یافت، نزد خود گفتند که اگر به امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام اعتراف کنند بایستی همه این اموال را به آن حضرت تسلیم کنند. طمع به مال دنیا، آنها را بر این داشت که منکر امامت حضرت رضا علیه السلام شده، دست از دین خود بکشند و خود و گروهی را به الحاد و زندقه سوق دهند!!

یونس عبدالرحمن گوید:

«موقعی که امام موسی بن جعفر علیه السلام وفات یافت، نزد زیاد بن مروان قندی، هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه، سی هزار دینار بود. آن دو سمت نمایندگی آن حضرت را داشتند، من در آن روزگار حسب وظیفه، مردم را به حضرت رضا علیه السلام دعوت کردم که حقیقت امر بر من روشن بود. آن دو به من پیغام دادند:

تو از این کار دست بردار که اگر مال بخواهی، تو را بی نیاز سازیم ... هم اکنون ده هزار دینار به تو خواهیم داد.

من گفتم:

ما از پیشوایانمان شنیده ایم که چون بدعت ظهور کند، دانشمند وظیفه دارد علم خویش را به مردم برساند و مردم را از فتنه و ابهام نجات دهد؛ وگرنه نور ایمان از او سلب گردد. من به امامت علی بن موسی علم دارم؛ از این جهت موظفم آن حضرت را به مردم معرفی کنم. آنان چون دانستند که من تسلیم آنها نخواهم شد، سخت با من دشمن شدند.»

احمد بن حماد گوید:

«یکی از نمایندگان حضرت کاظم علیه السلام عثمان بن عیسی در مصر بود که اموال فراوانی از امام به نزدش گرد آمده

بود. حضرت رضا علیه السلام اموال را طلبید؛ اما وی به حضرت نامه نوشت که پدرت نمرده است!

حضرت در پاسخ فرمود:

پدرم در گذشت و جمع بسیاری از مردم بغداد شاهد مرگ او بودند و اموالش میان ورثه تقسیم شده است. وی در پاسخ حضرت نوشت: اگر پدرت زنده باشد، تو حق مطالبه اموال او را نداری و اگر مرده باشد، او به ما نگفته: اموالش را به تو بسپاریم. اینک اموال به مصرف رسیده و کنیزان را آزاد و تزویج کرده ام!» کشی نیز در «رجال» خود به این واقعه تصریح کرده می نویسد:

در هنگام محبوس بودن حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دو وکیل او در کوفه سی هزار دینار بابت سهم امام از شیعیان آن حضرت جمع آوری کردند و چون امام در زندان بود با آن پول برای خود خانه ها و چیزهای دیگر خریدند و چون خبر مرگ امام را بشنیدند برای این که پول ها را پس ندهند با کمال بی شرمی منکر مرگ امام موسی کاظم علیه السلام شدند و درباره او درنگ و توقف کردند از آن جهت پیروان ایشان را «واقفه» خواندند.

(ر.ک: المقالات و الفرق، ص ۲۳۶؛ مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۱۰۰؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۵۵.)

وقت ظهور

در فرهنگ «مهدویّت» یکی از موضوعات مهم و مورد توجّه، مسأله «وقت ظهور» است؛ به گونه ای که حتی سال ها قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام، درباره آن از معصومین علیهم السلام پرسش می شد.

(الکافی، ج ۱، ص ۳۶۸، ح ۲.)

ائمه معصومین علیهم السلام نیز همواره مسائل مربوط به حضرت مهدی علیه السلام - به ویژه زمان ظهور آن حضرت - را از اسرار الهی دانسته

و وقت گذاران را تکذیب کرده اند. با سیری کوتاه در بوستان کلام الهی و بیانات نورانی ائمه اطهار علیهم السلام درباره وقت ظهور، به مطالب ذیل بر خواهیم خورد:

۱. علم و آگاهی از زمان دقیق ظهور، تنها به خداوند متعال اختصاص دارد.

۲. همواره معصومین علیهم السلام مردم را از تعیین وقت و وقت گذاری درباره ظهور حضرت مهدی علیه السلام، برحذر داشته و وقت گذاران را تکذیب کرده اند.

۳. روایات فراوانی رخداد ظهور را ناگهانی دانسته و احادیث دیگری اصلاح امر فرج را یک شَبِه ذکر کرده است (البته این نیز با تعیین وقت ظهور منافات دارد).

۴. اگر چه پنهان بودن زمان ظهور از اسرار الهی است و حکمت الهی اقتضا نموده این وقت نزد مردم مجهول و مکتوم باشد؛ ولی در بعضی روایات به پاره ای از حکمت های آن، اشاره شده و تا حدودی محدوده زمانی آن معین گشته است.

۵. با مراجعه به کلام نورانی معصومین علیهم السلام می توان چگونگی آگاه شدن حضرت مهدی علیه السلام از هنگام ظهور را به راحتی دریافت. از روایاتی که علم به زمان ظهور را ویژه خداوند دانسته، می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

در روایت مشهوری آمده است:

«وقتی دعبل، شاعر بلند آوازه شیعی، در محضر امام رضا علیه السلام در ضمن قصیده ای، سخن از ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام بر زبان جاری ساخت؛ آن حضرت در حالی که سرشک از دیدگانش جاری بود، رو به دعبل کرد و فرمود:

ای خزاعی!

همانا روح القدس بر زبانت این دو بیت را جاری ساخت. آیا می دانی این امام کیست؟ و چه زمانی قیام می کند؟

آنگاه خود آن حضرت به معرفی امام مهدی علیه السلام پرداخت.

سپس

درباره زمان ظهورش چنین فرمود:

«وَاَمَّا «مَتی» فَاِخْبارُهُ عَنِ الوَقْتِ. فَقَدْ حَدَّثَنی اَبی عَنْ اَبیهِ عَنْ آبائِهِ علیهم السلام اَنَّ النَّبِیّ صلی الله علیه و آله قیلَ لَهُ یا رَسُولَ اللَّهِ مَتی یَخْرُجُ القائِمُ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ؟

فَقالَ صلی الله علیه و آله: مَثَلُهُ مَثَلُ السَّاعَهِ اَلَّتی لا یُجَلّیها لِوَقْتِها اِلاَّ هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الاَرْضِ لا تَأْتِیَنَّکُم اِلاَّ بَغْتَهً.»

«اما اینکه «چه زمانی ظهور خواهد کرد»، این خبر دادن از وقت است. پدرم از پدرش و ایشان از پدرانش از رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که وقتی از آن حضرت سؤال شد:

ای رسول خدا!

چه زمانی قائم از ذریه شما ظهور می کند؟

آن حضرت فرمود:

مثل او مانند قیامت است که [خداوند درباره زمان وقوع آن چنین] فرمود:

هیچ کس جز او به هنگامش آن را آشکار نمی سازد.

این امر بر [اهل] آسمان ها و زمین دشوار است، جز به صورت ناگهانی به سراغ شما نمی آید.»

(اعراف، ۱۸۷.)

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۶؛ کمال الدین و تمام النعمه، ج ۲، ص ۳۷۲.)

از آنجایی که آن حضرت، مخفی بودن زمان ظهور را همانند زمان قیامت و رستاخیز قلمداد فرموده است؛ می توان نتیجه گرفته که:

با مخفی بودن قیامت، یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود و از سوی دیگر چون وقت آن به طور دقیق معلوم نیست و در هر زمان محتمل است، نتیجه اش حالت آماده باش دائمی است. درباره قیام حضرت مهدی علیه السلام نیز اگر تاریخ تعیین می شد و زمان ظهور دور بود، همه در غفلت و غرور و بی خبری فرو می رفتند و اگر زمانش نزدیک بود، ممکن بود آزادی عمل را از دست بدهند

و اعمالشان جنبه اضطراری پیدا کند. همان گونه که علم به زمان قیامت فقط در اختیار خداوند است، علم به زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام نیز در عهده خداوند است. در احادیث فراوانی از ظهور حضرت مهدی علیه السلام در کنار قیامت یاد شده است؛ از این رو، برخی از ویژگی های آن همانند رستاخیز است. خداوند در ادامه آیه یاد شده، علم به قیامت را حتّی از پیامبر خود منتفی ساخته است:

«از تو می پرسند، چنان که گویا تو از چون و چند آن آگاهی، بگو همانا علم آن نزد خداوند است.» از اینجا می توان نتیجه گرفت که حتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز به زمان دقیق ظهور حضرت مهدی علیه السلام آگاه نیست و اینکه عده ای به خود جرأت می دهند و به راحتی وقت ظهور را تعیین می کنند، جای بسی تأمل است!!

نه تنها این سؤال از اولین معصوم پرسیده شد و ایشان این گونه جواب فرمود که علم به زمان ظهور نزد خداوند است؛ بلکه وقتی از آخرین معصوم نیز چنین پرسشی شد، آن حضرت در ضمن توقیعی این سان جواب داد:

«و اما ظهور فرج همانا در اختیار خداوند متعال است و وقت گذاران دروغ گفتند.»

(کتاب الغیبه، ص ۲۹۱.)

آن حضرت در آخرین توقیع به سفیر چهارم خود، ظهور را تنها در اراده و اختیار خداوند دانسته، می فرماید:

«و ظهوری نخواهد بود مگر آنگاه که خداوند تبارک و تعالی اجازت فرماید.»

(الخرایج و الجرایح، ج ۳، ص ۱۱۲۸؛ کتاب الغیبه، ص ۳۹۵.)

پس روشن می شود که زمان آغاز ظهور، یکی از اسرار الهی است و اندیشه و فکر بشر از رسیدن به آن، سخت کوتاه و

ناتوان است. همان گونه که بیان شد در روایات فراوانی از ظهور آن حضرت به عنوان حادثه ای ناگهانی یاد شده و واضح است ناگهانی بودن آن، با تعیین قبلی وقت منافات دارد؛ چرا که وقتی برای امری زمان مشخص شد، دیگر دفعی و ناگهانی بودن آن معنا نخواهد داشت. به طور مسلم کسانی که تعیین وقت می کنند، سخنشان خلاف این گروه روایات است. پاره ای از این روایات را این گونه می توان دسته بندی کرد:

الف. اصلاح شدن امر ظهور در یک شب امام علی علیه السلام می فرماید:

«پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

مهدی از ما اهل بیت است که خداوند امر [فرج] او را در یک شب اصلاح می فرماید.»

«اَلْمَهْدِیُّ مِنَّا اَهْلَ الْبَیْتِ یُصْلِحُ اللَّه لَهُ اَمْرَهُ فِی لَیْلَهٍ»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۲.)

امام باقر علیه السلام نیز این معنا را این گونه بیان کرده است:

«خداوند امر [فرج] او را در یک شب اصلاح می کند.»

(الغیبه، ص ۱۶۳.)

ب. آمدن همانند شهاب فروزان امام باقر علیه السلام پس از بیان غیبت حضرت مهدی علیه السلام، فرمود:

«او همانند شهابی شعله ور ظاهر خواهد شد.»

(کتاب الغیبه، ص ۱۵۹؛ کمال الدین، ج ۱، ص ۳۲۴.)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در این باره می فرماید:

«در آن هنگام همچون شهابی فروزان خواهد آمد.»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۲۸۷.)

روشن است که کلام معصومین علیهم السلام گزاف نیست و تشبیهات ایشان بدون حساب نبوده است. از سوی دیگر، «فرا رسیدن همچون شهاب» سخن از ناگهانی بودن، بدون پیش بینی قبلی، غافل گیرانه و سریع بودن آن می باشد.

البته در برخی روایات به صورت محدود زمان هایی برای رخداد این حادثه بزرگ ذکر شده است.

این گونه روایات به چند دسته تقسیم می شود.

یک:

روایاتی

که «جمعه» را به عنوان روز ظهور معرفی کرده است:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قائم ما اهل بیت در روز جمعه ظهور خواهد کرد.»

(الخصال، ح ۲، ص ۳۹۴.)

دو:

روایاتی که روز ظهور را مصادف با روز عاشورا ذکر کرده است:

امام باقر علیه السلام ضمن بیاناتی درباره روز عاشورا فرمود:

«... و این روز (عاشورا) روزی است که در آن قائم قیام خواهد کرد.»

(تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۰۰.)

سه:

روایاتی که ظهور حضرت مهدی علیه السلام را در سال فرد ذکر کرده است:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«قائم ظهور نمی کند مگر در سال فرد.»

(کتاب الغیبه، ص ۴۵۳؛ روضه الواعظین، ص ۲۶۳؛ اعلام الوری، ص ۴۵۹.)

چهار:

برخی روایات نیز روز ظهور را شنبه ذکر کرده است:

امام باقر علیه السلام فرمود:

«قائم در روز شنبه که روز عاشورا است خروج می کند.»

(تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۳۳۳؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۶۵۳.)

اگرچه قرائنی چند بر ظهور حضرت مهدی علیه السلام در روز جمعه وجود دارد؛ ولی این روایت و امثال آن را می توان به

این صورت توجیه کرد که اولین روز ظهور جمعه است و از آنجایی که قیام و خروج آن حضرت پس از ظهور است، قیام و خروج آن حضرت در روز شنبه اتفاق خواهد افتاد. اطلاع حضرت مهدی از وقت ظهور حال این پرسش پیش می آید که اگر خود حضرت مهدی علیه السلام، از زمان دقیق ظهور آگاهی ندارد، پس چگونه درآستانه ظهور از وقت آن آگاه خواهد شد؟

در این بخش نیز روایات فراوانی ذکر شده که راه های حصول علم حضرت به زمان ظهور را بیان کرده است؛ مانند:

یک:

آگاه شدن از طریق الهام بدون شک معصومین علیهم السلام مورد الهام خداوند قرار می گیرند

و اگر چه وحی به صورت رسمی با رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پایان گرفت؛ ولی در موارد فراوانی به اهل بیت علیهم السلام الهاماتی می شده و خواهد شد.

برخی روایات چگونگی آگاه شدن حضرت مهدی علیه السلام از زمان ظهور را از طریق الهام ذکر کرده است.

امام صادق علیه السلام ذیل آیه شریفه «فَاِذا نُقِرَ فِی النَّاقُور»، فرمود:

«به درستی که از ما امامی پنهان است و چون خدای تعالی بخواهد او را ظاهر سازد، نکته ای در قلبش ایجاد می کند، پس او ظاهر شود و به دستور خدای تعالی قیام نماید.»

(الکافی، ج ۱، ص ۳۴۳؛ کتاب الغیبه، ص ۱۶۴؛ رجال کشی، ص ۱۹۲.)

دو:

آگاه شدن از طریق برافراشته شدن پرچم قیام در روایاتی چند اشاره شده که وقتی ظهور آن حضرت نزدیک شد و زمان قیام فرا رسید، پرچمی که آن حضرت هنگام ظهور در دست خواهد داشت، به اذن و اراده الهی برافراشته شده، امام علیه السلام را به فرمان قیام آگاه خواهد کرد.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۵؛ الخرائج و الجرائح، ح ۲، ص ۵۵۰، کفایهالاثر، ص ۲۶۶.)

سه:

آگاه شدن از طریق بیرون آمدن شمشیر آن حضرت از غلاف رسول گرامی اسلام فرمود:

«برای او شمشیری است در غلاف، پس هنگامی که وقت ظهورش فرا رسید، آن شمشیر از غلافش خارج می شود. خداوند آن شمشیر را به سخن در می آورد و شمشیر به حضرتش می گوید:

ای ولی خدا!

خارج شو که دیگر نشستن در مقابل [ستم] دشمنان خدا جایز نیست. پس او ظهور می کند.»

(کمال الدین، ج ۱، ص ۱۵۵.)

در پایان گفتنی است که مخفی بودن زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام، دارای حکمت های فراوانی است؛ از جمله:

۱.

زنده نگه داشتن روح امید و انتظار در جامعه در طول غیبت حضرت مهدی علیه السلام.

۲. معنا پیدا کردن امتحان شیعیان در عصر غیبت.

۳. غافلگیر کردن مخالفان و دشمنان. از آنجایی که یکی از دلایل غیبت حضرت مهدی علیه السلام تلاش دشمنان برای نابودی آن حضرت بود؛ از این رو روشن بودن زمان ظهور، دشمنان را برای از بین بردن و مقابله با آن حضرت آماده می سازد؛ در حالی که نامعلوم بودن و ناگهانی بودن زمان ظهور، باعث غافلگیری دشمنان خواهد شد.

وقت معلوم

عبارت «وقت معلوم» یک بار در آیه ۳۸ سوره «حجر» و بار دیگر در سوره «ص» آیه ۸۱ به کار رفته است. آن هنگام که ابلیس مأمور به سجده بر آدم شد؛ ولی سجده نکرد، خداوند فرمود:

«ای ابلیس!

چه چیز مانع تو از سجده کردن بر مخلوقی که با قدرت خود او را آفریدم گردید؟ آیا تکبر کردی. یا از برترین ها بودی؟

گفت:

من از او بهترم! مرا از آتش آفریده ای و او را از گل!

فرمود:

از آسمان ها [و از صفوف فرشتگان] خارج شو که تو رانده درگاه منی! و مسلماً لعنت من بر تو تا روز قیامت خواهد بود.

عرض کرد:

پروردگار من! مرا تا روزی که انسانها برانگیخته می شوند، مهلت ده.

فرمود تو از مهلت داده شدگانی؛ ولی تا روز و زمان معینی.»

(ص (۳۸)، آیات ۸۱ - ۷۵.)

ابلیس هنگامی که خود را رانده درگاه خدا دید و احساس کرد که آفرینش انسان سبب بدبختی او شده، آتش کینه در دلش شعله ور گشت و خواست انتقام خویش را از فرزندان آدم بگیرد.

البته مقصد اصلی خود او بود - نه آدم و نه فرمان خدا - ولی غرور و خودخواهی

توأم با لجاجتش اجازه نمی داد این واقعیت را درک کند. از این رو عرض کرد:

پروردگارا!

اکنون که چنین است مرا تا روز رستاخیز مهلت ده.

ایـن اجـازه گرفتن برای این بـود که به لجـاجت، عنـاد، دشـمنی و خیره سـری خـود ادامه دهـد! خداونـد هم این خواسـته او را پذیرفت و فرمود:

مسـلما تو از مهلت یافتگـانی؛ ولی نه تـا روز مبعوث شـدن خلاـیق در رسـتاخیز، بلکه تا وقت و زمانی معین. مفسّـران در اینکه منظور از «یوم الوقت المعلوم» چه روزی است، احتمالات متعددی داده اند.

برخی آن را پایان این جهان می دانند؛ چرا که در آن روز همه موجودات زنده می میرند و تنها ذات خداوند می ماند. (قصص (۲۸)، آیه ۸۸.)

گروهی احتمال داده اند:

منظور از آن روز قیـامت است؛ ولی این احتمـال نه بـا ظـاهر آیـات مورد بحث می سـازد - که لحن آن نشان می دهـد با تمام خواسته او موافقت نشد - و نه با آیات دیگر قرآن که خبر از مرگ عموم زندگان در پایان این جهان می دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه یاد شده، اشاره به زمانی باشد که هیچ کس جز خدا نمی داند.

(تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۴۳.)

آنچه این عبـارت را در بحث «مهـدویّت» وارد سـاخته؛ برخی روایـاتی است که «یـوم الـوقت المعلوم» را دوران ظهور حضـرت مهدی علیه السلام دانسته است. از وهب بن جمیع آزاد شده اسحاق بن عمار نقل شده که گفت:

«از حضـرت صـادق علیه السـلام دربـاره این گفته ابلیس پرسـیدم که. پروردگارا پس مرا تا روزی که خلایق برانگیخته شونـد، مهلت ده؛ خداوند فرمود:

البته تو از مهلت داده شدگانی تا به روز و هنگام معیّن و معلوم» - آن چه روزی خواهد بود؟

فرمود:

وقت

معلوم روز قیام قائم آل محمد است. هرگاه خداوند او را برانگیزد ... ابلیس می آید، در حالی که بر زانوانش راه می رود و می گوید:

ای وای از این روزگار!

آنگاه از پیشانی اش گرفته شده، گردنش زده می شود. آن هنگام روز وقت معلوم است که مدت او به پایان می رسد.»

(دلائل الامامه، ص ۲۴۰.)

بعید نیست مقصود از روایت، این باشد که با روشن شدن حقایق در عصر ظهور و رشد بسیار بالای عقلانی انسان ها در آن عصر، دیگر مجالی برای اغوای شیطان باقی نخواهد ماند و عملاً خلع سلاح و نابود می گردد و این پایان مهلت او است.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۴۲، ح ۵؛ الثاقب فی المناقب، ص ۳۱۰؛ دلائل الامامه، ص ۲۴۶؛ اثبات الوصیه، ص ۱۵.)

وکلای حضرت مهدی

یکی از تشکل های مهمی که در دوران ائمه متأخر شکل گرفت، «تشکیلات وکالت» بود که ایشان جهت آماده کردن هرچه بیشتر مردم، برای تحمّل دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام به وجود آوردند. ایشان هر چه بیشتر می کوشیدند تا از مواجهه مستقیم کم کرده، امور را به عهده افراد لایقی بگذارند.

این تشکیلات رسماً در زمان امام کاظم علیه السلام به وجود آمد و در زمان حضرت مهدی به اوج خود رسید. در زمان غیبت صغری این تشکیلات، به وسیله چهار تن (در طول هم) رهبری می شد؛ به این صورت که شیعیان از حضرت مهدی علیه السلام در زمینه مسائل فقهی، مالی و حتی امور شخصی سؤال کردند، این پرسش ها از طریق نواب اربعه (سفرای حضرت) انجام می پذیرفت و پاسخ نیز بعد از مدتی کوتاه، به آنان داده می شد.

این نایبان نیز وکلایی در بسیاری از شهرهای اسلامی داشتند که با سرعتی فراوان،

در آسان ساختن کارهای نایبان حضرت، انجام وظیفه می کردند. وکیلان، افرادی خوش رفتار، استوار در عقیده، ثابت قدم و معروف به زهد و تقوا و صلاح بودند.

(امام مهدی از ولادت تا ظهور، ص ۲۳۶.)

این وکیلان بعد از نواب اربعه، عبارت بودند از:

۱. احمد بن اسحاق (وکیل در قم)

۲. محمد بن شاذان (نائب در نیشابور)

۳. محمد بن حفص

۴. محمد بن صالح همدانی (وکیل در همدان)

۵. قاسم بن علا (وکیل در آذربایجان)

۶. ابوالحسین محمد بن جعفر اسدی (وکیل در ری)

(کتاب الغیبه، ص ۴۱۵، ح ۳۹۱؛ کمال الدین، ح ۲، باب ۱۶ و ۴۳.)

۷. ابراهیم بن محمد همدانی

۸. ابراهیم بن مهزیار (وکیل در اهواز)

۹. محمد بن ابراهیم بن مهزیار

۱۰. احمد بن حمزه بن یسع قمی

۱۱. داوود بن قاسم بن اسحاق

۱۲. محمد بن علی بن بلال

۱۳. ابومحمد وجنائی

۱۴. عبداللّه بن ابی غائم قزوینی

۱۵. حسین بن علی بزوفری

۱۶. احمد بن هلال عبرتائی

۱۷. حاجز بن یزید ملقب به وشاء وکیل در بغداد

(ر.ک: رجال کشی، کمال الدین و تمام النعمه، کتاب الغیبه.)

البته سه تن از این افراد – محمد بن علی بن بلال، محمد بن صالح همدانی و احمد بن هلال – منحرف و از وکالت امام علیه السلام عزل شدند! وکیلان در کنار نواب اربعه (سفیران) ایفای نقش می کردند. بخشی از تفاوت های اینان و نایبان چهارگانه، عبارت بود از:

۱. نواب اربعه «نایب خاصّ» بودند و «سفیر» خوانده می شدند. دیگران نیابت یا وکالت داشتند؛ اما از عنوان «سفارت» بهره نمی بردند.

۲. نواب اربعه با امام علیه السلام ارتباط مستقیم داشتند؛ اما وکلای امام علیه السلام به واسطه نوّاب اربعه با امام مرتبط بودند.

۳. مسؤولیت نوّاب اربعه از نظر جغرافیایی فراگیر بود؛ اما سایر وکیلان هر

یک در منطقه ای خاصّ فعالیت می کردند.

(ر.ک: تاریخ الغیبه الصغری، ص ۶۰۹.)

۴. نواب اربعه مسؤولیت هدایت همگانی و نیابت عام و مطلق و فراگیر داشتند؛ یعنی، به بیان احکام، شرح و تفسیر احکام و قرآن کریم، تبیین دین، سرپرستی ایتام و وقف، اجرای حدود، رسیدگی به شیعیان، جمع آوری خمس و زکات و ... می پرداختند؛ ولی دیگر نایبان و وکیلان تنها مسؤولیت مشخصی داشتند و نیابتشان خاصّ بود؛ برای مثال برخی از آنان در اخذ وجوه شرعی وکیل بودند و گروهی در سرپرستی وقف یا ایتام انجام وظیفه می کردند.

ولایت فقیه

اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت کبری با نظریه «ولایت فقیه» گره خورده است. از نظر لغوی، «ولایت» مشتق از «و، ل، ی» است و به کسر و فتح «واو» استعمال می شود.

این کلمه بر معانی متعددی نظیر نصرت و یاوری، تصدّی امر غیر و سلطه و سرپرستی، دلالت دارد. از میان این معانی متعدّد، معنای تصدی و سرپرستی و تصرّف در امر غیر، با آنچه از ولایت فقیه اراده می شود، تناسب بیشتری دارد. کسی که متصدّی و عهده دار امر می شود، بر آن ولایت یافته و مولا- و ولیّ آن امر محسوب می شود. بنابراین، کلمه ولایت و هم ریشه های آن (مانند ولیّ، تولیت، متولّی و والی) دلالت بر معنای سرپرستی، تدبیر و تصرف دارد.

این گونه کلمات، معنای تصدّی و سرپرستی و اداره شئون فرد دیگر - مولا علیه - را افاده می کند و نشان می دهد که ولیّ و مولا سزاوارتر از دیگران در این تصرف و تصدی است و با وجود ولایت این مولی و ولیّ، دیگران فاقد حق تصرّف و تصدّی و سرپرستی در شئون آن فرد هستند.

(ر.ک:

الغدیر، ج ۱، ص ۶۴۹ - ۶۰۹.)

در اصطلاح «زعیم و ولی فقیه» کسی است که عالم به سیاست های دینی و برقرار کننده عدالت اجتماعی در میان مردم باشد. طبق اخبار، او دژ اسلام و وارث پیامبران و جانشین پیامبر خدا و همچون پیامبران بنی اسرائیل بوده، بهترین خلق خدا بعد از ائمه است. مجاری امور و احکام و دستورها، به دست او بوده و حاکم بر زمامداران است.

(امام خمینی رحمه الله، الرسائل، ج ۲، ص ۱۰۲ - ۹۴.)

مسأله «ولایت فقیه» گرچه ریشه کلامی دارد؛ ولی جنبه فقهی آن موجب گردیده تا فقها از روز نخست، در ابواب مختلف فقهی از آن بحث کنند و موضوع ولایت فقیه را در هر یک از مسائل مربوطه روشن سازند. در باب جهاد و تقسیم غنایم و خمس و گرفتن و توزیع زکات و سرپرستی انفال و نیز اموال غایبین و قاصرین و باب امر به معروف و نهی از منکر و باب حدود و قصاص و تعزیرات و مطلق اجرای احکام انتظامی اسلام، فقها از مسأله «ولایت فقیه» و گستره آن بحث کرده اند.

(محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، مقدمه.)

مقصود از مطلقه بودن ولایت فقیه گستره دامنه ولایت فقیه است، که در شعاع مسؤولیت رهبری سیاسی او است و تمامی ابعاد مربوط به مصالح امت را شامل می شود (از جمله اجرای تمامی احکام انتظامی اسلام). در مقابل آن، ولایت های خاصّ، مانند ولایت پدر درباره ازدواج دختر یا ولایت پدر و جد در رابطه با تصرفات مالی فرزندان صغیر قرار دارد. اساساً اضافه شدن ولایت به وصف عنوانی «فقیه» محدودیت آن را در چارچوب فقه می رساند، در واقع فقه او است

که حکومت می کنـد، نه شـخص او. پس هیـچ گونه قاهریت و حاکمیت اراده شخصـی در کار نیست. از همین جا، مسؤولیت مقام رهبری - در اسلام - در پیشگاه خدا و مردم روشن می گردد.

او در پیشـگاه خـدا مسؤول است تـا احکام را کاملاً اجرا نمایـد و در مقابل مردم مسؤول است تا مصالـح همگانی را به بهترین شکل ممکن تأمین نمایـد و عدالت اجتماعی را در همه زمینه ها و به صورت گسترده و بدون تبعیض اجرا کند و هرگز در این مسؤولیت کوتاه نیاید.

(همان، ص ۱۰ و ۱۱.)

فرق میان ولایت فقیه و مرجعیت فتوا میان زعامت و مرجعیت فتوا چند فرق می توان ذکر کرد:

یک:

زعیـم و ولی فقیه، گذشـته از علم به قـوانین الهی و عـدالت و اجتهـاد، بایـد دارای احـاطه به سـیاست هـای دینی و شـجاعت و مدیریت الکافی برای رهبری بوده و از مسائل اجتماعی و سیاسی روز آگاه باشد.

دو:

وقتی زعیم و ولی فقیه بنا به مصالـح مردم حکمی صادر می کنـد، بر همه - حتی بر کسانی که از دیگری تقلید می کنند - آن حکم واجب می شـود؛ چنـان که وقـتی مرحوم میرزای شـیرازی رحمه الله زعیم دینی و سیاسـی، حکم تحریم تنبـاکو را صـادر فرمود یـا مرحوم میرزا محمـد تقی شـیرازی حکم جهـاد دادنـد، همه حتی علمـا تبعیت کردنـد. اگر فرد لاـیق که دارای این دو خصـلت (علم به قانون و عدالت) است، به پا خاست و تشـکیل حکومت داد؛ همان ولایتی را که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در امر اداره جامعه داشت، دارا می باشد و بر همه مردم لازم است که از او اطاعت کنند.

(امام خمینی رحمه الله، ولایت فقیه،

ص ۱۶۳.)

سه:

مقام مرجعیت فتوا می تواند در یک زمان متعدد باشد و هر کس هر مجتهدی را پارسا و داناتر تشخیص دهد، از وی پیروی کند. اما مقام زعامت و ولایت فقیه نمی تواند متعدد باشد؛ چه این مقام با ابعاد سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و دفاعی باید دارای یک قدرت مرکزی باشد وگرنه موجب تشتت و چند دستگی امت خواهد شد و وحدت کلمه از بین خواهد رفت. از این رو در هیچ زمانی بیش از یک امام نبوده است.

چهار:

کار مرجعیت فتوا را می توان تداوم کار نبوّت؛ یعنی، ابلاغ قوانین الهی به مردم و کار ولایت فقیه را تداوم کار امامت، یعنی، مسؤولیت اجرا و پیاده کردن قوانین دانست.

پنج:

از شرایط مرجعیت فتوا اعلمیت است؛ ولی برای ریاست دینی، زعامت و ولایت فقیه آگاهان دینی، اعلمیت و یا اولویت را شرط می دانند. اساساً فقها، ولایت فقیه را در راستای خلافت کبری و در امتداد امامت دانسته اند و مسأله رهبری سیاسی را – که در عهد حضور برای امامان معصوم ثابت بوده – همچنان برای فقهای جامع شرایط و دارای صلاحیّت در دوران غیبت ثابت دانسته اند. آنان مسأله «تعهد اجرایی» را در احکام انتظامی اسلام، مخصوص دوران حضور ندانسته، بلکه آن را پیوسته ثابت و برقرار می شمارند.

امام خمینی رحمه الله در این باره می فرماید:

«تمامی دلایلی که برای اثبات امامت، پس از دوران عهد رسالت آورده اند، به عینه درباره ولایت فقیه، در دوران غیبت جاری است. عمده ترین دلیل، ضرورت وجود کسانی است که ضمانت اجرایی عدالت را عهده دار باشند؛ زیرا احکام انتظامی اسلام مخصوص عهد رسالت نبوده یا عهد حضور نیست؛ لذا بایستی همان گونه که حاکمیت این احکام

تـداوم دارد، مسؤولیت اجرایی آن نیز تداوم داشـته باشد و فقیه عادل و جامع الشـرایط، شایسـته ترین افراد برای عهده دار شدن آن می باشد.»

(محمد هادی معرفت، ولایت فقیه، ص ۴۳.)

از آنجایی که این بحث دامنه گسترده ای دارد تنها در اینجا ارتباط بین این واژه و مهدویّت به اجمال بیان شد. علاقه مندان می توانند به کتاب های مفصل مراجعه نمایند.

حرف «ی»

یأجوج و مأجوج

در دو سوره قرآن مجید، از یأجوج و مأجوج سخن به میان آمده است:

یکی در آیات ۹۲ تا ۹۸ سـوره «کهف» و دیگر در آیه ۹۶ سوره «انبیاء.» آیات قرآن به خوبی گواهی می دهـد که این دو نام، متعلق به دو قبیله وحشـی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشتند. در تورات در کتاب «حزقیل» (فصل ۳۸ و فصل ۳۹) و در کتاب رؤیای «یوحنا» (فصل ۲۰) از آنها به عنوان «گوگ» و «مأگوگ» یاد شده است که معرّب آن یأجوج و مأجوج است.

به گفته مفسـر بزرگ، علامه طباطبایی در المیزان از مجموع گفته های تورات استفاده می شود که مأجوج یا یأجوج و مأجوج، گروه یا گروه های بزرگی بودنـد که در دور دست ترین نقطه شـمال آسـیا زندگی می کردند، آنان مردمی جنگجو و غارتگر بودند.

(المیزان، ج ۱۳، ص ۴۱۱.)

برخی معتقدند:

این دو کلمه عبری است؛ ولی در اصـل از زبـان یونـانی به عبری منتقل شـده است و در زبان یونانی «گاگ» و «ماگاگ» تلفظ می شده که در سایر لغات اروپایی نیز به همین صورت انتقال یافته است.

دلایل فراوانی از تاریخ در دست است که در منطقه شمال شرقی زمین، در نواحی مغولستان در زمان های گذشته گویی چشمه جوشانی از انسان وجود داشته است. مردم این منطقه

به سرعت زاد و ولد می کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق، یا جنوب سرازیر می شدند و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرار می دادند و تدریجاً در آنجا ساکن می گشتند. برای حرکت سیل آسای این اقوام، دوران های مختلفی در تاریخ ذکر شده است. یکی از آنها دوران هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت زمامداری «آتیلا» بود که تمدن امپراتوری روم را از میان بردند.

آخرین دوران هجوم آنها، در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیز خان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی، هجوم آوردند و بسیاری از شهرها از جمله بغداد را ویران کردند. در عصر کورش نیز هجومی از ناحیه آنها اتفاق افتاد که در حدود پانصد سال قبل از میلاد بود؛ ولی در این تاریخ، حکومت متحد ماد و فارس به وجود آمد و اوضاع تغییر کرد و آسیای غربی از حملات این قبایل آسوده شد. به این ترتیب به نظر می رسد که یأجوج و مأجوج از همین قبایل وحشی بوده اند که مردم قفقاز به هنگام سفر کورش به آن منطقه، تقاضای جلوگیری از آنها را کردند و او نیز اقدام به کشیدن سدّ معروف ذوالقرنین نمود.»

(تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۵۲ - ۵۵۱.)

امّا ارتباط اینها با «مهدویت» از روایاتی به دست می آید که از آنها به عنوان یکی از «اشراط الساعه» یاد شده است.

(الخصال، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۴۶ و ۴۳۱؛ همچنین ر.ک: الدرالمنثور، ج ۳، ص ۵۹، ج ۴، ص ۲۵.)

البته برخی درباره اینکه حقیقت وجودی آنها چگونه است، خواسته اند با استفاده از روایات در انسان بودن آنها تردید

کنند! (ر.ک: بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۱۸۷.)

از دیدگاه اینان برخی روایات آنها را از بنی آدم ندانسته اند.

(همان، ج ۵۴، ص ۳۳۴.)

در روایاتی چند پراکنده شدن یأجوج و مأجوج بر روی زمین، در کنار خروج دجّال و نزول حضرت عیسی علیه السلام ذکر شده است.

(ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۶.)

بنابراین می توان این احتمال را مطرح کرد که این رخداد در عصر ظهور حضرت مهدی علیه السلام و یا در آستانه قیامت رخ خواهد داد.

(ر.ک: کمال الدین، ج ۲، ص ۳۹۹.)

همچنین ممکن است گفته شود:

مقصود از پراکنده شدن یأجوج و مأجوج، افراد شرور با ویژگی خاصّ نیست؛ بلکه می تواند این حقیقت در هر گروهی باشد که در مقابل حق در آخِرُ الزّمان می ایستند و اقدام به شرارت می کنند.

یاران حضرت مهدی (خاص)

یاران حضرت مهدی (خاص)

یاران حضرت مهدی علیه السلام ۳۱۳ نفرند. احادیث فراوانی در ستایش این گروه ممتاز وارد شده و در قرآن کریم آیاتی است که تأویل به آنان شده است:

۱. از امام باقر علیه السلام و صادق علیه السلام در تأویل سخن خدای متعال «وَلَئِنْ اَخَّرْنا عَنهُم العَذابَ اِلی اُمَّهٍ مَعدُودَهٍ ...»

(هر آینه اگر از آنان عذاب را تا مدتی معیّن [یا تا فراهم آمدن دسته ای به تعداد مشخص] به تأخیر اندازیم ...» هود، آیه ۸.)

روایت شده است:

«مراد از امت معدود یاران مهدی در آخر الزمانند؛ ۳۱۳ نفر به تعداد افراد جنگ بدر. آنان در ساعتی جمع شوند؛ مانند ابرهایی که در پاییز جمع می شوند.»

(بحارالانوار، ج ۵۱، ص ۵۵، ح ۴۲؛ الغیبه، ص ۲۴۱.)

۲. از امام صادق علیه السلام درباره این سخن خدای تعالی «فَاستَبِقُوا الخَیرات، اَینَما تکونوا یأت بکم اللّه جمیعاً»

(در نیکی ها بر یکدیگر پیشی گیرید. هر کجا باشید، خدا همه

شما را خواهد آورد.» بقره (۲)، آیه ۱۴۸.)

روایت شده است:

«یَعنِی اَصحَابَ القائِمِ الثَّلاثَ مِائَهِ وَ البِضْعَهَ عَشَرَ رَجُلًا قالَ وَ هُمْ وَ اللَّهِ الاُمَّهُ الْمَعْدُودَهُ قَالَ یَجْتَمِعُونَ وَ اللّهِ فِی سَاعَهٍ وَاحِدَهٍ قَزَعٌ کَقَزَعِ الْخَرِیفِ.»

«مقصود سیصد و اندی یار قائم است و آنان - واللّه - امت معدوده اند. در یک ساعت جمع می شوند؛ همان گونه که ابرها در پاییز جمع می شوند.»

(الکافی، ج ۸، ص ۳۱۳، ح ۴۸۷؛ همچنین ر.ک: کتاب الغیبه، ص ۴۷۷؛ الغیبه، ص ۲۸۲.)

۳. امام صادق علیه السلام در وصف یاران خاصّ حضرت مهدی علیه السلام فرمود:

«مردانی که گویی قلب هایشان مانند پاره های آهن است. هیچ چیز نتواند دل های آنان را نسبت به ذات خداوند گرفتار شک سازد. سخت تر از سنگ هستند. اگر بر کوه ها حمله کنند، آنها را از هم خواهند پاشید ... گویی که بر اسبان خود، مانند عقاب هستند. بر زین اسب امام دست می کشند و از این کار برکت طلب می کنند. گِرد امام خویش گردیده، در جنگ ها جان خود را سپر او می سازند و هر چه را بخواهد برایش انجام می دهند. مردانی که شب ها نمی خوابند؛ در نمازشان همهمه ای چون صدای زنبور عسل دارند. شب ها بر پای خویش ایستاده و صبح بر مرکب های خود سوارند. پارسایان شبند و شیران روز. اطاعت آنان در برابر امام شان، از اطاعت کنیز برای آقایش زیادتر است. مانند چراغ ها هستند ... گویی که دل هایشان قندیل است. از ترس خدا بیمناک و خواهان شهادت اند. تمنایشان شهید شدن در راه خدا است. شعارشان این است:

«ای مردم!

برای خونخواهی حسین بپا خیزید.» وقتی حرکت می کنند، پیشاپیش آنان به فاصله یک ماه ترس و وحشت حرکت کند، آنان دسته دسته

به سوی مولا می روند. خدا به وسیله آنان امام راستین را یاری می فرماید.»

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸.)

فرق بین یاران خاص و یاوران

بین یـاران خـاصّ حضـرت مهـدی علیه السـلام و یـاوران آن حضـرت تفاوتی هست: اصـحاب و یاران خاصّ ۳۱۳ نفرند. آنان کسانی انـد که حضـرات امام علی علیه السـلام و امام صادق علیه السـلام از آنان به «پرچمـداران» تعبیر فرموده اند و هر یک از این یاران خاصّ، نقش عظیمی در فرماندهی سپاه و گشودن شهرها و اداره امور و ... دارند.

«یاوران» مؤمنان صالحی اند که به حضـرت مهدی علیه السلام در مکه و غیر آن ملحق می شوند. زیر پرچمش گرد می آیند و با دشمنان خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می جنگند.

از روایات اسـتفاده می شود حضـرت مهدی علیه السـلام از مکه خارج نخواهد شد؛ مگر آنکه همراهشان ده هزار تن از یاوران خواهند بود.

(بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۷، ح ۸۱.)

البته این تعداد، جمعی از یاوران ایشانند و نه همه آنان به عنوان نمونه تنها سـید هاشـمی با دوازده هزار نیرو به حضـرت مهدی علیه السـلام در عراق ملحق می گردنـد ... این همه غیر از یـاورانی است که از فرشـتگان انـد. آنان نیز یاوران حضـرت بوده و اوامر آن بزرگوار و تعالیمش را فرمانبردار خواهند بود. امدادهای غیبی

ویژگی های یاران خاص

بیشتر یاران خاصّ حضرت در سن جوانی اند و بزرگسالان در میان آنان کم هستند.

این یاران دارای افکاری متحد و آرایی یکنواخت بوده و دل هایشان به هم پیوسته است.

امام علی علیه السلام در این باره فرموده است:

«اِنَّ اَصحابَ القائِمِ شَبابٌ لا کُهولَ فیهِم اِلَّا کَالکُحْلِ فِی العَینِ، اَوْ کَالمِلْحِ فِی الزّادِ و اَقَل الزّادِ المِلْحُ.

(الغیبه، ص ۳۱۵، ح ۱۰.)

(همانا یاران قائم علیه السلام همگی جوانند و پیر در میانشان نیست، مگر به اندازه سرمه در چشم یا به قدر نمک در

توشه راه و کمترین چیز در توشه راه نمک است.» در آنان اختلافی در انـدیشه و رأی و یا گفتار نتوان یافت. گویی همه ایشان دارای دل وانـدیشه و زبانی واحدنـد. از تنهایی هراسـی ندارنـد؛ چرا که انسانی که با خدای عزوجل مرتبط باشد، هرگز هراس ندارد. آرزویشان این است که در راه خدا شهید شوند.

(ر.ک: امام مهدی علیه السلام از ولادت تا ظهور، ص ۵۰۷ - ۵۰۶.)

یا لثارات الحسین

«ثار» در لغت به معنای خونخواهی است.

(ر.ک: لسان العرب، ج ۴، ص ۹۷؛ کتاب العین، ج ۸، ص ۲۳۶.)

«یالثارات الحسـین علیه السـلام» شعار یاران حضرت مهدی علیه السلام است که به خون خواهی امام حسین علیه السلام، هنگام قیام آن حضرت سر خواهند داد. به این معنا که «کجایند قاتلان حسین علیه السلام»

(ر.ک: مجمع البحرین، ج ۳، ص ۲۳۵.)

و یا به این معنا که «کجایند خونخواهان حسین علیه السلام.»

امام صادق علیه السلام در این باره فرمود:

«... وَ هُمْ مِنْ خَشیَهِ اللَّهِ مُشْفِقُونَ یَدعُونَ بِالشَّهادَهِ وَ یَتَمَنَّونَ اَنْ یُقتَلُوا فِی سَبیلِ اللّهِ شِعارُهُم یَا لَثاراتِ الحُسَینِ علیه السلام اِذا سَارُوا یَسیرُ الرُّعبُ اَمَامَهُمْ مَسِیرَهَ شَهرٍ»

(مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۱۴، ح ۱۲۵۶۵.)

(یاران مهدی ... تنها از خدا می ترسند و فریاد «لا اله الاّ اللّه» آنان بلند است و همواره در آرزوی شهادت و کشته شدن در راه خدایند. شعار آنان «یالثارات الحسین» است. (بیایید به طلب خون حسین و یاران حسین علیه السلام). به هر سو که روی آورند، ترسِ از آنان، پیشاپیش در دل مردم افتد.»

(ر.ک: بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۸، باب ۲۶.)

البته در پاره ای از روایات، از آن به عنوان شعار فرشتگانی که هنگام قیام برای

یاری حضرت مهدی علیه السلام حضور می یابند، یاد شده است.

(عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۹۹؛ صدوق، الأمالی، ص ۱۲۹.)